محمد قطب

آشنائی با معارف قرآن

حسن اکبری

بنیاد علوم اسلامی

بنیاد علوم اسلامی

۱۰



اسلام و معارف قرآنی ـ ۵

آشنائی با معارف قرآن

محمد قطب

حسن اکبری



«دِراساتِ اَلقُرآنیة»

آشنایی با معارف قرآن

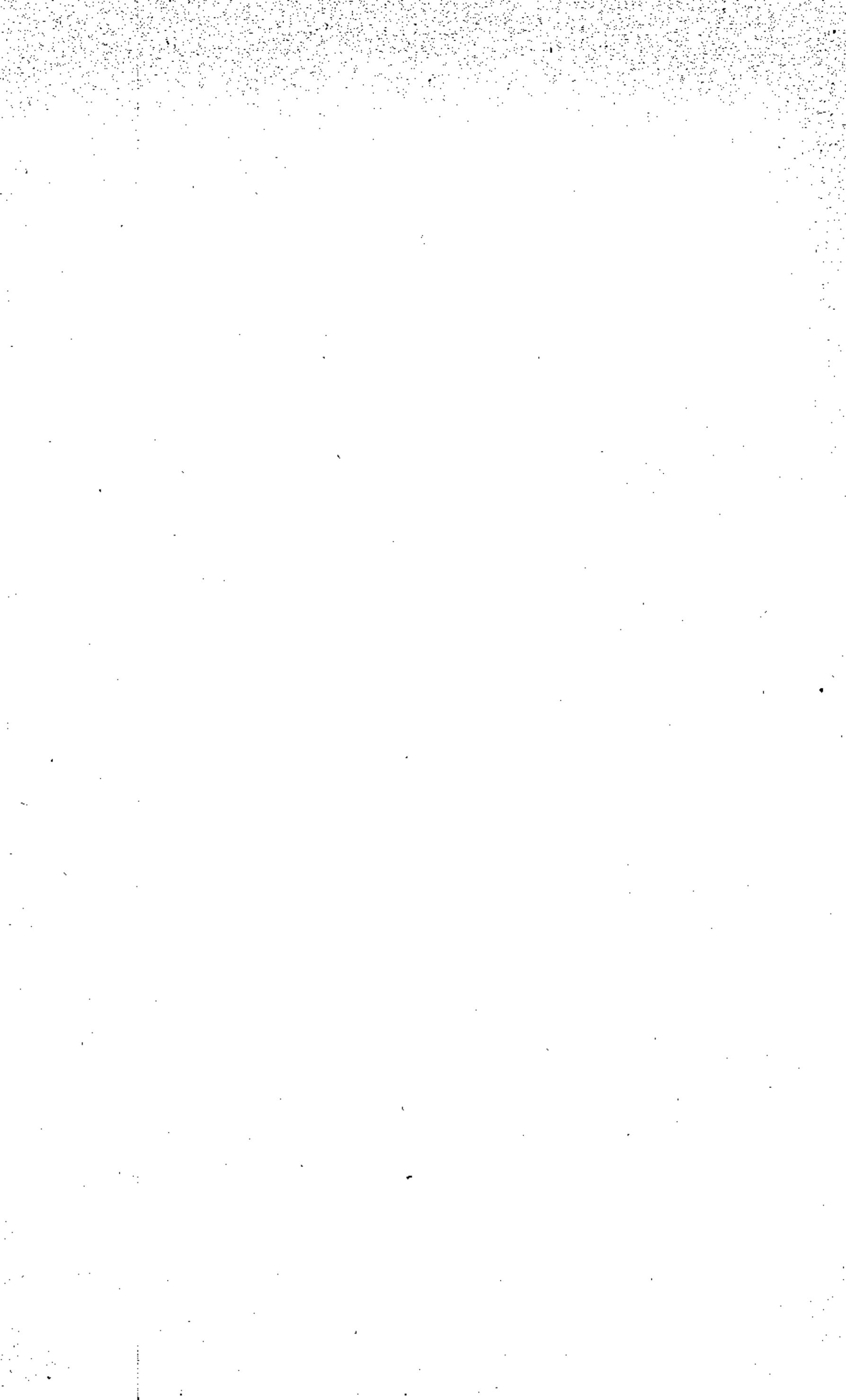
محمد قطب

حسن اکبری

این کتاب در تاریخ خرداده ماه ۱۳۶۱ به تیراژ ۵۰۰۰ نسخه
در چاپخانه تراقی به چاپ رسید.

اهداء

ثوابی از این ترجمه‌را به‌پیشگاه پدرم ابراهیم اکبری تقدیم میدارم که با رنج و فقر، راهنمایم بود و همیشه با روحیه‌ای امیدبخش درمسیر حرکت استوارم داشت.



فهرست

عنوان	صفحه
درآمد	۱۷
قرآن	۳۷
مکی و مدنی	۳۷
سوره‌های مکی	٤۲
ایمان به خدا	٦۱
ایمان به قیامت	۱۲۳
ایمان به فرشتگان	۱٦۳
ایمان به کتاب	۱٦۳
ایمان به پیامبران	۱٦۳
ایمان به قدر	۱٦۳
ایمان به خیر و شر	۱٦۳
داستان پیامبران	۱۹٥
آدم و شیطان	۲۲۱
اخلاقیات	۲٥٥
فهرست اعلام	۲۷۹



بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم

مقدمهٔ مترجم

سخنی دربارهٔ نویسنده کتاب

کتاب «**دراسات قرآنیه**» که زیر نام «**آشنائی با معارف قرآن**» از زیر چاپ خارج می‌گردد حاصل تلاش چندین سالهٔ استاد محمد قطب نویسنده و متفکر توانای مصری است که در این سه مجلد مختصر تقدیم می‌گردد، و نیاز به معرفی ندارد که خانواده‌ی قطب چه خدمات گرانبهایی به اسلام و ایدئولوژی اسلامی نموده‌اند و در این راه چه صدمات و خواریهایی را متحمل شده‌اند. سید قطب ـبرادر بزرگـ در این‌راه به شهادت رسید و خواهرشان با عده‌ای دیگر از همفکران از گروه شهدا بودند؛ که شهادت ایشان در زمان خود از درامهای بزرگ تاریخ است و از تراژدی دردناکی است که با دست استعمارگران شرق و غرب صحنه‌ی آن پرداخته شد و دو دردمند در برابر هم قرار گرفتند و خون یکی از آندو بدست آن دیگری ریخته شد و آن دیگری نیز در جای خود در ایـن بـزرگ قربانگاه تاریخ یعنی عرصه‌ی رنج‌خیز و محنتبار خاورمیانه فدای همان بازیهای سیاسی شد و به همان راهی رفت که دشمنان‌امیدش را داشتند و زمینه‌اش را مهیا کردند، یعنی بظاهر یکی بر دیگری پیروز بود حال آنکه اصل شکست او در همان پیروزی بود، و دومی در عرصه‌ی جنگ شکست‌خورد حال آنکه می‌بایست‌پیروز باشد زیرا

همه‌ی عوامل پیروزی‌برایش مهیا بود، اما سرانجام‌پیروزی، مطلوب قدرتمندان و استعمارگران نبود. و این بازیها اگرچه در آغاز و یا ضمن انجام برای گروهی ناشناخته‌اند، اما فرجامی چنان دردناك و روشن در تاریخ‌قرون‌جدید و معاصرخاورمیانه داشتند و دردهای سخت و جانکاه آن، آنچنان روشن و مشخص بودند که گمان ندارم کسی در صحنه‌ی رنج‌خیز خاورمیانه زیسته و این دردها را احساس نکرده باشد و یا مصیبت و گرفتاری آنرا نبیند و لمس نکند، و خلاصه اینکه این درد را ریشه‌یابی و پی‌جویی ننماید.



امروزه در پی‌جویی این قضایا و در تلاش برای کشف علل این دردها کسی تردید ندارد که توجه به نقشه‌ی جغرافیایی خاورمیانه‌ودرك‌اهمیت‌اقتصادی واستراتژیکی‌منطقه ازضروری‌ترین و بدیهی‌ترین واجبات باشد که: **«کیف ینظروا فی‌الارض؟!»** امروز مصداق حتمی خود را فریاد می‌زند، و باید به این ندای آسمانی آن‌چنان توجهی که درخور آن است داشت، تا دریافت چه فجایعی همیشه در حال شکل گرفتن‌اند و چه دردها و مشکلاتی از هرسو در حال تهاجم به‌سوی سرزمین خاورمیانه است، کما اینکه عدم توجه بدین ندای روشن و روشنگر تا امروز خواریهایی را برای ما بدنبال آورد که نمونه‌ی عینی و متبلور آنرا در فلسطین می‌بینیم و شاید در آینده اگر به‌همین صورت با بی‌توجهی و بی‌دقتی روزگار سر کنیم فلسطین‌های دیگر و بدتری را نیز شاهد باشیم، زیرا ابرقدرتهای شرق و غرب تنها به یك‌چیز می‌اندیشند، حفظ موازنه‌ی قدرت و یا کسب قدرت بیشتر در صحنه‌ی سیاست جهانی از نظر اقتصادی، نظامی، سیاسی، و این امکان ندارد مگر با دستیابی به منابع اقتصادی و استراتژیکی دنیا و یا تقسیم آن برای حفظ موازنه‌ی قدرت. و خاورمیانه بی‌شك‌در این معامله از بهایی بیشتر و قیمتی سنگینتر برخوردار است و دو ابرقدرت هریك می‌کوشند جای‌پای بیشتری‌بدست آورند و موقعیت خویش را مستحکمتر داشته باشند. بطور مثال اگر آمریکا در مصر نفوذ کند شوروی افغانستان را اشغال نظامی می‌کند! و اگر

شوروی در اتیوپی جای پایی بگیرد آمریکا حاضر است به هرقیمتی مصر را در برابر آن زیر نفوذ خود بگیرد و اگر ایران از قدرت آمریکا خارج شود آمریکا حاضر است بهر بهایی که شده منطقه‌ی جانشینی برای آن بیابد و اگر آمریکا در بنگلادش یا پاکستان بر میزان نفوذش بیفزاید شوروی حاضر است حتی به قیمت جنگ جهانی، بخش بزرگی از ایران را به کمك سرسپردگان خود که‌به صورت ستون پنجم علنی عمل می‌کنند مثل افغانستان مورد یورش و تهاجم قرار دهد، و اینهمه جنگ قدرت فیلان درسرزمین مظلوم خاورمیانه معلوم است که چه نتایجی باید برای ملت مظلوم آن دربر داشته باشد، که لازم به‌ذکر آن نیست، چون‌چیزی‌که‌عیان است چه حاجت به بیان است.

★ ★ ★

سرنوشت خانواده قطب و حتی ناصر رهبر مورد علاقه‌ی مردم مصر از این قاعده مستثنی نبود و نیست که چون برادری و برابری اسلام از حلقوم سید قطب و همرزمانش برخاست ابرقدرت شرق احساس کرد که ممکن است دکانش تخته‌شود و لذا ایادی خائن او فریاد برآوردند که: «آی بگیرید انگلیسی است!» و چون ناصر اتحاد امت مظلوم آسیا و آفریقا را پیش کشید و درصدد برآمد که به یاری همرزمانش آفریقا را متحد کند و اعراب را یکپارچه علیه صهیونیست‌ها به حرکت درآورد نوبت شوروی رسید که محبت رقیب را جبران کند، و حال که او دشمن را از میدان بدر کرده اجازه دهد یکی‌را هم رقیب از پا دراندازد، بویژه‌که چه‌از بین‌رفتن قطب و یاران او و چه نابودی ناصر به سود هردو ابرقدرت بود چون‌در آنصورت‌چیزی موازنه‌ی‌قوا را تهدید نمی‌کرد ومی‌توانستند باهم کنار آیند، حال آنکه قطب‌ها با تز وحدت اسلامی و ناصر و یارانش با تز اتحاد آفریقا و اعراب قدرت سومی را در برابر دو ابرقدرت برتر ایجاد می‌کردند که احتمال داشت دردسر تازه‌ای برای‌شان بوجود آورد، پس به‌همین دلیل لازم بود که اینها قربانی شوند و در پای مجسمه‌ی قدرت ذبح گردند تا اطمینان حاصل شود که دو قدرت را خطری تهدید نمی‌کند.

و این مجموعه اگرچه ممکن است آن قدرت لازم را نداشته باشد اما به‌حتم تلاشی است در همین‌راه، یعنی بازگشت به‌خویشتن اصیل و انسانی ما و بازگشت به هویت راستین خود، بازگشت به اسلام، به قرآن، تا به‌بینیم که چه داریم و چه باید باشیم و در راه این بودن از چه مراحلی باید بگذریم، و چگونــه آبدیده شویم، و باز در این مجموعه بنگریم‌که در راه شدن ما چه موانعی قرارگرفته و ابلیس‌ها چگونه کمین کرده‌اند، و دشمن یا شیطان چگونه بــه وسوسه می‌ایستد و سپر قرآن چگونه دفاعی را توصیه می‌کند و قدرت برنده اسلام چگونه ضربه‌ای را می‌خواهد که بر دشمن وارد کنیم و چگونه؟ و کجا؟ حتی اگر در این راه چون خانواده‌ی قطب قربانی آز و هوس و فدای کینه‌توزی و قدرت‌طلبی سلطه‌خواهان شرق و غرب و ایادی پست و بی‌ارزش آنان گردیم که چه‌باك؟

سید قطب و خواهر و یارانش فدای‌عقیده شدند و اینك تنها برادر بازمانده است که این پرچم را برافراشته و با از بین رفتن صدهاتن از افراد حق‌اندیش و حق‌نگر، باز افرادی خواهند بود که پرچم را بردارند و اجازه ندهند که به خاك و خون افتد، و از یاد برود.



سخنی دربارهٔ این کتاب

اما در این کتاب مؤلف نخست به بررسی ترتیب موضوعی قرآن پرداخته و مشخص کرده‌که در سوره‌های مکی تأکید روی چه اصولی است و چگونه؟ و در سوره‌های مدنی چگونه مسائلی مورد بررسی قرار می‌گیرند، مؤلف درضمن اینکه دقیقاً نشان می‌دهد که تمام هم قرآن در سوره‌های مکــی مصروف بنای عقیــده و ترسیخ ایدئولوژی و ایمان است، در عین‌حال از جنبه‌ی هنری و فنی‌مطالب قرآن غافل نیست، و دقیقاً ــ اگرچه بصورتی بسیار مختصر ــ به

تمام زوایا نگرشی موشکافانه دارد، و وسواس‌شدید مؤلف در یافتن علل و موجب تکرار قرآن در موضوع عقیده و ایمان قابل تقدیر است و بعد در سوره‌های مدنی نیز نشان می‌دهد که اگـرچـه اهم مقصود قرآن در این دوره مصروف بنای جامعه و ایجاد قسط و عدل اسلامی و خلاصه بنای‌حکومت جهانی است، اما بهرحال هرگز بحث از عقیده و ایدئـولوژی گسسته نمی‌گـردد، زیـرا عقیده و ایدئولوژی نقش اصولی و همـه‌جانبه را در بنای جامعـه‌ی قسط اسلامی دارد و بدون ایمان درست و آگاهانه هیچ کاری اصولـی صورت نخواهد گرفت و بدون درك اصولی و از قـرآن و ایمان مسلمانی وجود نخواهد داشت، و اصولا آن برتری که قرآن روی آن تکیه دارد که: «**إنتم الا علون انکنتم مؤمنین**» اگر با شناخت دقیق از ایمان نباشد به دگماتیستی ابلهانه و متحجرانه بدل خواهد شد و به‌جای تواضع انسانی و خضوع اسلامی همراه با برتری عقیده که شرکی را نپذیرد و جز خدا کسی را به‌سروری و اربابی‌نستاید، غروری ناشناخته و تکبری نابخردانه جای‌خواهد گرفت که همه‌چیز و همه‌کس را از دیدن صاحب آن خـوی و کنش نفرت و انزجار حاصل گردد، و چه‌بسا که‌خدای‌ناکرده رفتار ساده‌لوحانه و ناشناخته و غیراسلامی چنین مؤمنان بی‌ایمانی به‌پای اسلام نوشته شود و از ایمان چنین افراد، به‌جای ارزش و اصالت، گریز از اسلام عاید جهان اسلام گردد و یا عکس آن نیز ممکن است که به جای‌خضوع و خشوع اسلامی، در برابر هر صاحب قدرت و نفوذی به سجده و کرنش درآیند و به بندگی و بردگی شرك و طاغـوت و قـدرت و سرمایه سوق داده شوند و عملا بت‌پرستی پیشه سازند، و لذا توجه دقیق مؤلف در مسأله‌ی تکرار عقیده در قرآن یك عامل شناخته‌شده و اصولی است و مبین ایمان و شناخت مؤلف بـه اصالت راستین مکتب است، و در جهات فلسفی و ادبی و هنری قرآن نیز تا آنجا که درخور این مختصر بوده و در ظرفیت اختصاری‌که مؤلف قصد داشته واقعاً دقت قابل توجه است و درخور تقدیر، اما ناگزیر بـه ذکر این واقعیت است که تمام هم مؤلف در ارائـه‌ی جنبه فنی و هنری قرآن آنچنانکه باید و شاید برای خـوانندهٔ فارسی زبـان و غیرعرب، آن حلاوت و شیرینی لازمی را که برای عرب محسوس و

قابل لمس است ندارد، بلکه فقط در کل مسأله آنها که با ادبیات و جنبه‌های فنی نوشته و اثر توجه دارند قابل درك است و عاری‌از آنهمه حظ و لذت لازم، لکن بهرحال چیزی نیست که درك نشود و یا فهم آن غیرقابل امکان باشد، بهرحال اثـر را در کل از تمام جهات بویژه از نظر درك مفهوم و مقصود مورد توجه قرار می‌دهیم که به‌حق در این زمینه کم‌نظیر است و نداریم تفسیر و یا برداشتی که در این حجم اندك دربردارنده مفاهیمی در این گستره و ابعادی وسیع باشد.

همانطور که در آغاز مطلب آورده شده و در مقدمه‌ی مؤلف نیز مشروحاً بیان شد، این کتاب حاصل جذبات چندین‌ساله و شور و شوق بی‌پایان مؤلف به قرآن و جذبه‌ی معنوی و نغمه‌ی لاهوتی آن است، که به گفته‌ی مؤلف از آغاز جوانی تا دوران کمال‌عمر همیشه در ذهن مؤلف می‌گشت و لحظه‌ای او را تنها نمی‌گذاشت و در هر فرصتی‌دربرابر مؤلف ظاهرمی‌گردید و برشور و شوقش‌می‌افزود تا بالاخره جرقه حاصل شد و آتش به خرمن عشق افتاد و حاصل شور و شوق و سوزش و سازش این دوران طولانی این مجموعه‌ی اندك است که ترجمه‌ی آن تقدیم می‌گردد، امید است که مورد قبول اهل نظر قرار گیرد.

به‌امید پیروزی اسلام راستین و مسلمین در سراسر جهان
تهران دوم اردیبهشت ماه ۱۳۶۱
حسن اکبری

مقدمهٔ

نویسنده

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم

درآمد

«کتاب [خدا] را بر شما فروفرستادیم، که بر تو مبارك‌باد، تا در آیات آن بیندیشی، که آن نیکوترین یادآور است، صاحبان خرد را.»

بس راستین و بزرگ است سخن آفریدگار.

مرا با قرآن داستانی دراز است!

نه سال از زندگی‌ام را در نزد خود به قرائت قرآن سرگرم بودم، بی‌آنکه به‌کسی توجه کنم و یا شارحی داشته باشم، و یا در این راه کمك‌و یاوری برایم باشد! فقط میل و علاقه‌ی ذاتی و انگیزه‌ی درونی عامل‌راندن من به سوی قرآن و قرائت آن بود، و تنها برای ارضای تمایلات درونی به مطالعه‌ی کتاب خدا سرگرم بودم، و در طول این مدت آنچه ممکن بود از آیات قرآن حفظ کردم و به‌خاطر سپردم!

عملا یك چهارم بخش‌نخست سوره‌ی‌بقره را حفظ کردم، اما همچنان برای حفظ کردن هرچه بیشتر آن پافشاری می‌کردم، و در برابر انگیزه و میل درونی‌ام قادر به مقاومت نبودم، و با سماجت می‌خواستم تمام قرآن را از اول تا آخر آن قرائت کنم... تا بالاخره در یکی از تعطیلات تابستان موفق شدم که آنرا کاملا قرائت کنم.

بدیهی‌است‌که قسمت‌اعظم آیاتی‌را که‌قرائت کرده بودم‌نمی‌فهمیدم! و کسی نیز نبود که برایم شرح دهد. و یا امکان‌یاری‌گرفتن از کسی‌وجود

نداشت! لکن با اینحال در پیگیری و ادامه‌ی کار و ادامه‌ی قرائت قرآن احساس خستگی نمی‌کردم، با اینکه تا پایان قرآن را بارها قرائت کرده بودم و فقط جزیی از آنرا می‌فهمیدم، اما همان آندك نورفراوانی دروجود من برافروخت.

در اثنای این قرائتها، در جاهای معین پیروزیهایی برایم حاصل‌شد، و در نتیجه دلگرمی بیشتر شد و پی درپی هم و متناوباً قرائت را تکرار می‌کردم، و این تکرار چنان زیاد شد که مواضع آیات را در کتاب قرآن نیکو می‌شناختم.

در قصص قرآن به‌گونه‌ای عام، و در قصه‌ی حضرت موسی بویژه، توفیق برداشتهایی برایم حاصل شد، هر جایگاهی را بارها تکرار می‌کردم و در آن به فکر و اندیشه فرومی‌رفتم، تا آنجا که چهره‌ی جادوگران، و مارهای‌شان، و شبح عصای موسی در برابر چشمم ظاهر می‌شد! و می‌رفت و برمی‌گشت، و برای من منظره‌ای نسبتاً فریبنده بود، و من این نمونه‌ها را بارها و بارها و بارها در برابر خود می‌دیدم.. و نیز مناظری چون شکافتن دریاها را ــ **کل فرق کالطودالعظیم** ــ که هر بخشی چون چند کوهی در برابرم جلوه می‌کردند ــ اما دیدگاههای معین ازشدت و اهمیت ویژه‌ای در نظرم برخوردار بودند، و برخی از آن جداً بر وجودم سنگینی می‌کردند، درست چون طفلی بودم که شبح زیبایی را در دورترین فراز و با کششی زیبا می‌دیدم، ولی قادر به دسترسی آن نبودم، اما چه کسی قادر است؟! دوباره به خواندن می‌پرداختم و در املای کلمات می‌اندیشیدم، و مطالعه را بارها وبارها تکرار می‌کردم تا حرکت تازه‌ای در وجودم برانگیخته می‌شد، حرکتی که هربار عمیقتر و مؤثرتر از بار قبل بود، و لذا بار دیگر آیه را می‌خواندم، که:

«وَلَمّا جاءَ مُوسیٰ لِمیقاتِنا وَ کَلَّمَهُ رَبُّهُ قالَ: رَبِّ اَرِنی اَنْظُرْ اِلَیْكَ! قالَ: لَنْ تَرانی! وَلٰکِنِ انْظُرْ اِلَی الجَبَلِ فَاِنِ اسْتَقَرَّ مَکانَهُ فَسَوْفَ تَرانی! فَلَمّا تَجَلّیٰ رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَکّاً وَخَرَّ مُوسیٰ صَعِقاً، فَلَمّا اَفاقَ قالَ: سُبحانَكَ! تُبْتُ اِلَیْكَ وَاَنَا اَوَّلُ الْمُؤْمِنینَ»[1]

ــ چون موسی با هفتاد تن از برگزیدگان قومش در وقت معین به وعدگاه آمدند، خدا با او سخن گفت، و موسی به تقاضای قوم خود عرض

۱ــ سورهٔ اعراف: ۱۴۳.

کرد که خدایا! خودت را بر من آشکار نما، که [بی‌حجاب] جمال ترا دیدار کنم، و خدا در پاسخش فرمود که: مرا ابداً نخواهی‌دید ولیکن بدان کوه بنگر که دریابی آیا آن کوه با همه‌ی صلابت خود، به هنگام تجلی نور من برقرار خواهد ماند؟ در آنصورت تو نیز مرا توانی دید. ولی چون نور حق تابید و انوار درخشان، آن کوه را در خود گرفت، کوه از هم ریخت و متلاشی گشت، و موسی بیهوش بر زمین افتاد، و چون بهش آمد، گفت:

ـ پروردگارا تو برتر از آنی که دیده شوی و جسمی قابل رؤیت باشی، و من نخستین کسی هستم که به ذات بیچون تو ایمان آوردم.»

در هر باری که موسی و همراهان به کوه نگریستند، بخشی از کوه فروریخت و موسی قدرت پروردگارش را دید، تا دید که او را مکان و قرارگاهی نیست!.. و این‌چنان بود که گویی به‌چشم می‌دیدم و می‌پنداشتم که صورت لرزش و ویران شدن کوه را می‌بینم، تا آنجا که گویی موسی‌را می‌دیدم که بیهوش و همچون صاعقه‌زده می‌افتاد و لحظه‌ای پوشیده درغبار بود و بیدار می‌شد...

اکنون دقیقاً نمی‌دانم که چند بار داستان موسی را در قرآن قرائت کردم، لیکن دقیقاً به‌خاطر می‌آورم که همچون طفل خردسالی شده بودم و نمی‌دانم که چند بار بویژه روی سوره‌ی اعراف توقف کردم، اما دقیقاً به خاطر دارم که به دفعات آیات آنرا قرائت کردم و هربار نیز چنان بودم که گویی برای نخستین بار آنرا می‌خوانم! و هربار پس از خواندن آیه چنان بودم که گویی انتظار می‌کشیدم و یا به لرزه می‌افتادم و بعد چنان بودم که گویی کوه را می‌بینم که در جای خود استوار گشته و مرحله‌ی دیدار موسی از خدای خویش به پایان رسیده است.

در خیالم چنین می‌آمد، حال آنکه من در قرائتهای پیشین دانستم که چنین چیزی حادث نمی‌شود! اما با این حال با سماجت انتظار می‌کشیدم و نگران بودم تا زلزله‌ی سختی فراز آید، و کوه را ازهم بپاشد، و با علم به اینکه موسی پروردگارش را نمی‌بیند و آنچه می‌بیند فقط پرده‌ای است که در برابر چشمش فرو می‌افتد!

این دوره‌ای از پندارهای کودکی‌ام بود که گذشت، دورانی که درك و بینش من محدود و بسته بود! تا بار دیگر در دوران نوجوانی یعنی در حدفاصل سالهای ۱۲ تا ۱۷ سالگی به کتاب [قرآن] مراجعه کردم، البته در این‌بار با درکی وسیعتر و باروشی تازه‌تر؛ در این دوره من در جزی از

روحانیت می‌زیستم؛ با اهتمام به حرفه و هنری که در این هنگام بـدان مشغول بودم.

در این دوره، من در حالتی از معنویت و اشراق دائمی با پروردگار بسر می‌بردم، و همیشه در عالم پندار و رؤیا می‌زیستم، اما رؤیاهای من در بیداری بودند، رؤیاهایی که زیاد مرا از واقعیت محسوس زمینی بدور نمی‌برد، و از خود بیخود نمی‌ساخت! تازه شعر گفتن آغاز کرده بودم، یا درحقیقت مطالبی را سر هم می‌کردم که مـی‌پنداشتم شعر است. ولـی در حقیقت کلماتی موزون بود بسیار نزدیك به پندارهای کودکانه و عواطف کودکان!

تلاوت قرآن سخت مرا تکان می‌داد، آنچنانکه صوفی‌ها در جذبات و نیایش خود دچار هیجان می‌شوند. بویژه چون‌نوای تلاوت قرآن را باصدای «شیخ محمد رفعت» از رادیو می‌شنیدم چنان شاد می‌شدم که می‌پنداشتم او با روح خویش قرآن را قرائت می‌کند نه‌با زبانش. صدای قرآن براستی از اعماق قلبش برمی‌خاست، و لذا در عمق وجودم اثر می‌گذاشت و من اثر روحبخش این کلام را با تمام وجودم احساس می‌کردم، و می‌پنداشتم که هم‌اکنون این نوای دل‌انگیز را از ملاء اعلی می‌شنوم، و یا گاه چنین‌بنظرم می‌آمد که از زیر و بم صدا طیف‌های نور به حرکت درمی‌آید، و لذا وهم و گمان برمن چیره می‌شد ــ که طبعاً دلیلی بـرای آن نـداشتم ــ و گـاه بی‌اختیار به‌خود می‌گفتم که: قرآن اینچنین بر رسول خدا(ص) نازل شد. یعنی با چنین نغمه‌های گیرا و صاف‌که‌نور و روشنائی ازآن ساطع بود...

از سوره‌هایی که تلاوت آن شدیدترین اثر را در قلب من داشت، سوره مریم بود... که هنوز آن اثر آن در وجودم باقی است.

اما بهرحال در این دوره، بالطبع میزان‌درك و برداشت‌من، از دوران طفولیت بیشتر بود. و در این دوره نیز هرگز دست از تلاش نمی‌کشیدم و مدتهای دراز در مورد آیه‌ای اندیشه می‌کردم، هـمانطور کـه در دوران طفولیت می‌کردم! و در این ایام، صرفنظر از موضوع، هربخشی از قرآن اثری عمیق و هیجان‌انگیز در من داشت، و قرائت آیات قرآن، و یا شنیدن قرائت آن، مرا از این جهان محدود به عالمی نامحدود منتقل مـی‌کـرد. جهانی که برای من دوست‌داشتنی بود و مهم نبود تا بر من روشن شود که در بیداری بسر می‌برم یا رؤیا، و یا در مرز سحر و جادو!

نوای‌موسیقی قرآن‌برای من‌بیمانند بود، یعنی‌مرا سخت برمی‌انگیخت

و واله و حیران می‌ساخت، و چنان در امواج نغمات آن فرومی‌رفتم، کـه بسیاری اوقات ابداً متوجه نبودم که به چه‌چیزی برخورد می‌کنم، ــ زیرا بسیاری اوقات غرق در حالت معنوی و در دریای مفاهیم بودم... نمی‌گویم که من در این‌هنگام سخنان را درك نمی‌کردم، بلکه در این هنگام به‌قسمتی از فرهنگ اسلامی دست یافته بودم و می‌توانستم کتابهای «**عقاد**» و «**طـه حسین**» و «**مازنی**» و «**هیکل**» را بخوانـم و درك کنم.. و تـوانایی‌ام بـه مرحله‌ای رسیده بود که مفاهیم آیات را در مقیاسی نه چندان کم درك کنم، لکن در این ایام از جهتی سرگرم جذبه‌ی روحی و حالت خلسه‌ی روحی و معنوی بودم، و از جهتی به جنبه‌ی هنری و فنی آیات و جملات قرآن، و از دیگرسو در چگونگی نظم و روش مفاهیم قرآن ـ با صرفنظر از موضوع آن می‌اندیشیدم ــ که اگرچه موضوع دارای قدرتی‌خارق‌العاده بود وانعکاس و تأثیر بخصوصی روی من داشت، اما تـأثیر و حـالت انفعالـی از غیر موضوعات در من بیشتر بود.

باید بگویم که در این دوره نیز سوره مریم ــ با تأثیری ویژه ــ مرا به‌خود جلب می‌کرد و در‌وجود من کششی بی‌نظیر داشت، تا آنجاکه دربرابر تلاوت آیات آن قدرت خودداری نداشتم، و حتی اصولا دوست نداشتم که خود را از اندیشه‌ی مطالب آن بازدارم!

در این سوره قدرت فوق‌العاده‌ای بود بویژه در بخش‌ولادت پسر برای زکریا، و آفرینش «عیسی» بدون پدر. در این سوره نوای موسیقی شگفتی را می‌شنیدم که چون با نظم و ترتیب دقیق همراه بود اثر فوق‌العاده‌ای در من داشت. و وقتی براین دو ویژگی قدرت تلاوت شیخ رفعت نیز افزوده می‌شد تأثیر آن در وجود من بسیار بیشتر و افزونتر می‌شد، خلاصه این سوره از آغاز تا آخر آن تأثیری بر وجودم داشت که ممکن نیست با لغات و جملات از عهده وصف آن برآیم. یعنی واقعاً تأثیرش چنان بود که هنوز از خاطرم نرفته و لذت آنرا از یاد نمی‌برم و تأثیر این سوره از آغاز تا فرجام آن هرگز از نظرم زائل نمی‌گردد... مگر اینکه باید اضافه کنم که در برخی از بخشهای این سوره مواردی بود که تأثیر آن از بقیه‌ی موارد برایم بیشتر و شدیدتر بود که از آنجمله نخست همان حروف اول آن‌است که در آغاز سوره تأثیری شگرف دارد آنچنان تأثیری که در تمام سوره‌هایی که با حروف آغاز می‌شوند چنان قدرتی نیست.

کهیٰعص.. که در نوع خود شگفت‌آور است، و همین امروز، هنگام

تلاوت این شگفتی را بیشتر احساس می‌کنم، بویژه حرف «عین» با ندای مدی که چون تشدید قرائت می‌شود! و سپس آغاز کلام در این سوره، پس از این حروف نیز به‌همین ترتیب است: «ذِکْرُ رَحْمَةِ رَبِّكَ عَبْدَهُ زَکَرِیّا.» با این جملات جو سحرآمیزی برای من ایجاد می‌شد، آنچنانکه به هنگام تلاوت می‌پنداشتم‌که وحی تکرار می‌گردد! به‌ویژه با جمله‌ی‌کوتاه «نداء خفیاً» در آیه‌ی: «اِذنادیٰ رَبَّهُ نِداءً خَفِیّا» آنگاه عین این ندا در ذهنم تکرار می‌شدکه:

«قالَ: رَبِّ اِنّی وَهَنَ الْعَظْمُ مِنّی وَاشْتَعَلَ الرَّأسُ شَیْباً، وَلَم اَکُنْ بِدُعائِكَ رَبِّ شَقِیّاً»

این ندا تمام وجودم را به لرزه درمی‌آورد و سخت‌مرا برمی‌انگیخت:

«وَهَنَ الْعَظْمُ مِنّی وَاشْتَعَلَ الرَّأسُ شَیْباً»

در عالم پندار، خودم را می‌دیدم که از دوره بچگی و جوانی گذشتم و اکنون به چنین حالی درآمدم و پوست چهره‌ام چروکیده و موی سر و صورتم کاملا سپید شده و برف‌پیری بر سر و روی‌من نشسته است،ارتعاشی را در سراسر اندامم احساس می‌کردم و قدرت‌مقاومت در برابر آن‌نداشتم! و در آیه‌ی بعد، یکباره پس از دعوت مستقیم، در اجابت دعوت، پاسخ می‌آمد که:

«یازَکَرِیّا، اِنّا نُبَشِّرُكَ بِغُلامٍ اِسْمُهُ یَحْیٰی، لَمْ نَجْعَلْ لَهُ مِنْ قَبْلُ سَمِیّاً» (مریم: ۷)

با این پیوند و ارتباط پنهانی میان این بنده‌ی‌صالح و پروردگارش که او را به خود می‌خواند، و جواب او [که برحسب برداشت از جملـه] فوراً به پروردگارش داده می‌شد... مرا در خلسه‌ای روحانی فرومی‌برد، و وجودم را در دریایی از انوار ساطع غـرقه می‌ساخت؛ و آنگاه قـدرت خارق‌العاده‌ای را در عالم رؤیا می‌دیدم که می‌گفت:

«کَذٰلِكَ قالَ رَبُّكَ، هُوَعَلَیَّ هَیِّنٌ، وَ قَدْخَلَقْتُكَ مِنْ قَبْلُ وَلَمْ تَكُ شَیْئاً.» و نیز آیه‌ی: «قالَ: آیَتُكَ اَلّا تُکَلِّمَ النّاسَ ثَلاثَ لَیالٍ سَوِیّاً»

همه‌ی اینها و همه‌ی اینها.. در این جو خلسه‌ی در نور! و بویژه در پایان داستان برایم عظیم بود که:

«وَ سَلامٌ عَلَیْهِ یَوْمَ وُلِدَ وَ یَوْمَ یَمُوتُ وَ یَوْمَ یُبْعَثُ حَیّاً»!! (مریم: ۱۵)

و بالاخره تمام داستان مریم... با قدرت خارق‌العاده‌ای که در کلام

این قصه نهفته است، و با آن تعبیر زیبایی کـه در تعبیر مطلب بـا آن موسیقی زیبای کـلامش دارد... احساس وحشتی شگفته در من بـوجـود می‌آورد، احساسی که بهیچوجه نمی‌توانم شبیه و مانندی برایش قرار دهم! این جملات مرا وادار به سکوت می‌کرد: «فَنَا دَاهَا مِن تَحْتِهَا..» و یـا بـه قرائت دیگر: «فَنَا دَاهَا مِنْ تَحْتِهَا..» قـرائت این کلمات بهـر دو صورت، یکباره وجودم را به‌لرزه درمی‌آورد، و در آن‌قدرت خارق‌العاده‌ای می‌دیدم.. از کلام عیسی برای مردم:

«قالَ: إِنّی عَبْدُاللّهِ، آتانِیَ الْکِتابَ وَ جَعَلَنِی نَبِیّاً..»

و بار دیگر در پایان قصه:

«وَالسَّلامُ عَلَیَّ، یَوْمَ وُلِدْتُ وَ یَوْمَ اَمُوتُ، وَیَوْمَ اُبْعَثُ حَیّاً»!

در چنین احوالی از بهره هنری مطالب نیز بی‌نصیب نبودم، و در اختلاف این‌دو پایان‌و ختام: «سلام علیه» و «السلام‌علی...» درآنجا: «سلام» و در اینجا «السلام» در این هنگام به من چنین الهام می‌شد که این نوع بیان به جهت دادن اهمیتی ویژه به «عیسی» است. که یعنی درجات او برتر از مقام و موقعیت یحیی و والاتر از اوست!

و نیز با وجود لذت از جنبه‌ی هنری قرآن بهـره‌جویی از موسیقی کلام را نیز غافل نبودم بویژه در پایان قصـه‌ی عیسی، در سخن پروردگار بزرگ که:

«ذٰلِکَ عِیسَی بْنُ مَرْیَمَ قَالَ الْحَقِّ الَّذِی فِیهِ یَمْتَرُونَ»

و نیز آیات شش‌گانه‌ای که قرائت می‌کنند، بدان ترتیب که یکباره در محل و موضع‌شان اختلاف روایت دارند، یکبار تمام سوره را چه پیش از این آیات و چه پس از آیات می‌خواندم تا به آیاتی کـه به یاء ممدود (کشیده) می‌رسید ختم می‌شد مثل: «.. یَوْمَ اُبْعَثُ حیاً» و یـا بـه همزه‌ی مفتوحه ختم می‌شد: «وَلَم تك شیئاً» که به‌جز این هفت‌آیه از تمام سوره (به‌استثنای حروف آغازین کٓهیٰعٓصٓ) چنان تأثیری در من ایجاد کرده است که هرگز زائل نمی‌گردد، به سبب سرگرمی بسیار زیادی که از ناحیه‌ی‌هنر و معنوی برایم ایجاد می‌شد، می‌کوشیدم تا جهت بهره‌وری از این دوجهت از دقت نظر به جانب موارد مهم که شایسته‌ی دقت و توجه بـودند دوری کنم، بدان بهانه که این کشش‌های مربوط به مواردی خارج از سیاق‌قصه

است. و آن بیان الهی است در رابطه بدین حقیقت که برخی از شبهه‌انگیزان در حقیقت وجود عیسی‌بن مریم تردید و شبهه‌ای ایجاد می‌کنند... تا بالاخره دوران تعلیق و گوشه زدن قصه و تصمیم و بیان الهی در این مورد بپایان می‌رسد و قصه به روایت زندگی عده‌ی دیگری از پیامبران برمی‌گردد، و آنگاه قصه به همان روال نخستین که از آغاز سوره آغاز کرده است برمی‌گردد:

«وَ اذْکُر فِی‌الْکِتابِ اِبراهیمَ اِنَّهُ کانَ صِدّیقاً نَبیّاً..»

آنچه بیشتر از این سوره مرا برمی‌انگیخت این دو آیه بود:

«وَ اذْکُر فِی‌الْکِتابِ اِسْماعِیلَ اِنَّهُ کانَ صادِقَ‌الْوَعدِ، وَ کانَ رَسولاً نَبیّاً، وَ کانَ یَأمُرُ اَهلَهُ بِالصَّلاةِ وَالزَّکاةِ وَ کانَ عِنْدَ رَبِّهِ مَرضِیّاً.» ۱

اکنون دقیقاً به خاطر ندارم که تأثیرفوق‌العاده‌ی این دو آیه‌در وجود من، از نظر معنا و مفهوم آن بوده و یا موارد دیگر... اما می‌دانم که نسب رسول خدا به اسماعیل از مواردی بود که‌آنروز مرا بخود مشغول می‌داشت، و بویژه انکار نبوت اسماعیل از سوی اهل کتاب و انکار خانواده‌ی اسماعیل از سوی آنان، یکی از فرازهای این توجه بود!

و نیز تأثیر عمیق این آیات را در آنروز بیاد دارم:

«وَقالُوا اتَّخَذَالرَّحمانُ وَلَداً. لَقَد جِئتُم شَیئاً اِدّاً، تَکادُالسَّماواتُ یَتَفَطَّرْنَ مِنْهُ وَ تَنشَقُّ‌الاَرضُ وَ تَخِرُّالْجِبالُ هَدّاً، اَن دَعَوا لِلرَّحمانِ وَلَداً.» ۲

وسپس‌این‌آیهٔ «اِنَّ‌الَّذینَ آمَنُوا وَ عَمِلُواالصّالِحاتِ سَیَجعَلُ لَهُمُ‌الرَّحمانُ وُدّاً»... ۳

این آیه بشدت توجه مرا بـرمی‌انگیخت و حس کنجکاویم را بشدت تحریك می‌کرد که مثلا این «نعیم» در اینجا نباید این روزی و نعمت قابل لمس و محسوس باشد بلکه باید همان «ود» باشد.. «**الود**» «**من‌الرحمان**، ــ **ود** ــ از رحمان. و در این دو جو روانی و معنوی که من در آن بسر‌می‌بردم برای من موقعیت ویژه‌ای ایجاد کرده بود.

یکی دیگر از این آیاتی که غنای هنری و فنی آن، مرا بدان غایتی که خواستار بودم می‌رساند آیهٔ:

۱ـ سورهٔ مریم: ۵۳ ۲ـ مریم: ۸۷ تا ۹۰ ۳ـ مریم: ۹۵

«وَكَمْ اَهْلَكْنا قَبْلَهُمْ مِنْ قَرنٍ، هَلْ تُحِسُّ مِنْهُمْ مِنْ اَحَدٍ اَوتَسْمَعُ لَهُمْ رِكْزاً».

.. با وجودی که در این ایام جز به‌صورتی محدود و در میزانی اندك از مفهوم «رکزاً» بیشتر درك نمی‌کردم، بلکه از این کلمه صورت گوینده‌ای در آن تآترهای قدیمی در ذهنم جلوه‌گر می‌شد که در پایان داستان بدنبال‌حادثه‌ای‌می‌گشت تا پند و عبرتی به شنوندگان بدهد... درآن تآترهایی که از آثار و علائم این‌قرنها خالی بود... سپس در همان حالت سکوت مطلق این پرسش در درونم نجوا می‌کرد که؛ صدای کنگی می‌گفت:

«هَلْ تُحِسُّ مِنْهُمْ مِن اَحَدٍ، اَوتَسْمَعُ لَهُمْ رِكْزاً»

ـ آیا دیدگان تو حتی یك تن از آنان را خواهد دید؟ و یا تا ابد کمترین صدائی از آنان خواهی شنید و همان سکوت جواب منفی می‌داد و پرده پایین می‌افتاد...

در این دوران سوره‌های دیگری از قرآن به همان شدت ـ اما نه از نظر موضوعی ـ مرا بخود جلب می‌کرد، اما این کشش‌ها گونه‌گونه و مربوط به بیشتر سوره‌های قرآن برد [حرفهایی نظیر یاء (ی) ممدوده و یا واو کشیده (ممدوده) و نیز میم و نون کشیده برایم شگفت‌آور بود] از جمله‌ی این سوره‌ها سوره «طه» و سوره «فرقان» و سوره «ص» و سوره «الفتح» و سوره «ق» و سوره «نجم» و سوره «قمر».. بود که سوره «النجم» موقعیت ویژه‌ای در ضمیر و وجدان من داشت و پس از سوره «مریم» این سوره از جهت «غنا»ی موسیقی در وجودم جاذبه‌ای اصیل داشت.

ولیکن در این آیه از سوره «قمر»: «فَالْتَقَى الْماءُ عَلَىٰ اَمْرٍ قَدقُدِرَ» روحی وجود داشت که بارها در آن غرق شدم و از زیبایی و عمق آن واله و حیران ماندم! چقدر زیبا بود!

«فَفَتَحْنا اَبوابَ‌السَّماءِ بِماءٍ مُنْهَمِرٍ وَ فَجَّرْنَاالاَرضَ عُيُوناً، فَالْتَقَى‌الماءُ عَلىٰ اَمْرٍ قَدقُدِرَ.»

صورت حسی جمله درمورد آب است، همان آبی که از آسمان فروـ ریخت، و آبی که از زمین بیرون می‌آید.. که چون آب از آسمان فروریزد آنرا لمس می‌کنی، و یا آبی که از چشمه‌ای بیرون زند قابل لمس است... تقدیر و اندازه در همین‌برد محدود است، همچنانکه‌جرقه‌ای پس‌از برخورد سیم مثبت و سیم منفی برق حاصل گردد... که در اینجا دیگر آنچه می‌بینی

جرقه نیست، بلکه این نیرو و توان است: «یقدر قدر»! و در جریان آب نیز در مرحله‌ی لمسی متوقف نمی‌شود و پس از ریختن و جاری شدن آب اشاره‌ای است به «امر قدقدر»!

دوره جوانی نیز با همه‌ی سرمستی‌ها و خلسه‌های روانی و با تمام سرگرمیها و دل‌دادگی هنری و فنی به پایان رسید.

در دوران آغازین جوانی که حرکات گوناگونی رو به جلو وجود داشت. از جمله جو رویارویی و خلسه‌های روانی و معنوی، و موسیقی نغمه‌ها و زیبائی‌های هنری... در آن دوره که آگاهی کامل ذهنی وجود داشت، و گفتگوهای رویارویی و جستجو در اندیشه‌ها و افکار مجرد و مفاهیم کلی... بر وجود حاکم بود، دورانی که اشیاء را فقط در صورت محسوس آن نمی‌بینی، بلکه آنچه می‌بینی تبلور اندیشه است و فکر، که در مفهوم کلی متصور می‌گردند!

دراین دوره من در دانشگاه تحصیل می‌کردم، و برغم اینکه رشته‌ی تحصیل من ادبیات انگلیسی بود، ـ رشته‌ای که مرا وامی‌داشت تا در جو ادبی و هنری بسر برم و در دنیای موسیقی و احلام.. زندگی کنم ـ اما من در این دوره از سنم از پندها و برداشتهای قبلی بهره می‌جستم! همچنانکه از پیش به حساب خودم سرگرم کار هنری بودم، یعنی در این دوره نیز نه براساس محاسبات درسی و یا باتوجه به رشته‌ی ویژه تحصیلی، بلکه بیشتر اوقاتم را در درسهای ثانوی و در بخش علمی صرف می‌کردم، بررسی‌های علمی نه بگونه‌ای ادبی!

تا بالاخره دریافتم من با فعالیت ویژه بیشتر به کار فلسفه سرگرمم و زیاد در جو درس دانشکده نیستم، و اگر با دانشکده سروکاری استفقط در همان حدی است که به فلسفه مربوط است، یعنی در برخی از واحدهای درسی و یا برخی درسها که خود فلسفه است، یا در ارتباط با فلسفه‌است.

در این دوره بیشتر با قرآن خلوت می‌کردم و در لابلای قرآن در گفتگوها و فرامین پروردگار سبحان به جستجوو بحث‌و گفتگو می‌پرداختم، و جملات قرآن را با اندیشه‌های تحریف شده‌ی یهود و نصارا به مقایسه می‌گرفتم، و یا این گفته‌ها را با «نیروانا»ی هندی می‌سنجیدم، و حتی با پندارهای ادیان بت‌پرستی از قبیل فرامین خدایان فراعنه اساطیر یونان، تا اساطیر ایرانیان... بودایی‌ها و دیگر ادیان به مقایسه می‌گرفتم.

چنین درمی‌یافتم که برداشتهای من از این‌فرامین و احکام هرگزچنان

نبود. که امروز از آن برداشت می‌کنم، این افکار امروزه، حال صرفنظر از درست بودن و یا نادرست بودن آن، سطحی بودن و یا عمیق بودن‌آن، خیلی با گذشته فرق داشت. بلکه اصولا چیزی دیگر بود، و آنچه که آنروزها در آن گوشه‌گیری با قرآن بیشتر مرا بخود مشغول می‌کرد خدا بود و صفات آن.. که آیا تصور خدا ممکن است؟ آیا ممکن است دریافت که فرامین او در گستره‌ی هستی چگونه اجرا می‌شود؟ و آیا هیمنه و قدرت و سلطه‌ی او بر تمام کون هستی قابل درك و تصور است؟.. آیا می‌توان این قدرت را در الفاظ گنجاند و یا در اندیشه تصور کرد؟

سپس.. این مخلوق بشر... یعنی او چیست؟.. حدود آن کدام است؟ نقش او چیست؟ ارزش و قیمت او در این کون و هستی چیست؟

سپس...

نیکی و بدی.. زیبائی و زشتی... آیا ارزشی مطلق و یا نسبی‌است؟ آیا پایه‌ها و اصول اسلامی از آن جهت برتراند که خداوند آنها را واجب گردانده و آنها را برتر نامیده است؟ یا برتری در ذات آن است؟ مقیاس این برتری کدام است؟ آیا در قرآن مقیاسی وجود دارد که این اصول را با آن مقیاس بسنجیم؟ و آن مقیاس کدام است؟ و از چه ساخته شده و که آنرا ساخته است؟ و چه کسی حق دارد که مقیاس و اندازه‌ای بر ایـن اصول وضع کند؟... و زندگی دیگر... ضرورت آن؟ آیا برایش نقش معینی‌است که به زندگی این جهان بازمی‌گردد؟ آیا این [جهان واپسین] بطور کامل فقط محل قصاص ربانی است یا جزای عادلانه؟

و عبادات... آیا بدان سبب انجام می‌شود که‌پروردگار واجب‌گردانده است؟ یا عبادت و عبادتگزاری امری فطری است و جزو نیاز فطرت بشری است، حتی اگر خداوند بدان فرمان نمی‌داد؟

وحی... چیست؟ و چگونه صورت می‌گیرد؟ کدام عضو و جهازی در این کیان و هستی بشری آنرا دریافت‌می‌دارد؟ و این‌جهاز پنهانی در کجای هستی بشر پنهان شده است؟ و آیا مکان معینی در وجود انسان برای آن هست؟ یا چگونه عمل می‌کند؟.. چگونه برداشت می‌کند؟... چگونه آگاهی می‌یابد؟

تا آخر این امور، که بعدها دریافتم، دانشمندان علم کلام در ایـن موارد بسیار اندیشیدند و در آن غور و بررسیها کردند و اینکه دربیشتر اوقات می‌گویند که کلام آدم را سیر نمی‌کند و فربه نمی‌سازد را بعدهـا

دانستم، که این‌جمله درصورت تجرید صرف آن تجلی اندیشه‌ی روشنگر است، که یعنی اموری هستند که درخور از بین بردن تلاش و جهد فراوان نیستند!

حقیقت این است که حتی دریکی از این امور نیز با آن روح شك و تردید فلاسفه وارد نشدم، و آن کراهت فلاسفه را هرگز احساس نکردم، بلکه با دقت و تأمل بیشتر بدان نزدیك می‌شدم، تا اندیشه‌های تنگ‌نظرانه را از اندیشه‌های بیطرفانه و اندیشه‌های ذهنی را که در عالم تجرد بسر می‌برد نه در عالم محسوس با اندیشه‌های سازنده تمیز بدهم..

تا بالاخره این دوره نیز گذشت و من دوباره به قرآن برگشتم با دیدیٔ نو.. بار دیگر هنر و جنبه‌ی فنی؟

★ ★ ★

بلی! اما از نوعی دیگر، و در پهنه‌ای تازه و نو!

در این ضمن برادرم[۱] کتاب «**التصویر فنی فی‌القرآن**» را منتشر کرد و در آن کتاب برخی جوانب فنی قرآن را به بحث کشید، و همین بحث او سخت مرا به شور و شوق انداخت، و یکباره به حرکتی ناگهانی واداشت.. و دوباره تمام آن زندگی پیشین را که با قرآن و با جو هنری آن داشتم‌در من زنده گرداند، و یا لااقل اسباب و علل تأثر پیشین را بسر من روشن ساخت، و برای من تفسیر کرد، و مسایلی را بر من روشن ساخت که از پیش به کنه آن دست نمی‌یافتم.. و بالاخره کلید زیباییهای فنی قرآن را در راه درك تعابیر آن در کف من گذاشت، که این‌بار با اشتیاقی بیشتر و اطلاعی افزونتر به قرآن مراجعه کردم..

می‌توانم بگویم که این‌بار تأثیر هنری برای من در حد آگاهی لازم بود، یعنی این‌تأثیر از آن تأثیر مبهمی که از پیش داشتم جدا بود، تأثیر مبهمی که پیش از این روح مرا از هر سو دچار خلسه کرده بود! اینك پخته شده و به یك تشنگی واقعی بدل شده بود.

وقتی کلیدها در دستت باشند.. و رو به‌سوی درهایی داشته باشی‌که از پیش برای گشودن آنها رفته باشی و مأیوس برگشته باشی، و قادر به گشودن قفلها نشده باشی، و اینك با قفلهایی که توانایی گشودن دارند و با تجربه‌ای که از شکست‌پیشین اندوخته داری رو بدان درها نهی، در

۱ـ منظور سید قطب برادر مؤلف است.

اینجا برخورداری تو از امکانات چنان زیاد خواهد بود که حتی تصور آن دهشت‌آفرین است، و سرمایه‌ای که از آن برخواهی گرفت، ترسناك است!

به بهره‌جویی تازه از قرآن بازگشتم، در پناه این نور تابنده‌ای که تازه بر من آشکار شد! اگرچه امروز نمی‌توانم بگویم که چه عاملی گامهای مرا در مصاحبت با قرآن محکم و استوار نگاه می‌داشت، و یا اگر این‌توجه به کتاب «التصویر» برایم‌پیش نمی‌آمد و این‌کمك توجه شدید را در من ایجاد نمی‌کرد چه می‌شد؟ و یا بدرستی نمی‌توانم بگویم که آیا این کتاب گامهای مرا در این راه استوار کرده است یا نه؟ ولیکن شك نیست که‌کتاب «التصویر...» حرکت گسترده‌ای در من ایجاد کرد، و مرا در توجه به دقایق قرآن یاریها داد، یاریهایی که‌بدون‌این کتاب، دسترسی‌بدان ممکن نبود...

★ ★ ★

با کتابهای دیگری که از سوی برادرم به چاپ رسید، گردش‌تازه‌ای در جهان قرآن برایم آغاز شد، بویژه کتاب «عدالت اجتماعی» در این راه مرا سخت برانگیخت.

اگرچه داستان «عدالت اجتماعی دراسلام» برای من بحثی تازه‌نبود، و در احساس و اندیشه‌ام وجود داشت، و من از قبل در بحثهایی که از این ایمان روشنگر با کمونیستها داشتم، با دلایلی که از قرآن به یاد داشتم به آنها می‌گفتم که: اسلام نظامی برتر است، زیرا در بخش اقتصادعدالتی ارزانی می‌دارد که امروزه کمونیستها آنرا به‌خود منحصر می‌دانند، حال آنکه انحصار آن جز درخور اسلام نیست، باتوجه به اینکه اسلام علاوه‌بر این، انسان را از کیان معنوی و اصیل خود جدا نمی‌سازد، بلکه در آن واحد هم جهت معنوی حیات را بر انسان ارزانی می‌دارد، و هم جانب‌مادی را دقیقاً رعایت می‌کند، یعنی نه از این غافل می‌ماند و نه از آن بی‌توجه می‌گذرد... لکن این موضوع در کتاب «العدالة» بسط کافی داده شده بود وجهات مختلف‌آن روشن‌شده بود، گرچه من از قبل در کل آن‌اندیشیده‌بودم و از پیش به چنین برداشتی رسیده بودم اما اینجا وضح بیشتر و بررسی کاملتری می‌یافتم، یعنی به حق این کتاب، اندیشه‌ی «توازن» در اسلام‌بود که جهات دقیق اقتصادی را روشن‌می‌کرد. مطلب غامض و پیچیده‌ای که‌از پیش مرا بخود مشغول کرده بود. بحثهایی بود که با مخالفین اسلام درمورد روح و جسم و روح و ماده، و جهات اقتصادی، یا جهات خلقی و انسانی داشتم.

تا بالاخره تصادفی روی داد و من در مدرسه‌ی عالی تربیتی فروید به بحث و مجادله با روشنفکران روانشناس کشیده شدم، و ایـن بحث‌ها روزها ادامه پیدا کرد، تا بالاخره به آیین مسیحیت و گذشت و فروخوردن خشم کشیده شد، ـو اینکه در آیین مسیحیت دفاع را واجب نـکردنـد و گفتند: «اگر بر گونه‌ات سیلی زنند گونه‌ی دیگرت را پیش‌آر» ـ که خود نفی دفاع است که فطری انسان است، ـ و گذشت بیش از حد مسیحیت مطرح شد و در برابر مبالغه‌ی جنسی فروید که آزادی از هرگونه قید و شرط است قرار گرفت و... آنگاه بینش اسلام که نقطه‌ای میان آندوست، و بر پایگاه فطرت تکیه دارد، و آنچه را که کنیسه نفی می‌کند، اسلام تأیید نمی‌کند، و از سویی نیز انسان را از هر بندی آزاد نمی‌گذارد، و چـون فروید انسان را رها یافته از هر قیدی تصور نمی‌کند... و لذا این امـر سبب شد که در این مورد نیز توجهی سریع و گذرا بـر قرآن بیفکنیم و اندیشه‌ی قرآن را در این مورد بدانم.

اما کتاب عدالت اجتماعی اصل «توازن» را به خوبی نشان داد، و آنرا به صورت اصلی از اصول اسلام معرفی کرد، و چنـان این اصل را روشن و مشخص کرد که پیش از آن هرگز در تصور و اندیشه‌ام نگذشته بود، و لذا خود نیز مستقلا به قرآن برگشتم و در همین مورد دوباره به جستجو پرداختم، البته با روش و خط ویژه‌ای که خودم بدان توجه داشتم و آن خط نیز درسهای روانشناسی بود.

با بینش و ترتیب تازه‌ای به درسهای قرآن بازگشتم... درسهایی در جهت بیان نظر اسلام درمورد وجود انسان!

بیاد دارم که افکار و اندیشه‌ی سخیف فروید روزی بر من بزرگ و عظیم جلوه کرده بود، البته با برداشت دانشجویان مدرسه‌ی عالی تربیت‌که من از آنها شنیده بودم، آنها عقیده‌ی فروید را چنان جزمی و قاطع بیان می‌کردند که گویی وحی منزل است، و هیچگونه بحث و مناقشه‌ای بر آن لازم نیست، براستی از خودم متنفر شدم، کـه چـهره‌ی روشن و آشکار حقیقت در دست ماست، آنرا فرومی‌نهیم و به‌جای آن به این حرفهای‌سخیف رو می‌کنیم، و آرزو کردم که ای‌کاش روزی انسان بتواند که این نظریات برجسته و روشن را عرضه کند، که بافتی جدا از تمام آن مسائلی دارد که روزی در اندیشه‌ی ما متبلور شد و آنرا بزرگ و عظیم یافتیم... ولیکن موضوعی که همیشه مرا بخود سرگرم می‌داشت‌و قادر نبودم که‌از اندیشه‌ی

آن فارغ شوم همان کتاب عدالت اجتماعی بود که نقطه‌ی تحولی در اندیشه‌ی من بشمار می‌آمد..

اندوخته‌ها و بافتهای گوناگون در ذهن من شروع بـه گـرد آمدن نمودند، و در پیرامون هسته‌ی معینی جمع شدند، که محدود و روشن بود.. و آن هسته‌ای که محور اندیشه‌ی من قرار گرفت، چیزی جز همان «توازن» نبود.

شروع به درس آموختن از قرآن نمـودم، و بـا جستجوی بسیار در پیرامون این بافت، بالاخره شواهد و نشانه‌های تـازه‌ای درمـورد اصل «توازن» در اصول و پایه‌ی اسلام یافتم.

علیرغم اینکه در این هنگام ابداً در اندیشه‌ی نگاشتن مطلب و یـا بوجود آوردن تألیف نبودم، و از کسانی نیز نبودم که خواسته باشم‌درمورد آیین اسلام بطورکلی چیزی به صورت تألیف بر جامعه عرضه کنم... بهر حال اندیشه‌ام جداً مرا به خود مشغول می‌داشت.. تا بالاخره این نیرو مرا به‌سوی تألیف کتاب نخست، یعنی «انسان بین مادیگری و اسلام» کشاند.

★ ★ ★

و این اندك مرا اقناع نساخت و به مصاحبت با قرآن ادامه دادم تا بالاخره سوژه‌ی دیگری برایم حاصل شد...

دیگر فراغت پیدا کردم ـ یا لااقل بدین ترتیب شروع شد ـ که از رسم یك خط طولانی برای نگرش در وجود انسانی بپرهیزم...

نگرش تازه‌ای را آغاز کردم... نگرشی که بذرش به هنگام نگارش کتاب «انسان بین مادیگری و اسلام» پاشیده شده بود..

این قرآن برنامه‌ی زندگی تمام انسانهاست.. و راه رهایی ما تنها براساس این برنامه ممکن است، پس بر ماست که این برنامه‌ها را از کل اندیشه‌های سازنده‌ی این کتاب بیرون کشیم..

لذا برادرم پیش از این از روش «عدالت اجتماعی در اسلام» سخن گفت، و من از بقیه‌ی روشهایی که مجموعه‌ی آن برنامـه‌ی زنـدگی را می‌سازد بحث می‌کنم.

با این قصد شروع کردم، اما بی‌آنکه برنامه‌ی معین و قصد مشخصی داشته باشم، نخست «روش تربیتی اسلام» پیش آمد و پس از آن «برنامه‌ی هنری اسلام» و سپس «دگرگونی و ثبات درحیات انسانی» که باشدمجموعه‌ی این مسوده‌ها «برنامه‌ای در جهت درسهای اجتماعی اسلام» گردد. برنامه‌ای

مربوط به جهات ثابت و یا متغیر زندگی انسان..

در این راه نیز ضمن فعالیت بدون قصد معین.. این درسها از نهادم می‌جوشید و آنگاه راه خود را به‌سوی کتاب پیش می‌گرفت و مسیر خود را می‌کشود..

پس مصاحبت و همراهی با قرآن در این دوران طولانی در حقیقت نقبی بود، جهت پی بردن به برنامه‌هایی که از مجموع آن برنامه‌ی حیات شکل می‌گیرد و ساخته می‌شود.

★ ★ ★

مورد مهم دیگـری... از ذات همین توجه و نـگرش سرچشمه گرفت ولیکن صورت آن تعبیر ویژه‌ای یافت.. و مرا به مصاحبت تازه‌ای با کتاب قرآن واداشت.. و آن مورد مهم نیز، پی بردن و یا توجه کردن بـه همین جاهلیت و نادانی است که توده‌ی مردم اکنون در آن وضع بسر می‌برند... جاهلیت قرن بیستم!

البته جستجو در بحث مفصل قرآن جهت یافتن «برنامه‌ی حیات» در مورد اقتصاد، جامعه، تربیت و روانشناسی، و هنر و اندیشه... شك نیست که خود به خود به این برداشت منجر می‌گردد. توده‌ی مردم از هر جهت در جاهلیت مطلق بسر می‌برند، جاهلیتی که بحث آن برتر و گسترده‌تر از این است که در این موردکوتاه بیان شود.. و سبب اصیل‌زاده شدن این جاهلیت نیز همان بریدن پیروان اسلام از منبع وحی الهی است، و تغییر مسیر برنامه‌ی زندگی از خواست و اقتضای الهی است.

شك نیست که اصول جاهلیت در ذات خود به همیـن رد کـردن و سر باز زدن از برنامه‌ی الهی متکی است و عدم بهره‌وری از این اصول در تحکیم حیات بشری...

و از اینجا این حرکت تازه همگام با قرآن آغـاز گردید.. جـریان جستجو از ماهیت و اصل جاهلیت، جاهلیتی که جوهر آن در نقطه‌ی مقابل حقیقت اسلام قرار دارد... سپس بررسی چگونگی جاهلیت و مشخصات آن در تاریخ که در نهایت بـه جاهلیت قرن بیستم منتهی می‌گردد.. و تنها درسی که درمان‌کننده‌ی این جاهلیت است همان درسهای اسلام و به‌عبارت ساده بازگشت به اسلام است.

★ ★ ★

پس در بند این اندیشه گرفتار بودم، و دوران این وابستگی سالها

به‌طول انجامید... و در بیشتر ایام این دوران من و کتاب تنها بودیم و جز ما کسی نبود.. و شك نیست که در نزد من‌چیزی دوست‌داشتنی‌تر از این‌کتاب نیز وجود نداشت! با این‌کتاب‌گوشه می‌گرفتم، و برای تلاوت با آن خلوت می‌کردم، با دقت و حوصله آیاتش را از بر می‌کردم، و یـا در گوشه‌ای تنها در آیاتش دقیق می‌شدم و با آن بحث و گفتگو می‌کردم، و در گوشه‌ی تنهایی کتاب را عبادت می‌کردم، و از او پند می‌آموختم، با او تنها می‌ماندم تا از فشار بندهایی که گستره‌ی وسیع زندگی را محدود کـرده است، برهم. و در میدانگاه وسیع الهی به پرواز درآیم و با کتاب خدا...

میل برادری و اخوت هر روز در من افزونتر می‌شد.، بویژه علاقه به برادری که با ما در یك سنگر مقام داشت و برای ما درسهای‌همسانی را از قرآن راهنما بود...

بالاخره این مهم را با تمام سنگینی آن، با علاقه پذیرفتم... قبلا با وجود پیگیری فراوان بهر حال نگرش من از قرآن در حدی محدود و از زوایای تنگ و وابسته به علاقه‌ی شخصی و علاقه‌ی قلبی بود، مثلا قرآن را از زاویه مسائل روانشناسی، تربیتی، و یا زاویه‌ی هنری و الی آخر... می‌نگریستم، ولی قرآن که کتابی شامل و فراگیر است، مرا فرمان می‌داد که فقط به بخشی ویژه رو نکنم، و به بخشی بریده و جدا نیندیشم، زیرا کسی‌را که عملا به بررسی قرآن کمر بندد نیازی بـدین تعرض نیست. درست در همین هنگام کتاب **«فی ظلال‌القرآن»** نیز از چاپ خارج شد، و برادرم با اصرار مرا در این کتاب به برخورد با مواردی واداشت که قبلا در خط ـ اندیشه‌ی من نبود و چنان برخوردی نسبت بدان نداشتم..

در خلال این درسها گردش جدیدی در دنیای قرآن آغاز شد.. سیر در جهانی که برای من بسیار تازه بود، اگرچه سزاست که بگویم این دنیا از بدیهیات جهان قرآن‌بود، ولی ای‌چه‌بسا بدیهیاتی‌که انسان را ازحقیقت آن آگاهی و اطلاعی نیست، و باید عملا با آن تمرین و هماهنگی کند، تا حقیقت آنرا دریابد و یا به‌سببی از اسباب، از خواب‌گران بیدار گردد!

من پیش از آن‌درسهایی از زوایای‌محدود اندیشه‌ام از قرآن‌آموختم، و با هربار خواندن و اندیشیدن نتایج محدودی از آن بیرون کشیدم، زیرا که این آیین اعجازگر، که کتابش قرآن است، برای درس آموختن از هـر زاویه‌ای دارای عمق و ژرفایی ترسناك است.

در برنامه‌ی اقتصادی پهنه‌ی ترس‌آوری دارد، و در روش تـربیتی

گرانش ناپیدا ، در نگرش به‌وجود انسانی دارای قدرتی غول‌آساست...
در برنامه‌ی اخلاقی، در نظام خانواده، در برنامه‌های سیاسی، و همچنین و همچنین.. در هر زمینه‌ای واجد قدرتی عظیم و بینظیر است.. تا آنجا که برنامه‌های ساخت بشر در برابرش کوتوله‌ای نزار و حقیر است، برنامه‌ای که برتر از آن است تا کیان و شخصیتش مسخ گردد... و این واقعیت در برابر دیدگانم از بدیهیات جلوه کرد و در شمار مسلمات غیر- قابل تردید درآمد.

در ذهنم صورتی را مجسم می‌کردم، شکل دایره‌ای با مرکز و محیط.. که در مرکز آن بطور پی‌هم و بردیف غولهایی عظیم قرار گرفته‌اند، که سرهاشان رو به محیط دایره است، هریك از این غولها مساحتی از دایره را اشغال می‌کنند، و این در حقیقت‌الگوی همین برنامه‌ی‌سیاسی واجتماعی و اقتصادی و... است که همه در حجم و اندازه مساوی‌اند، و در راه و جهات همانند و شبیه‌اند، آنچنانکه از هر زاویه‌ای به‌این دایره بنگریدیکی از همین هیولاهای همشکل و همسان را خواهید دید.

ولی در اثنای این درسها یکباره مطلب تازه‌ای بر من آشکار شد.. که سزاست در زمره امر مسلمی از جمله‌ی مسلمات باشد.. ولیکن به حق در این اندیشه نبودم که آنرا بیان کنم. چون‌می‌خواستم که پیش از هرچیز، حقیقت آن بر خودم روشن گردد... اما بیکباره به سوی آن کشیده‌شدم.. چنانکه از پیش، یعنی از هنگامی که با این کتاب‌مصادف شدم چنین‌وضعیت ناگهانی برای من پیش آمد.

این تنها قدرت بیکرانی است که پیوسته و مجتمع است.. ظاهر و صورت‌را پر می‌کند.. تمام‌مساحت‌را در خود می‌گیرد.. و این‌آن عمالقه[1]‌ای نیست که چنانکه از پیش دیدیم جدایی بیافرینند، بلکه از آنچه که از پیش دیدیم کاملا جدا و متمایز است، یعنی در مرزی واقعاً جداست.

تنها قدرت فوق‌العاده و فراگیر است که کسی قادر نیست تا قطعه‌ای از آن جدا کند، و مثلا بگوید که: این سیاست است، یا آن اقتصاد است، و این تربیت است و آن هنر است. این ایمان و آن ایدئولوژی، و این یك شریعت و قانون!

بلکه به‌صرف ضرورت بحث علمی یا عقلی است که برای ما فاصله

۱ـ عمالقه خانواده‌ای بودند حاکم‌بر فلسطین که از فلسطین جنوبی بر بخش عبرانی حمله‌کردند و ازنظر قدرت به‌غول تشبیه می‌شوند.

را ایجاب می‌کند، و این مرزها را در میان ما برپا می‌دارد، که مثلابگوییم: این عبادت است. و آنك معاملات، بـرابر فقه اسلامی. و بالاخـره روشن کنیم که اقتصاد چیست و سیاست کدام است و اجتماع چگونه باید بلشد.. و الخ که اینها چیزی تازه و مربوط به اندیشه‌ی ماست.

وگرنه در حقیقت چنین فاصله‌ای وجود ندارد!

بلکه قرآن کتابی واحد و فراگیر است که تمام این موارد، در آن باهم است، و همراهی و پیوستگی در آن کامل است و امکان نـدارد کـه جزیی از آن را از جزیی دیگر جدا ساخت، همچنان کـه هرگز نمـی‌توان بخشی از اجزای وجود انسان را از دیگر اعضا جدا ساخت و آن به‌زندگی ادامه دهد، بلکه تنها بـه‌حسب ضرورت بحث علـمی چنین تقسیمی را می‌پذیریم!

همچنانکه صحیح این است که درمورد جسم بگوییم کـه: این دست است و این بازو، و این چشم و آنك دندان و... و اما با پیوند محکم‌بهم پیوسته‌اند و علیرغم جدایی ظاهری‌شان ارتباطی ناگسستنی دارنـد و از جسم زنده جدایی‌ناپذیراند و جدا کردن هر عضو در همان لحظه‌ی جدایی به مرگ آن عضو منجر می‌گردد.

در مکتب اسلام نیز همبستگیهایی است که همه‌ی اعضا را گرد هم می‌آورد... و خونی است که‌تمام اجزاء و اندام را درمی‌نوردد... و رشته‌ـ هایی است که همه را بهم مربـوط می‌سازد، و بـه هـر بخشی احساس می‌بخشد، و با احساس ویژه هر جزیی را به جزء دیگر مربوط می‌سازد.

قرآن چنین است! و نمونه‌ی اعلای آن پروردگار است.

تنها کتاب شامل و فراگیر است!

صحیح است که گفته شود: این آیه درمورد احکام است، این آیه در مورد تنظیم روابط خانواده است. و این آیه از نعمت خدا درمورد انسان سخن می‌راند، و آن آیه احساس و اندیشه را به تدبر در آیات خدا، و در موردکون و هستی متوجه می‌سازد.. که البته همه‌ی این حرفها حق است و تردیدی در آن نیست..

اما اگر قرآن را نیکو و دقیق بخوانی، و در مصاحبت این درسها به اندیشه و تدبرپردازی آنچنانکه من به آن اندیشیدم... هرگز چیزی‌از تمام سخنان قرآن را جدا از موارد دیگر نمی‌یابی آنچنانکه آنرا وابسته بهم و چون یك هستی مستقل و واحد می‌نگری، و هرگونه جدانگری را جز بسته

به ضرورت بحث علمی نخواهی یافت.

شاخه‌هایی هستند که بهم پیوسته و مرتبط‌اند، پیوند واحدی همه‌ی آنها را دربر می‌گیرد.. روش و ترتیب واحدی است که همه را شامل می‌گردد..

و این است آن قرآن حقیقی...

چه تازه و نو و بدیع است ــ لااقل در اندیشه و احساس من ــ در صورتیکه سزاست که این درسها با همان طراوت و زیبایی‌اش برای همه باشد. و چه بسیار که در طول مصاحبت خودم با قرآن یکباره دچار شگفتی شدم، درست مثل طفلی که همه‌ی مسائل یکباره در پیرامونش جمع می‌شوند، تا شکل یگانه و فراگیری از شادمانی بر او عرضه کنند.

حتی آن آگاهیهای کودکانه، آن سرمستی‌های دوران نوجوانی، آن هنر قابل لمس.. حتی گفتگو درمورد عقل مجرد.. تا درسهای «انسانی» از اقتصاد و اجتماع و روانشناسی و تربیت و هنر... همه‌ی آنها ممکن است که هم‌اکنون بازگردد.. اما بدانجهت برمی‌گردد تا در مسیری واحد و مکانی یکتا و یگانه جای خود را احراز کند و مسیرِ خود را بپیماید، نه بصورت اجزایی پراکنده و جدا. در این دوره از زندگی‌ام، این بازگشت روشن و درخشان و عمیق و در عین‌حال دقیق خواهد بود.

★ ★ ★

این داستان زندگی دراز و طولانی من با قرآن است! که صفحات آینده خلاصه‌ای از این داستان طولانی را دربر خواهد داشت..

گامهای آن... در راه بازگشت است..

بازگشت به آن، بی‌آنکه خواننده را قانع کند به‌خود نمی‌گذارد، بلکه به خواننده غناء و بی‌نیازی می‌بخشد... یعنی بی‌نیازی...

هرگز برای کسی که براساس قرآن و به‌نحوی شایسته و به همان صورتی که در «فی ظلال‌القرآن» آمده است زندگی کند، لغزشی نخواهد بود.. برای کسی که از چنین کتابی بی‌نیازی آموزد، مشکلی نخواهد بود.

اما بهرحال من گمان ندارم که این صفحات چیزی بیشتر از کلیدــ هایی برای خواننده باشد... که راه تدبیر و اندیشه را در قرآن بر روی خوانندگان بگشاید.

که در این راه جز از سوی پروردگار توفیقی نیست، پس بر او پناه می‌بریم و از او یاری می‌طلبیم و به درگاه او عذر پوزش داریم.

قرآن

مکی، و مدنی

از طبیعت حال شناخته می‌شود که در قرآن، کدام سوره‌ها مکی و کدام سوره‌ها مدنی‌اند، یعنی برحسب موقعیت زمانی کدام سوره‌ها در مکه و کدام سوره‌ها در مدینه نازل شده‌اند.

ولیکن د رمیان سوره‌ها نیز آیاتی ویژه وجود دارند، که در بدایت امر نظر ما را به‌خود جلب می‌کنند، که این همان وجود آیات مدنی در میان سوره‌های مکی و آیات مکی در میان سوره‌های مدنی است. به عبارت ساده آیاتی نیز هست که در مدینه نازل شد، اما به سوره‌های مکی پیوست و آیاتی نیز در مکه نازل شد اما در میان سوره‌ی مدنی قرار گرفت.

آنچه که نظر ما را بدین واقعیت‌جلب می‌کندهمان‌موقع و مکان‌محدود آیه در قرآن نیست، و نیز حتی زمان نزول آیه نیز نیست! بلکه تناسب مطلب است، چه‌بسا آیاتی که در مدینه نازل شدند و بعد به آیات مکی پیوستند، به آیاتی که ده‌سال پیشتر نازل شده‌بودند، یا حتی بیشتر، مثل همین آیه‌ای که در زیر آورده می‌شود که به سوره «مزمل» پیوسته که اصل سوره مکی است:

ـ «اِنَّ رَبَّكَ يَعْلَمُ اَنَّكَ تَقُومُ اَدْنىٰ مِنْ ثُلُثَيِ اللَّيلِ وَ نِصْفَهُ وَ ثُلُثَهُ، وَ طائِفَةٌ مِنَ الَّذِينَ مَعَكَ، وَاللّٰهُ يُقَدِّرُ اللَّيْلَ وَالنَّهارَ. عَلِمَ اَن لَن تُحْصُوهُ فَتابَ عَلَيْكُم، فَاقْرَأُوا ما تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرآنِ، عَلِمَ اَن سَيَكُونُ مِنكُم مَرْضىٰ وَ آخَرُونَ يَضْرِبُونَ فِي الْاَرضِ يَبْتَغُونَ مِنْ فَضْلِ اللّهِ، وَ آخَرُونَ يُقاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللّهِ، فَاقْرَأُوا ما تَيَسَّرَ مِنهُ وَاَقِيمُوا الصَّلاةَ، وَ آتُوا الزَّكاةَ

وَ اَقرِضُوا اللّهَ قَرضاً حَسَناً. وَ ما تُقَدِّمُوا لِاَنفُسِكُم مِن خَيرٍ تَجِدُوهُ عِندَاللّهِ هُوَ خَيراً وَ اَعظَمَ اَجراً،وَاستَغفِرُوااللّهَ اِنَّ اللّهَ غَفُوراً رَحيمٌ.» [المزمل : ۲۰].

آیاتی نیز در مکه نازل شده ولیکن به سوره‌ای مدنی ملحق گشته، یعنی به سوره‌ای که بعداً نازل شد، مانند این آیات از سورهٔ انفال:

«وَ اِذ يَمكُرُ بِكَ الَّذينَ كَفَرُوا لِيُثبِتُوكَ اَويَقتُلُوكَ اَويُخرِجُوكَ، وَيَمكُرُونَ وَيَمكُرُاللّهَ وَاللّهُ خَيرُالماكِرينَ. وَ اِذا تُتلىٰ عَلَيهِم آياتُنا قالُوا قَدسَمِعنا لَونَشاءُ لَقُلنا مِثلَ هذا، اِنْ هذا اِلاّ اَساطيرُالاَوَّلين. وَاِذقالُوا: اللّهُمَّ اِن كانَ هذا هُوَالحَقَّ مِن عِندِكَ فَاَمطِر عَلَينا حِجارَةً مِنَ السَّماءِ اَوِائتِنا بِعَذابٍ اَليم. وَ ماكانَ اللّهُ لِيُعَذِّبَهُم وَ اَنتَ فيهِم، وَ ماكانَ اللّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَ هُم يَستَغفِرُونَ. وَ ما لَهُمُ اَلّا يُعَذِّبَهُمُ اللّهُ وَهُم يَصُدُّونَ عَنِ المَسجِدِالحَرامِ وَماكانُوا اَولِياءَهُ. اِن اَولِياؤُهُ اِلّاالمُتَّقُونَ ولٰكِنَّ اَكثَرَهُم لايَعلَمُون. وَ ماكانَ صَلاتُهُم عِندَالبَيتِ اِلّا مُكاءً وَ تَصدِيَةً. فَذُوقُوا العَذابَ بِماكُنتُم تَكفُرُونَ. اِنَّ الَّذينَ كَفَرُو يُنفِقُونَ اَموالَهُم لِيَصُدُّوا عَن سَبيلِ اللّهِ، فَسَيُنفِقُونَها، ثُمَّ تَكُونُ عَلَيهِم حَسرَةً، ثُمَّ يُغلَبُونَ، وَالَّذينَ كَفَرُوا اِلىٰ جَهَنَّمَ يُحشَرُونَ» [الانفال: ۳۰ ـ ۳۶].

اینجا چیز دیگری غیر از مکان نزول آیه و زمان نزول آن است که جای آیه را در قرآن محدود می‌کند:

اولین چیزی که در این جایگزینی بنظر می‌رسد ظاهراً این است‌که میان این آیات با آیات سوره‌ی مورد نظر وحدت موضوعی وجود دارد، وگرنه اگر چنانکه می‌گویند، قرآن موضوعاتش بهم ریخته‌بود و آیات‌بدون ربط و پیوند بود، در آنصورت کسی نمی‌توانست در قرآن بیندیشد و از آن برداشتها ی‌گوناگون داشته باشد، پس دیگر شرق‌شناسان و یا حتی شاگردان مسلمان‌شان! نیز نمی‌توانستند چیزی از آن درك كنند، یعنی‌دیگر معنایی نبود، و این اصل که آیات مکی به مدنی پیوسته و یا برعکس،دیگر قابل طرح نبود، بلکه اگر مفهوم و تجانس موضوعی مطرح نمی‌بود، لازم بود که آیات به همانگونه که نازل‌شدند در سوره‌های متجانس از حیث‌زمان و مکان توزیع شوند.

قرار دادن آیات درسوره‌هایی‌که ازنظر زمان ومکان میان‌آیات‌آن سوره و این آیات وحدت نیست، بلکه فقط براثر تناسب موضوع‌و مفهوم این‌کار صورت می‌گیرد ، دلیل براین است‌که جبرئیل درموقع نیاز وحی

می‌آورد و بعد بررسول‌خدا صلی‌اله‌علیه‌وآله‌وسلم خبر می‌داد که مکان آیه ویاآیات‌درسوره چنین وچنان‌است، وآیه‌ی‌فلان پس‌ازفلان‌آیات‌است... ولذا این مکان در لوح محفوظ مقرر شده است ، باصرفنظر از تناسب‌نزول آن از حیث زمان و مکان ، پس ناگزیر این آیات باسوره‌ی موردنظردارای پیوند موضوعی است کـه بـدان پیوسته است، اگرچـه ازجهت نزول، پیوند زمانی ندارد .

صاحب‌کتاب «الظلال» بدین وحدت موضوعی درسوره‌ها توجه‌ویژه دارد ، وبابیان رسا چنان این وحدت راروشن می‌کندکه دیگر نیازی‌نیست تا من چیزی برآن بیفزایم ، بلکه فقط‌کافی است‌که دراینجا اشاره‌ای بدان بنمایم ، تاسپس انشاءاله درموقع مناسب بدان برگردیم ، و در تاکید آن برخی از سوره‌های مکیه و مدنیه را بسط دهیم ، از جمله در سوره‌ی طویل : «البقره» و «آل عمران» و «النساء»که این سوره‌هادر نظر و اندیشه آنانکه درقرآن نیندیشیده‌اند بهم آمیخته و مغشوش می‌نمایـد و به‌گمان آنها پیوند وارتباط محکم میان آیات نیست .

★ ★ ★

نمونه دیگری نیز هست که باید نظر خوانندگان کتاب‌خدا را بدان توجه بدهم ، وآن اختلاف روش میان سوره‌های مکی و سوره‌های مدنی است ، در طریقه وروش تعبیر وبنای آیات . وآن این است‌که : سوره‌های مکی ــ غالباً ــ دارای آیات کوتاه‌اند ، حرکت وارتعاش تند دارند ، در وجدانها ایجاد هیجان می‌کنند .. ولی سوره‌های مدنی ــ غالباً آیات‌طولانی دارند ، حرکت‌شان با ملایمت وتأنی همراه است ، به‌انگیختن اندیشه و فکر بیشتر توجه دارند تا تأثیر بر وجدان و احساس، این وضع غالب در سوره‌هاست ، اگرچه درمواردی استثناءاتی وجود دارد ، استثناهایی‌که در برابر این قوانین عام وشامل‌اندك‌اند ، مثلا سوره‌ی احزاب ازسوره‌های مکی تمیز داده نمی‌شود مگر ازجهت موضوع آن ، وگرنه ریتم و آهنك و یاطول آیات قابل تشخیص نیست . و همچنین است «سورةالزلزله»که‌از نظر موضوع و از نظر آهنك اصولا از سوره‌های مکی قابل تشخیص و تمیز نیسته .

آنان‌که در قرآن نمی‌اندیشند و بدین موارد توجه ندارند ، طبیعی است‌که چیزی از نمودها را نفهمند. و این امری بدیهی است و شگفتی ندارد . موضوع اصلی درسوره‌های مکی همان درك چگونگی ایمان و

عقیده و به‌عبارت ساده ، ایدئولوژی است ، ـ با تفصیلات دقیقی که در آینده ازآن بحث خواهیم‌کرد ـ واسلوب مناسب دراین سوره‌ها همان حرکت سریع وارتعاش تند ، وخلاصه مخاطب قراردادن وجدان است ، و بیدار ساختن ایمان درونی ، ودربرابر سوره‌های مکی ، سوره‌های مدنی‌اند که وقتی ازآن صحبت می‌کنیم ، موضوع اصلی آن همان قوانین اجتماعی و تشریعات و تنظیمات وبه عبارت ساده چگونگی بنای نظام اجتماعی اسلام و نظم‌وترتیب آن است، وچگونگی برپایی دولت اسلام ،و تثبیت پایه‌های جامعه است ، و دفاع از آن جامعه در برابر تمام کینه‌هایی که دشمنان علیه آن دارند ، همراه بااسلوب و روشی متناسب‌که باآرامش و ملایمت به‌پیش تازد ، دراین سوره‌ها بادقت و تأنی ، عقل واندیشه مخاطب قرارمی‌گیرد ، وفرصت برای‌اندیشیدن‌ایجاد می‌کندوراه‌چاره‌جویی از دردها را می‌نمایاند .

با این‌حال بایدگفت‌که محور بحث درسوره‌های مدنی ، تنهامسائل خشک عقلی نیست ، بلکه برخلاف بحثهای علمی‌که همیشه فقط مسائل خشک عقلی و استدلالی رادرنظر دارند و اندیشه‌ی مجردرا به خدمت می‌گیرند، در سوره‌های مدنی علاوه‌بر مباحث عقلی، فلسفه و داستان نیز به خدمت گرفته می‌شود و جریان از تجرید ذهنی صرف خارج می‌شود.

یعنی روشی‌که در بحثهای عقلی سوره‌های مدنی بکار گرفته‌می‌شود، منحصر بفرد ، وویژه‌ی خود قرآن‌است ، وتعبیر وتفسیر خاص خودرادارد که در نوشته‌ها و داستانهای بشری نظیر و مانندی برای آن نتوان‌جست.

بحث استدلالی‌سوره‌های مدنی درعین عقلی‌بودن ایجاد انگیزه ونوای موسیقی‌کلام را حتی در آیاتی‌که صرفاً درمورد تشریع و قانون است نیز فروگذار نمی‌کند ، وتنها عقل انسان رابدون بقیه‌ی جهات هستی مورد نظر قرار نمی‌دهد واحساس انسان را ازتمام جهات مورد توجه دارد ،که بزودی دربحثی ازسوره‌های مدنی که به‌صورت نمونه‌ی تفصیلی ارائه خواهد شد ، این واقعیت راخواهیم دید .



لکن نمود مشخص این سوره‌ها همانطورکه ازپیش‌گفته‌ایم و دراین بررسی‌کوتاه مورد توجه قرارخواهیم داد ، همان است‌که درگفتار سابق بدان اشاره‌کرده‌ایم : یعنی سوره‌های مکی محور توجه‌شان ایمان وعقیده است، و بطور غالب به ایدئولوژی پرداخته‌اند، زیرا در مدت سیزده سال

زندگی محمد (ص) درمکه به‌چیزی جزایمان و عقیده توجهی نیست ،و لذا آیات مربوط به‌تنظیم قوانین و چگونگی نظام اجتماعی در مکه جز به‌صورت‌کلی نازل نشده است ، حال‌آنکه آیات مدنی به موارد قانون و چگونگی نظام وبررسی نظم جامعه سرگرم‌اند ، اگرچه هرگز از ایمان و عقیده خالی نیستند ، وپرداختن به‌اصول ایدئولوژی راازنظر دور ندارند ، وبحث ازعقیده وایمان ازآغاز تافرجام‌کتاب هرگزقطع نمی‌گردد.

که در فصول آینده از سوره‌های مکی و سوره‌های مدنی‌بحث خواهیم کرد ،که تفصیل موضوعات درآیات مکی ومدنی چیست ؟ و قرآن چگونه بدان می‌پردازد ؟

و سپس نمونه‌هایی از این دست را عرضه خواهیم نمود، که دراینجا البته تبیین موضوعات وطریقه‌ی آن نیز حتماً خواهد بود .

سوره‌های مکیه

موضوع اصلی وکلی درسوره‌های مکی ، همان عقیده و ایمان است، که عقیده و ایمان اصولا بـه همان اصل تـوحیـد یعنـی «لااِلهَ اِلَّااللّه» برمی‌گردد، لااِلهَ‌اِلَّااللّهَ با تمام موجباتی‌که‌درجهان‌هستی ودروجود انسانها دارد، باتمام وسعت بیکران وشاخه‌ها و جوانه‌های آن، و با تمام اقتضایی که‌درواقع وجود و هستی، و درواقعیت زندگی و حیات دارد.

می‌توانم بطورکلی بگویم‌که عقیده وایدئولوژی در قرآن موضوع اصلی است . چه درسوره‌های مکی و چه مدنی امادرسوره‌های مکی تمام ابعاد سوره غرق درهمان اصول عقیده وایدئولوژی است ، واصل عقیده تمام بحث رادربر می‌گیرد ، درحالی‌که سوره‌های مدنی بیشتر به سیل شبیه است که در هردوسوی بستر خودگل ولای برجای می‌نهد و زندگی و حیات می‌رویاند ، ورشد می‌دهد وبزرك می‌کند و می‌شکوفاند ، وپس‌از اینکه وجود ازآرمان وعقیده لبریز شد ، آنگاه نظم و ترتیب سیاسی و اقتصادی ، اجتماعی وروانی وفکری است‌که جامعه‌ی مسلمانان راتنظیم می‌کند ، یعنی پس‌از سوره‌های مکی وشکل‌گیری ایمان است،که چنین امکانی فراهم می‌آید ، وبزرگترین‌گستره ووسعت رادرخود می‌گیرد ، اما این زندگی‌زمانی می‌آید که عقیده و ایمان در وجود حاصل شود، و درنهاد انسان رشد کند ، وازمیل وعلاقه‌ی ذاتی یاری‌گیرد ، ودرسایه‌ی آن رشد کند ، ودرنهایت نیز به‌پروردگارش برگردد .

در وهله‌ی نخست درمورد این اهتمام‌گسترده به‌عقیده‌وایدئولوژی در سوره‌های مکیه ، واینکه محور بحث قرار می‌گیرد ، ومرکز توجه‌است، وتوجه شدید به‌القاء آن می‌گردد ، چنانکه میدان اندیشه رااشغال‌می‌کند ؛ چنین‌گمان می‌برم‌که سبب آن همان شرك اعراب جاهلیت است‌که به«الله» واحد و یکتا، ایمان نداشتند. پس امر، اقتضای آنرا داشت‌که در جای

خود موردخطاب واقع شوند ، واین خطاب نیز برایشان مکررگردد ، تابدین حد فرا رسد .

لکن بایك نگاه سریع وگذرا بەسورەهای مدنی خلاف آن ثابت می‌گردد ! زیرا درمدینه نیز بااینکه جامعەی اسلامی پایدار شده ودولت مسلمانان چنانکه بایستی استوارگردیده ، ویك نسل کامل باایدئولوژی اسلام تربیت شده ،که برخی ازآنهانیز ازمکه تربیت شده بودند ، و در خلال سیزده سال دعوت درمکه شکل صحیح یافته بودند ، وبقیه ایام را نیز چه قبل از هجرت و چه بعدازهجرت درمدینه زیر تاثیر تربیت‌اسلامی بودند ، و اصولا بااین عقیده و ایدئولوژی لشکری تربیت شدندکه :

«يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ»[1] »

باز بحث ایدئولوژی و نزول آیات قطع نمی‌شود . بااینکه‌مسلمین به مرحله‌ای رسیدندکه وجود خودرا فدیه‌ای براین ایدئولوژی می‌دانند و مرك درراه آنرا بەجان خریدارند ؛ پس غرض آن استکه ریشه این ایدئولوژی بردلها وجانها استوارگردد ، وراستی و صداقت درراه آن جزو سرنوشت مؤمنین گردد ، ووجود برای پروردگار مجردگردد ، ولذا درسورەهای مدنی نیز ازاول تاپایان ، بحث ازایدئولوژی ادامه دارد ، واین دلیل وبرهان برجسته‌ای استکه توجه واهتمام فراوان در تبلیغ ایدئولوژی وآرمان تنها بەسبب افکار عرب در دوران جاهلی نبوده‌است ، بلکه ناگزیر اینهمه اصرار بەسبب اهمیت اصل موضوع است ولواگر مخاطب این آیه خود مؤمن بەاین عقیده باشد .

بدین ترتیب علت تکرار بحث در مورد ایدئولوژی درسورەهای‌مدنی برای مؤمنین ــ نەبرای کسانیکه بعداً بخواهند بدان ایمان بیاورند ــ برای ما روشن گردیده است . بحث وگفتگو درمورد عقیده وایدئولوژی طبیعتاً امری ضروری است ، زیرا ایدئولوژی درس شاده‌ای نیست که چون معلم یکبار آنرا بر دانشجویان فراخواندکار تمام شود وبه درس دیگری پردازد ! بلکه این درس نیاز بەتکرار پی‌هم ومکرر دارد ، وبعد به همراه این درس و همگام باآن باید بەدرسهای دیگر پرداخت ! چنانکه هرگز بحث آن بریده نگردد ، حتی هیچ روزی ازروزها...

پروردگار بەحال آفریدگان خودعالم وآگاه است :

۱ـ توبه: ۱۱۱

«اَلایَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَهُوَاللَّطیفُ‌الْخَبیر۱»

آیا آفریدگاری که این خلق را هستی داد، بر راز آنان عالم و آگاه نیست، حال‌آنکه او مهربانی بسیار آگاه است.

پس اگر ذات بیچون او می‌دانست‌که یکبارگفتن درس ایدئولوژی، برای ایمان‌آوردن‌کافی است ویابا چندبارکافی است‌که همه‌ی درسهاگفته شود وپایان‌گیرد. دیگر درس ایدئولوژی درقرآن اینچنین ثابت وبادوام نمی‌ماند،که از مکیه گذشته‌در سوره‌های مدنی‌نیز همچنین ازآن بحث و گفتگوکند، وبی‌انقطاع تاپایان قرآن همچنان بحث از عقیده وایدئولوژی باشد، واین سخن آفریدگار بزرگ‌گواه این حقیقت است‌که:

«وَاتَّقُوا یَوماً تُرْجَعُونَ فیهِ اِلَی اللّهِ، ثُمَّ تُوَفّی کُلُّ نَفْسٍ ماکَسَبَتْ وَهُم لایُظلَمُونَ«۲» »

از روزی بهراسیدکه درآن روز به‌سوی خدا بازخواهیدگشت، ودر ان روز هرکس‌کاملا پاداش عمل خویش خواهد یافت وبه‌هیچکس ستم نکنند. ـ‌که ذات منزه اونیاز دائم به‌تکرار ویادآوری را حتی برای‌مؤمنین یادآور می‌شود:

«وَذَکِّر فَاِنَّ‌الذِّکری تَنْفَعُ‌الْمُؤمِنینَ«۳» »

بیادآوروپندده!که پند و یادآوری، مؤمنین را سودمند افتد.

ما، در وهله‌ی نخست چنین می‌پنداریم‌که قرآن، این عنایت و توجه بالغ و فزاینده را منحصراً چه در دوران‌مکی و یا دوران‌حیات‌رسول در مدینه ـ متوجه ایمان و عقیده و ایدئولوژی می‌سازد، چون قرآن کتاب دین است!

واین البته حق است وتردیدی درآن نیست.

لیکن این‌کتاب ازسوی خدا برای تنظیم‌کردن حیات بشروبرپاداشتن حق و عدل درزمین نازل شده است:

«لَقَدْ اَرْسَلْنا رُسُلَنا بِـالْبَیِّناتِ، وَ اَنْزَلْنا مَعَهُمُ‌الْکِتابَ وَالْمیزانَ لِیَقُومَ‌النّاسُ بِالْقِسْطِ«۴» »

۱ـ سورهٔ ملک آیهٔ ۱۴ ۲ـ سورهٔ بقره: ۲۸۱ ۳ـ الذاریات: ۵۵
۴ـ سورهٔ حدید: ۲۵

ما پیامبران راازسوی خود بادلایل روشن به سوی‌شمافرستادیم و باآنان‌کتاب وعوامل سنجش برشما تعیین‌کردیم تا خلق برابری و عدل رادرمیان خود استوار دارند .

لذا وقتی‌کتابی دربردارنده‌ی برنامه‌ی ربانی والهی باشد وبرای اصلاح زندگی بشر وبرپای‌داشتن قسط وبرابری نازل‌گردد ، باید در این گستره‌ی وسیع به بحث از عقیده و ایدئولوژی پردازد، زیرا تنها عقیده و ایمان است‌که می‌تواند دراین پهنه‌ی عظیم محور اصلاح و نگاهدارنده‌ی اصول باشد ، یعنی اهتمام قرآن درایجاد وسیله برای‌غایت مطلوب است . واگر دراینجا جز عقیده وایدئولوژی وسیله‌ی دیگری باشد، ـ یا مانندی برایش باشد ـ باز به‌اصلاح و خیر جامعه برمی‌گردد، مثلا تنظیم نظام اقتصادی ، یاسیاسی ، یااجتماعی و ..... الخ زیرا برترین توجه قرآن بدین اصل‌است. و پروردگار منزه بزرگ در جهت اصلاح بندگان خویش این آئین رافروفرستاده ودرراه اصلاح جامعه از هیچ وسیله‌ای فروگزار ننمود .

بلکه عملادرکتاب‌منزل، ازنظام‌اقتصادی،اقتصادی‌واجتماعی‌وسیاسی و ... باآنان‌گفتگوکرد .که این رفتار ازقرآن شگفت نیست ودرخور آن نیز هست ،که پیش‌از هرچیز بزرگترین اولویت رابه‌عقیده وایمان‌ارزانی دارد ، زیرا پروردگار بزرگ پیش از هرذاتی بدین حقیقت واقف بودکه راه حقیقی برای اصلاح بشر جزاین نتواند بود،وجزآن‌هیچ آغازی‌نبایدباشد. و هر سیری به‌جزآن عمل باطلی است‌که به‌جایی نخواهد رسید !

★ ★ ★

اینجا پرسشی فطری است ـ‌که‌آگاهانه ویاناآگاهانه ـ هرکس را وادار می‌کندکه ازخود بپرسد ، یعنی قادر نیست‌که دربرابر فشاراین نیاز و اصرار آن ساکت ماند ...

وآن پرسش این است‌که : آفریدگار این هستی‌کیست ؟
چه‌کسی این هستی رااداره می‌کند واداره‌کننده‌ی این حوادث‌کیست؟
ازکجا آمده‌ایم ؟
پس از مرگ به‌کجا خواهیم رفت ؟
غایت و هدف زندگی چیست ؟

این پرسش همان است‌که ـ پیش ازتنظیم نظام اقتصادی‌یاسیاسی یا اجتماعی ـ خط وسیر زندگی انسان را درروی زمین تعیین می‌کند ،

و چهره‌ی آنرا مشخص می‌سازد ، وپاسخ پرسش اخیر به‌همان صورتی‌که از وجود برمی‌آید محدود و متناسب باسوآل باید باشد ، سوآلی‌که از فطرت می‌جوشد ، پاسخی در جواب این سوآل‌که به‌چه صورت بسر بریم و برکدام روش زندگی‌کنیم ؟

به پندار «مادیگرایان ، دیالکتیك» وبراساس تفسیر مادی تاریخ ، آنچه راکه وجود انسان رادرروی زمین شکل می‌بخشد ، وصورت وروبنا عطا می‌کند ، همان پایگاه اقتصادی یاوضع مادی است !

«درکار تولید اجتماعی‌که فراروی توده مردم است وازکار توده حاصل می‌گردد ، مناسبات محدودی ایجاد می‌گرددکه جامعه نمی‌تواند از آن بی‌نیاز و بری باشد . بلکه این مناسبات ، جدا ومستقل ازخواست درونی شماست . در زندگی اجتماعی ، روشهای تولیدندکه حدود و اشکال فعالیت‌های اجتماعی ، سیاسی ، ومعنوی را تعیین می‌کنند . واین شعور انسانها نیست‌که نقش وجودی فعالیتها راتعیین می‌کند ، بلکه وجود این فعالیتهاست‌که راه اندیشه وآگاهی راترسیم می‌کند» ــ کارل مارکس .

تئوری مادی ازپایگاه‌آینده‌آغازمی‌شود: «تولید و ابزار تولید، پایه و اساس دگرگونی‌کلیه‌ی نظامهای اجتماعی است ، براساس این‌تئوری درمی‌یابیم‌که اسباب نهایی و تحولات اساسی جوامع ، نبایستی در عقل و اندیشه جستجو شود، و یا در رابطه با حقیقت و عدالت ماورایی از آن بحث شود ، زیرا هرگونه دگرگونی و تحول ، دررابطه بادگرگونی تولید و مبادله بازشناخته می‌شود» ــ فردریك انگلس.

مادیگرایی دیالکتیکی بدینوسیله وجود انسان و افکار توده‌رابه غلط هدایت می‌کند و از واقع می‌گریزاند ، زیرا همه چیز را صرفاً فیزیکی می‌پندارد،وفقط ماده‌ی‌خالص رااصل می‌داند، ماده‌ای‌که هیچ رابطه‌ای با ماوراءالطبیعه ندارد، یا باصطلاح خودشان رابطه‌ای با متافیزیك وجود نــدارد .

ایشان تئوری خودرا بر تفسیر مادی تاریخ حیات بنامی‌نهند ، و دربرابر این پرسش‌که متافیزیك چیست ؟ بااینکه پرسشی فطری است و ذات بشر سخت خواهان درك آن است ، برای رهایی از پاسخ ونجات از مشکل آن می‌گویندکه : «خدایی نیست ! هستی ازماده است .»!

و نیز پاسخ می‌دهندکه : «جبر مادی ، وجبر اقتصادی ، و جبر تاریخی عواملی هستندکه امور این هستی رااداره می‌کنند و تحــول نو

پدید می‌آورند .»

و می‌گویندکه : «انسان از ماده تولید شده و به ماده برمی‌گردد .»

و می‌گویندکه : «زندگی می‌کنیم تا نقشی راکه جبرمادی واقتصادی و تاریخی برعهده‌ی مانهاده‌اند ایفاکنیم ...»

بادقت و توجهی‌کوتاه می‌توان دریافت‌که همه‌ی آنچه‌راکه در پاسخ گفته‌اند ، همه‌اش‌گمراهی وانحراف است ، آنچه‌راکه‌اکنون ما بدان‌توجه داریم ــ چه با رضایت وچه باالکراه و عدم‌پذیرش ــ ارائه‌ی «تصویر»معینی ازکون وهستی است . ازانسان وتمام روابط ومناسباتش باآفریدگار او ، وروابط هرفرد بافرد دیگر ، تاپاسخی روشن برپرسشهای فطری انسان داده شود ، پاسخ به پرسشهایی‌که‌آگاهانه ویاناآگاهانه ازعمق وجودش برمی‌آید، و اینهمه مقدم بر صور تطبیقی و یا راه عملی‌ای است که گمان می‌رود برای زندگی بشر وپایگاه آن نیکو باشد .

تلاش مادیگرایان دیالکتیك در ثبات این اصل ،که‌به‌پندار خودبرضد متافیزیك عمل‌کنند ، وبطورکلی وعلی‌الاطلاق مناسبتی‌باآن نداشته‌باشند، بدان بهانه‌که صرفاً مادی ویا «علمی‌اند»، درعین‌حال دعوی‌شان بدون پایگاه واساس واقعی باقی می‌ماند ، تاهنگامی‌که فلسفه‌شان بالذات‌اقدام به پاسخگویی‌کند ، وبدین پرسش فطری جواب دهد ، یعنی بکوشد تـا تفسیری شامل‌و همه‌جانبه برای زندگی ارائه دهد ،که مبتنی‌برصورتی شامل وهمه‌گیر برای مناسبات افرادبایکدیگر باشد .

باپاسخهای مادی صرف ــ چنانکه روشن است ــ این واقعیت راکه اصل آن سوآل غیرمادی بوده است را ، نفی نمی‌کند ، زیراکه این «تصور» معنوی برهرگونه تطابق عملی و حقیقی مقدم است و نمی‌توان برآن پایه‌هایی براساس تفسیرها بناکرد .

این همان جوهر حقیقی این موضوع است .

انسان به‌حکم تکوین وجود ، خود ــ آگاهانه ویاناآگاهانه ــ ناگزیر است‌که ایمان واعتقادی داشته باشد ، واین عقیده وایمانی راهم کـه می‌سازد ناگزیر باید صورتی فراگیر باشد تاکون وهستی و وجودانسان را دربرگیرد ، وروابط و مناسبات اورا باخالقش تنظیم‌کند ، وروابط و مناسبات هریك راباديگرى تنظيم‌کند ، واین‌همان اساس‌وپایه وزیربنایی است‌که برآن روبنایی ایجاد می‌گردد ، وزندگی انسان رادرپهنه‌ی زمین شکل می‌دهد ، حال چه وجودش مادی باشد یا معنوی ، سیاسی باشد یا اقتصادی واجتماعی ...

انسان به‌حکم تکوین وجود خویش ، باآگاهی اززندگی ویابدون آگاهی، ناگزیر به‌داشتن ایمان و عقیده‌ای است، و نیازی نیست که حتما همه‌ی انسانها بدین‌گونه اصیل وفراگیر آگاهی داشته باشند . چه‌بسا انسانهایی‌که بدون آگاهی‌کامل زندگی‌کردند ، ودراین راه از دیگران پیروی می‌نمودند ، بویژه ازصاحبان قدرت جامعه ،که بطور عادت‌روشهای اندیشه ورفتار وکنشها را درجامعه شکل می‌دادند ، وجمهور مردم‌آزادانه و یابا قهر وغلبه ازآنها پیروی می‌کردند .

لکن همه‌ی اینها حقیقت واقع رادگرگون ننمود ، واین ایمان و عقیده واین پندار شامل و فراگیر همان بودکه دستور زندگی انسان را وضع می‌کرد ، وشکل وقالب آنرا تشکیل می‌داد ، وروشهای آنراپایه‌گذاری می‌کرد ، وروابط اورا باپروردگارش محدود می‌کرد ، ونیز روابط او را باهستی وکون وحیات و انسان شکل می‌داد .

★ ★ ★

اهتمام و توجه قرآن به‌ایمان وعقیده وآرمان ، برآیندی از افکار عرب در دوران جاهلیت نیست ، و نیز برآمده از کتاب دین‌هم نیست!

بلکه سبب آن همان آگاهی پروردگار مهربان و بسیار دانا است، به حقیقت وجود بشری وتکوین آن ذات پروردگار باآگاهی بدین‌حقیقت که عقیده وایمان مرکز ومحور تمام وجود انسان است وجهت‌دهنده‌ی تمام رشد و مناسبات آن ، براساس این فطرت تنظیم قرآن رابه‌پیامبرش فرمان داد ، زیرا نوع زندگی انسان درروی زمین ـ صرفنظر از سرنوشت آخرت او کــلا به چگونگی عقیده وایمان اومربوط است و مرهون‌ایمانی است‌که بدان معتقد است وبراساس آن به‌کار وتلاش برانگیخته می‌شود . و مرهون چگونگی پاسخ یافتن بدین پرسشی است‌که از فطرت اومی‌جوشد و پاسخهای محدود بدان را می‌طلبدکه :

ـ آفریدگار این‌کون وهستی‌کیست ؟

ـ اداره‌کننده ومدیر این هستی چه‌کسی است وکدام قدرتی این هستی را بوجود آورده ؟

ـ از کجا آمده‌ایم ؟

ـ پس ازمرگ به‌کجا خواهیم رفت ؟

ـ هدف و غایت زندگی چیست ؟

حاصل زندگی به‌چگونگی پاسخ به‌پرسشهای آینده برمی‌گردد که :

حال چگونه وبه چه‌صورتی زندگی‌کنیم ؟ پس وقتی قرآن باچنین توجه و اهتمامی عقیده وآرمان رابرتر می‌دارد ، همه‌ی اینها درتوجه‌بدین‌واقعیت طبیعی است ، وبراساس این خواسته و توقع است‌که کتاب قرآن ، برنامه‌ی مسیر حیات را برای مردم رسم می‌کند .



قرآن برای تصحیح عقیده وهدایت ایمان تلاش فراوان واهتمام وافر دارد .

وگرنه عقیده و آرمان به‌معنای مطلق‌آن ، یعنی ایمان بـوجود آفریدگار ، دراین‌کون وهستی .

و سپس وجود مجموعه‌ای از تصورات است دراذهان توده ، پیرامون ذات آفریدگارکه متناسب باطبیعت واقعی حیات وزندگی است ..که همه‌ی اینها نه‌نیازی به‌کتاب آسمانی دارد ونه احتیاجی به‌پیامبر وفرستاده‌خدا. و قرآن بدانجهت نازل نشده است تابه‌توده‌ی مردم بگویدکه جهان را آفریدگاری هست ، زیرا توده‌ی مردم بدون وجود قرآن این اصل را می‌دانستند وبدان اعتقاد داشتند ! که :

«وَلَئِن سَأَلتَهُم مَن خَلَقَ السَّماواتِ وَالأَرضَ لَيَقُولُنَّ اللّهَ «۱» »

که اگر ازایشان می‌پرسیدی ،که چه‌کسی آسمان و زمین راآفرید ؟ می‌گفتند : «الله» .

اما این مـردم معلومات معینی درمورد این خدا داشتند :

«قُل : لِمَنِ الأَرضُ وَمَن فِيها اِن كُنتُم تَعلَمُون ؟ سَيَقُولُونَ لِلّهِ ! اَفَلاتَذَكَّرُون؟!
قُل : مَن رَبُّ السَّماواتِ السَّبعِ وَرَبُّ العَرشِ العَظِيم ؟ سَيَقُولُونَ لِلّهِ!! قُل : اَفَلاتَتَّقُون؟!
قُل : مَن بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيءٍ وَهُوَ يُجِيرُ وَلايُجارُ عَلَيهِ اِن كُنتُم تَعلَمُون؟ سَيَقُولُونَ لِلّه!
قُل : فَاَنّىٰ تُسحَرُون ؟!»

ای پیغمبر ! بادلیل وبرهان به‌کافران بگوکه زمین وهرکه درآن موجود است ، بگویید ازکیست ؟ اگرفهم ودانش دارندکه البته جواب خواهند دادکه ازخداست . پس بگو چرا قدرت خدا رابیاد نمی‌آورید ؟

۱ـ سورهٔ لقمان: ۲۵

باز به‌آنها بگو که : پروردگار آسمان هفتگانه ، و آفریدگار عرش بزرگ کیست ؟ خواهندگفت : خدا ! بگو پس چرا از [ذات او] پروا نمی‌گیرید ، وباز ای رسول ما ، بگو :که ملکوت همه‌ی عالم بدست اوست واوست‌که همه‌ی دنیا را پناه دهد و حمایت‌کند ، ولی‌کسی از اوحمایت نتواندکرد . اگر می‌دانید بگوئید ؛ که در آنصورت نیز حتماً خواهندگفت : خدا ! پس بگوکه چرا به فریب و افسون فریفته شدید وازاو غافل‌گشتید .

قرآن و هیچ‌کتابی ازکتابهای آسمانی نازل نشده‌اند ، تابه‌مردم بگویندکه اینجا خدایی‌هست واورابپرستید ! بلکه مردم این‌رامی‌دانستند، و خودشان ازپیش خودبرای عبادت پروردگار قیام‌کرده‌بودند ، وچهره‌ای را براساس نیاز وجودشان ساخته وپرداخته بودند وآنراعبادت می‌کردند !

ولذا همه‌ی پیامبران وحتی خاتم‌الانبیاء صلی‌الله‌علیه‌وسلم بدانجهت برسالت مأمور شدندکه عقیده‌ی مردم را درست‌کنند و ایمانشان‌راتصحیح کنند ، یعنی به‌ایشان بگویندکه : «لاإِلهَ‌إلّااللّه» ـ جز «اللّه» آفریدگار و خداوندگاری نیست ـ و بگویندکه تنها «الله» را عبادت وبندگی‌کنید که جز او خداوندگار وصاحب اختیاری برای شما نیست .

مشکل بشریت از آغاز تاپایان تاریخ این نبودکه ایشان وجود خدا را نمی‌شناسند ووجود اورا به‌صورتی ازصور عبادت نمی‌کنند ، بلکه مشکل بشریت این بودکه‌به معرفت و شناخت درست، آگاهی وشناخت نداشتند و خدارا بدانگونه که شایسته و درخور ذات بیمانندش بودعبادت نمی‌کردند :

«وَماقَدَرُوااللّهَ حَقَّ قَدرِهِ «۱» » ، «کَلّا ! لَمّایَقضِ ماأَمَرَهُ «۲»

چنین نیست [که بشر خاطی نداندکه چرا] فرمان پروردگارش را زیرپا می‌نهد .

فطرت بشری خدا جوی است و نگران خداست ، وبی‌آنکه کتاب آسمانی و فرستادگان خدارا ببیند ، در جستجوی اوست . . و خداوند این‌حس و توجه راچنان در وجودش به‌امانت نهاده‌که او خود متوجه نیست :

«وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِن‌بَنی‌آدَمَ مِن‌ظُهُورِهِمْ ذُرِّیَّتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلیٰ أَنْفُسِهِم :

۱ـ سورهٔ زمر: ٦٧
۲ـ سورهٔ عبس: ۲۳

أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ؟ قالُوا : بَلىٰ! شَهِدْنا «۱» »

« [ای رسول] چون‌خداوند ذریه‌ونسلی ازپشت آدم درزمین‌بیافرید، آنها را بروجود خویش‌برگماشت وبرخود شاهدگرفت‌که : آیامن‌پروردگار شما نیستم ؟ گفتند : بلی ! به آفریدگاری توشهادت دادیم.»

چگونه شهادت دادند ؟گفتند : نمی‌دانیم !

لکن ما می‌بینیم‌که درجهان واقع ، نوع بشر توجهی فطری به‌سوی آفریدگارش دارد ، ولوکسی اورا راهنمایی و هدایت نکند ؛ بشریت فطرتاً به عبادت و بندگی خدا توجه دارد . ولوکسی اورا بدینکار فرمان ندهد ، ایشان خود به‌خود به‌سوی پروردگارشان رومی‌کنند ،امابسیاری ازاین جمع بشر درپندار خود نسبت به پروردگار ، دچار گمراهی و لغزش‌اند ، وذات بیچون او را در شکلی می‌پندارندکه خلاف حقیقت اوست ، از جمله خدایان دیگررا شریك او می‌پنداشتند ، وازپیش‌خود آن خدایان خود ساخته راعبادت می‌کردند ، بی‌آنکه کسی ایشان‌رابه‌عبادت او بخواند ، خلاصه اینکه خدایان پنداری دیگری را باآفریدگارآسمان و زمین شریك وانباز قرار می‌دادند ، تاابهره‌گیری از محبوبیت این خدایان پنداری به آفریدگار آسمانها و زمین نزدیك شوند ، یعنی آنها واسطه و شفیع بودند واین پندارشان بودکه :

«وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِياءَ: مانَعْبُدُهُمْ إِلّا لِيُقَرِّبُونا إِلَى اللّهِ زُلْفىٰ «۲» »

آنانکه ذاتی غیرازاورا به ولایت‌و سرپرستی می‌گرفتند، می‌گفتند: «مابراینها عبادت نمی‌کنیم ، مگراینکه مارا بدرگاه خدا نزدیك‌کند .»

یا تنها این خدایان پنداری و موهوم رابدون وجود «الله» پرستش می‌کردند ولی درواقع به‌جای همان آفریدگار واقعی ، تااینکه قرآن نازل شد و رسول خدا مامورگردید ، تاعقیده وآرمان مردم رااصلاح‌کند ، نه آنکه عقیده راایجادکند ، ــ زیراکه عقیده وایمان دراصل فطرت و سرشت بشر موجود است ــ پیامبر مامور شدکه : به‌ایشان بگوید ، جز «الله» خداوندگاری نیست ، وجز ذات اوشمارا خداوندگار وآفریدگاری نبوده و نیست ، ولذا برخی‌هاگمان دارندکه جاهلیت معاصر ازاین‌قاعده جدا و مستثنی است . زیرادر جاهلیت معاصر ملتهایی داریم‌که اصولا

۱ــ اعراف: ۱۷۲
۲ــ سورهٔ زمر: ۳

از پایه منکر وجود خدا هستند ، والبته‌که عبادت اورانیز نفی می‌کنند و درمدارس درس الحاد ورد خدا راتدریس می‌کنند ، وازمراکز علمی ملحدینی بیرون می‌آیندکه پروردگار رانمی شناسند، وبه وجود او ایمان ندارند . وبرخی ازمفسرین این آیه قرآن را حکایت حال دهریها ــ ناتورآلیستها ــ می‌دانندکه :

«قالُوا : ماهِيَ اِلّاحَیاتُنَا الدُّنیا، نَموتُ وَ نَحیا وَ مایُهلِکُنا اِلّاالدَّهر»[1] »

[کافران]گفتند : ــ زندگی ما ، جز همین نشانه‌های دنیا و مرك و حیات طبیعت نیست ، مرك وحیات مابدست طبیعت است وجز طبیعت کسی مارا نمیمیراند . یعنی اینکه این قوم وجود خدارا منکراند ، ــ و به‌جای وجود خدا ــ به‌طبیعت ایمان دارند .

اما نسبت‌به این‌آیه‌نیزاگر مطلب راارزیابی‌کنیم. آیه‌قطعاً‌نمی‌گوید که آنها منکر وجود خدایند ، بلکه آیه می‌گویدکه : این قوم ، مرك و حیات را به جای اینکه به خدا نسبت دهند ، به طبیعت نسبت می‌دهند ، و می‌گویدکه این گروه منکر رستاخیزاند ، دراینجا علی‌الاطلاق چیزی نیست که بگوید مثــلا مؤمنان راازایمان به‌خدا بازمی‌دارند ، بلکــه می‌گوید : اینها پیوند خویش‌را باپروردگار خود نفی می‌کنند . و نمی‌پذیرند که‌خداوند مرك و حیات‌را برایشان ارزانی می‌دارد ،وقدرت خدا را بردوباره زنده ساختن نیز نفی می‌کنند ، وبه عبارت ساده ، کلا رستاخیز رانفی می‌کنند ، زیرا فقط طبیعت (دهر) ــکه آنها کارها را منسوب به‌او می‌دانند ــ است‌که می‌کشد ، ولی قدرت دوباره‌زنده‌ساختن ندارد !

اماکمونیست‌ها برغم الحادشان ــ به‌این اندازه نیز اکتفا نمی‌کنندــ اگرچه ازاین قاعده عمومی نیز مستثنی نیستند ، وخدا راانکار می‌کنند، الحاد ایشان وجود آهن‌و آتش را نیز برایشان واجب گــردانده است ، مثل خود نظام کمونیستی که‌روی‌آتش وخون پا گرفته‌است!ولذا گمراهی‌و ضلالت تنها بوجودشان ختم نمی‌شود ، یعنی‌گمراهی ایشان مانند دیگر گمراهان فقط مربوط به‌عقیده‌وایمان نیست،که مثل دیگران خدایی بشناسند امادرغیر حقیقت آن ، ویا خدایی رابراساس هوای نفس خود عبادّت کنند .

۱ــ سورة الجاثیه: آیة ۲٤

زیرا اصرار دولتهای‌کمونیستی در تدریس الحاد درمدارس‌کشور دلیل خشونت وکینه‌شان نسبت به‌دین و نیز دلیل بیم وترس‌شان نسبت به فطری بودن عقیده و ایمان است ، ولذا می‌ترسندکه مردم ازراه‌شان برگردند و ناگزیر بایدگمراه‌شان‌کرد ، واین‌کار اصلی است ازاصول فلسفه‌شان‌که بدترین اصل وزشت ترین نقشه برای فاسدگرداندن‌بشریت است .

توجه به رویداد زیرکافی است‌که دریابیم‌کمونیستها نیز از قاعده فطری بشری مستثنی نیستند : ـ‌گاگارین نخستین جوان فضانوردشوروی که براساس تربیت‌کمونیستی بزرك شده بود ، یعنی ازآغاز تولدخویش تا هنگامی‌که درداخل سفینه قرارگرفت و به‌فضا فرستاده شد ، زیرتربیت الحادی‌کمونیستی‌بود، با این‌حال چون ازوراء سفینه‌به فضای لایتناهی نگریست ، فطرت وسرشت انسانی او دچار هیجان شد ، زیرا صورتی را دیدکه ازپیش آنرا شاهد نبوده است ، ولذا پس‌ازنشستن برزمین‌نخستین تصریح او این بودکه : «چون به‌فضا صعودکردم ، ازگستره‌ی هستی و فضای بیکران اندیشناك شدم وبی‌اختیار به جستجوی خدا برآمدم !»که این حالت همان اجابت پذیرش خواست فطرت بود،که براثر القاء فطری یعنی ازبرخورد فطرت انسانی باواقعیت‌که‌همان کهکشان ترسناك‌بود، کهکشان بی‌انتهایی‌که خداایجادکرد ، دراو بیدارگردید ، وتمام‌آموخته‌ها وتلقین های‌کمونیستی نتوانست مانع‌بیدارشدن‌آن‌گردد، حتی‌تمام‌درسهای الحادی‌که جامعه دروجودش برانگیخت بالاخره قادرنشدکه مانع از بیدار شدن این فطرت گردد،ولذا هنگامی‌که‌دربرابر صحنه‌ی ترسناك طبیعت و هستی قرارگرفت یکباره آن فطرت بیدار شد .

از موارد بدیع و نادر این بودکه دولت‌کمونیست ، ازاین‌تصریح فضانورد خود خشمگین شد ، زیرا اوهمه‌ی‌آنچه رادرسهای نفی و الحاد کمونیستی در طول پنجاه سال ساخته بود یکباره ویران‌کرد ! ولذاازسوی دولت به‌گاگارین فرمان داده شدکه این تصریح بزرك را تصحیح‌کند ، واو نیز ناگزیر دربار دوم چنین تصحیح‌کردکه : «وسعت فضای بیکران‌مرا اندیشناك ساخت ویکباره درخاطرم‌گذشت‌که خدا رابجویم ، اما نیافتم !» ولذا بنگاههای سخن‌پراکنی ، این دوگفته‌ی جدا ومتمایز رابی‌آنکه چیزی برآن بیفزاید تصریحی واحد و یگانه پنداشتند !

★ ★ ★

بلی ! فطرت انسان در حرکت خویش نیاز به‌رسول و فرستاده‌خدا

ندارد ، وحتی به‌کتاب خدا وحی نیز نیازی ندارند ،که اورابه‌خدادلالت کند ، یا اورا به‌عبادت خُدا فرا خواند ..

لکن نیاز حسی به‌وجود رسول خداوکتاب منزل بدانجهت است‌که خداوند حقیقت وجود خویش رابر مردم بنماید،وارزش و قدرخویش‌رادر بعدی‌که حق اوست نشان دهد ، تاحق عبادت اوگزارده شود ، ووظیفه‌ی مهم پیامبران درمیان اقوام بشر همین است،که درود وسلام برخدای‌شان بـاد !

آنها مامورند تاعموم بشریت را مورد خطاب قراردهند ، چنانکه کتابهای آسمانی نیز برای همین مهم نازل شده‌اند ... تاآخرین پیامبر و آخرین‌کتاب آمدند تاکتابهای آسمانی‌را درمیان مردم تصدیق‌کنند وآنها را تکمیل‌گردانند .

رسول خدا ــ قبل از هرچیز ــ برای‌آن مأمور شد که پروردگار را بر مردم‌شان بشناساند... آیا همین مردم نبودند که او را می‌شناختند؟!

بلی! اما با شناختی ناقص، و از سویی نادرست، و از سوی دیگر شناختی سرد و ذهنی، و پنداری، شناختی‌که شوری در دلها بر نمی‌انگیخت، و وجدان بشری را متحول و دگرگون‌نمی‌ساخت، و روندی آگاهانه و کنشی واقعی در گستره‌ی زمین بوجود نمی‌آورد. و اگر با دقت نظر بیشتری به قرآن بیندیشیم درمی‌یابیم که قرآن آگاهی‌اعراب را نسبت به‌پروردگارشان خالص کرد ،و مسجل گرداند و اعتبار بخشید که: «**وَلَئِنْ سَأَلْتَهُم مَنْ خَلَقَ السّماواتِ وَالْاَرَضِ لَيَقُولُنَّ اللّه**»ــ‌که اگر از ایشان می‌پرسیدی، چه کسی آسمانها و زمین را آفرید می‌گفتند: «الله». اما بـا ایـن حال ایشان را «**الذين لايعلمون**» می‌نامد!:

«**كَذٰلِكَ قالَ‌الَّذِينَ لايَعلَمونَ مثل قولهم**»

ــ اینگونه سخن را کسانی گویندکه نادان‌اند و از کتاب خدا بهره ندارند. یعنی که آگاهی پیشین‌شان اعتبار علمی ندارد، و آن آگاهی چنان نبود که آمادگی و حرکتی برای‌شان ایجاد کند، و آگاهی تازه‌ای بر «الله» نداشتند. بلکه چیزی کاملا محو و کدر بود، چیزی عین جهالت و نادانی و لذا پیامبر خدا از نقطه‌ی صفر با آنان آغاز فعالیت کرد و به همان اعتبار که ایشان «لایعلمون» ــ نادان و ناآگاه ــ هستند.

و شگفت‌انگیزتر اینکه درهمان نقطه صفر کارش را با معلومات و نشانه‌هایی آغاز کرد که بالفعل درمیان ایشان بود:

«اِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِی خَلَقَ ، خَلَقَ الْاِنسانَ مِنْ عَلَقٍ»

ـ بخوان بنام پروردگاری که آفرید، آفریدگاری که انسان را از نطفه‌ای ناچیز هستی داد ـ

و اینکه «الله» خالق و آفریدگار انسان است، برای ایشان معروف و شناخته‌شده‌بود، و قرآن این نام را تثبیت کرد و روشن ساخت، وگرنه پروردگار را می‌شناختند زیرا می‌گوید که: «وَلَئِنْ سَأَلْتَهُم مَنْ خَلَقَهُم لَيَقُولُنَّ اللهُ.» حتي هستی انسان با خلقت‌یافتن او از علق نیز معروف و شناخته شده بود و قرآن این عنوان را نیز برای ایشان تسجیل کرد و تثبیت نمود که : «كَلّا! إنّا خَلَقْنا هُم مِمّا يَعلمون» سورة المعارج: ۳۹

پس تااینجا عناوین بکاررفته از نشانه‌ها و معلومات تازه‌ای نبود... و آنچه‌را که تجدید کرد آن چیزهایی نبود که ندانسته باشند و یا حتی منکر باشند. بلکه مهم این‌است که آغاز کـار از نقطه صفر، بـا همان معلوماتی شروع شد که عملا درمیان‌شان بود... و لذا فرق کلی میان دو نوع معلومات است که معلومات پیشین چنان محو و کدر و بیروح بود که گویی اصلا وجود نداشت و قرآن آن‌قوم را با وجود آن معلومات «الذین لایعلمون» ـ افرادی که هیچ ندانند ـ خوانده است. و درست مثل این است که این آگاهی را برای اولین‌بار تقدیم می‌کند! پس فرق در میان‌اصل معلومات و نشانه‌ها نیست بلکه فرق در نوع برداشت و روش معرفت و آگاهی است.

در آنجاآگاهی سرد و مرده‌ای بود که تنها درعرصه‌ی ذهن و محیط حسی محدود بود، ولی از اینجا اراده بر آن قرار گرفت که اطلاعات و معلومات زنده و برانگیزنده‌ای را جایگزین آن معلومات بی‌حاصل وفسرده و منجمد بسازد، زیرا آن معلومات در عمق وجدان جایگزین واستوار نشده بود، و اینك تلاش براین است که فقط در ذهن ننشیند، بلکه‌بردلهاانتقال یابد، و بر قلب و وجدان جایگزین شود، و وجدان زنده را برانگیزد و به کنشهایی که از منبع ایمان سرچشمه می‌گیرد متحول سازد:

«اِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِی خَلَقَ، خَلَقَ الْاِنسانَ مِنْ عَلَقٍ، اِقْرَأْ وَ رَبُّكَ الْاَكْرَمُ الَّذِی عَلَّمَ بِالْقَلَمِ ، عَلَّمَ الْاِنسانَ مالَمْ يَعْلَمْ ،كَلّا ! اِنَّ الْاِنسانَ لَيَطْغىٰ ، اَنْ رَآهُ اسْتَغْنىٰ. اِنَّ اِلىٰ رَبِّكَ الرُّجْعىٰ ...»

در اینجا بحث آفرینش‌انسان از «علق» تنها به‌خاطرآگاهی واطلاعی

خشك و مجرد نیست... و جمله‌ی بعدی نیز فقط این واقعیت را که‌انسان نمی‌دانست و ناآگاه بود و خداوند او را دانش آموخت را نمی‌خواهد القاء کند.. بلکه دو مورد آفرینش و علم پی‌هم برای انگیزش وجدان و تحریك ضمیر انسان می‌آیند، و برای برانگیختن توجـه انسان بـه‌سوی «الله» آفریدگار انسان، و بخشاینده‌ی «علم»، کسی که شکر نعمت او بر خلق سزاست، و شکر نعمت تعلیم او نیز... و چه‌بسا که این دومی مهمتر باشد، زیرا که انسان بالفعل وجود خودش‌را آفریده شده می‌بیند، و بعدفراموش می‌کند! یعنی ازیاد می‌برد که ذات پروردگار او را هستی بخشیده، و او بطور تصادفی و بدون وجود آفریدگار هستی نیافته، اما علم‌آموزی و تعلیم این تذکر را کامل می‌سازد، زیرا که انسان ذاتی مدرك و دارای شعور و ادراك است، و تعلیم و تربیت انسان را به خـویشتن خـویش برمی‌گرداند، و از حالت جهل و نادانی به‌حالت علم و آگاهی متحـول می‌گرداند. و پس از علم و آگاهی است که او آزادانه نعمت خدا را درمی‌یابد و احساس می‌کند، و کران و اندازه‌ی آنرا درك می‌کند.. و لذا این زندگی تازه‌ای که دانش و علم بدنبال این آیات به انسان می‌بخشد در همین آغاز سوره نخست بدان می‌پردازد، والاتر است. و این آگاهی همان تحریك ضمیر و وجدان است برای شکرو سپاس الهی، کـه دقیقاً این برخورد روحی را بیان می‌کند، و حالت انسانی را که بر او نعمت ارزانی گشته شرح می‌دهد که‌نه‌چنانکه سزاست سپاس نمی‌گذارد، بلکه درحالت سرکشی و طغیان است: «كَلَّا! إِنَّ الْإِنسَانَ لَيَطْغَىٰ!» [پس به‌خود می‌آید] که بـرای چه سرکشی می کنند ؟! برای نعمتهایی کـه خداوند بر اوعطا کرده؟! یعنی عطای نعمت چیزی‌است که سزابود اورا به‌سوی سپاس و شکرگزاری هدایت کند و در او ایمان و عقیده به خدا را استوارگرداند، اما برگشت و به‌کفرو طغیان منجر شد! یعنی میان حالت قائم به حق و عمل، چقدر تفاوت وجود دارد! آنچه سزاست که می‌بود با آنچه که هست درست نقطه‌ای در برابر هم‌اند! و این چیزی است که موجب تحریك‌وجدان و احساس آدمی می‌گردد، تا به‌ارزش نعمت پروردگار پی‌برد، و برانسان سلیم‌الفطره واجب می‌سازد که در برابر آن بیندیشد و از اعمال گذشته ندامت برد، و به‌راه صواب‌برگردد. سپس در ختام این مقطع از بخش‌اول سوره، مطلبد یگری دارد تا حرکت دیگری بر وجدان و ضمیر آدمی‌بدهد. علاوه‌بر آنچه که پیش‌از آن بوده و آورده: «إِنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الرُّجْعَىٰ» این آغاز توجه است برای این گردنکش کوچك و حقیر، که در روی زمین به‌راهی

غیر از راه حق گام برمی‌دارد، و در اینجا ناگهان راهش را می‌برد! و او می‌بیند که دست‌قدرتمندی راهش رابریده و او به‌صورت رهروی ناتوان و ضعیف برجای مانده و نگران برخلق می‌نگرد! سپس او را به‌بازگشت فرمان می‌دهد، اما بازگشت به کجا؟!.. به سوی خدا... به‌سوی‌پروردگاری که اینهمه روزی بر تو ارزانی داشت و تو او را انکار کردی و از فرمان او سرپیچیدی !و لذا ازاینجاآن غرور باطل اوازمیان می‌رود و سرکشی غرورآمیزش به‌هیچ بدل می‌شود، و راه حق را درپیش می‌گیرد: خوار و ذلیل در برابر پروردگاری که او را هستی‌داد، لکن او قدر نشناخت، و آنچه درخور قدرش بود بجای نیاورد.

بدین‌ترتیب جریان امر برما روشن می‌گردد که چگونه این‌معلومات و آگاهی از حالتی راکد و گندیده به حالتی پویا و فعال متحول گشت و به‌صورت جریان زنده و حرکت‌آفرین در دلها بذر امید پاشید، تا فرد را از حالت ایستایی و سکون به‌حرکت و کنش واقعی و متحول براند، و بر ما نیز روشن کند که میان معرفت جاهلی و اسلام چه‌فرقی است حال‌آنکه در معرفت جاهلی نیز می‌گویدکه، خدایی هست و آفریدگار انسانهاست و بشریت را می‌آفریند، و قرآن نیز درمورد آنها می‌گوید:

وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمٰوٰاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللّٰهُ.

ـ پس این چه فرقی دارد با معرفت فرد مومنی که به‌ذات این‌حقیقت آگاه است، و باصالت آن آشنایی دارد؟ که اگر این فرق و اختلاف‌شناخته شود، آنگاه درك می‌کنیم که‌چرا خداوند اعراب دوران جاهلیت را «**الذین لایعلمون**» می‌نامد. برغم اینکه آنان به‌وجود خدا معرفت دارند، وقرآن نیز همان آفریدگار را مسجل و تأیید می‌کند، و برای چه نیز پروردگار سبحان می‌گوید:

«هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ»

که یعنی هرگز اینها باهم مساوی نیستند!

وقتی می‌توانیم به‌این حقیقت پی‌ببریم که دقیقاً از میزان معلومات و شناخت اعراب جاهلی نسبت به‌آفریدگارشان باخبر شویم و باپی‌جویی دقیق نوع شناخت آنها را از پروردگار مشخص کنیم، که درآن‌صورت درخواهیم یافت که قرآن باآنها چنان رفتار کرد که واقعاً درخورشان بود، و پس‌از شناخت میزان و نوع برداشت آنها و رفتار قرآن در معامله با

آنان به‌صورت عکس‌العمل و نوع تثبیت معرفت آنها، و چگونگی آن‌تثبیت، متوجه چگونگی واقعیت خواهیم شد، که آیا آنان علمی به‌حقیقت داشتندکه تثبیت شود؟.. یا نه، آنچه را که آنان معتقد بودند فاقد اعتبار بود و علمی شناخته نمی‌شد.. و حتی هرگز نمی‌توان گفت که از معلومات آنها آغاز کرده و آنرا تکمیل نموده... هرگز! بلکه آنچه‌را که آنها می‌پرستیدند و به‌صورت اصل پذیرفته‌بودند، همه را کاملا ازمیان برد و همه را زدود و پاك کرد، و ازپایه، بطوری جدی و تازه، کار را آغاز کرد... اگرچه اسامی و کلمات ازهمان معلومات موجود بود، اما کاربرد آن روش ویژه‌ای داشت، که آن کلمات را به‌خود زندگی و حیات مبدل ساخت، و چنان‌تحولی در آنان بوجود آورد که خود زندگی بیابند، و اصل زندگی شمرده گردند، و خود به کنشی واقعی مبدل شوند، یعنی درواقع او بذر جدیدی را در دلها کاشت، که اگرچه درمواردی شباهتی ظاهری با بذر نخستین و موجود در آن جامعه داشت، اما به‌وجه تأکید از آن جدا و با آن مغایر بود! زیرا آن بذر پیشین درعین تشابه ظاهری در ذات و سرشت خود گندیده ومتعفن بود و چنان پوسیده و خراب که شایسته‌ی روییدن و رشدکردن نبود! ولیکن این بذر جدید درست نقطه‌ی مقابل آن و خلاف آن است... از هر نظر تازه است.. تازه و نورسیده است.. رویش آن تازه و پر بار و سریع است.. دلها را به‌حرکت درمی‌آورند، جریان زندگی و حیات را بر جسم و جان روان می‌سازد، و بذر نوی برمی‌آورد که دارای نمو و نیرویی تازه است!..

بنابراین... چقدر باید گمراه و نادان باشند آنهائیکه قلم بدست می‌گیرند و از عرب جاهلی دفاع می‌کنند، و می‌گویند که عرب جاهلی دارای «تمدن»و دانشی بود! وبدین ترتیب برخی‌ها هستند ــ که به‌گفته و عمل ــ می‌خواهند ثابت کنند که جاهل نبوده‌اند!!

چقدر گمراه‌اند آنها که باورداشتهای سراپا مسخره‌ی اعراب‌جاهلی را بادانش مقایسه‌می‌کنند! یعنی آیا در نزد اعراب جاهلی‌دانش‌ومعلوماتی بود از نوعی که امروز در قرن بیستم درمیان اروپاییها می‌بینیم؟! اگرچه اروپای امروز، خود در قله‌ی مرکزی جاهلیت بسر می‌برد، ازطریق همان دانش و آگاهی خودشان! زیرا اروپائیان‌نیزچنانکه قرآن‌می‌گوید: «**فرحوا بما عندهم من‌العلم**»[1]، به عبارت ساده به دانش و معلوماتی که دارند دل‌بسته‌اندو به‌همان اندازه‌خشنودشده‌اندو«**ونسوالله فانساهم‌انفسهم**»[2].

۱ــ سوره غافر: ۸۳ ۲ــ سوره حشر: ۱۹

شدند، یعنی هم خدا را فراموش کردند و هم وجود خویشتن را از یاد بردند. و لذا گمراه شدند و به‌قساوت سنگدلی دچار گردیدند. باداتشی که بوسیله‌ی آن در گمراهی افتادند و در آن گمراهی ماندنی شدند...

چنانکه ازپیش آوردیم اینها دانش و آگاهی نیستند.. بلکه همه‌ی اینها وسیله‌اند،تا به‌راه شناخت و معرفت روآورند.. راهی که انسان را به‌عبادت آفریدگار برساند و مسیر اورا به خدا منتهی سازد.. و نیز البته می‌تواند به‌عبادت و بندگی شیطان نیز براند و انسان را به‌شیطان قرین و همراه سازد؟!



گفتیم‌که موضوع اصلی یا تنها موضوع، در کلیه‌ی‌سوره های مکی همان اصل عقیده و ایمان است. و باب‌اکبر نیز درمسأله‌ی عقیده وآرمان همان آگاهی و شناخت خداست. و روش و طریقه‌ی قرآن این‌است که‌آگاهی و دانش را به‌اصل زندگی و کنش مبدل سازد... که به‌خواست خداوند به‌زودی از تفصیل روش قرآنی در شناخت «الله» بحث می‌کنیم، و نیز در چگونگی ارتعاشهایی که‌برتارهای قلب بشر ایجاد می‌کند تا او را به حقیقت ذات الهی آشناسازد و ازخواب گران بیدار کند. و حقیقت وجود آفریدگاری و ارزش شناخت ذات پروردگاری را بر او آشکار سازد و او رابه سوی پروردگاری توجه دهدکه شایسته‌ی عبودیت و بندگـی است، و او را در راه پروردگاری راست و استوار بدارد.

ولیکن درین مقدمه که‌به‌صورت یك فصل آوردیم می‌گوییم کـه: شناخت پروردگار منزه، اگرچه بزرگترین دروازه‌های‌عقیده وایمان است، اما تنها بابی نیست که قرآن برای تثبیت عقیده و استوارداشتن راه‌ایمان به‌خدمت گرفته باشد، درهمینجا و در همین سوره‌ها: ایمان به‌روز آخرت نیز هست وایمان به‌کتاب آسمانی وپیامبران ووحی ورسالت و ... نیز هست... و در همین جهت داستانهای پیامبران نیز خواهد بود، که از جمله‌ی مهم آن داستان آدم و شیطان است، و بالاخره اخلاقی که منبعث از ایمان باشد نیز از اهمیت ویژه برخوردار است زیر سزاست که هرفرد مسلمان خودرا به‌اخلاق اسلامی متخلق سازد، واین‌جزو وظیفه‌ی حتمی است که به‌جای اخلاق‌جاهلی، اخلاق‌اسلامی برگزیده شود.. که تمام‌این موارد ذکر شده دارای پیوند و ارتباط محکم با ایمان و عقیده‌اند، یعنی این موارد اند که ایمان را پایدار نگه‌می‌دارند و موجب استواری و قدرت

آن می‌گردند و آنرا در وجود انسان راسخ می‌سازند، زیرا که بابی از بابهای ایمان و دری از دروازه‌های ورود به ایمان‌اند.

در این بخش به‌بابی می‌رسیم که یکی از ابواب شش‌گانه است و یکی از بابهای بزرگ‌ازابواب عقیده و ایمان می‌باشد و ارتباط میان تمام این ابواب را با ایمان و عقیده‌ی راستینی که در قرآن آمده است روشن می‌کنیم و خلاصه آنچه‌را که قرآن برای روشن‌گرداندن آن‌آمده‌است‌بتدریج درحدی مختصر توضیح می‌دهیم.

ایمان به‌خدا

بطور کلی موضوع اصلی قرآن، موضوع عقیده و ایدئولوژی است، چه در سوره‌های مکی‌وچه در سوره‌های مدنی، و در موضوع عقیده و ایدئولوژی نیز موضوع اصلی همان داستان الوهیت است، ولذا بر همین اساس است که این بحث، سهم عظیمی ازکتاب را به‌خوداختصاص‌می‌دهد.

و این نیز امری طبیعی است و در آن شگفتی نیست، زیرا حقیقت الوهیت از جهتی همان برترین و بزرگترین حقیقت است، که ویژه‌ی تمام هستی است، که‌از سوی ذات‌باریتمالی‌است ،و از سوی دیگر مسأله‌ی الوهیت مرکز عظیم و محور تمام حرکتهاست و تمام ابعاد عقیده وآرمان انسان برآن استوار است.

ما ازقبل گفتیم که بحث مکرر از عقیده در قرآن، مربوط به‌حالت انکار عرب دردوران جاهلیت نیست ،وبرخاسته از این اصل نیز نیست، که قرآن کتاب دین است. بلکه این مربوط به‌تکوین ذات انسان است، و وابسته به اهمیت ذاتی و واقعی موضوع است. و لذا بار دیگر در اینجا تکرار می‌کنیم که بحث مفصل قرآن از الوهیت مربوط به انحراف اعراب در عصر جاهلی نیست، و یا اصولا مربوط به انواع جاهلیت نیز نیست، بلکه مربوط به‌تصویری است که ازپروردگار می‌دهد، ازجمله درسوره‌های مدنی ـ که در مدینه بر مومنین نازل شد نه بر مشرکین ـ نیز، درنهایت روشنی و اصالت و ارزش و گویایی گسترده، از الوهیت بحث می‌کند، برای اینکه تارهای قلب بشر را با این داستان به ارتعاش درآورد، و به هرجهت و هرشکلی این آوا را تکرار کند، و به‌هر مناسبت به بحث‌الوهیت برمی‌گردد، تا در ما شکی باقی نماند که‌قرآن برای مسأله‌ی الوهیت‌اهمیت بس‌بزرگی قائل است، و ولایت قرآن در این بحث، امری عارضی نیست، که انحراف جاهلیت عربی مبنای آن باشد! بلکه مربوط به سببی است‌که

در تمام حالات به‌ذات انسان برمی‌گردد، وگروه‌مومنان ـ اگرچه ایمان‌شان کامل باشد ـ نیز نیاز دائمی‌شان به‌امر تذکر و یادآوری ازمیان نخواهد رفت.

قرآن بطور کلی در داستان الوهیت مجموع انسانیت را مورد خطاب قرار می‌دهد، نه‌تنها عقل و نه‌تنها وجدان را، و انسان درتمام‌حالات مورد خطاب اوست، و درهرحال واحوالی که باشد اورا بـه خـدا توجه می‌دهد، حال: خوشبخت است یا نگونبخت، در حرکت به‌سوی صعود و اوج گیری است، یابه خواری دچار شده وروبه‌پستی وحضیض دارد؛ وجدان زنده دارد، یا احساس کودن، کنجکاو است وباچشمان باز به‌امورمی‌نگرد، و یا چشمان او نسبت به واقعیتها بسته است، کینه‌توز است و در طلب انتقام می‌شتابد، یا صلح‌طلب‌است و خویی نرم و مهربان دارد، دلیر و گستاخ‌و یا ترسو وجبون است، خندان ویا گریان است، خود بزرگ‌بین است و خودرا برتر می‌بیند، یا سلیم‌النفس است و تسلیم‌رویدادهاست، بیدار و زیرك است، یا نادان وبی‌توجه، در راه اجرای‌فرمان خداثابت قدم و استوار است و یا وازده در راه است... درهرحال‌هرچه‌باشد ـقرآن او را مخاطب قرار می‌دهد،ـ و از هرسو او را احاطه می‌کند، و از هر زاویه‌ای احساسش بر قلب او رسوخ می‌کند.. و ازهرگونه امکان موجود در این صفحه‌ی هستی که در برابرش گسترده است برای رسوخ در وجود او بهره می‌جوید، رویدادهای پیرامون او را وسیله قرار می‌دهد، نفس خودش و آنچه را که دروجود او جریان دارد وسیله‌اند برای راهیابی بر قلب‌وروح‌او، دیدنیهای‌جهان، وجایگاههای‌آخرت، واز آنچه‌که‌حواس‌اوقادر به‌درك‌آنهاباشد، وهرآنچه‌راکه‌برترازدرك حواس‌اوباشد.. آنچه باحقیقت وجودش رویارو شود، همه وسیله‌ای جهت توجه ذات او و رسوخ‌بروجدان و ضمیر فرد بشری است، حال چه‌درمانده‌ای نیازمند و ناتوان باشد وبه ناتوانی خود اقرار داشته‌باشد، درهمان ساعات‌ناتوانی و رنج، ودرساعات سختی و فشار این توجه را در او بوجود می‌آورد که به خدا پناه جوید تا راه‌امیدرا در قلبش بگشاید و از یأس و حرمان بدر آید. حتی اگر خود برتربین و سرکش باشد او نیز چون ایام سختی و تلخی بر او پایان‌گیرد براساس آن‌روح‌سرکش و خودخواه، خویشتن را محور پندارد و چنین پندارد که از خدا بی‌نیاز باشد! و از نمازگزاران بدرگاه او و ...

با چنین برخورد و رویارویی دائم و محیط و فراگیر، بهرحال‌راهی در دلها می‌گشاید تا حقیقت اولوهیت و ذات پروردگار را بازگو می‌کند،

تا هنگامی که به او ایمان آورند، و ایمان در دلها استوار گردد و درجای خود آرام و قرار گیرد.

★ ★ ★

گفتیم که پروردگار مارا به‌سوی فطرت و سرشت‌مان فرا می‌خواند، تا او را در ذات و سرشت خود بجوییم، و با درك فطری به سوی او رو کنیم، و تنها اورا بندگی کنیم که:

«وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِن بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ ، وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ : أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ ؟ قَالُوا : بَلَىٰ ! شَهِدْنَا !»

ـ همانطورکه پیش از این گفتیم، ما نمی‌دانیم که این‌شهادتها چگونه انجام‌یافت و به‌اتمام رسید. لیکن ما چیزهایی را ملاحظه می‌کنیم که مارا بدین‌فطرت راهنمایند، و بیداری می‌بخشند، و ما را به جستجودر جهان ذره و آنچه را که شاهد آن‌هستیم توجه می‌دهد، تا برحقیقت‌وجود اشیاء واقف گردیم، و ازآن‌طریق به‌وجود او هدایت گردیم و او را در آن حدی که حق عبادت اوست عبادت کنیم، و از گمراهی برهیم، و چه‌بسا که راه گمراهی نیز درپیش گیریم... و او را در غیر حقیقت وجودیش تصور کنیم، ویا خدایان دیگری را با او به‌عبادت گیریم و بعد اوراعبادت کنیم، اما در شکلی که شایسته‌ی ذات بیچون او نیست، و درخور طاعت و بندگی ذات منزه او نباشد، و آن همان، عبارت از شریك‌گرداندن‌خدایان دیگر در عبادت با اوست... لکن در هر دوحال ما در جستجوی خداهستیم.. و به‌سوی او توجه داریم، و به‌رنگی از رنگها خودرا به بندگی و عبودیت او سرگرم می‌کنیم.

در قلب بشر تارهایی است که پروردگار منزه آنرا در شمار عوامل مؤثر برشمرده است. تارهایی که رویدادهای معینی را دریابند و به‌جنبش درآیند.. تارهایی که چون متأثر شوند برانگیخته‌شوند و فطرت وسرشت بشر را به‌جستجوی خداوند وادارند، و در همین جستجوهاست‌که شخص راه هدایت را می‌یابد و یا گمراه می‌شود... اما بهرحالت، یعنی چه خطا و چه صواب، این پرده‌های قلب‌اندکه‌متأثر می‌شوند، و به‌اهتزازدرمی‌آیند، یعنی مجموعه رویدادهاست‌که بر تارهای‌دل اثردارند وآنرا برمی‌انگیزند، واین انگیزه هیچگاه قطع نمی‌شود، نه‌در شب ونه درروز ، ولی آنکه اثر این رویدادها را بر دلها نقش می‌زند، هستی و ذات برتری است.

و قدرت والاتری است که تأثیراتی بر تارهای قلب بشر ایجاد می‌کند.
هستی‌ای است با گستره‌ای بس عظیم و هولناك..
هستی‌ای به‌دقت معجزه..
این هردو واقعه‌ای هولناك‌اند که تارهای دل انسان را رهایی ازآن ممکن نیست..
نخست این کون و هستی با وسعت هولناك و عظمت فوق‌العاده‌ی آن، که چشم را امکان درنوردیدن‌آن نیست. وافکار واندیشه‌قدرت‌پی‌بردن به کران و وسعت آنرا ندارند.
دیگر خود انسان که با دیدگان مجرد می‌نگرد و جز ابعاد اندکی از زمین را که به او نزدیك باشند نتواند دید، و یاجز ابعادنزدیکی ازآسمان را نمی‌تواند شاهد باشد.. که هم این‌زمین و هم آن آسمان با وسعت‌بیکران خود او را هراسان می‌دارند!
انسان [پس‌از اینکه پی به‌کنه‌هستی نتوانست برد] شروع به‌ساختن مناظر می‌کند، نگاهش را بر پهنه‌ی زمین می‌گسترد، و باچشمان خود در ابعاد آسمان فرومی‌رود... هرچه بیشتر می‌نگرد گسترش و وسعت دامنه‌ی هستی در احساس او عظیمتر و بزرگتر می‌گردد، و منظره‌ای تازه بر جمع مناظر افزوده می‌گردد، و دیدگاه تازه‌ای می‌یابد و در زوایـای آسمان شگفتیهای نوی کشف می‌کند که پیش‌از آن بدان آشنائی نداشت و برآن سابقه‌ای نداشت.
ناگزیر به بررسی ضخامت و عمق محسوس برمی‌گردد. و روبه‌سوی ارقام می‌آورد !... اینك ستاره‌ای که چهارهزار سال نوری ازما فاصله دارد!.. اما منظره‌ای از آن می‌بینیم. حال‌آنکه مسافتی که برابر وسعت چهار هزار سال نوری باشد، رقمی است که از پندار عقل بیرون است، و جز با ارقام قابل درك نیست!
تا بالاخره، دوربین الکترونی را اختراع کرد.. که ابعادی نادیدنی را برایش روشن ساخت، ابعادی که قابل بیان وگفتار نیست مگراینکه عظمت آنرا با ارقام گنگ بر لوح بنویسند!
بعد وسیعی است که احساس از بیم‌آن رهایی ندارد، و راهی برای خلاصی از آن ندارد، هرچه در برابر مردم بزرگتر جلوه کند!
دل آرام نمی‌گیرد، پرده‌ی قلب به‌اهتزاز درمی‌آید.. دربرابر این عظمت و گسترش هولناك.. و سرشت آدمی آزادانه در ورای این معجزه‌ی عظیم و گسترده به‌جستجو برمی‌خیزد، آخر چه‌کسی این‌همه عظمت را

آفرید؟ خالق اینهمه هستی کیست؟

بالاخره راه هدایت را می‌یابد.. آفریدگار از حقیقت هستی خویش او را آگاهی می‌دهد.. ویا اینکه بالاخره به‌گمراهی دچار می‌شود وهمه‌ی هستی را آفریده‌ی طبیعت می‌نامد.. و یا آنرا آفریده‌ی یکی ازموجوداتاین هستی بیکران می‌خوانند.

★ ★ ★

این معجزه با این گسترش وبزرگی، هولناك دقیق و کوبنده است!.

پس این هستی بالنده و این وسعت و گسترش هولناك بـراساس تصادف وا شتباه و یابرمبنای حرکت کور و ناشناخته نمی‌تواند وجود داشته‌باشد و در جریان باشد..

زیرا این مجموعه‌ی هستی با چنان دقتی درحرکت است که ازمرز معجزه نیز می‌گذرد...

این میلیونها ستاره که نه، بلکه میلیونها میلیون ستاره کـه در کهکشان هستی شناوراند، در یك‌چنین پهنه‌ی عظیم هرگز دیده نشده که دوتا از آن کرات باهم تصادف کنند و یا میان‌شان برخورد و تصادفی پیش‌آید، مگرآنچه که خدا خواسته باشد..

و همه در فلك شناوراند ـ **كُلٌّ فِى فَلَكٍ يَسْبَحُونَ** ـ .

وهمه‌نیز به‌همین‌نیروی معجزه‌آسایی بسته شده‌اند که «جاذبه»نامیده می‌شود. و همه نیز باحرکت منظمی در گردش‌اند.. حرکتی منظم بـدون هیچگونه وقفه و سکون، و بدون هیچ‌برخورد و اصطکاك.. مگر آنچه‌خدا بخواهد...

«وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرِ بِحُسْبان ...»

شماره‌ای دقیق و منظم که اشتباهی درآن نباشد.

آنچنانکه می‌توانیم از روی همان‌نظم دقیق، جداول فلکی رابرآورد کنیم تا مثلا ایجاد خسوف و کسوف را در هزار سال دیگر پیش‌بینی و یا حتی بررسی‌و تعیین‌کنیم..و خداوند هرگز نظام این هستی را دگرگون نسازد!.

این کهکشان و هستی چون ساعت عظیمی است که زمان فلکی‌بطور دقیق درآن ضبط می‌شود.. همچون دستگاه عظیم ساعتی که وقت را برابر دقیقه وثانیه وثالثه بتوان درآن شماره‌کرد... وحتی یك‌صدهزارم ساعات

یك روز   دراین دستگاه عظیم شماره می‌شود، لحظات هراندازه دقیق در آن ضبط و نگهداری می‌شود، که افلاك چنین است!

سپس...

همین کنجشك زیبایی‌که با آوازدلانگیزش برفضا زیبایی‌می‌بخشد!.

آیا این واقعیت را شنیدی که همین نغمه‌ها نیز از دقت بی‌اندازه دقیقی برخوردار است؟! و خود این پرنده باپرهای رنگارنگش...

آیا نمی اندیشی که‌هرچیزی در جای‌خود چگونه رنگ‌گرفته‌است؟.. و چگونه خطوط و رنگها داخل هم شده‌اند، و این صدها و یا هزاران رشته هریك در جای دقیق خود قرار گرفته و لوحه‌ی بسیار دقیقی ازمعجزه را ارائه می‌دهند؟... و یا این گلهای لطیف و رنگارنگ.. و این کون و هستی که از لطافت آن، چشم ازدیدنش احساس خستگی نکند، که‌خود زنده‌ای زندگی‌بخش و حیات‌ساز است!.. این کدام معجز است که در این پهنه‌ی بیکران هستی، که چشم از نگرش بدان دچار بیم و هراس‌می‌گردد و عظمت آن احساس و اندیشه را به‌بیم و هراس می‌اندازد این‌چنین باهماهنگی و دمسازی بوجود آورده‌است ؟!

و کدام دل ممکن است که ازبرخورد با چنین معجزه‌ای بااینهمه‌دقت و لطافت خود را نجات دهد، و تحت تأثیر قرار نگیرد و برانگیخته نشود، و به‌جستجوی خدا نپردازد.. حال چه بدنبال این جستجو به‌گمراهی‌دچار شود و یا راه هدایت جوید؟!



مرگ و زندگی نیز از رویدادهایی هستند که برتارهای قلب انسان مؤثراند...

در دوران طفولیت خوی حیوانی‌برتری دارد، وپندارهایی وجوددارد که از حقیقت‌بازشناخته نمی‌شوند. طفل در عالم خیال است و هرچیزی را غیرقابل‌شناخت می‌پندارد، و تصوراتی که طفل از حیات و طبیعت دارد، پندارهایی ناشناخته‌اند، حتی از دیوار، حتی زمین و ... حال جدا از بازیهایی که در آن خودرا در شکل حیوان یا انسان می‌بیند... او هنگامی که برزمین می‌افتد، و یا با دیوار برخورد می‌کند، و این برخورد موجب درد و ناراحتی او می‌گردد، می‌پندارد که این زمین و یا دیوارند که براو ضربه زدند! وبنابراین حقیقتاً بسیار راضی خواهد شد که مادرش بیاید و انتقام او را از زمین و یا دیوار بستاند! یعنی زمین و دیوار را بادست

خویش بزند! و به‌راستی می‌پندارد که ضربه‌های مادرش زمین یا دیوار را بدرد می‌آورد، همانطور که برخورد خودش موجب درد شده است!! و لذا پس‌ازآن حرکت راضی می‌شود و گریه را ول می‌کند.

همین‌که کمی بزرگتر می‌شود به تمیز میان اشیاء قادر می‌شود، یعنی اندك‌اندك می‌فهمد که مثلا این گربـه است و آن سگ و آن‌یکـی مثلا جوجه‌ای است که تازه ازتخم درآمده و آن‌دیگری گنجشك است و اینها زندگان حقیقی‌اند و مثل او می‌خورند و می‌آشامند و حرکت‌می‌کنند.. اما اسباب بازی و عصا و غیر آن واقعاً زنده نیستند.. اما با این‌حال‌هنوز روح حیوانی براو مسلط است و او از فرط پندار و تصور حیوی، از پیش‌خود به این موجودات جامد روح و حیات اضافه می‌کند.. و این حیات اهدایی خودرا راست و درست می‌داند، و درنتیجه می‌بینیم که بااسباب بازی سخن می‌گوید، یا مثلا او را تنبیه می‌کند، یا حتی نوازشش می‌کند، و خلاصه رفتاری دارد که‌بهیچوجه رفتار یك فرد زنده با موجودی جامد نیست.. بلکه در حقیقت، در تصور و پندار کودك، این شئی زنده و یا شبه زنده است، او در خیال و پنداری است که میان حقیقت و خیال را تمیز نمی‌دهد.. و تا آنجا خیال را بزرگ می‌کند که بر چوبدستی سوار می‌شود، آنچنانکه گویی آن اسب سواری است، و آنرا می‌زنند تا تندبرود، و واقعاً می‌پندارد که اسبش راه می‌رود، نه‌اینکه عصاست.. اگرچه در عین‌حال حقیقت را می‌داند اما دوست دارد که زندگی و حیات را چون خلعتی براین عصا هدیه کند، و این عصای جامد را زنده بپندارد، و حتی دوست دارد که تصور و خیال خود را حقیقت و واقعیت بداند!

لکن در همین گرماگرم پندارهای خوش و تصورات دوستداشتنی یکباره با فاجعه‌ی مرگ رویارو می‌شود.. حادثه‌ای که اثر آن در وجودش تند وسخت است..

مثلا ناگهان با رویداد مرگ گربه‌ای که همبازی‌اش بود روبرو می‌گردد. یا با لاشه‌ی گنجشك مرده مواجه می‌شود.. و یا با فـاجعه‌ی مرگ یکی از بستگانش.. و ناگهان درمی‌یابد که گربه یا گنجشك دیگر حرکت نمی‌کند، و آنچه تـلاش‌می‌کند که‌براو غذا بخوراند و یا آب بنوشاند، ممکن‌نمی‌شودوحیوان نمی‌پذیرد و به‌خواسته‌ی‌او پاسخ‌نمی‌دهد..

ناگزیر در چنین‌حالی می‌پرسد که: «برای چه حرکت نمی‌کند؟ و برای چه نمی‌خورد و نمی‌آشامد؟ به او پاسخ می‌دهند که: «مرده...»

و این رویداد تازه برایش بس بزرگ و نابهنگام است.. که‌مردن!

یعنی چه؟! و مرگ چیست؟! و بالاخره می‌فهمد که معنی مرگ مثلا ازمیان رفتن حرکت است و ازدست‌دادن قدرت خوردن و آشامیدن و سخن‌گفتن.. و بالاخره معنایش این‌است که‌حیوان از جهان کودک خارج شده و برنمی‌گردد...

این ضربهٔ ناگهانی او را اندوهگین می‌سازد، و اندوه عظیمی در وجودش برجای می‌نهد، و حالتی ایجاد می‌کند که احساس آن‌هرگز ازمیان نخواهد رفت، بویژه که این ضربه‌ها تکرار خواهد شد، ـ و ناگزیر به تکرار نیز هست ـ و اشخاص و اشیایی که پیش او عزیز بودند ازمیان خواهند رفت.. و هر بار نیز درد فراق او را نشتر خواهد زد... و طفل بزرگ و بزرگتر می‌شود.. واین آثار در وجودش ازبین نمی‌رود بلکه عمیقتر نیز می‌گردد.. حال‌آنکه او نیز آنچه بزرگتر می‌شود پیوند او با اشخاص و اشیاء محکمتر می‌گردد. و به‌جای اینکه تأثیر گذشته ازمیان برود، افزونتر می‌گردد.

و این ظاهر قضیه است. یعنی ظاهر مرگ وحیات که تأثیر آن در حیات بشر و در مشاعر و آگاهی‌شان جداً عمیق است... و انسان نه‌تنها از آن تأثیر رهایی ندارد بلکه با احساس او درهم می‌آمیزد، و در طول‌حیات بشر با او همراه است و امکان ندارد که جز با ایجاد انگیزه‌ای طولانی و ناگهانی از میان برود... و نیز امکان ندارد که پرسشی در وراء این تأثیر عمیق برای انسان ایجاد نشود..

حیات چگونه ایجاد می‌شود؟ آیا بطور تصادفی؟ اگر چنین است‌چگونه تصادفی ایجاد می‌شود...؟! آیا این‌هستی ناگزیر به‌داشتن موجدی نیست که آنرا پدید آورد؟ اما حیات چرا متوقف می‌شود؟ و مرگ چرا روی می‌دهد؟! و برای‌چه، زندگان برای همیشه در جهان بسرنمی‌برند وتمام زندگی‌شان حفظ نمی‌شود ؟ درآنسوی نیستی چیست؟آیا همین نهایت است؟ و آیا دیگر حیات به کائنات بازنمی‌گردد؟.. به‌چه‌صورتی‌ازصورتها؟!

این پرسشهایی‌است‌که‌بشررا ازآن‌رهایی نیست؟ واینهارویدادهایی هستندکه برتارهای قلبش اثر دارند، واورابرمی‌انگیزند ،وبه‌جستجوی آفریدگاری که زندگی می‌بخشد و می‌میراند وامی‌دارند.. به‌جستجوی‌ذاتی که حیات ارزانی می‌دارد و حیات را بازمی‌ستاند..

و آنگاه این انگیزه او ر اهدایت می‌کند تا خدا راباحقیقت او باز شناسد، و چه‌بسا نیز همین حرکت سرانجام او را به‌گمراهی می‌کشاند، و خدا رانیرویی از زمره‌ی نیروها می‌پنداردو ذات اورا شیئی‌از مجموعه‌ی

اشیاء می‌پندارد.

★ ★ ★

رویدادها همیشه‌درجریان‌اند، و ازتازه‌شدن وتکرار بازنمی‌مانند.. و همین رویدادهای مکرر برخوردهایی با تارهای قلب بشر دارند..

اما،رویدادها چگونه ایجاد می‌شوند؟ در پشت این حوادث چه عوامل و قدرتی قرار دارد؟ و یا چه‌کسی در پشت آنهاست؟ آیا تصادفی بوجود می‌آیند؟ یا باتدبیر و چاره‌اندیشی ایجاد می‌گردند ؟راز تدبیر چیست و حکمت آن کدام است؟

این طفل تازه متولد شده‌ای که می‌میرد و افراد خانواده در اندوه سخت و کوبنده‌ی این فرزند... و آن پیرمردی که به‌مرحله‌ی پیری وپایان عمر رسیده چگونه ازمیان می‌رود و بعد..؟

و این جوانی که در آغاز جوانی‌اش مرده است و درکنار افراد خانواده افتاده و شیون و فریاد افراد خانواده او را سودی نمی‌بخشد، و از چگونگی فریاد خانواده آگاهی ندارد... و یا این بیماری که قدرت‌حرکت ندارد و مرگ نیز او را به‌خود نمی‌گیرد...

و این تصادفی که با ماشین ایجاد شد و فلانی از این تصادف‌رهایی یافته و... فلانی با تمام نزدیکانش تکه‌تکه شدند و اندامی از آنان باقی نماند!

و این توانگری که‌حساب داراییش از دستش بیرون رفته، و برای بذل وبخشش‌آن نیز مرزی نمی‌شناسد.. یا این فقیر بی‌چیزی که قوت روزانه‌اش را نیز نمی‌تواند پیدا کند...

و این انسانی که فرزندان و نوادگان را روزی می‌دهد تا اینکه با علاقه‌ای که عقل از درك آن ناتوان است.. و این یکی که افسوس وجود یك فرزند را دارد که پس‌از خود برجای خود در زندگی‌بنشاند..

و آن شوکت و ملکی که روی هوا و هوس رفت... و یا این‌پادشاهی که برجای‌آن ازدست‌رفته نشست. و این ایامی که میان‌توده‌ی مردم‌متداول است..

آیا همه تصادفی و از روی اشتباه است؟ و یا در پشت آن‌رازی‌نهفته است؟! آیا تدبیر و اندیشه‌ای برآن فرمان می‌راند؟!..

... پس صاحب تدبیر چه‌کسی است؟!

این سرگشتگی چیزی است که رهایی از آن وجود ندارد.. مگر اینکه

ایمانی به‌حقیقت آن در احساس و اندیشه جایگزین شود.. و لذا ناگزیر بدان می‌اندیشد.. و در خود فرو می‌رود و ازخود می‌پرسد که: -در پشت این رویداد چه‌کسی است؟ و در ورای این رویدادها چیست؟.. و بدنبال این پرسشهاست که به‌سوی حق هدایت می‌شود و یا به‌گمراهی وسرگردانی دچار می‌گردد..

★ ★ ★

انسان به‌طور دائمی در برابر این عجز و درماندگی به اندیشه پناه می‌جوید. زیرا اندیشه تنها نیرویی است‌که چیزی اورا عاجزنمی‌سازد.. فرزند آدمی‌وقتی متولد می‌شود، کاملا ناتوان‌و درمانده است.واگر مادرش از هرنظراو را محافظت نکند..به اوشیر نخوراند.. واورا دربغل نگیرد... و نیازهایش را برآورده نسازد، ممکن نیست که زندگی کند.

تادر برابربرخی چیزها احساس قدرت‌می‌کند..

شروع به‌حرکت دادن‌انگشتان‌خودمی‌کند.. وبالاخره دستش راحرکت می‌دهد.. عضلات ساقش را حرکت می‌دهد و انگشتان پاهایش‌را.. و سرش را تکان‌می‌دهد.. لکن همه‌ی اینها دردامان مادراست ونمی‌تواند برای‌مدتی طولانی ازمادر جداباشد..تا قدرت‌بیشتری احساس می‌کند..و بالاخره درخارج‌ازدامن مادربه‌حرکت و تلاشی محدود می‌پردازد... باهمین اندك بسیار شادمان و خوشحال‌می‌گردد، در قدرت و توانایی خودشك‌نمی‌کند.. واین‌علاقه‌دراو روزبروز فزونی می‌گیرد،تاچهاردست و پا روی زمین راه می‌رود.. و خلاصه روزی می‌رسدکه می‌بیند روی دوپایش‌می‌ایستدو راه رفتن..آموخته‌است .راه‌می‌رود، پاهایش بهم‌می‌پیچد، برزمین می‌افتد. وبپا می‌خیزد .. تابالاخره راه‌رفتن رابه‌نیکی می‌آموزد. تابه‌جایی‌می‌رسد که‌بالاخره کلون دررامی‌کشد و یاپنجره‌هارا به‌راحتی می‌گشاید..وخلاصه روزبه‌روز برقدرت وامکانش‌افزوده می‌گردد..وچنانکه خداخواست‌بزرگ می‌شود.. ونیروقدرتش به‌مرحله‌ی‌نهایی خودمی‌رسد.. اماآیا پس ازاین مرحله ازکنجکاوی و تلاش برای آگاهی بازمی‌ایستد؟ وتا اینجاکه رسید معتقدمی‌شودکه دیگر برایش کافی‌است؟

دقت وکنجکاوی‌اودراین‌مرحله نه‌تنها متوقف نمی‌ماند، بلکه‌هراندازه که‌برقدرت وتوانش افزوده می‌شودحس کنجکاوی اوبیشتر می‌شود و توجه و دقت‌او بیشتر برانگیخته می‌گردد، و براثراین افزون‌طلبی‌است‌که‌احساس

عجز ودرماندگی بیشتر می‌کند وازنو به‌کوشش تلاش برمی‌خیزد.، تابه‌جزئی ازآنچه می‌خواهد دست‌می یابد .. ودقتش همچنان بیشتر می‌شود، وبیشتر احساس ناتوانی می‌کند..

وبالاخره بشراتم‌را نیز شکافت.. به‌کره ماه‌نیز رسید.. و فردانیز پیشرفت بزرگتری خواهد داشت و در پهنه‌ی طبیعت تهاجم تازه‌ای آغـاز خواهدکرد که از پیش‌در رویای‌خود نیز تصورآنرا نمی‌کرد، اما آیا در این سیر بالاخره به‌جایی می‌رسد که همه‌ی خواستهایش برآورده شود و دست‌از کنجکاوی ونگرش تازه بازدارد وآیاراضی می‌شود ودیگر احساس عجز درروجودش برنمی‌گردد؟

هرگز! اگرچه او درحقیقت قصد دارد که‌هرگز احساس عجز نکند! و می‌خواهد که‌دارای سیطره ونفوذ کامل برتمام اشیاء باشد ..ومی‌خواهد که خطاب به همه‌چیز بگوید «باش» و «هست شوند»! اما این هرگز امکان ندارد .

پس احساس عجز ازوجودش رخت برنبسته است ،بااینکه به افلاك رسید وبااینکه اینهمه قدرتهای فوق‌العاده وغیر قابل تصور را تسخیر کرد !

امابهرحال همیشه احساس‌عجزاورا به‌دامن‌اندیشه می‌راند!باوجود چنین قدرتی که‌ازچیزی عاجز نیست، ودرورای این طبیعت هولناك از خود اعمالی رامشاهده می‌کند که‌جز ازاو از هیچ‌موجود دیگری ساخته نیست.. اما این بالندگی قـدرت او را غنا نـمی‌بخشد.. و راضی‌اش نمی‌سازد ..

پس ازاین قدرت قادر به‌جستجو برمی‌خیزد .. راه‌هدایت می‌یابد یا گمراه می‌گردد..

★ ★ ★

میل به‌دستیابی بر«کنه» غیب، میل حادی است که‌افراد رابا اصرار برمی‌انگیزد ، اصراری که انسانهای روی زمین‌را ازآن رهایی نیست.. و بشریت از قدیمیترین ایام تاکنون در راه دستیابی و تسخیر اسرار غیب کوشاست ومعلوم استکه‌در راه تلاش برای دستیابی بدین راز درفردای دور ونزدیك، براوچه خواهدرسید..

زمانی را برای گشودن این‌راز به کاهنان‌وعارفان و ستاره‌شناسان

پناه می‌برد.. و گاه به خدا پناه می‌برد و زمانی به رویا پناه می‌برد و ازآن الهام می‌جست و هنگامی‌را نیز به‌احساس باطنی خود پناه‌می‌برد و ازطریق احساس، قصد پی‌بردن به‌این رازناگشودنی راداشت که‌اگرچه احساس‌او برمنطق روشنی تکیه نداشت ولیکن اشاره‌ای برایش داشت ..

وبالاخره به‌هر وسیله‌ای پناه می‌جویند وباتمام تلاش می‌خواهنداین راز پنهانی وناپیدارا روشن‌و آشکار سازند.. وغیب پوشیده در اسرار نهان را آشکار وعیان گردانند .....و هرگز به یقین نمی‌رسند..

وعجز ودرماندگی‌شان همچنانکه بود باقی می‌ماند.. باهمان شدت روز نخست ..و همیشه افسوس این‌مشکل رادارندکه چرا نمی‌توانند‌این راز بسته را بگشایند .

و این عجز در رسیدن به کنه ذات او، نه‌مربوط به‌فردای دور است.. ونه وابسته به‌فردای نزدیك است.. بلکه عجز دراین راز است‌که باتمام تلاش نمی‌داندکه در ساعت‌بعد و یاحتی هم‌اکنون چه‌خواهد شدو برایش چه پیش خواهدآمد.. بلکه حتی رویداد لحظه‌ای دیگررا نیز نمی‌تواند حدس زند.. وحتی درهمین لحظه‌ای که‌درآن بسر می‌برد نیز بخشی‌ازآن براو پنهان است .

انسان چون ازاین سیرو سفر خسته کننده درموردراز پوشیده‌ی‌غیب برمی‌گردد ،وخودرا ازدستیابی به‌کنه‌آن کاملاعاجز می‌بیند، به‌خداپناه می‌جوید! به‌پروردگاری که‌برغیب وپنهان محیط است، وتمام پنهانیهارا می‌داند.. حال چه‌خداوند اورابر حقیقت‌هستی خویش آگاه‌سازدویانسازد اوپس از تلاش فراوان بالاخره خود راناگزیر به‌این پناه جستن‌می‌بیند.

★ ★ ★

این‌تارهای قلب بشربه‌صورت فطری خدارامی‌جویند ، و برای پی‌بردن به رویداد های کون‌وهستی به‌او پناه‌می‌برند.. تااز طریق او از کون‌و هستی ورویداد طبیعی سردرآورنـد ،ودر جستجوی الهی‌آزادی می‌جویند. تاآنجا که‌می‌توانیم بگوییم،ذات اودر عقیده وایمان بشرالهامی برمی‌انگیزدکه دل‌را آرامش بخشد..

قرآن تنها وسیله‌ای است که خدارا برمردم می‌شناساند ،براین تارهای فطری اثرمی‌نهد،و آنها رابرمی‌انگیزد وبشریت رااز‌خواب بیدار می‌کند، وانسان رازیر تاثیر خودمی‌گیرد وبه‌حرکت درمی‌آورد ودرآن

لحظه‌ی انفعالی خطاب به‌او می‌گوید:

«ذٰلِکُمُ اللّٰهُ رَبُّکُمْ لااِلٰهَ اِلّاهُوَ خالِقُ کُلِّ شَیْءٍ فَاعْبُدُوهُ [انعام: ۱۰۲]

این است پروردگار شما، آفریدگاری که‌جز او خدایی نیست و تنها او آفریدگار همه چیز است، پس‌اورا پرستش‌کنید که او نگاهبان‌همه‌ی موجودات است .

«اِنَّ اللّٰهَ فالِقُ الحَبِّ وَالنَّوىٰ ، یُخْرِجُ الحَیَّ مِنَ الْمَیِّتِ وَمُخْرِجُ الْمَیِّتِ مِنَ الْحَیِّ. ذٰلِکُمُ اللّٰهُ فَاَنّىٰ تُؤْفَکُون ؟ فالِقُ الْاِصباحِ وَجَعَلَ اللَّیْلَ سَکَناً وَالشَّمسَ وَالْقَمَرَ حُسْباناً ذٰلِکَ تَقْدیرُ الْعَزیزِ الْعَلیم . وَهُوَالَّذی جَعَلَ لَکُمُ النُّجُومَ لِتَهْتَدُوا بِها فی ظُلُماتِ الْبَرِّ وَالْبَحرِ... قَدفَصَّلْنَا الآیاتِ لِقَومٍ یَفْقَهُون . وَهُوَالَّذی اَنْزَلَ مِنَ السَّماءِ ماءً فَاَخْرَجْنا بِهِ نَباتَ کُلِّ شَیْءٍ ، فَاَخْرَجْنا مِنهُ خَضِراً نُخْرِجُ مِنْهُ حَبّاً مُتَراکِباً وَمِنَ النَّخْلِ مِن طَلْعِها قِنْوانٌ دانِیَةٌ وجنات مِن اَعْنابٍ وَالزَّیْتُونَ وَالرُّمّانَ ، مُشْتَبِهاً وَغَیْرَ مُتَشابِهٍ . اُنْظُرُوا اِلىٰ ثَمَرِهِ اِذا اَثْمَرَ وَیَنْعِهِ، اِنَّ فی ذٰلِکُمْ لَآیاتٍ لِقَومٍ یُؤْمِنون. وَجَعَلُوا لِلّٰهِ شُرَکاءَ الْجِنَّ وَخَلَقَهُمْ وَخَرَقُوا لَهُ بَنینَ وَبَناتٍ بِغَیْرِعِلْمٍ . سُبْحانَهُ وَتَعالىٰ عَمّا یَصِفُون. بَدیعُ السَّمٰواتِ وَالاَرضِ اَنّىٰ یَکُونُ لَهُ وَلَدٌ وَلَم تَکُنْ لَهُ صاحِبَةٌ وَخَلَقَ کُلَّ شَیْءٍ وَهُوَ بِکُلِّ شَیْءٍ عَلیم . ذٰلِکُمُ اللّٰهُ رَبُّکُم لااِلٰهَ اِلّاهُوَ خالِقُ کُلِّ شَیْءٍ فَاعْبُدُوهُ ، وَهُوَعَلىٰ کُلِّ شَیْءٍ وَکیلٌ . لاتُدرِکُهُ الاَبْصارُ ، وَهُوَ یُدْرِکُ الاَبْصارَ وَهُوَاللَّطیفُ الْخَبیرُ

[سوره انعام: ۹۵ـ۱۰۳]

خداست که هسته را درجوف زمین می‌شکافد، وزنده راازمرده پدید می‌آورد، ومرده را اززنده، آنکه چنین‌تواند کرد پروردگار شماست، (پس چرا بیهوده) به‌آنان که فاقد قدرت‌اند، نسبت خداوندگاری دهند ؟ خداست که پرده ظلمت صبحگاهان را می‌شکافد ،واوست که شب رابرای آسایش مقرر داشته، وخورشید وماه راباقراری معین به‌گردش‌درآورده ، تابرای شما راهنما باشد،و بانور آن‌در تاریکیهای بیابان ودریا هدایت شوید،و نشانه‌های الهی‌رابرای اهل‌دانش به‌روشنی بیان کردیم، هم‌اوست خدایی‌که شما رااز وجودی‌هستی بخشید، ورحم راجایگاه استقرار شما قرارداد، که‌ماآیات خودرا برای آگاهی‌شما به‌روشنی بیان‌کردیم، هم‌اوست که‌از آسمان باران رافرو بارید، تامابه کمک‌آن آب، نباتات را برویانیم،و

زمین‌رابا سبزه وچمن بیاراییم،و درآن سبزینه‌ها دانه های‌بهم‌پیوسته و ترکیب شده ازمواد گوناگون پدید آوریم، وازدرخت خرما خوشه‌هـای پیوسته بهم، برآوریم ،وباغهای انگور وزیتون واناربپردازیم ،که‌برخی همانند هم‌وبرخی نسبت به‌هم غیرمتجانس‌اند ،به باغهایی که درآن‌میوه‌ها پدید می‌آید وبه بارمی‌نشیند، باچشم خرد،بنگرید،که‌درآنها نشانه های قدرت خدابراهل ایمان پدیدارو آشکاراست .گروهی ازکافران بـرای پروردگار، ازگروه اهریمنان شریك وانباز قراردادند، درصورتیکه آنها نیز آفریدگان‌خدایند، و گروهی[ازاهل‌کتاب] نیز برایش‌پسران‌و دخترانی پنداشتند .بی آنکه آگاهی وعلمی داشته باشند، درصورتیکه پروردگار از اینهمه نسبتها که‌بر اوبستند بری و منزه‌است ، ووالاتر ازآن است که‌او را بدان وصف‌می‌کنند،اوست‌که **آسمانها و زمین‌را پدیدآورد**،چگونه اورا فرزندی تواند بود ؛در صورتیکه اورا جفتی‌نیست‌و اوهمه چیز را آفریده، واونسبت به‌همه چیز آگاه ودانا‌ست، این است صفت پروردگار شما که آفریدگاری جز او نیست، و او آفریننده‌ی‌همه چیز است، پس او را بپرستید که اونگاهبان تمام موجودات است ،هیچ‌چشمی اورا درنیابد، حال آنکه او بینندگان را مشاهده می‌کند، او نامرئی‌است اما نسبت به‌همه چیز بسیار آگاه‌ووارد است.

«وَعِنْدَهُ مَفاتِحُ الْغَيْبِ لايَعْلَمُها اِلّاهُوَ وَيَعْلَمُ مافِي الْبَرِّوَالْبَحرِ ، وَما تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ اِلّا يَعْلَمُها وَلاحَبَّةٍ فِي ظُلُماتِ الْاَرضِ وَلارَطْبٍ وَلايابِسٍ اِلّافِي كِتابٍ مُبِينٍ

[سوره انعام: ۹۵]

کلیدهای خزانه‌ی غیب‌در نزد خداست،و کسی جزاوبرآن آگاه‌نیست، اوهمه‌ی آنچه‌راکه در خشکی ودریاست می‌داند، وبرگی ازدرخت‌نمی‌افتد مگر اینکه اوبداند وخشك‌وتری نیست‌مگر اینکه درکتاب مبین وقرآن خدا مسطور است.

«فَسُبْحانَ‌اللّهِ حِينَ تُمْسُونَ وَ حِينَ تُصْبِحُون، وَلَهُ‌الْحَمْدُ فِي‌السَّماواتِ وَالاَرضِ وَعَشِيّاً وَ حِينَ تُظْهِرُون. يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ‌الْمَيِّتِ وَ يُخْرِجُ‌الْمَيِّتَ مِنَ‌الْحَيِّ، وَ يُحْيِي‌الْاَرضَ بَعْدَ مَوْتِها وَ كَذٰلِكَ تُخْرَجُون. وَ مِنْ آياتِهِ اَنْ خَلَقَكُم مِن تُرابٍ ثُمَّ اِذا اَنْتُمْ بَشَرٌ تَنْتَشِرُون . وَمِن آياتِهِ اَنْ‌خَلَقَ لَكُمْ مِنْ‌اَنْفُسِكُمْ اَزواجاً لِتَسْكُنُوا اِلَيها . وَ جَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً . اِنَّ‌فِي ذٰلِكَ لَاياتٍ لِقَومٍ يَتَفَكَّرُون . وَمِن آياتِهِ

خَلْقُ السَّماواتِ وَالأَرضِ وَاختِلافُ أَلسِنَتِكُمْ وَأَلوانِكُمْ. إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآياتٍ لِلعالِمِين • وَمِن آياتِهِ مَنامُكُمْ بِاللَّيلِ وَالنَّهارِ وَابْتِغاؤُكُم مِنْ فَضلِهِ. إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآياتٍ لِقَومٍ يَسْمَعُون. وَمِن آياتِهِ يُرِيكُمُ البَرقَ خَوفاً وَ طَمَعاً وَيُنَزِّلُ مِنَ السَّماءِ ماءً فَيُحيِي بِهِ الأَرضَ بَعدَ مَوتِها. إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآياتٍ لِقَومٍ يَعقِلُون. وَمِن آياتِهِ أَن تَقُومَ السَّماءُ وَالأَرضُ بِأَمرِهِ، ثُمَّ إِذا دَعاكُمْ دَعْوَةً مِنَ الأَرضِ إِذا أَنتُمْ تَخرُجُون وَ لَهُ مَن فِي السَّماواتِ وَالأَرضِ كُلٌّ لَهُ قانِتُون. وَهُوَ الَّذِي يَبدَأُ الخَلقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ، وَهُوَ أَهوَنُ عَلَيهِ، وَلَهُ المَثَلُ الأَعلىٰ فِي السَّماواتِ وَالأَرضِ وَهُوَ العَزِيزُ الحَكِيمُ [سوره روم: ۱۷-۲۷]



پس پروردگار را ازشامگاه و صبحگاه(نماز مغرب وعشا وصبح) ستایش‌کنید ،که سپاس اهل‌جهان در آسمانهاو زمین ویژه‌ی اوست، وشما نیز در تاریکی شب و نیمه‌ی روز (نماز عشاو ظهر) به‌سپاس اوپردازید، آن خدایی راکه به قدرت کامل از [هسته‌ای] مرده‌زندگی پدیدآورد، و یازنده‌رابه نیستی کشاند، ودوباره مرده‌رابه هستی آورد، وزمین راپس ازمرگ‌آن زندگی داد،که همینگونه شمارا نیز ازخاك بیرون آورند، واز نشانه های قدرت خدایی این است‌که پدرشما بشررا ازخاك بیافرید،واز او شما را هستی داد که در پهنه‌ی زمین پراکنده‌اید و از دیگر نشانه‌های اواین است‌که از جنس‌خودشما برای شما جفتی بیافریدکـه‌درکنار او آرامش یافته وبااو انس گیرید، ودرمیان‌شما رافت و مهربانی برقرار فرمودکه در تمام اینها نشانه‌هایی است برای گروهی‌که اندیشه‌کنند.و از دیگر نشانه های [قدرت]او آفرینش آسمانها و زمین است، ودیگرنشان قدرتش نیز اختلاف زبانها و رنگهای‌پوست شماست،که در تمام این‌امور نشانه های حکمت‌وضع حق‌برای دانشمندان عالم آشکاراست،و از دیگر نشانه‌های او همین که.روزها می‌کوشید و شب برای استراحت بـه خواب می‌روید، وچون‌برمی‌خیزید ازصنع‌فیض‌او طلب‌روزی می‌کنید،که دراین حرکات برای‌آنان‌که سخن حق می‌شنوند دلایل قدرت پدیدار است، یکی از دلایل قدرت اودرخشش رعدوبرق است‌که‌می‌بینید ،که‌بدانوسیله شما راازصاعقه‌ی‌عذاب می‌ترساند، وپس ازآن بارحمت‌بارانکـه آب راازآسمان برشما می‌آورد، و زمین مرده را زنده‌می‌گرداند امیدوار می‌سازد.

ودراین امر نیز دلیل قدرت ایزدی برای اهل خرد آشکار است ؛واز دیگر نشانه های قدرت خدا آنکه آسمان و زمین رابه فرمان خودبپاداشته است وپس از این نیز چون شما رااز خاك برخواند، همگی سراز قبربدرکنید، و هرکس درآسمان وزمین است همه بندهٔ اوو باکمال خضوع وخشوع مطیع فرمان اویند، اوست که خلقت ازاو آغاز شده ومی آفریند، و دوباره به جهان واپسین بازمی گرداند، واین زادن و بازگرداندن براو بسیار سهل وآسان است، وآن مثل اعلایی است که برتر ازوصف وفراتر از اندیشه ودرك است ودر آسمان و زمین اورا درنیابند، که او بسیار عزیز و بسیاردانااست.

«لِلّٰهِ مافِي السَّماواتِ وَالارضِ ، اِنَّ اللّٰهَ هُوَالْغَنِيُّ الْحَميد .وَلَوانَّ مافِي الأرضِ مِنْ شَجَرَةٍ اَقلامٌ وَالْبَحرُ يَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أبحُرٍ مانَفِدَتْ كَلِماتُ اللّٰهِ . اِنَّ اللّٰهَ عَزيزٌ حَكيم. ماخَلْقُكُمْ وَلابَعْثُكُم اِلّاكَنَفْسٍ واحِدَةٍ. اِنَّ اللّٰهَ سَميعٌ بَصير. اَلَمْ تَرَ اَنَّ اللّٰهَ يُولِجُ اللَّيلَ فِي النَّهارِ وَيُولِجُ النَّهارَ فِي اللَّيلِ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ يَجْري اِلىٰ اَجَلٍ مُسَمًّى، وَ اَنَّ اللّٰهَ بِما تَعْمَلُون خَبير؟ ذٰلِكَ بِاَنَّ اللّٰهَ هُوَالْحَقُّ و اَنَّ مايَدعُونَ مِن دونِهِ الباطِلُ ، وَاَنَّ اللّٰهَ هُوَالعَلِيُّ الكَبير .» [لقمان: ٢٦ـ٣٠]

آنچه درآسمان و زمین است همه ملك خداست، و پروردگار ذاتش بی نیاز واوصافش پسندیده است، واگر آنچه درخت در روی زمین است همه بدل به قلم شود، ودرکف نویسندگان عالم قرارگیرد، وآب دریا تا گسترهٔ هفت دریا بدل به مرکب شود، باز نگارش کلمات خدا به پایان نرسد، که همان پروردگار بسیار مقتدر و بسیار داناست، خلقت و آفرینش همهٔ شما درنزد خداجز به آسانی آفرینش یك تن نیست، که خداوند بسیار شنواو بسیار بیناست، ای رسول ما ،آیا ندیدی که خداوند، شب را در روز وروز رادرشب داخل کند،و مگر ندیدی که خورشید و ماه رامسخر ساخت تاهریك در وقت معین و نظمی مخصوص جریان یابند؟وبرای هریك وقتی معین قرارداد که خداوند ازآنچه از نیك و بدبه جای آرید، بسیارآگاه است. به سبب این قدرت کامل است که خدای یکتا حق مطلق است، وآنچه راکه جزاو به خدایی خوانید. باطل محض است که تنها خدابلند مرتبه و بزرگوار است.

«وَاللّٰهُ خَلَقَكُم مِن تُرابٍ، ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ، ثُمَّ جَعَلَكُم اَزواجاً. وَ ماتَحمِلُ مِن اُنثىٰ وَلاتَضَعُ اِلّابِعِلْمِهِ . وَما يُعَمَّرُ مِن مُعَمَّرٍ وَلايُنْقَصُ مِن عُمُرِهِ اِلّافي كِتابٍ . اِنَّ ذٰلِكَ عَلَى اللّٰهِ

يَسِير ، وَمَا يَسْتَوِي الْبَحْرانِ ، هذا عَذْبٌ فُرات ، سائِغٌ شَرابُهُ وَهذا مِلْحٌ اُجاجٌ . وَمِن كُلٍّ تَأكُلُونَ لَحماً طَرِيّاً وَتَستَخرِجُونَ حِلْيَةً تَلبَسُونَها ، وَتَرَى الْفُلْكَ فِيهِ مَواخِرَ لِتَبتَغُوا مِن فَضلِهِ وَلَعَلَّكُم تَشكُرُون . يُولِجُ اللَّيلَ فِي النَّهارِ وَيُولِجُ النَّهارَ فِي اللَّيلِ ، وَسَخَّرَ الشَّمسَ وَالقَمَرَ كُلٌّ يَجرِي لِأجَلٍ مُسَمًّى ذٰلِكُمُ اللهُ رَبُّكُم لَهُ الْمُلكُ . وَالَّذِينَ تَدعُونَ مِن دُونِهِ ما يَملِكُونَ مِن قِطْمِيرٍ [فاطر: ١١-١٣]

«خداوند شمارا از خاك بيافريد، و ازآن پس نطفه شما راهستی داد، وبعد ازآن ازشما جفتهايی قرارداد، و آنچه زنان بارگيرند وبزايند، جز به ارادهی اونخواهد بودوكسی عمر طولانی‌نكند، ويا ازعمرش نكاهد، جز اينكه همه دركتاب دانش الهی‌ثبت است،واين‌برخدا بسيار آسان‌است، وهرگز دودريا كه آب يكی‌گواراو شيرين وآب‌آن ديگری‌شورو تلخ‌است مساوی و يكسان‌نخواهد بود، بااين‌حال شما ازاين‌هردوگوشت تازه تناول كنيدو زيورهااز آن بيرون آورده و خودرا بياراييد و زيورتن خودسازيد، وبرروی آنها كشتيهاروان بينی‌تابه فضل خداروزی طلبی، باشدكه‌شكر نعمت او بگذاريد، خداست‌كه شب‌را درون پردهی روز پنهان دارد، وروز را درون پردهی شب و خورشيد و مارا مسخر كرد، تا هريك‌به مقدارمعين درمدار خود بگردند، اوپروردگار و آفرينندهی شماست‌كه همهی ملك هستی ازاوست و جز اوآنچه راكه‌خداخوانيدچيزی بيش از پوشال‌هستهی خرما نيستند.»

«اَوَلَم يَسِيرُوا فِي الْاَرضِ فَيَنظُرُوا كَيفَ كانَ عاقِبَةُ الَّذِينَ مِن قَبلِهِم ، وَكانُوا اَشَدَّ مِنهُم قُوَّةً . وَما كانَ اللهُ لِيُعجِزَهُ مِن شَيءٍ فِي السَّماواتِ وَلا فِي الْاَرضِ ، اِنَّهُ كانَ عَلِيماً قَدِيراً [فاطر: ٤٤]

آيا درروی زمين نمی‌گردندتا دريابند پايان كارآنان‌كه پيش‌از ايشان بودند چه‌بوده است ؟آنهاكه نيروی‌شان ازايشان بيشتر بوده است، كه هيچ‌موجودی درآسمانها و زمين ازنيروی اونتواندكاست‌كه او بسيار داناو بسيار تواناست.

«اَوَلَم يَرَ الْاِنسانُ اَنّا خَلَقناهُ مِن نُطفَةٍ فَاِذا هُوَ خَصِيمٌ مُبِين؟ وَ ضَرَبَ لَنا مَثَلاً وَنَسِيَ خَلقَهُ. قالَ: مَن يُحيِي الْعِظامَ وَ هِيَ رَمِيم؟ قُل: يُحيِيهَا الَّذِي اَنشَأَها اَوَّلَ مَرَّةٍ وَهُوَ بِكُلِّ خَلقٍ عَلِيم . اَلَّذِي جَعَلَ لَكُم مِنَ الشَّجَرِ الْاَخضَرِ ناراً فَاِذا اَنتُم مِنهُ

تُوقِنُون . اَوَلَيْسَ الَّذى خَلَقَ السَّماواتِ وَالْاَرضِ بِقادِرٍ عَلى اَن يَخْلُقَ مِثْلَهُم ؟ بَلىٰ ! وَهُوَالْخَلّاقُ الْعَليمُ . اِنَّما اَمْرُهُ اِذا اَرادَ شَيئاً اَنْ يَقُولَ لَهُ : كُن ! فَيَكُون ! فَسُبحانَ الَّذِى بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَاِلَيهِ تُرجَعُون [يس: ٧٧ـ٨٣]

آیا انسان ندیده‌است‌که مااورا ازنطفه بیافریدیم، وآنگاه چنین دشمنی آشکارگردید ،و برای‌مامثلی[جاهلانه]زدوگفت:که این‌استخوانهای پوسیده را بازکه‌تواندکه زنده‌کند ؟ [ای‌رسول‌ما]بگو: همان خدایی‌زنده می‌کندکه اول‌بار آنها را زندگی بخشید، که او به‌هر آفرینشی دانا و قادر است. آن خدایی‌که ازدرخت‌سبز وتر برای شما آتش قرارداده است، تا وقتی که خواهید بتوانیدکه برافروزید، آیا آن خدایی که آفرینش‌آسمان و زمین درید قدرت اوست از آفرینش موجود ضعیفی چون شما ناتوان است؟آری!او البته قادر است ، چون‌آفریدگاری قادر ونسبت‌به تمام موجودات بسیار داناست،که خداوند چون به‌آفرینش چیزی‌اراده‌کند،فرمان دهدکه :«شو»!وموجود هستی‌یابد وصاحب حیات«بشود». پس منزه است پروردگاری که ملك ملکوت هرموجودی درید قدرت اوست وبازگشت همه چیز به‌سوی اوست.»

«هُوَالَّذى خَلَقَكُم مِن تُرابٍ ، ثُمَّ مِن نُطْفَةٍ ، ثُمَّ مِن عَلَقَةٍ ، ثُمَّ يُخْرِجُكُم طِفْلاً ، ثُمَّ لِتَبْلُغُوا اَشُدَّكُم ، ثُمَّ لِتَكُونُوا شُيُوخاً وَمِنْكُم مَن يُتَوَفّىٰ مِن قَبلُ ، وَلِتَبلُغُوا اَجَلاً مُسَمًّى وَلَعَلَّكُم تَعقِلُون. هُوَالَّذِى يُحيِى وَيُمِيتُ، فَاِذا قَضىٰ اَمْراً فَاِنَّما يَقُولُ لَهُ كُن، فَيَكُون [غافر: ٦٧ـ٦٨]

اوست [آفریدگاری‌که] شما را از خاك بیافرید، سپس از نطفه شما راهستی بخشیدو آنگاه به‌شکل علقه‌درآورد وبه‌صورت طفلی سالم ازرحم مادر بیرون آورد،تابه سن‌رشد وکمال رسیدید ،وبالاخره‌پیری سالخورده شوید،گرچه برخی ازشما پیش‌ازسن پیری وفات‌کنید، اماهمه را وقتی معلوم است،تامگر در مورد خدا بیندیشید ،که‌اوست خدایی‌که می‌میراندو زنده می‌کند،و چون خواست که‌امری انجام‌شود به آن‌می‌گوید: «شو»!وپس «هست» می‌شود.

«لِلّهِ مُلْكُ السَّماواتِ وَالْاَرضِ ، يَخْلُقُ مايَشاءُ ، يَهَبُ لِمَن يَشاءُ اِناثاً وَيَهَبُ لِمَن يَشاءُ الذُّكُور، اَويُزَوِّجُهُم ذُكْراناً وَاِناثاً. وَيَجعَل مَن يَشاءُ عَقيماً اِنَّهُ عَلِيمٌ قَديرٌ. [الشورای: ٤٩ـ٥٠]

تنها پروردگار است‌که مالك آسمانها و زمین است‌و اوآنچه‌بخواهد می‌آفریند، وبه‌هرکه خواهد فرزند پسرو یادختر‌عطاکند،و یادر یك‌زهدان دوفرزند دختر وپسر قراردهد، ونیزهرکه راکه خواهد نازاگرداندکه او بسیار دانا وبسیار تواناست...

★ ★ ★

احساس بشری از دیدارمستمر و آزمون‌و تجربه‌ی‌پیاپی‌عادت‌می‌کند، وبه جایی می‌رسدکه این‌مناظر ودیدنیها اورا برنمی‌انگیزد، حال آنکه بارهای نخست برای او هیجان انگیز است.. اما حرکتی که‌بارنخست در او انگیزه‌ای ایجادکرده و موجب تحرك او شده‌بود دردورهای بعدی‌دیگر چنین اثری روی اوندارد، حال آنکه‌دربار نخست ممکن است موجب یك ستیزکامل در راه رسیدن به‌یك پیروزی گردد. اما براثر تکرار اثر آن‌از میان می‌رود،وبرخورد مشخصی برتارهای قلب‌بشری‌ندارد.. زیرا بتدریج دل خود مرکز احساسات می‌گردد ودیگر توانایی پذیرش احساس تازه را ندارد ...

به همین دلیل است که قرآن به روشنی دقیق و نافذ نازل شده تااین پوسته‌ی سختی را که‌بر روی احساس بشر کشیده شده‌کنار زندو یا باآن درآمیزد و بر دلهایی که‌جوابی‌انعکاسی ندارد انعکاس تازه ایجاد کند. زیرا وقتی با این‌نفوذ آن‌پوسته‌ی‌ضخیم و خشن را کنار زند، به‌عصب زنده برخورد می‌کند، چنانکه‌گویی تارهای دل‌برای نخستین باربا آن برخورد می‌کنند، ناگزیر انگیزه‌ی‌تازه‌ای برای‌کسب تجربه‌دراو برمی‌انگیزد وحالتی انفعالی دراو بوجود می‌آورد ،آنچنانکه‌گویی نخستین بارزندگی می‌کند..و هنگامیکه انگیزه‌به‌اوج‌خودمی‌رسد وانفعال‌براثر تجربه‌بالاترین مرحله را برمی‌گزیند، به‌اومی‌گویدکه:آفریدگار هستی‌مافقط«الله» است، او آفریدگاری چهره‌سازو نوآوراست .. واوست که اینهمه را ارزانی می‌دارد،وخداست که‌زنده‌می‌گرداند و می‌میراند، وخداست‌که این‌کون و هستی رابا‌همه‌ی آنچه‌که‌در آن است اداره‌می‌کند.. او آفریدگاری است‌که به‌آشکاراو نهان عالم است..و اوآن پروردگار توانایی است‌که جزقدرت اوقدرتی نیست و عجز و ناتوانی‌نمی شناسد.

«اَلَمْ تَرَ اِلیٰ رَبِّكَ کَیفَ مَدَّالظِّلَّ ، وَلَوشاءَ لَجَعَلَهُ ساكِناً ، ثُمَّ جَعَلْنَا الشَّمسَ عَلَیهِ دَلیلاً.ثُمَّ قَبَضْناهُ اِلَینا قَبْضاً یَسیراً [فرقان: ٤٥ـ٤٦]

آیا ندیدی‌که پروردگارت چگونه سایه بگسترد،که اگرمی‌خواست آنرا ساکن‌قرارمی‌داد، سپس آفتاب راپرآن دلیل‌قرار دادیم،وسپس اورا به‌سوی خود می‌کشیم،که به سوی ماباز‌گشت کند.»

به خودمی‌نگری که این مخاطب تویی باسایه‌ای که هرروز ازخود می‌بینی؟ سایه‌ای‌که تاکنون احساس وتوجه ترابه خودنمی‌کشید و دقت ترابر نمی‌انگیخت ؟

اما اکنون آیا می‌توانی بگویی که‌باخواندن دوآیه‌ی پیشین احساس تو نسبت به‌سایه همان است‌که ازپیش بوده‌است؟در اینجا حالتی تازه در تو ایجاد شده‌که درآن تردیدی نیست، بلکه‌مجموعه‌ای ازعناصر آگاهی ساز درتووارد شده‌وبرد تازه‌ای براحساس تو داده‌است وچیزی‌براحساس تو افزوده‌و راهنمایی تازه‌ای برایت ایجاد کرده‌است !

اینك باتوجه تازه‌ای، هر روزبه‌ترتیبی دقیق سایه رامی‌نگری ،وبا توجه تازه‌ای می‌بینی‌که چگونه ازمکانی‌به مکان دیگر منتقل می‌شود ، و لیکن‌دراحساس‌تو چیزی‌جز همین عوامل‌نزدیك‌و آشکار وجود ندارد، و حتی برای همیشه احساس توسرگرم نمی‌ماند. وهمینکه مدتی بگذرد این‌گرمی و حرارت در وجودت خاموش می‌شود، ودراندیشه‌ی تو چیزی نمی‌ماند جز لحظاتی گذرا و موقتی که‌می‌آیندو محومی‌شوند .

بهرحال برای تو ــ در این‌دوآیه ــ جودیگری وجود دارد، که‌از هر نظر باتمام آنچه‌که دراحساس داری متفاوت است.

در آغاز مطالعه‌ی این آیه‌برای نخستین باردرروياروی حقیقتی قرار می‌گیری که زنده است،اگر چه این سایه درذات‌خود دارای حرکت نیست. وحرکت خورشید نیز برخلاف ظاهرآن بابرداشت و تفسیر علم، خودبه‌خودی‌نیست، بلکه مربوط به‌حرکت زمین‌بدور خورشید است...

اینکه اوحرکت دارد، زیراکه پروردگارش اورابه حرکت‌درآورده..

«أَلَمْ تَرَ إِلَىٰ رَبِّكَ كَيْفَ مَدَّ الظِّلَّ ، وَلَوْ شَاءَ لَجَعَلَهُ سَاكِنًا ...»

آیا ندیدی که پروردگارت سایه رابگسترد،که‌اگر می‌خواست آنرا ساکن قرارمی‌داد... پس حرکت اونیز زاده‌ی‌این‌اسباب و عوامل ظاهری نیست،که تحرك آنرا حتمی جلوه می‌دهند،و برابر قوانین طبیعی آنرا مسلم می‌پندارند، بلکه این حرکت وبالاوپائین رفتن به‌اراده‌ی خداوند است،که اگر خدامی‌خواست آنرا ساکن قراردهد، البته ساکن‌می‌گرداند، زیرا چون توانست آنرا بوجود آورد، طبعاً ساکن ومتحرك بودن به اراده‌ی

او خواهد بود..»

وجود پروردگار منزه موجب ابداع این‌کون و هستی است، واوست که این طبیعت راباچنین صفاتی برآورد وهستی داد، و درنهایت سایه‌را به‌حرکت درآورد،که حرکت سایه وابسته به این حقیقت ساده‌است ،لیکن حقیقت مورد بحث در قرآن برروی سایه و نمود متوقف نمی‌گردد و مخاطب خود را رأساً به‌همان مشیت الهی می‌رساند،که سایه رابه حرکت درمی‌آورد، به‌حقیقتی که‌خیلی برتر و فراتر از این اسباب ظاهری است، ـاگرچه‌این سایه نیزدرذات خود از تقدیر الهی و مشیت اوبرد ـ زیرا آنچه انسان از این اسباب ظاهری درمی‌یابد خیلی کوچکتر و حقیرتر از آن حقیقتی است که در ورای‌آن وجود دارد، چون حقیقت بسیار عظیمتر و حیرت‌انگیزتر از نمودوتجلی ظاهری است، و این حقیقت همان اراده‌ی پروردگار است که‌چون بخواهد چیزی هستی یابد مـی‌گوید«شو» و « می‌شود».

روحی که‌مشیت رابدین اسباب وعلل وابسته می‌گرداند وآنـرا قوانین طبیعت می‌نامد، ومی‌گویدکه اینها حتمی‌اند، ولذا این حقیقت را بااحساس درمی‌آمیزد ودل‌را از پروردگار دورمی سازد، روحی وابسته به حقیقت وآگاه به واقعیت نیست.

تعبیر و تفسیر قرآنی از همینجا شروع می‌شود، از سویی بـا احساس انسانی درمی‌آمیزد، وزمانی نیز ازآن‌دورمی شود،تا هنگامی‌که انسان را به پروردگارش بپیوندانده.

«ثم‌جعلناالشمس علیه‌دلیلا» ـما خورشید را بر انسان‌دلیل‌وراهنما قرار دادیم‌ـعلم‌ـ به‌حسب آنچه که‌از اسباب و عوامل ظاهری می‌بیندـ به‌ما می‌گویدکه :وجود خورشید و حرکت‌زمین به‌دورآن، موجب حرکت سایه می‌گردد... اما در تعبیر قرآن به ما گفته می‌شودکه، نخست همان‌اراده‌ی خداست‌که سایه رابه حرکت‌درمی‌آورد، سپس «ثم»وجود خورشید موجب راهنمایی و توجه ما به‌سایه می‌گردد، ولذا این اسباب‌و عوامل ظاهری اصل نیستند بلکه تالی‌اند و بدنبال آن‌می‌آیند، واین آمدن نیز باکندی و سستی است که با لفظ «ثم» بیان می‌گردد. یعنی پس از تصمیم الهی و با فرمان و مشیت اوست، که‌به هرچیز می‌گوید:«باش»!وهست می‌گردند.

بااین سیاق‌برای ما حرکت جدیدی آغاز می‌گردد..

«ثُمَّ قَبَضْناهُ إِلَيْنا قَبْضاً يَسيراً» .

ـ ... آن سایه‌را برمی‌چینیم، وتدریجاً به سوی خود برمی‌گردانیم ـ
دراین تعبیر حرکت سایه را به‌صورت موجود زنده بگوری، تصویر می‌کند، که چشمان اورا می‌بیند، امابه‌سویش دقت وتوجه نمی‌کند، یا متوجه کلیت آن نمی‌گردد، امادر برابر این‌تعبیر قرآنی‌پندارو خیال قادربه‌نگاهداری خود نیست، دربرابر اصالت تصویری که‌این کلمات‌اندك و لغات‌معدودبا ابداع معجزه آنرا تصویر کرده‌است! زیرا سایه‌دراینجا ازسوی خودتحرکی ندارد، برخلاف‌آن عوامل‌و اسباب‌ظاهری‌که می‌شناسیم سایه از خود دارای حرکت نیست ..بلکه سبب حقیقی چیزی‌دیگر است و ما آن‌سبب واقعی هستیم، اما ماخیره برجای می‌مانیم، وبه این‌سایه چشم می‌دوزیم تا سایه پس‌از گستردگی جمع‌می‌گردد وبرمی‌گردد.. برای چه ؟زیرا دست پنهانی باحرکت ناپیدایش بدانگونه که مادر حرکت سایه می‌بینیم، آنرامی‌پیچد وتامی‌کند..و آن دست خداست! لذا باردیگر از خلال حرکت سایه خدارا می‌یابیم و مراقبیم، با قدرت‌قادرو بادست پنهانش،که اومنزه ازآن‌است که باچشم دیده‌شود و چشمها اورادریابند.و تازه‌ترین وابداعی ترین مایه‌ی تعبیر قرآنی دراین آیه است‌که همان لغت «الینا» است.

« ثُمَّ قَبَضْناهُ اِلَینا قَبضاً یَسِیراً» .

آیا درك می‌کنی‌که همین‌لغت تنهاچه‌کرده است؟ودراساس صورت کلی چه‌کاری انجام داده‌است ؟!زیرا ـ تو ـ به پندار خودت حرکت پنهان سایه رادرآمدن ورفتن وماندن‌آن تعقیب‌می‌کردی، هُنا ـ آنجا ـ آنجا درروی زمین!..چشم وپندارت‌به سوی خورشید کشیده‌می‌شود، هنگامی‌که آیه **ثُمَّ جَعَلنَا الشَّمسَ عَلَیهِ دَلیلا** ـ راقرائت می‌کنی‌وخیال‌تو به‌آنجامنتهی می‌شود. اما هنگامی که‌ناگهان به کلمه‌ی«**الینا**» می‌رسی، درمی‌یابی که‌دایره‌ی تصویر کشیده و کشیده‌تر می‌شود، واز خورشید و زمین می‌گذردو به‌سوی نامحدود«**الینا**» متوجه‌می‌شودوپندارت‌را آنچنان میسازدکه میخواهد !که:

«لاتُدرِکُهُ الاَبصار وَهُوَ یُدرِكُ الاَبصارَ وَهُوَاللَّطیفُ الخَبیر» [سورهٔ انعام: ۱۰۳]

چشمها او را درنیابند، حال آنکه اوچشمها را نیکو دریابد، که‌او بسیار لطیف وبسیار آگاه،بسیار دانا است .

★ ★ ★

«وَاَوحی رَبُّكَ اِلَی النَّحلِ اَنِ اتَّخِذی مِنَ الجِبالِ بُیُوتاً وَمِنَ الشَّجَرِ وَمِمّا یَعرِشُون.

ثُمَّ كُلِي مِن كُلِّ الثَّمَراتِ فَاسْلُكِي سُبُلَ رَبِّكِ ذُلُلاً ، يَخْرُجُ مِن بُطُونِها شَرابٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوانُهُ فِيهِ شِفاءٌ لِلنّاسِ . إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ » [سوره نحل: ۶۸ـ۶۹]

وخدا بر زنبور ندا کرد که در کوهها ودرختان و سقفهای رفیع منزل گیرید، وسپس از میوه‌های شیرین وحلاوت گلهای خوشبو بچشید، وراه پروردگارتان را به‌اطاعت پویید، آنگاه ازدرون آنها شربتی شیرین به رنگهای مختلف بیرون آید، که‌شفابخش انسانهاست. ودراین‌عمل نیز نشانه‌ی قدرت خدابرای اندیشمندان پیداست.

مادراینجا نیز زنبور عسل راکه‌ازجمله‌ی‌کائنات است می‌بینیم، که حرکت دارد، پایداری واستقامت‌می‌ورزد، وهیچگاه ازحرکت بازنمی‌ایستد، واز نشاط وکوشش‌نمی‌رهد، حرکات اوتمام احساس مارا متوجه خود می‌سازد ، با حرکت ونشاط‌خوش مارابه‌خود مشغول می‌کند، تا آنجاکه‌اورا می‌بینیم که‌مثلا ازگلی به‌سوی گلی‌دیگر پرمی‌کشد، وبوته‌ی گل رادور می‌زند، واز شهد دل‌آویزآن‌می‌مکد، وهرلحظه برگلی‌می‌نشیند وبعدپرواز می‌کند... همین زنبوری‌که مامی‌دیدیم‌وپس‌ازلحظه‌ای فراموشش‌می‌کردیم، وازکنارش می‌گذشتیم ،یعنی باهمان لحظات نزدیکی‌که وابسته به‌حواس ماست مراقبش بودیم، وبه‌قدرهمین لحظات روی دقت ماالر داشت. ودرما ایجاد شگفتی می‌نمود. ولی ما از این محدوده‌ی احساس فطری، پا فراتر نمی‌گذاشتیم ...و آن درنهایت نزدیك‌بود !.

اما اکنون بااین سیاق وروندی که‌قرآن عرضه‌می‌کند، در همان لحظات نخست‌در محیطی دیگر قرارمی‌گیریم..

اگر چه بازنبورعسل همگام نیستیم ،ولیکن باخدا هستیم:

«وَأَوْحىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّحلِ» ـ که‌خدایت برزنبور عسل الهام کرد ...»

دراینجا دیگر زنبور عسل آن موجودی نیست‌که خودبه‌خود چنین حرکتی را انجام دهد، و آن لحظات شگفتی‌که برخی اوقات دربرابر خود مارابه شگفتی وامی‌داشت وحتی ساعاتی مارا دربرابرخود شگفت‌زده و مبهوت نگه‌می‌داشت! مربوط به شناخت حیوان وبرخاسته ازذات اونبوده است، بلکه این‌الهام«الله» بودکه‌چنین‌می‌کرد، الهام‌به معنای‌دقیق‌کلمه‌که:

«رَبُّنَا الَّذِي أَعْطىٰ كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدىٰ » [سورهٔ طه: ۵۰]

پروردگار ما آناست که همه‌ی‌موجودات جهان را نعمت زندگی ارزانی داشت وسپس به‌راه‌کمال هدایت کرد.

دیگر از این پس حرکت زنبور دراحساس مادر همان بعد نزدیك به پایان نمی‌رسد، و دیگر این حرکت آن حرکتی نیست‌که درهمان لحظات نخست‌که از برابر دیدگان مادور می‌شد، اثر آن‌روی احساس ما نیز از میان می‌رفت، بلکه اکنون این حرکت به‌وحی خدا والهام او پیوسته‌است، و پس از این دیگر این حرکت به‌تدبیر واراده‌ی الهی در امور، و به‌مشیت الهی دراین کون وهستی پیوسته است، دیگر این حرکت وتمام آنچه‌راکه بدآن مربوط است به‌وحی‌الهی والهام آفریدگاری پیوسته است، و وارد دایره‌ی گسترده وژرفی گردیده است که به گستردگی آفاق بیکران‌است!

یعنی حرکتی راکه این‌الفاظ رسم‌می‌کند، درصورت، همانند حرکت زنده‌اند، ووسعت ودامنه‌ی آن‌بسیار گسترده‌تر ازآن حرکت‌حقیقی‌ای‌است که دربارنخست آنرا دیده بودیم. ابعادوصورآن دراحساس‌ما باگستردگی کامل جایگزین می شوند ودراعماق‌وجود ما جای می‌گیرند.

زنبور عسل‌از پروردگار الهام‌می‌گیردکه برای خود درکوهها ودر داخل درختان و در «ممایعرشون»یعنی در داخل‌کاشته‌های انسان ازانواع نباتاتی که دارای داربست واصولا ساقه های‌خوابیده‌اند، مثل‌تاك، خانه بسازد و برای خود جاو مکان برگیرد، این‌ـ صورت‌تصویر شده‌وحی در پندار ماست ـ‌که این‌امر را تنفیذ و اجرا می‌کند، و او را وامی‌داردکه در آنجا یگاهها برای خود سکونت اختیارکند.

در اینجا، درعمق این‌مطلب تصویری دیگربا اختلاف وجدایی‌روشن و مشخص دراحساس ما ایجاد می‌کند، نسبت بدآنچه‌که از زنبور عسل دیدیم، که مثلا ازاین‌سو بدانسومی‌رود و درجاهای گوناگون برای خود لانه بنامی‌کند، وآنچه راکه این الفاظ رسم می‌کند، در دیدار عینی‌نخست، حرکت محدودی می دیدیم که عمق‌و اصالتی نداشت، دراینجا مطلب‌بسیار عمیق‌تر واصولا جدا ازآن‌پندار است، زیرا حرکتی آگاهانه‌است‌که‌شعوری فراگیر در پشت آن‌است، که‌زنبور فرمان راازخداوند دریافت می‌کند، و سپس برای اجرا قیام می‌کند .

وبعد دیگری‌نیز هست‌که وابسته به جمله‌ی«وممایعرشون» است ! که‌پیوند ورابطه‌ی زنده‌را بازندگی‌می‌رساند..

الهام بر زنبور عسل صادر می‌شودـ زنبور موجودی زنده‌است ـ تا خانه‌ای برای خودبرگزیند، ،در«ممایعرشون»ـ در میان آنچه که بشر تولید می‌کندوبرمی‌افرازد، ـ‌که بشر از موجودات زنده است ـو جملـه چیزی جز همکاری و مبادله و یاری دوجانبه را در نظر ندارد، یاری و

تعاونی‌که ناشناخته درمیان موجودات زنده برقرار است ، و این‌چیزی جز تصمیم الهی واراده‌ی او نیست، تصمیم الهی که‌بنا به اراده‌ی اودر پهنه‌ی واقعی زندگی به انجام می‌رسد!

بنابه سیاق‌مطلب،وحی در همینجا خاتمه پیدانمی‌کند، بلکه دوام واستمرار دارد وبرای زنبور عسل الهام دیگری نیز هست‌که :

«ثُمَّ كُلِي مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ ، فَاسْلُكِي سُبُلَ رَبِّكِ ذُلُلًا» .

پس [از میوه‌های شیرین وشهدگلهای خوشبو]تغذیه کنید و ازهر نوع میوه بخورید،و به اطاعت راه‌پروردگار را بپوئید.

باردیگر در عمق‌این صورت اختلاف عمیق را می‌بینیم، زیرا در حالیکه می دیدیم‌که زنبور عسل از هرمیوه‌ای و گلی‌می‌مکد، چنین می‌پنداشتیم که ازسوی خود،وبطور طبیعی چنین‌می‌کند، وبابرداشت ذاتی از هرمیوه‌ای می خورد، همانطور که‌از ظاهر آن چشمان مامی‌دید، درهمان ابعاد عینی آن قضاوت می‌کردیم، وصورت قضیه رابه همان بعد نزدیك‌آن منحصر می‌کردیم، حال آنکه حرکت زنبورانعکاس مثبت این موجود در برابر فرمان الهام پروردگار است، حال آنکه ماحرکت زنبور عسل را حرکتی‌کور به‌حساب‌می‌آوریم ،و یا اینکه این‌حرکت را نتیجه‌ی پیروی از نظمی معین‌بشمار می‌آوردیم، حرکتی‌که‌علم دانش می‌تواند راز آن‌را کشف کندو گره‌آنرا بگشاید،و چگونگی آنرا مسجل‌کند ،حال آنکه کنش زنبور در حرکت خود، حرکت سالك‌رهروی است،که راه پروردگارش رابنابه فرمان اطاعت می‌کند،وتسلیم فرمان ذاتی بیچون است،و مشیت اورا می‌پذیرد، وتو در رفتارو مناسبات از زنبور والاتری،ــ در صورتی‌که طبق برنامه‌ی قرآنی‌رفتارکنی وتمام جزئیات آنرا‌بکار بندیــ همگام‌با خدا،زنبور عسل را موجودی مــی بینیم دارای دوصورت.. در نخستین مرحله دارای منظری زیباودلنشین است، وزیبایی خیال انگیز دارد، ودر نهایت تلاش وکوشش درحرکت است، ودرچهره‌ی دوم آغاز یك‌گردش‌و دوری تازه است در بعدی‌پنداری وباآغازی زیبا ازالهام زیباوخیال‌انگیز.

★ ★ ★

آیا پس از خواندن این آیات،میزان آگاهی‌و معلومات تواز سایه و یا در مورد زنبور عسل تغییرو دگرگونی نیافت؟! هرگز! زیرا ایــن معلومات درذات خودچیز جدیدی نیستند، واز پیش معلوم‌و شناخته‌بودند،

اما همان معلومات وآگاهی ساکن وسردومرده‌ای که‌حرکت نداشت، اکنون با بیان‌قرآن زندگی دوباره یافتند وزنده شدند،وباروش معجزه‌آسای‌قرآن درجو وجدان قرارگرفتند ودر احساس واندیشه جای نوینی گرفتند،واین زندگی چنان نوو بدیع است که‌انگار ماازپیش آنرا نمی‌شناختیم، ویااین ما نبودیم که‌از پیش سایه رادیده‌بودیم‌ویاشاهد فعالیت زنبور عسل بودیم، حال آنکه دراصل این معلومات تغییری ایجاد نشده !بلکه این ما هستیم‌که دگرگون شده‌ایم واین معلومات ماست که‌نوشده،و آن ساخت پیشین‌عادت‌و تجربه در ذهن ماکه همیشه و بطور مکرر وپی‌هم آنرا مشاهده کردیم‌زائل گردید. و جریان تازه‌ای جایگزین آن شده.

★ ★ ★

قرآن چنان باشگفتی این صحنه‌را بازسازی می‌کند،وبار دیگر در برابر دیدگان عموم قرارمی‌دهد، وجلوگاه تازه‌ای در برابر دید عموم می‌سازد که‌گویی رویدادهای گذشته دوباره بازگشتند، وآینده در حال آمدن سریع است .

«نَحنُ نَقُصّ عَلَيْكَ نَبَأهُم بِالْحَقّ : اِنَّهم فِتْيَةٌ آمَنوا بِرَبِّهِم وَزِدْناهُم هُدًى . وَرَبَطْنا عَلىٰ قُلُوبِهِم اِذقامُوا فَقالوا: رَبُّنا رَبُّ‌السَّماوات وَالْاَرضِ لَن نَدعُوَا مِن دُونِهِ اِلهاً ، لَقَد قُلْنا اِذاً شَطَطاً . هٰؤُلاءِ قَومُنَا اتَّخَذُوا مِن دُونِهِ آلِهَةً لَولا يَاتُونَ عَلَيْهِم بِسُلطانٍ بَيِّنٍ؟! فَمَنَ اَظْلَم مِمَّنِ افْتَرىٰ عَلَى‌اللّٰهِ‌كَذِباً؟ وَاِذا اعْتَزَلْتُمُوهُم وَمـا يَعبُدُون اِلَّااللّٰه فَاْوُوا اِلَى‌الْكَهفِ يَنشُر لَكُم رَبُّكُم مِن‌رَحمَتِهِ وَيُهَيِّئ لَكُم مِن‌اَمرِكُم مِرفَقاً وَتَرَى‌الشَّمسَ اِذا طَلَعَت‌تَزاوَرُعَن‌كَهْفِهِم ذاتَ‌اليَمين واِذا غَرَبَت تَقْرِضُهُم ذاتَ‌الشِّمالِ وَهُم فى‌فَجْوَةٍ مِنْهُ ذٰلِكَ مِن‌آياتِ‌اللّٰه ، مَن‌يَهدِاللّٰه فَهُوَالمُهتَدِ وَمَن يُضْلِلْ فَلَن تَجِدَ لَهُ وَلِيّاً مُرشِداً . وَتَحسَبُهُم اِيقاظاً وَهُم رُقُود ، وَنُقَلِّبُهُم ذاتَ‌اليَمين وذاتَ‌الشِّمال وَكَلْبُهُم باسِطٌ ذِراعَيهِ بِالْوَصيد. لَوِاطَّلَعتَ عَلَيهِم لَوَلَّيتَ مِنهم فِراراً وَلَمُلِئتَ مِنهُم رُعْباً . وَكَذٰلِكَ بَعَثناهُم لِيَتَساءَ لُوابَينَهُم . قالَ قائِلٌ مِنهُم : كَـم لَبِثتُم ؟ قالـوا لَبِثنا يَوماً اَوبَعضَ يَومٍ ! قالُوا : رَبُّكُم اَعلَمُ بِما لَبِثتُم . فَابْعَثوا اَحَدَكُم بِوَرِقِكُم هٰـذِهِ اِلَى‌المَدِينَةِ فَلينَظُر اَيُّها اَزكىٰ طَعاماً فَلْيَاتِكُم بِرِزقٍ مِنهُ ، وَلْيَتَلَطَّف ولايُشعِرَنَّ بِكُم اَحَدا . اِنَّهُم اِن يَظهَرُوا عَلَيكُم يَـرجُمُوكُم اَويُعيدُوكُـم فى‌مِلَّتِهِم، وَلَن تُفلِحـوا

إِذاً اَبداً . وَكَذلِكَ اَعثَرنا عَلَيهِم لِيَعلَمُوا اَنَّ وَعدَاللهِ حَقٌّ وَاَنَّ السّاعَةَ لارَيبَ فيها ، إِذ يَتَنازَعُونَ بَينَهُم اَمرَهُم ، فَقالوا : ابنُوا عَلَيهِم بُنياناً ، رَبُّهُم اَعلَمُ بِهِم ، قالَ الَّذينَ غَلَبُوا عَلىٰ اَمرِهِم: لَنَتَّخِذَنَّ عَلَيهِم مَسجِداً.» [الکهف: ۱۳ـ۲۱]

ما داستان آنان را به درستی برتو حکایت خواهیم کرد، آنها جوانمردانی بودندکه به خدای خود ایمان آوردند، و[به لطفی ویژه] بـر مقام وایمان و هدایتشان بیفزودیم ،وبردلهای پاك آنان علاقه ومحبت و ایمان به توحید خدا رامحکم ساختیم، که آنها در میان انبوه کافران و مشرکان عالم قیام کردند، وگفتند: خدای ما پروردگار آسمان و زمین است وماهرگز جزآن خدای یکتا هیچکس رابه خدایی نمی‌خوانیم، که اگر بخوانیم، چون شما مشرکان، سخت راه خطا پیموده‌ایم ،اینان قوم ما هستندکه خدایی غیر از خدای یگانه برگرفتند ،حال آنکه هیچگونه دلیل روشن برخدایی آنـان ندارند، چه ظلمی بالاتر از آن، دروغ و افترایی است که بر خدا می‌بندند؟! وآنگاه اصحاب کهف، به یکدیگر گفتند، که شما چون ازاین مشترکان و کافران و خدایان باطل‌شان دوری جستید، تا از شر و بدی آنان ایمن باشید، پس به داخل غار این کوه گریخته ،ودرآن پنهان شوید ، تاخدااز رحمت خود در همان غار تنگ، برشما گشایش وتوسعه بخشد، واسباب کار شما را باروزی حلال و آسایش ، مهیا سازد ،[و آنگاه به داخل غار رفته و در خواب شدند]وگردش آفتاب راچنان مشاهده می‌کنی که هنگام طلوع، از سمت راسته غار آنهاکنار رود وهنگام غروب نیز،از جانب چپ ایشان بدورمی گردد،و آنگاه کاملا ازحرارت خورشید درآسایش بودند،که این حکانت خودیکی ازآیات الهی است، هرکس راخدا راهنمایی کند، او به حقیقت هدایت شودوهرکه راخداوند گمراه سازداوراهرگز یاروراهنمایی نخواهد بود، آنها رابیدارپنداشتی حال آنکه در خواب بودند، و مابرای رفع خستگی آنان رابه‌راست وچپ می‌گردانیم، وسگ آنهادودست بردرآن غار گسترده داشت تااگر کسی برحال آنان مطلع شدی ازآنها گریختی واز هیبت و عظمت آنان بسیار هراسان گردیدی. تا بازایشان را از خـواب برانگیختیم،[درحالیکه زمان خواب برخودشان مشتبه ونامعلوم بود]ومیان خودشان بحث وگفتگو از مقدارو زمان خواب پیش آمد، تایکی پرسیدکه چه مدت درغار درنگ کردید؟ جواب دادند یك روزتمام یاجزیی ازیك روز ،[وسپس باتردید] گفتند: خدادانا تراست که چند مدت در غـار بوده‌ایم، باری شما درهم‌های آنهارا به شهر بفرستید ،تا مشاهده شود

که کدام پاکیزه‌ترو حلال‌تر است، تا ازآن روزی خود فراهم آرید، بدقت بنگرید تاکسی شما را نشناسد و متوجه شما نشود، زیراچون[این‌کافران شما رابشناسند] برشما چیره شوند، و شما راسنگسارکنند،و یابه آیین خود برگردانند، که‌در آن صورت هرگز روی رستگاری نخواهید دید،وباز مردم رابرحال اصحاب کهف‌آگاه ساختیم، تاخلق خدا بدانند که وعده‌خدا به‌روز واپسین ورستاخیز حق‌است،ودر آن تردیدی نیست ،تا آنان‌که‌در اینمورد بحث‌کنند،واختلاف‌دارند، اختلاف‌شان به‌فرجام‌رسد، امابااین‌حال برخی‌گفتند :که در پیرامون آنها بناوحصاری برپا داریم، تا از مردم پوشیده شوند،واز دید و نظر خلق،بدور باشند ،وهرکس رابه آیین خود نخوانند، اما خدابه‌حال‌شان آگاه‌تراست،و کسانی‌که‌مسلمان شدند و از حال‌شان آگاهی یافتند [خداپرستان] گفتند: که:باید برجای آنان مسجدی بناکنیم.

این داستان‌گذشته است‌و از حکایات پشینیان است .. اماآیا دراین قصه تازه‌بودن‌ونو بودن رااحساس نمی کنی ؟وآیا واقعه‌ای نیست‌که هم‌اکنون و در برابر خود شاهدآن باشی؟و تازگی‌رویداد آن‌ترا تحت‌تاثیر قراردهد؟ این جملات درست مثل این است‌که این‌جایگاه را در برابرما زنده می‌سازد وآنرا روشن و مشخص دربرابر ماقرار می‌دهد، آنچنانکه گویی آنرا می‌بینیم‌و باآن زندگی‌می‌کنیم‌و لحظه‌به لحظه‌ی زندگی‌مان رابا آن بسرمی بریم؟

همانطورکه مشخص است، داستان ازگذشته آغاز می‌شود و برای تاکید آن‌نیز صیغه‌ی فعل‌ماضی‌به خدمت‌گرفته می‌شود، اماصحنه‌ی آن‌چنان پرداخته می‌شودکه‌گویی شخصیتهای داستان در برابرما قرار دارند، و موضوع آن وجوهی است عام، چنانکه‌گویی هم‌اکنون، در این‌جو باآن بسر می بریم..تا اینکه یکباره دگرگونی مطلق درسیاق‌جمله روی‌می‌دهد.

«وَاِذاعْتَزَلْتُمُوهُم وَمايَعبُدونَ اِلَّااللّهِ فاوٗوااِلَی‌الْکَهْفِ.»

تاآنجا ازجمع‌کناره گرفتند، که‌جز الله‌را عبادت نکنند وبه‌کوه پناه بردند...] نسبت بدین تعبیر تازه چه‌احساسی داری؟! آیا این فرمان برای‌گذشته است‌یا خطابی است‌که هم‌اکنون ودراین‌لحظه‌متوجه نسل جوان است ؟!و هم‌اکنون‌خطاب‌به‌جوانان می‌گویدکه: مادام‌که‌قوم شما،تنها«الله» راعبادت نمی‌کنند به‌کوه‌پناه‌جویدودرآنجا ادامه‌ی‌زندگی راپی‌ریزی‌کنید؟!

بایك تغییر ملایم و ظریفی که در روش معمول کلام و سخن‌داده

است توانسته است‌که موضع‌ومکان مطلب را ازماضی‌وگذشته به‌حال و آینده برگرداند، وآنرابه صورت زنده‌دربرابردیدگان حاضر، و قابل‌رویت گرداند، [ازجمله این‌تغییر ظریف] اینکه جمله نمی‌گوید:

«وَاِذا عْتَزَلْوهُم وَما يَعْبُدُون اِلّااللّهِ قُلنا لَهُم اِوُوالِيالْكَهف ...»

بلکه‌می‌گوید: «اِذاعْتَزَلْتُمُوهُم .... وسپس گفته‌است که. فَاوُوا اِلَي الْكَهف و لذا سیاق‌مطلب وروش بیان جمله چنان است که آنان را مخاطب قرار می‌دهد، نه‌اینکه‌از آنان روایت کند. بلکه چنان آنان رامخاطب قرارمی‌دهد که گویی ایشان هم‌اکنون ودرهمین لحظه حضور دارندو خطاب اورا می‌شنوندو فرمان رادریافت می‌کنندو متوجه سخن می‌گردند. واز این پس سیاق جمله و روش بیان مطلب همچنان مربوط به حاضر است ودرزمان حال دوام‌و استمرار دارد، البته بابه‌خدمت‌گرفتن فعل مضارع مثل:

«وَتَرَي‌الشَّمس»، «تَزاوَر عَن كَهفِهِم ..» ، «تقرضهم» ، «وتحسبهم ايقاظاً وهم رقود» «ونقلبهم»...

تا اینکه داستان به پایان مرحله‌ای می‌رسدکه‌خواب راتصویرمی‌کند ومرحله تازه‌ای آغاز می‌شود، که همان برانگیخته شدن از خواب است، و دوباره فعل ماضی رابه خدمت می‌گیرد، و سیاق‌مطلب به‌ماضی برمی‌گردد مثل: «وَكَذلِكَ بَعَثْناهُم..» ولیکن این«جو»طوری‌آغازمی‌گردد و چنان‌اندیشه‌ها رابرای مشاهده‌ی این دورجدید آماده می‌گرداندکه بطور کلی باروش پیشین مغایر است و بابحثی که در قسمت نخستین داشت وبا فعل ماضی از آن سخن می‌گفت اختلاف تام‌دارد، وروشی کاملاً نوونوپدیع است. این دور تازه چنان عرضه می‌شود که‌گویی حاضر است ومشهود در برابر دیدگان قرار دارد و این موقعیت تازه بیشتر به سبب در خدمت گرفتن اسلوبی است‌که‌به نمایش وتآترال، مانند و شبیه است، تابه روش‌داستان گویی‌و قصه پردازی .ومادر برابر این‌روش نمایش‌گونه، چنان حالی می‌یابیم‌که‌گویی پرده نمایش راهم‌اکنون در برابر دیدگان خویش‌می‌بینیم، وباآن زندگی‌می‌کنیم و بازیگران نقش را باچشمان‌مان تعقیب می‌کنیم! وبدین‌ترتیب، یعنی با ارائه‌ی این اسلوب بدیع است‌که موضوع قصه در اندیشه‌ی ما زنده می‌ماند، ودر برابر دیدگان ماتازه‌می‌شود وماصحنه‌های آنرا بچشم می‌بینیم، ونوای آنرابه‌گوش می‌شنویم!

باتوجه به‌اینکه با تمام‌زنده‌بودنش وباهمه‌ی زیبائیش، دراین سوره

فقط به‌عنوان یك‌مطلب هنری نیامده،اگر چه در تمامت اجزای‌آن ،هنر جلوه‌ی روشن ودقیق دارد. اما بااین حال‌درکل قصه این داستان بخشی از تمامت قرآن است ودر رابطه‌ی تنگاتنگ بامقام الوهیت‌و قدرت آن‌می‌آید ودر نهایت نیز به‌ذات اوبرمی‌گردد، زیرا که‌از آن منبع‌می جوشد. این زندگی‌که قابل رویت و ملاحظه است، و در تمامت هستی این داستان گسترده است،ولذا این داستان نیز وسیله‌ومقصودی است برای زنده‌کردن واحیاء پیوند موجودات، باخداشان، وزنده کردن مقام‌الوهیت در قلب وذات‌وسرشت انسان.

ولذا مقدمه اصلی‌ای که قصه‌برای بسط‌و گسترش آن آمده،وبرای روشن گرداندن‌و مشخص ساختن آن، همین استکه:

«فَلَعَلَّكَ باخِعٌ نَفْسَكَ عَلىٰ آثارِهِم إن لَم يُؤمِنُوا بِهٰذَاالْحَدِيثِ أَسَفاً .»

«وتو[ای‌رسول] نزدیك ستکه‌به سبب روی گرداندن این امت از ایمان، خویشتن را نابود سازی ،بدان‌که‌پس ازانجام رسالت نباید غمین شوی[که‌چرا ایمان نیاورده‌اند] .

این آیه_ چنانکه می بینید_ در بردارنده‌ی دو حقیقت است: نخست اینکه اگر قوم_ ترا تکذیب‌کردند وبه‌قرآن ایمان نیاوردند، دیگر تکرار داستان رستاخیز برای آنان_ لزومی ندارد، و این همان تکرار و تأیید واقعیتی است که‌آیات نخست سوره، دربردارنده‌ی‌آن است:

«اَلْحَمْدُلِلّهِالّذِی اَنْزَلَ عَلیٰ عَبْدِهِالْكِتابَ ، وَلَم يَجْعَل لَهُ عِوَجاً ، قَيِّماً لِيُنْذِرَ بَأساً شَدِيداً مِن‌لَدُنْهُ، وَ يُبَشِّرَالْمُؤمِنِينَ الَّذِينَ يَعمَلُونَ الصّالِحاتِ اَنَّ لَهُم اَجراً حَسَناً ، ماكِثِينَ فِيهِ اَبَداً . وَيُنْذِرَالَّذِينَ قالُوا اتَّخَذَاللّهُ وَلَداً ... »

[سوره کهف: ١_٤]

سپاس پروردگار را سزاستکه این کتاب را بربنده‌ی خود [محمد] فرو فرستاد، ودر صورت‌و معنای آن‌هیچ‌عیب ونقصی‌ننهاد، تا بااین‌کتاب بزرگ ،خلق‌را ازعذاب سخت_خدا بترساند، واهل ایمان‌را که اعمال‌شان نیکوست به‌پاداش نیکو در جهان آخرت بشارت‌دهد،که درآن سرمنزل پرنعمت بهشتی زندگانی_ ابدی خواهند داشت ،واز عذاب خدا آنهایی را بترساندکه‌گفتند: _خداوند فرزندی برای خود گرفته است._

و حقیقت دوم این است که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله ،بدین‌امر سخت توجه داشت واهتمام‌او نسبت بدین امر بسیار زیاد بود ولذاتکذیب

قوم موجب تاسف واندوه‌شدیداو شده‌بود.

واین مقدمه‌ی یك تلاش مستمر و طولانی است برای برگرداندن‌این تاسف عمیق از دل رسول خدا، بابیان جزیی از حقایق هستی و یاسنتهاو روش ربانی‌و الهی‌ای‌که روشن می‌گرداند در خلال‌آن پایگاه قوم را، و بیان می‌دارد واقعیتهارا، وبررسول خویش اعلام می‌داردکه اصول‌پایداری درمیزان‌و سنجش الهی چگونه است، وآنهاکه از اصول فطری و هستی سرباز زنند سرنوشت‌شان در پایان این تلاش ودرآخر این دوره چه خواهد بود:

«اِنّا جَعَلنا ماعَلَی‌الْاَرضِ زینَةً لَها لِنَبلُوَهُم اَیُّهُم‌اَحسَنُ عَمَلاً. وَاِنّا لَجاعِلُونَ ما عَلَیها صَعیداً جُرُزاً» . [سوره کهف: ۷ـ۸]

ـما آنچه راکه در زمین جلوه‌گر است، زینت وـآرایش زمین‌قرار دادیم، تا مردم رابه آن‌امتحان‌کنیم ،که‌کدامیك در طاعت وعمل‌وخویش نیکوتر خواهد بود، وماآنچه راکه زینت‌زمین گردانیدیمـ همه‌را برداریم وبه بادفنا دهیم.»

همه‌ی**«ماعلی‌الارض»** ـآنچه در روی زمین است ـ**«زینةلها»**ـزینت آن‌قراردادیم«ـ وبرای زمین زینت وپیرایه گرداندکه بشریت رابدانوسیله امتحان‌کند ،تامعلوم شودکه آیا این زینت‌و پیرایش، آنان راازراه خدا بازخواهد داشت،وموجب دوری آنان از پروردگارشان خواهد شد، ویا اینکه خود راملزم‌به استفاده از تمام‌نعمتهای پاك‌و پاکیزه‌وگوارا خواهند نمود، وآنچه را خداوندـبرایشان حلال گرداندآز آن بهره خواهندگرفت، و سپس به‌سپاس نعمت‌پروردگار درفرمان الهی پایداری و ثبات خواهند ورزید،و آنچه راکه خداوند آنهاراازآن بازداشته است بدور خواهند انداخت؟زیرابر تمام آنچه از زنینتهاو پیرایه‌هاکه‌بر پهنه‌ی‌زمین است، روزی می‌رسدکه به فرمان‌خداد‌گرگونه شوند،وبه صورت**«قاعاصفصفا»**ـ هموارشدن پستی و بلندیـ ویا **«صعیداً جزراً»**ـبرکندن تمام پیرایه‌هاـ وویران ساختن‌همهـ درخواهندآمد ، و زمین از پیرایه های فریبنده‌ای که توده‌ی مردم را شیفته‌ی خود می‌ساخت خالی خواهدگشت ،و عواملی‌که توده‌ی مردم را فریفته ومفتون خودمی ساخت از میان خواهند رفت، و بدنبال آن رستاخیزی استکه دروغ‌پنداران آنرا انکار مـی‌کردند، و عقوبت این افراد عملی خواهدشد، چنانکه بدکاران‌رانسبت به‌اعمال‌شان دراین جهان‌کیفر دهندکه:

«فَمَن يَعمَل مِثقالَ ذَرَّةٍ خَيراً يَرَه ، وَمَن يَعمَل مِثقالَ ذَرَّةٍ شَرّاً يَرَه »

[سوره الزلزله: ۷ـ۸]

آنکه به‌قدر ذره‌ای نیکی‌کند، پاداش آن براو خواهد بود، و هرکه باندازه‌ی ذره‌ای بدی‌کند کیفر آن براو خواهد بود. ـ

سپس مطلب به‌همین ترتیب ادامه پیدا می‌کند، یامی‌گویدکه: آنان که‌در اینجا روزرستاخیز را دروغ می پنداشتند، باردیگر این داستانی‌را که‌قدرت خدارا در زنده ساختن وبرانگیختن تأکید می‌کندخواهند شنید، واین کارنیزاز سوی خداشگفت و عجیب نیست، زیرا این تنها نمونه‌ی از مظاهرقدرت‌پروردگار سبحان است.

و بدین ترتیب داستان قدرت الهی در معرض ثبوت و یقین قرار می‌گیرد. قدرتی‌که وابسته به موضوع الوهیت آفریدگاری است .. واین موضوع از بزرگترین قضیه درقرآن است.

★ ★ ★

«واذكُر فِي الكِتابِ مَريَمَ اِذِ انتَبَذَت مِن اَهلِها مَكاناً شَرقِيّاً، فَاتَّخَذَت مِن دُونِهِم حِجاباً فَاَرسَلنا اِلَيها رُوحَنا فَتَمَثَّلَ لَها بَشَراً سَوِيّاً. قالَت: اِنّي اَعوذُ بِالرَّحمانِ مِنكَ اِن كُنتَ تَقِيّاً . قالَ : اِنَّما اَنا رَسُولُ رَبِّكِ لِاَهَبَ لَكِ غُلاماً زَكِيّاً . قالَت : اَنّى يَكُونُ لي غُلامٌ وَلَم يَمسَسني بَشَرٌ وَلَم اَكُ بَغِيّاً ؟! قالَ :كَذلِكِ قالَ رَبُّكِ هُوَعَلَيَّ هَيِّنٌ ، وَلِنَجعَلَهُ آيَةً لِلنّاسِ وَرَحمَةً مِنّا ، وَكانَ اَمراً مَقضِيّاً ، فَحَمَلَتهُ ، فَانتَبَذَت بِهِ مَكاناً قَصِيّاً، فَاَجاءَهَا المَخاضُ اِلىٰ جِذعِ النَّخلَةِ قالَت : يالَيتَني مِتُّ قَبلَ هذا وَكُنتُ نَسياً مَنسِيّا . فَناداها مِن تَحتِها : اَلّا تَحزَني ، قَد جَعَلَ رَبُّكِ تَحتَكِ سَرِيّاً ، وَهُزّي اِلَيكِ بِجِذعِ النَّخلَةِ تُساقِط عَلَيكِ رُطَباً جَنِيّاً ، فَكُلي وَاشرَبي وَقَرّي عَيناً ، فَاِمّا تَرَيِنَّ مِنَ البَشَرِ اَحَداً فَقُولي: اِنّي نَذَرتُ لِلرَّحمانِ صَوماً فَلَن اُكَلِّمَ اليَومَ اِنسِيّاً . فَاَتَت بِهِ قَومَها تَحمِلُهُ . قالوا : يامَريَمُ ! لَقَد جِئتِ شَيئاً فَرِيّا يااُختَ هرُونَ : ماكانَ اَبُوكِ امرَأَ سَوءٍ وَماكانَت اُمُّكِ بَغِيّاً! فَاَشارَت اِلَيهِ، قالوا : كَيفَ نُكَلِّمُ مَن كانَ فِي المَهدِ صَبِيّاً ؟! قالَ : اِنّي عَبدُاللّٰهِ آتانِيَ الكِتابَ وَجَعَلَني نَبِيّاً ، وَجَعَلَني مُبارَكاً أَينَما كُنتُ وَاَوصاني بِالصَّلاةِ وَالزَّكاةِ مادُمتُ حَيّاً ، وَبَرّاً بِوالِدَتي وَلَم يَجعَلني جَبّاراً شَقِيّاً ، وَالسَّلامُ عَلَيَّ يَومَ وُلِدتُ ، وَيَومَ اَمُوتُ ، وَيَومَ اُبعَثُ حَيّاً » .

[سورهٔ‌مریم: ۱۶ـ۳۳]

[ای‌رسول‌ما] !درکتاب خود، از زندگی مریم یادکن، واز روزی [بگوکه] از اهل خانه خویش‌کناره‌گرفته و به مکانی در ناحیه‌ی شرقـی [بیت‌المقدس] روی‌آورد،و از همه‌ی خویشان برید،ودر کنج تنهایی‌پنهان گردید، وما روح خویش‌را[که فرشته‌ی اعظم است] در صورتی زیبا_براو مجسم ساختیم .مریم[که‌آن‌روح مجسم را درآن‌صورت نیکودید]گفت: من از تو، به خدای رحمان پناه می‌برم،که تو پرهیزگاری کنی، [روح‌القدس در پاسخ]گفت: من فرستاده‌ی خدای توهستم، آمدم تابه فرمان اوبرتو فرزندی پاك وپاکیزه ببخشایم، مریم_گفت: از کجا مرا پسری تواندبود، در صورتیکه دست بشری مرا لمس نکرده‌است، ومن‌کارناشایستی انجام ندادم[رسول‌گفت :]که این چنین‌کاری البته خواهد شد،که‌پروردگارت گفت: اینچنین کاربر من بسیار آسان است، ومااین پسررا آیتی برای انبوه مردم ورحمتی واسع‌برای خلق خواهیم نمود،که قضای_الهی‌براین کار قرار گرفته است، پس‌مریم بوجودآن پسر باردار شد،و[برای فرار از سرزنش قوم جاهل] در مکانی دورخلوت گزید، تـاچون درد زایمان فراز آمد، زیر درخت خرمایی رفت و از شدت درد، شاخه‌ی درخت نخل را می‌فشردومی‌گفت: ای‌کاش‌که من پیش‌ازاین مرده‌بودم ،ونامم ازپهنه‌ی جهان پاك‌می شدوبکلی‌فراموش می‌شدم.درآن‌حال[روح‌القدس یافرزندش] اورا ندا‌داد وگفت: اندوهگین مباش‌که پروردگارت، درزیر گامهای تو چشمه‌ی‌آبی جاری‌کرد، [وتوای مریم] شاخ‌درخت را حرکت‌ده، تااز آن‌شاخ برای‌تو_ رطب تازه‌فروریزد، [وروزی توباشد] پس [ازآن رطب] بخورو [ازآب چشمه]بیاشام وچشم خودبه‌وجود فرزند، روشن‌دار،وهرکه‌راببینی به اشاره بگوکه من‌به‌فرمان خداوند روزه‌ی‌سکوت گرفته‌ام، و باهیچکس [تاروزه‌دارم] سخن نخواهم گفت، آنگاه قوم [مریم که‌ازاین قصه آگـاه شدند] به جانب او آمدند،که اورابه همراه خودببرند، و[به‌سرزنش]اورا گفتندکه: ای مریم!توعجب کارزشت و شگفت‌آوری مرتکب شدی، ای خواهرهارون ! تورا نه‌پدری ناصالح‌بود و نه مادری بدکار ![پس تو از کجا فرزندیافتی بی‌شوی؟]، مریم[در پاسخ ملامتگران] به طفل خود اشاره کرد،آنها گفتند: چگونه‌باطفلی که در گهواره باید بخوابد سخن‌گوییم؟ [که طفل به فرمان خدا زبان گشودو]گفت: من بنده‌ی‌خاص خدایم ،که مراکتاب آسمانی واصالت نبوت عطافرمود، ومراهرکجاکه باشم بـرای جهانیان مایه‌برکت‌و رحمت‌گردانید، وتا زنده‌ام به‌کار عبادت ونماز و زکات سفارش‌کرد،و به نیکویی بامادر توصیه کرد، وستمکاری وشقاوت

را از ذات‌من برداشت، که‌سلام[حق برجان پاك] من باد از روزی که پابه جهان نهاده‌ام تاروزی‌که از جهان بروم و روزی‌که برای زندگی ابدی برانگیخته شوم.

این داستان، یکی‌دیگر از داستانهای زنده‌و مؤثر قرآن است، کـه قراز دراین داستان انسانها رابه سوی اهدافی‌ویژه سوق می‌دهد وبرای تحقق اهداف برمی‌انگیزد، که اگرچه از ارزش هنری بهـره کافی دارد، و مانند هرقصه‌ی دیگرقرآن‌از سهم هنری‌ویژه‌ای برخوردار است ،امـا هدف درآن اصل برتر است.

روح غالب در داستانهای قرآن همان، هدفهای تربیتی استـزیراکه قرآن کتاب تربیتی استو کتاب قصه نیستـ برداشتهایی راکه عرضه می‌کند، عیناًاز زندگی شخصی و واقعیات مشخص است‌که به صورت‌قصه ازان‌گفتگو می‌کند،و این‌به‌سبب عبرت‌و پندآن است وبه سبب زنده‌عرضه کردن‌است‌که‌تأثیرمستقیم‌و مثبت‌دارد، وگرنه‌تمام وقایع‌و همه‌ی پیرایشها به خاطرقصه پردازی نبوده‌و نیست، واصولا قصدقرآن این‌نیست که‌فقط این‌قصه‌ها رااگرچه صددرصد راست‌اند بیان‌کند، زیـرا قصه پردازی اصولا مناسب اهداف ویژه‌ی قرآن نیست. بلکه این روش قرآن است و اصل روش آن این است که مسائل را عینی عرضه‌کند ، تا از روشهای منطقی وطبیعی برداشتهای عینی و درست حاصل شود، به‌عبارت ساده داستانهای قرآن بصورت زنده وباروش عینی ارائه می‌گردد، تازندگی ویژه‌ای ارزانی‌کند ، زیرا در این داستانها اندیشه از برداشت ناگهانی میان تولید و تولیدکننده بازداشته می‌شود، و پندار و خیال کار مزدوجی دارد: دنبال کردن صحنه‌ها و جایگاهها و دیدنیهای عرضه شده و تکمیل کردن صحنه‌ها و دیدنیها برای دیدارکننده نه بطور نـاگهانـی بلکه بـا عرضه‌ای مناسب و همه‌جانبه است..

داستان مریم نمونه‌ای بارز و مشخص از قصص قرآن است کـه بدین صورت فنی‌و هنری عرضه‌می‌شو دو هنر ونمونه سازی عالی‌درابعاد آن جاری است .

دراینجا والاترین برداشت، همان تصویر مریم عذرای پاکره‌در خلوت‌اوست،که میان او،ومیان افراد خانواده‌اش پرده‌و حجابی‌قرارمی‌دهد، تا مانـع ورود اهل خـانـواده‌اش به دنیای او گـردد، و هیچکس را حق

ورود به دنیای او نباشد. و این پرده و حجاب از همان آغاز طفولیت مریم شناخته شده‌است، که باتنها زندگی‌کردن وانزوای‌او ازدیگران، وپاسخ باز زدن اواز امر ازدواج، و از همه‌بریدن برای عبادت‌خدا، واز همان آغاز طفولیت که مادرش اورانذر معبدمی‌کند همه گواه براین‌حقیقت‌اندکه در سوره عمران‌آمده‌است:

«اذقالَتِ امْرَاَةُ عِمرانَ رَبِّ اِنّی‌نَذَرْتُ لَكَ مافی‌بَطْنی مُحَرَّراً فَتَقَبَّلْ مِنّی ، اِنَّكَ اَنتَ السَّمیعُ الْعَلیم . فَلَمّا وَضَعَتها قالَت رَبِّ‌اِنّی وَضَعْتُها اُنثی‌وَاللّهُ اَعلَمُ بِما وَضَعَتْ ـ وَلَیْسَ‌الذَّکَرُکَـالْاُنثی، وَ اِنّی سَمَّیْتُها مَریَم، وَاِنّی اُعیذُهابِكَ وَ ذُرِّیَّتَها مِنَ‌الشَّیطانِ الرَّجیم، فَتَقَبَّلَها رَبُّها بِقَبُولٍ حَسَنٍ وَاَنبَتَها نَباتاً حَسَناً وَکَفَّلَها زَکَرِیّا، کُلَّما دَخَلَ عَلَیها زَکَرِیَّاالمِحرابَ وَجَدَ عِنْدَها رِزْقاً ، قالَ : یامَریَمُ اَنّی لَكِ هٰذا ؟ قالَت : هُوَمِن عِنْدِاللّه . اِنَّ‌اللّهَ یَرزُقُ مَن یَشاءُ بِغَیرِ حِسابٍ »

[آل‌عمران: ۳۵ـ۳۷]

بیادآر هنگامی راکه‌زن عمران گفت: پروردگار!من عهد کرده‌ام تا فرزندی‌راکه در رحم دارم، درراه خدمت‌به‌تو از فرزندی خود آزادکنم، پس این‌نذر راأز من بپذیر که‌تو دعای بندگان رابشنوی، و درتمام احوال بدان‌آگاهی، و چون فرزند[را] بزاد، باحسرت گفت: فرزندی‌را که‌زاده‌ام‌دختر است، و خداوند برآنچه من‌به جهان‌آورده‌ام داناتراست، و پسر و دختر در راه خدمت‌به حرم خدایکسان نگریسته نخواهند شد!ومن اورا مریم نام‌کرده‌ام واو وفرزندش را از شر شیطان رجیم، در پناه‌تو آورده‌ام، پس خداوند نیز خواهش اوراپذیرفت‌واوراازمقبولان درگاهش قرارداد، وبا ـ نیکوترین تربیت رشدش داد، و زکریارابه نگاهبانی‌وسرپرستی اوبرگزید و [براوکرامتی کرد] که‌چون زکریا به محراب عبادت مریم می‌آمد، روزی شگفت‌آورپیش اومی‌دید[از میوه‌زمستانی در تابستان و تابستانی در زمستان] ومی‌گفت ای‌مریم! این [روزی]از کجا برتو می‌رسد؟ و او پاسخ می‌داد که: از سوی‌خدا! که‌او چون‌خواهدبه‌هرکس روزی‌بی‌حساب‌ببخشاید.

واینك یکباره در خلوت وانزوای این آمنه‌ی پاکیزه وجود مردی را ظاهر ساخت که نمی‌شناسد و با وضعی که دارد، اصولا درخورش نیست‌که مرد ناشناسی در خلوتش وارد شود، واوفقط خود را درخلوتش خشنود می‌بیند، یکباره از دنیای خیال بیرون می‌آیدواولا از این رویدادناگهان

یکباره فریادبرمی‌آورد وترس برتمام وجودش غلبه می‌کند،که مردی در خلوت پاکیزه‌ی اوراه یافته،ثانیاًبیم از این سخن براو غلبه‌می‌کندکـه بگویند مردی باأین بانوی پاکدامن‌پرهیزکاروپاکیزه خوی تنها بوده‌است! وهنگامی‌که فریاد وترس ازاین رویداد برتمام وجوداو غلبه می‌کند و دردسراسر وجود اورا در خود می‌گیرد، تازه‌متوجه وجود تقواو پرهیز فوق‌العاده‌أین‌مردناشناس‌می‌گردد،که‌اورا بیاد خدایش‌می‌اندازدو نام‌خدارا به یاد او می‌آورد، که شك نیست او را بـزودی در این خلوت پاکیزه‌اش برخودوانهدوبی آنکه گزندی براو برساند ویابدی وناروایی متوجه او سازد، اورا ترك كند وبه‌راه خود برود....

اما رویداد ناگهانی دیگری برای اوروی می‌دهد،که ازآن رویداد پیشین‌بزرگتر و سخت‌ترو دشوارتر است !رویدادی‌که سخت اوراغافگیر می‌کند، و اوکه در مورد این مشکل محدودو کوچك می‌اندیشید، ووجود آن مردرا چون چیزی می‌پنداشت که باید از آن برحذر باشد و آنچه اورا می‌ترساندأین بود که‌بپندارند میان اووموجودی ناشناخته وغریب‌که براو وارد شده است رازی است!اینك می‌شنودکه این وجود بدان سبب بنزدش شتافته تا فرزندی پسر بر او ببخشاید! در این‌هنگام دیگر راهی‌برای فرار ازاین سرنوشت محتوم ندارد، وازاین رویارویی آشکار چاره‌ای نمی‌بیند، و به عبارت روشنتر آن پرده‌ای‌که از شرم و حیا برخود پوشیده بود،دریده می‌شود، وپس از آمدن ناگهانی‌این مرد غریب‌راهی برای‌پوشاندن دوباره وایجاد مجدداین پرده وجود ندارد، ودر اینجا وظیفه ومقصود مهمی را که‌آن‌موجود برای ابلاغ آن مأمور شده است بر او روشن می‌گردد، و موجود ناشناخته آن فرمان الهی‌و ربانی راکه عهده‌دار شده‌است تابه انجام رساند براو شرح می‌دهد، و نقش اورا در حمل‌این پیامبری‌که زوداست‌تا رحمتی برای عموم مردم و آیت‌و نشانه‌ای برای توده‌ی‌خلق باشد بر او تذکر می‌دهد....

واواز اینجا یکباره غرق در دنیای خیال می گردد...

رویدادها واندیشه های مختلف در ذهنش‌می‌گذدند، آن فریادی که دردرونش می‌پیچد بتدریج آرام‌می‌گردد، و آرامش و صبر در برابـر تقدیرالهی جای آنرا می‌گیرد، و با این حال‌بیم از نتایج این تقدیردست از سرش برنمی‌دارد، ومنظره‌ی پس ازتولد فرزند رادر نظر می آورد که خانواده‌اش در برابر آن فرزند بی‌آنکه مادرش‌ازدواج کرده‌باشدچه حالی پیدا می‌کنند،وبی‌آنکه برای آن پسر پدری معروف و مشخص بشناسند

چه خواهد کرد ..؟

عواقب این‌رویداد ناگهانی همچنان بااوست، تایکباره دردزایمان‌ـ فرامی‌رسد ، وداستان به گونه‌ای بیان می‌شودکه خواننده را نیزناگهان به‌آن جایگاهی می‌کشاندکه زنـی تنها از درد زایمان مـی‌نالد بـاردیگر بادرد ناله و فریاد روبروااست.. زنی‌تنها وبی‌تجربه، از دردو رنج بـه شاخه‌ی خرما پناه‌می جوید، نمیداندکه‌بدون یارو یاور چه باید بکند؟ علاوه براین در همین حال رنج. رویارویی بادیگران ورسوایی‌وسرزنش غیر، اورا سخت می‌آزارد.و ،تمام این مسائل و رویداد، درآن‌واحد این آرزو رادر اوزنده می‌کندکه ای‌کاش اصلا بوجودنمی‌آمد و بکلی‌فراموش می شد ...

باردیگر از سوی خداوند آرامش و اطمینان بروجودش نـازل می‌گردد، جبرئیل(عیسی‌علیه‌السلام) براو ندا می‌کندکه چرا می‌ترسی ؟ اندوهگین مباش که پروردگار در زیر گامهایت آب روان‌جاری ساخت.. آبی گوارا که‌از آن بنوشی‌و خودرا شستشو دهی،واینك‌نیز ،خرمای‌رطب، که دربرابرت فرومی‌افتد، وآنك‌نیز انیس وهمدمی که بااو سخن گویی واز اندوه‌و غم بدرآیی، و ترس ووحشت تو از تنهایی بدینوسیله زایل گردد .

وباردیگر یك ضربه ناگهانی دیگر است که پس از آن ضربه‌ی ناگهانی رویایی بافرشته ،براووارد می‌گردد ، اینك مریم را درآن‌جایگاه می‌بینیم ـ چنانکه انتظارش را داشتیم‌ـ که‌بهشت دروجودش ثابت‌مانده ورحمت خدا وآیات خدا که‌از پیش بااو بود، اورا آرامش‌بخشیده‌اند،و دیگر اثری از ترس و بیم در وجودش نیست، اماصحنه بارویداد تازه‌ای دراین پایگاه به پایان می‌رسد ... طفل تازه متولد شده سخن می‌گویدکه:

«اِنّی عَبْدُاللّهِ آتانِیَ‌الْکِتابَ وَجَعَلَنی نَبِیاً....» .

این روش عرضه‌ی داستان است که جمع میان گفتگوو رسم صحنه است، ویکباره صحنه‌هایی را آشکار می‌کند،و رویدادی رابـه صحنه می‌آورد، و بعد یکباره قطع می‌کند وخواننده را دردنیای اندیشه وخیال ترك می‌کند،و برتمام بخشهای داستان و کلمات آن‌جان وزندگی روشن می‌بخشاید ،واثری عمیق در مشاعر واندیشه ها می‌نهد، که از میان‌ـ نارفتنی است .

اما علاوه براین باید دیدکه چه چیزی‌دراین داستان هست‌که‌تاثیر

آنرا چنان ژ: می‌کند.وچنین عمق‌وژرفایی بدان‌می بخشد ؟اینجا دراین داستان دوبرداشت داخل هم وکامل کننده و تکامل‌بخش یکدیگر باهم می‌آیند و یکی از آندو این استکه: خود قصه وداستان از جهتی‌ردگفته‌ی نصارا رابرعهده می‌گیرد،که می‌گویند عیسی پسر خداست ،زیراکه بدنبال سخنان پیشین چنین می‌آورد که:

«ذٰلِكَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ ، قَوْلَ الْحَقِّ الَّذِي فِيهِ يَمْتَرُونَ . مَا كَانَ لِلَّهِ أَنْ يَتَّخِذَ مِنْ وَلَدٍ ، سُبْحَانَهُ ،إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ . وَإِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ .هٰذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ . فَاخْتَلَفَ الْأَحْزَابُ مِنْ بَيْنِهِمْ ، فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ مَشْهَدِ يَوْمٍ عَظِيمٍ . أَسْمِعْ بِهِمْ وَأَبْصِرْ يَوْمَ يَأْتُونَنَا . لٰكِنِ الظَّالِمُونَ الْيَوْمَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ . وَأَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ وَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ . إِنَّا نَحْنُ نَرِثُ الْأَرْضَ وَمَنْ عَلَيْهَا وَإِلَيْنَا يُرْجَعُونَ» [سورهٔ مریم: ۳۴ـ۴۰]

ـ این است داستان عیسی‌بن‌مریم که مردم در امر خلقت او شك دارند، اکنون به‌سخن‌حق،حقیقت حالش بیان گردید، که‌خداهرگز فرزندی برنگزید که وی منزه ازآن‌است، اوقادری‌است که‌چون فرمان نافذش براجرای چیزی تعلق گیرد گوید که:«موجود شو!» وآن، بیدرنك هستی یابد، پروردگار یکتا، آفریدگار من و شما و همه‌عالم است، اوراپپرستید که راه راست، همین راه خداپرستی‌است، طوایف مختلف از پیش خود، در مورد مسیح پسر مریم اختلاف کردند، برخی از روی جهل و کفر، اورا خدا، و برخی پسر خدا خواندند، پس وای براین مردم کافر درآن‌روزگار عظیم رستاخیز ،روز محشرکه مردم به‌سوی اوباز آیند، چقدر شنواو بیناشوند، ولی امروز [که‌باید حقیقت‌رابشنوند وببینند] همه به‌گمراهی وضلالت فرو رفته‌اند، [توای‌رسول‌ما:] امت را از غم و حسرت روز واپسین بترسان،که آنروز دیگر کارشان گذشته‌است [وفکر وتدبیری نتوانند کرد]که مردم ازآن روز، سخت غافل‌اند، وبه‌آن ایمان نمی‌آورند، تنها ماییم که‌زمین واهلش را وارث می‌شویم ،و همه به‌سوی ما باز می‌گردند .»

دراینجا این آیات شدیداً وابسته به قضیه‌ی اصلی الوهیت است و حقیقت وحدانی الهی را بیان می‌کند،و حقیقت‌اوضاع تمام ابنای‌بشررا، درآنچه‌که در مورد عیسی‌علیه‌السلام می‌گویند روشن می‌کند:«که‌همگان بدانند که تمام ابنای بشر هریك‌بنده‌ای از بندگان خدا هستند وهیچکس

نمی‌تواند غیر از این باشد، و عیسی نیز ازاین قانون عمومی مستثنی نیست، تاآنجاکه از زبان عیسی نیزمی آوردکه: (انی‌عبدالله)ـ من بنده‌ی خدا هستم ـ و بدنبال این سخن، این آیه می‌آید که:

«ماکانَ لِلّهِ اَنْ یَتَّخِذَمِنْ وَلَدٍ، سُبحانَهُ، اِذاقَضیٰ اَمراً فاِنَّما یَقولُ لَهُ کُنْ فَیَکونُ.»

واز دیگرسو، این داستان ،در ضمن مجموعه‌ای از داستان پیامبران، یعنی از جمله کسانی که خداوند برایشان نعمت ارزانی کرد، و نعمتی بزرگ‌و آشکار برآنان بخشید، که از مهمترین آن همان برگزیدن به‌رسالت وفرستادن وحی، وبخشیدن معجزاتی بودکه بدانوسیله مؤید و پشتگرم باشند، آمده است. که اینان مورد لطف خدا قرار گرفتند و با قدرت معجزه از سوی پروردگار یاری شدند، تا در ادای رسالت اوموفق باشند. و علاوه براین این نعمت وبرکتی که برایشان بخشیده شد، در میان اهل وفرزندان آنان نیز پابرجاسته وبراهل وذریه‌ی‌شان نیز بهره‌ای است ، که همان ارتقاء مقام و موقعیت آنان در زندگی این جهان و مکانت رفیع‌شان در زندگی آخرت است. بویژه که سوره‌بایاد زکریا آغازمی‌شود: «کهیعص... ذِکْرُ رَحمَةِ رَبِّكَ عَبْدَهُ‌زَکَرِیّا ...» وسپس داستانها پی‌هم‌تکرار می‌شوند، وهمه ازقول پروردگار بزرگ آغاز می‌کندکه:

ـ«وَاذْکُرْفِی‌الکِتابِ...» وبدنبال آن، پیوسته و متوالی چنین‌می‌آید که: «وَاذْکُرْ فِی‌الکِتابِ مَریمَ...» «وَاذْکُرْ فی‌الْکِتابِ اِبْراهیمَ...» وَ اذْکُرْ فِی‌الکِتابِ‌موسیٰ...»«وَاذْکُرْفِی‌الکِتابِ‌اِسْماعیلَ...»«وَاذْکُرْ فِی‌الْکِتابِ‌ادریسَ...»

وپس ازآن در تعقیب تمام این‌گفته هامی‌آوردکه:

«اُولٰئِكَ‌الَّذینَ اَنْعَمَ‌اللهُ عَلَیهِم مِنَ‌النَّبِیّینَ مِن ذُرِّیَّةِ آدَمَ ، وَمِمَّن حَمَلْنا مَعَ نُوحٍ ، وَمِن ذُرِّیَّةِ اِبراهیمَ وَاِسرائیلَ ، وَمِمَّن هَدَینا وَاجْتَبَیْنا ، اِذا تُتْلیٰ عَلَیهِم آیاتُ‌الرَّحمانِ خَرُّواسُجَّداً وَبُکِیّاً . فَخَلَفَ مِن بَعدِهِم خَلْفٌ اَضاعُواالصَّلاةَ وَاتَّبَعُوا الشَّهَواتِ فَسَوفَ یَلقَونَ غَیّاً. اِلاّمَن تابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صالِحاً فَاُولٰئِكَ یَدخُلُونَ الجَنَّةَ وَلایُظلَمُونَ شَیئاً .. » [سوره مریم: ۵۸ـ۶۰]

«اینان[که از ذکریا تا ادریس ،ذکرشان‌آورده‌شد] همان‌فرستادگانی هستند ،که مااز میان‌همه‌ی اولاد آدم، واولاد آنانکه بانوح‌در کشتی نشاندیم، واولاد ابراهیم و یعقوب‌و دیگر کسانی‌که هدایت شده‌اند برگزیدیم، [حال آنکه دربندگی چنان است]که هرگاه، آیات رحمت ما

برآنها تلاوت شود، با گریه‌ی شوق‌وازراه اخلاص، برخاك افتند،وسجده‌ی شکر بجای آرند، پس برای آن مردم خداپرست، گروهی جانشین شدندکه نماز را ضایع‌گزارده واز شهوات نفس پیروی کرده‌اند، و اینها بزودی مسیر گمراهی خودرا خواهند یافت، مگر آنکس‌که توبه‌کند و ایمان‌آورد، ونیکوکار شود[که دراینصورت گناهش بخشوده شود،]و اینان داخل‌بهشت شوند که برهیچکس ستم نخواهد شد .

این روشی‌است که از هرسو ،واز هرجهت‌وابسته به‌قضیه‌ی‌الوهیت است،و این نوع بیان داستان‌برای وابسته گرداندن جریان به‌خداست از تمام جهات .

مثلا بحث معجزات ـ که بارزترین نمونه‌ی آن آفرینش عیسی است بدون پدر ـ این از نشانه های قدرت خداست، که‌درقرآن بااسلوبی‌ویژه وارد شده،تا پروردگار وقدرتش را برخلق بشناساند ،و بر مردم‌نشان دهدکه ذات‌او، پروردگار قادر و بیمانندی است‌که قدرت‌وتوان او رادر حد واندازه‌ای محدود نمی‌توان‌کرد، ذاتی است‌که در این‌هستی بیکران‌از هیچ‌کاری عاجز و ناتوان نیست، واو به هرآنچه که‌گوید: «شو!»بی‌تردید هستی یابد و زنده شود.

نعمتهایی را که خداوند بر پیامبران خود ارزانی داشت درایـن سوره آورده شده،مثل ارزانی داشتن فرزند بر زکریا در دوران کهولت و سالخوردگی او،و نیز برهمسر نازاوسترون او(که‌این ازباب معجزه است)ونعمت وجود فرزند بر مریم وحامله شدن اوبوجود یکی‌ازپیامباران بزرگ (که‌چنانکه ازپیش گفتیم ازنمونه‌های معجزه است) ونعمت‌وجود فرزند برابراهیم و ساره در دوران کهولت و سالخوردگی‌شان ،که‌مثل موردگذشته در سنین‌آخر عمر، اسحاق رابرآنان ارزانی داشت، ودیدن ابراهیم‌یعقوب‌پسراسحاق‌رادرزمان‌حیات خویش،که‌این هر دو (یعقوب ـ اسحاق) راپیامبران خود قرارداد، و نعمت سخن گفتن موسی با خدایش درجهت طورایمن،و فرستادن هارون‌راباواوبرامر نبوت،و نعمت‌براسماعیل و پوشاندن خلعت رسالت براو ،و دادن مقامی شایسته در نزد پروردگار و بخشش موقع‌و جایگاه عالی برادریس.. همه‌ی‌اینها نعمت خداست و انعام و خلعت‌او بر پیامبرانش به جهت شناساندن ارج و موقعیت‌ایشان برتوده‌ی مردم:که او نعمت‌رسان و بسیار بخشنده است.

و بدین ترتیب پایگاه این‌گروه برگزیده‌ی پروردگار برما روشن می‌گردد، که‌پایگاه بندگی‌آنان در نزد آفریدگارشان چگونه بوده ودرپایگاه

عبادت‌حق درچه منزلتی واقع شده بودند :

« إِذا تُتلیٰ عَلَیهِم آیاتُ‌الرَّحمانِ خَرّوا سُجَّداً وَبُکِیّاً» .

ـ که چون آیات‌ونشانه‌های پروردگار یگانه رابرآنان تلاوت‌کنند وبخوانند به‌سجده درافتندو بگریند.

حال چگونه جانشینان این چنین قومی پس‌از ایشان از کسانی شدند،که ازمقام بندگی آفریدگار بیرون رفتند و به‌پیروی هواوهوس پرداختند .. بااینکه آیات الهی‌به روشنی‌و آشکار، سرنوشت آنان رادر روز واپسین روشن‌کرده وباتمام دقت گفتنی هارا گفته بود؟و سرنوشت پیروی‌کنندگــان راه حق وتوبه‌کنندگــان به‌سوی خدا را نیز دقیقاً روشن کرده بود ؟!

بدین‌ترتیب می‌بینیم‌که دراین پهنه، تمام مسائل در خدمت‌موضوع بس بزرگتر وبرتری قراردارند. یعنی درخدمت شناخت وآگاهی‌نسبت به‌خدا.. تا آنجاکه‌کتاب ازداستانهای‌گذشته سخن می‌گوید،اما آن‌داستان راچنان به‌زندگی‌نوظهور و زنده‌ای بدل‌می‌کند، که‌گوئی این‌گفتگو از رویداد های حال‌و آینده است وبحث از مستقبل.

«فَإِذا نُفِخَ فِی‌الصُّورِ نَفْخَةٌ واحِدة ، وَحُمِلَتِ الأرضُ وَالْجِبالُ فَدُکَّتا دَکَّةً واحِدَة ، فَیَومَئِذٍ وَقَعتِ الواقِعَةُ وَانشَقَّتِ‌السَّماءَ فَهِیَ یَومَئِذٍ واهِیة وَالْمَلَکُ‌عَلیٰ ارجائِها ، وَیَحمِلُ عَرشَ رَبِّکَ‌فَوقَهُم یَومَئِذٍ ثَمانیة . یَومَئِذٍ تُعرَضُونَ لاتَخفیٰ مِنکُم خافِیة . فَأَمّا مَن اُوتِیَ کِتابَهُ بِیَمینِهِ فَیَقُولُ: هاؤُمُ اقْرَأُ وَکِتابه! اِنّی ظَنَنتُ اَنّی مـلاقٍ حِسابِیه . فَهُوَ فی‌عیشَةٍ راضِیة، فی‌جَنَّةٍ عالِیَه، قُطُوفُها دانِیه: کُلُوا وَاشْرَبوا هَنیئاً بِما أَسلَفتُم فِی‌الأیّامِ‌الخالِیه . وَأَمّا مَن‌اُوتِیَ کِتابَهُ بِشمالِهِ فَیَقُول : یالَیتَنی لَم أُوتَ کِتابه! وَلَم اَدْرِما حِسابِیه ! یالَیتَها کانَتِ‌القاضِیة ! ماأَغنیٰ عَنّی‌مالِیه ! هَلَکَ عَنّی سُلطانِیة ! خُذُوهُ فَغُلُّوهُ ! ثُمَّ‌الجَحیم صَلُّوهُ ! ثُمَّ فی‌سِلْسِلَةٍ ذَرعُها سَبعُونَ ذِراعاً فَاسْلُکُوه ! اِنَّهُ‌کانَ لایُؤمِنُ بِاللّهِ الْعَظیم، وَلایَحُضُّ عَلیٰ‌الطَّعامِ الْمِسْکین. فَلَیْسَ لَهُ‌الْیَومَ هاهُناحَمیم وَلاطَعامٌ اِلّامِن غِسْلین ، لایَأکُلُهُ اِلّاالخاطِئُون » [سوره الحاقه: ۱۴ـ۳۷]

ـ چون یکبار در صور[اسرافیل]بدمند، زمین و کوهها رابرگیرند ویکباره همه‌را خرد ومتلاشی‌سازند، آنگاه روز موعود قیامت‌واقع گردد، وبنای مستحکم آسمان، آنروز از دهشت سست شود ،و سخت ازهم‌شکافد،

و فرشتگان برجهات آسمان منتظر فرمان حق باشند، و عرش پروردگارت را از آنروز هشت ملك برگیرند، روزی‌که‌در پیشگاه حساب، شما را حاضرکنند، هیچ‌کاری از اسرار مخفی شما نیز پنهان نخواهد ماند، اماآنکه نامه اعمالش را بدست راستش دهند، باسربلندی و شادمانی به اهل محشر گوید، بیایید ونامه‌ی مرابخوانید،که من دیداران روز حساب را باور داشتم، اینچنین‌کس درعیش وزندگانی خوش خواهدبود، ودر بهشت عالی‌رتبه‌ی ابدی‌که میوه‌ی آن‌همیشه دردسترس است، براو خطاب رسدکه: ازشرابها و طعامهای لذیذ بهشتی، آنچه خواهید تناول کنید،که این پاداش ایام گذشته است،که ازگذشته برای امروزپس‌انداز کرده‌اید. واماآنکس راکه‌حساب اعمالش رادردست چپ او نهند، بااندوه گوید: ای‌کاش نامه‌ی‌مرا به‌من نمی‌دادند، ومن ازحساب اعمالم آگـاه نمی‌شدم. ویاای‌کاش‌که مرگ‌مرا ازچنگ این غصه وعذاب نجات‌می‌داد، افسوس‌که مال و ثروت من‌امروز مرا بکار نیامد، و همه‌ی قدرت و حشم‌من محو ونابود گردید، وخطاب رسد که‌او رابگیریدو درغل‌و زنجیرکنید،تا بازش به‌دوزخ‌درافکنید، آنگاه‌به‌زنجیری که‌طولش هفتاد ذراع است،به آتش درکشید،که‌او از کفر وعنادبه خدای یکتا ایمان نیاورده است، و هرگز بارغبت، مسکینی رابر سفره‌ی خویش نخوانده است ،ولذا امروز هیچ‌خویش ودوستداری ندارد،که اینجا به‌فریادش‌رسند،وطعامی جـز غسلین (چرك‌وپلیدی دوزخیان)نصیبش نیست،که‌کسی جز خطاکاران‌اهل دوزخ آن‌غذا رانمی‌خورند..

این نمایشی دیگر از صحنه‌هـای وحشتناك روز واپسین است، صحنه‌هائی‌که در قرآن‌بسیار آمده و درجای‌جای‌قرآن‌از آن سخن رفته‌است.. این صحنه‌ها بهرحال بادمیدن‌صور [اسرافیل] آغاز می‌شود، وسپس به‌ـ برداشتن زمین وکوههای آن، باحرکتی یکباره می‌انجامد،که دراین‌حرکت، زمین وکوه،ویران می‌گردندو ازهم می‌پاشند،و پس‌از این ویرانی‌یکباره است که چنانکه در سوره طاها آورده، زمین به صورت:

«قاعاً صَفْصَفاً لاتَرىٰ فِيها عِوَجاً ولاأَمْتاً»

درمی‌آید و اندیشه‌پندارراپه حال خودوامی‌نهد، تاآن گرفتن‌هولناك

۱ـ پستی وبلندی زمین، چنان بهم می‌ریزدکه دیگر ابداً درآن جایی بلندتر و جایی کوتاه‌تر وجود نداشته باشد وچنان یکسان‌گرددکه حتی‌کجی موهوم نیزنتوان درآن تصورکرد.

و ویرانی بیکران رادرعرصه‌ی خیال‌و گمان به تصور درآورد،و در نظر مجسم‌کندکه زمین چگونه گرفته‌می شود،و چگونه زمین بااین عظمت‌و کوههای رفیعش از میان برداشته‌می شوند، ویکباره‌هرچه‌بلندترین و برترین است، با پائین‌ترین وپست ترین یکسان می گردند!ونیز همچنان خواننده و شنونده را در دنیای خیالش تنها می‌گذارد تا انعکاس چنین پهنه‌ی گسترده‌ای را در برابر خود مجسم‌کند، وصحنه‌ی چنان بهم‌ریختن واز هم پاشیدن عظیم وبیکران راباآن دودوغبار غلیظی‌که فضا راخواهد انباشت، دربرابر دیدگان خود به‌صورت گمان‌و خیال‌به مشاهده‌گیرد.

باتوجه به اینکه منظره‌ی فروریختن یك‌خانه ویاحتی یك دیوار، بیمی شدید دردلها برمی‌انگیزد، جدااز انعکاس صدای‌آن، وجدااز‌گردو غباری که‌برانگیخته خواهد شد، ویالرزش‌و حرکتی که‌بدنبال خواهد داشت،که این حرکت وتمام این‌پی‌آمدها برای تمام موجودات زنده‌حرکتی وحشت‌آفرین وترسناك است !حال‌چه‌رسدبه اینکه‌کوهی عظیم بطورکامل درهم ریزد و از هم بپاشد!ویاچه‌رسدبه اینکه‌تمام کوههای سطح زمین یکباره‌ودریك‌لحظه‌ی واحد،وبه صورتی‌غیرمنتظره ویکپارچه بهم‌ریزند؟! شخص‌میکوشدکه‌چنین پهنه‌ی‌گسترده‌ای رادرذهن‌خودمجسم‌کند، یادربرابر خویش عظمت‌این‌رویدادراترسیم‌کند،ودرپندارخوداین‌واقعیت‌راجای‌دهدکه چه‌دست‌توانایی ممکن‌است‌این‌رویداد هولناك‌راایجادکندوتمام‌این‌عظمتهاو اهمیتها را بهم‌ریزد وآن‌قدرت‌چگونه است وچیست؟وباتمام تلاش،وهمه‌ی کوششی‌که انجام می‌دهد، قادربه تصورچنین رویداد هولناك‌نیست،زیرا بعیدترین پندار درجهان انسانی این است،که انسان چنده‌کیلو ویاچند صدکیلو ازاجرام‌را جابجاکند، وقرآن دراینجامی‌گوید:

«وَمَاقَدَرُوااللّٰهَ حَقَّ قَدْرِهِ ، وَالْأَرضُ جَمیعاً قَبْضَتُهُ یَوْمَ‌الْقِیامَةِ ، وَالسَّماواتُ مَطْوِیاتٌ بِیَمینِهِ ، سُبْحانَهُ وَتَعالیٰ عَمّا یُشْرِکُون » [سوره زمر: ۶۷]

ـآنانکه ذاتی،غیر خدارا طلبیدند، خدارا چنانکه شاید به عظمت نشناختند، اوست‌که زمین در قبضه‌ی اوست.و آسمانها پیچیده دریـد سلطه‌ی اوست، ذات‌پاك‌اومنزه‌ازآن است،که براو شریکی‌بپندارند.»ـ

دوباره‌به‌روش آیات سوره« حاقه» برمی‌گردیم..

که‌وقتی یکباره در «صور» دمیده‌شود و زمین کوهها را بردارد و یکباره ودریك لحظه‌ی واحد نابودشود چه‌خواهدشد؟وپس‌ازآن انعکاس صدای‌ترسناك‌وویرانی همه‌جانبه‌وفراگیر وجدانهای وحشت‌زده‌ومرعوب

چه خواهند کرد؟!

«فَيَوْمَئِذٍ وَقَعَتِ الْواقِعَه .»

پس ازاین همه مقدمات، این بیان مختصر، در پاسخ آن پرسشها کافی است!

ولیکن ترس ورعب، تنها در روی زمین نیست، بلکه شامل تمام کون و هستی است، یعنی شامل تمام آن چیزهایی است که درآسمان و زمین است، تمام آن چیزهایی که ازهم جدا می شوند و سقوط می کنند:

«وَانْشَقَّتِ السَّماءُ فَهِيَ يَوْمَئِذٍ واهِيَة»

ولذا این ترس ورعب، ازهرسو وازهر پایگاهی اورا احاطه می کند :

«وَالْمَلَكُ عَلىٰ اَرجائِها ، وَيَحمِلُ عَرشَ رَبِّكَ فَوقَهُم يَومَئِذٍ ثَمانِيَة» .

دراین هنگام چه روی خواهد داد، درمیان این ترس و بیمی که ازهر سو، همه چیز رادرخود غرق کرده ودر میان این وحشت فوق العاده ای که نفسها را قطع کرده است ؟! چه خواهد شد، سوره ی «طه» آنرا چنین وصف می کند:

«وَخَشَعَتِ الاَصْواتُ لِلرَّحمان، فَلاتَسْمَعُ اِلّاهَمْسا. وَعَنَتِ الْوُجُوهُ لِلْحَيِّ الْقَيُّوم»[1]

«يَوْمَئِذٍ تُعرِضُونَ لاتَخْفِى مِنْكُم خافِيَة» !

می بینی که این دو بیم دلهارا ازهم می درد؟! هم از بیرون رفتن ازاین جایگاه ترسناك ؟! یا بیم ازآن روبروشدن باصحنه ای که، آنچه رادردلها پنهان است آشکارمی سازد، وصاحبان راز، قدرت ندارند که چیزی رادر درون خود پنهان سازند، ویا حتی یك نمونه رانیز نمی توانند دربرابر پروردگار پوشیده نگاهدارند؟!

بحث ازاینکه حتی یکی ازکارهایی راکه در دنیا مرتکب شده وآنهمه تلاش درپوشاندن ومخفی کردن آن داشت، آشکار شود، در وجودانسان لرزه ی سخت و وحشتناکی ایجاد می کند... حال آنکه انسان از آشکارشدن آن در برابر بشری مثل خویش آنهمه هراسان بوده، پس چه حالی خواهد داشت که آن درنزد خدا آشکار شود.. در آن پایگاهی که همه چیز بردیف در برابر اوقرار گرفته.. چه درجهت جهنم باشدوچه درسوی بهشت؟ بهرحال

آشکار شدن عام و شامل است، وانگهی خود بهشت و جهنم؟!

وازاین پس، دوصورت در پهنه‌ی ذهن پی‌هم می‌آیند و می‌گذرند: صورت مومنی که از خطر می‌گذرد و نعمت بهشت براو ارزانی می‌شود و وارد بهشت می‌گردد، و صورت کافری که در حلقه‌ی خطر قرار می‌گیرد وگرفتار آتش می‌گردد... این هر دو صورت زنده وآشکاراند، که همراه بازندگی مومن درحرکت‌اند. و دراندیشه‌ی او دوران‌دارند، مومن ـ درحال شادمانی ـ گوید: «هاؤم اقرأوکِتابیه! سپس اورا منزل در بهشت برتر است، بهشتی که دارای میوه‌های عالی و نزدیک است، واوازآن نعمت بهره می‌گیرد، ـ وکافر ـ درحال ندامت، دچار فریادبیتابی است وجزعی که اوراپکار نیاید، و در آن حال بیتابی میگوید:

ای‌کاش مرده بودم و این نامهٔ اعمالم نمی‌بود و سپس به ولوله و فریاد می‌پردازد و نسبت به‌آنچه‌گذشت ناله‌می‌کند اما دیگر راه بازگشتن نیست... ولوله‌ی او لحظاتی به‌طول می‌کشد... و فرمانی از بالا صادر می‌شود که ناگهان جنبش و ولوله‌ی او را قطع می‌کند:

ـ« خذوه‌فغلوه» ـ که‌دراین هنگام اورابه‌سختی دراختیار گیرندو درآتش »اندازند...

«وبَرَزُوالِلّهِ جَمیعاً فَقالَ الضُّعَفاءُ لِلَّذینَ اسْتَکْبَرُوا : إنّا کُنّالَکُم تَبَعاً فَهَل أنتُم مُغنُونَ عَنّا مِن عَذابِ اللّهِ مِن شَیءٍ ؟ قالُوا : لَوهَدانَا اللّهُ لَهَدَیناکُم! سَواءٌ عَلَینا أجَزِعْنااَم صَبَرنا ! مالَنا مِن مَحِیص اوَقالَ الشَّیطان. لَمّاقُضِیَ الاَمرُ : اِنَّ اللّهَ وَعَدَکُم وَعدَالحَق وَوَعَدتُکُم فَأخلَفتُکُم ! وَماکانَ لِیَ عَلَیکُم مِن سُلطانٍ اِلّاَانَ دَعَوتُکُم فَاستَجَبتُم لی ! فَلاتَلُومُونی وَلُومُوا اَنفُسَکُم ! ماأنا بِمُصرِخِکُم وَماأنتُم بِمُصرِخِیَّ ! اِنّی کَفَرتُ بِما اَشرَکتُمُونِ مِن قَبلِ ! اِنَّ الظّالِمِینَ لَهُم عَذابٌ اَلیم ! وَاُدخِلَ الَّذینَ آمَنُواوَعَمِلُواالصّالِحات جَنّاتٍ تَجری مِن تَحتِهَاالاَنهارُ خالِدِینَ فیها بِاِذنِ رَبِّهِم ، تَحِیَّتُهُم‌فیها سَلامٌ »

[سوره ابراهیم: ۲۱ـ۲۳]

ـ روزی که‌خداوندمردم را برانگیزد، درآن‌روز به‌خواری گرفتگان، به‌گردنکشان‌گویند، مادر دنیا تابع‌رأی‌شما بودیم، آیاشما امروز هم، از عذاب خدامارا کفایت‌خواهید کرد؟جواب‌دهندکه‌اگرما رااز خداوندسعادت هدایت بود، ماهم شمارا هدایت‌می‌کردیم، اکنون‌آنچه جزع وفریاد کنیم‌و یا صبر وتحمل پیشه سازیم یکسان است، وماهیچ‌راه گریزی‌از عذاب‌خدا نداریم، وچون حکم به‌پایان رسد، درآن حال شیطان [برای نکوهش و

تمسخر کافران] گوید:خداوند به‌حق وراستی برشما وعده داده بود، و من در عمل خلاف حقیقت هیچ حجت و دلیلی برای شما نیاوردم، [و تنها باوعده‌ی دروغ شما را فریفتم]، پس‌امروز شما ابلهان که سخنان‌بی‌دلیل مرا پذیرفتید، مرا ملامت نکنید، بلکه نفس آزمندوپرطمع خود راملامت کنید،که امروز نه‌شما فریاد رس‌من‌توانید‌بودونه من دادرس‌شما.چه‌من، بدان شرکی‌که شما را بدانوسیله اغواکردم معتقد نیستم. آری!دراین‌روز ستمکاران عالم‌راعذابی دردناك‌خواهدبود، وآنانی‌راکه‌به خدا ایمان‌آورده وعمل صالح داشتند، به بهشت هایی برندکه‌درزیر درختانش نهرهاجاری است،و همیشه به‌فرمان خدا، باتهیت‌و سلام‌و بااحترام درآن بهشت‌مخلد باشند .

این جایگاه دیگری است، از جایگاهی‌که درآن، پایگاه‌دسته‌ی‌دیگری ازمردم راکه‌در جهان به‌خواری وضعف گرفته شده‌بودند وصف‌می‌کند، از گروه مستضعفی که‌مطیع اراده‌ی اشرافیون‌وبزرگان‌شان وتسلیم‌فرامین حکام وفرماندهانشان بودند و مخالف‌فرمان‌الهی رفتار می‌کردند،وفرامین وخواستهای‌بزرگان‌شان دراحساس واندیشه‌ی آنان مهمتر وسنگینتر از فرامین پروردگارشان بوده است، ووضع‌شان چنان بود که‌گویی درحمایت اشرافیون وحکام وخانواده سالاران زندگی می کنند،و لذا حتی یك تن ازاین مستضعفین ،خود را قادر نمی دیدکه دست به سوی بزرگان‌واشراف جامعه‌اش دراز کند،و یا ناروایی و زشتی ویژه‌ای را متوجه‌شان سازد!

اینك اینان نیز واگذارآخرت شدند.و مثل‌همه‌ی مردم در برابر پروردگارشان قرار گرفتند، وتعبیر قضیه چنان است‌که برتوده‌ی‌به‌خاك خفته‌صور دمیده‌می‌شود،که‌همه‌از گورهاشان برخیزند،و به‌ملاقات‌پروردگار خویش بشتابند ،ولی‌دراینمورد از لغت«جاؤا»آمدند... یا «نهضوا» برخاستند... استفاده نمی‌کند،بلکه می‌گوید:«**برزوا**» ــ آشکار شدند ــ زیرا این لغتی است‌که از سویی تلاش وکوشش ازآن آشکاراست، واز سوی دیگر عدم‌امکان مخفی بودن‌و پوشیده‌بودن‌شان را می‌رساند، پس ایشان، چه بااراده وچه بدون اراده ــ جمعا«بارزون» هستند، چه بخواهند وچه نخواهند!وآنچه راکه مربوط‌به آنان‌ووابسته به‌آنان است نیز بارز آشکاراست یعنی همه‌ی آنچه راکه ازپیش‌درنهاد وضمیر خودپنهان‌ساخته بردند، دیگر محلی برای‌مخفی کردن و پوشاندن‌شان نیست وراهی‌برای پوشاندن اسرار خویش در نزدخدا ندارند که:«**وَبَرَزُوا لِلّٰهِ جَمِيعًا**» .

اینك اینها، همان اشرافیون وسروران این مستضعفان و به‌خواری

گرفتگان‌اند که خودازبیم لرزان‌اند، اما در همین حال گروه به خواری گرفته‌شدگان به‌حکم‌عادت روبه سوی اشرافیون و بزرگان‌شان می‌کنند ودر حالیکه آنان‌رامی‌بینندکه گرفتار خویش‌اند، تلاش می‌کنندکه برآنان بپیچندو خودرا درحمایت آنان قراردهند.

«فَقالَ الضُّعَفاءُ لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا : إِنّا كُنّا لَكُم تَبَعاً ، فَهَل اَنتُم مُغنُونَ ، عَنّا مِن عَذابِ اللّهِ مِن شَيءٍ» .

ــ مستضعفین به آنانکه کبرو غرور داشتند و خودرا برترمی‌دیدند، روکنندو گویند :ماازشما پیروی می‌کردیم ، آیا اکنون شما به مقداری اندك از عذاب خدامارابی‌نیازی خواهید بخشید؟!ــ

واین در حالی است که این اشرافیون‌اینك خوددر پایگاه سخت و دشواری قراردارند، وقادر به رهایی جان خودنیستند، تاچه رسدبه‌شفاعت ویاری دیگران، ولذا د رهمان حال گرفتاری‌وبا اشاره به فشارو ناراحتی خودپاسخ می‌دهندکه: «لَوهَدانَااللّهُ لَهَدَيْناكُم»!

ودر تعقیب این وضع جمله‌ای به کنایه می‌آوردکه این جمله‌درآن واحد،هم شامل‌آنان‌و هم متوجه پیروان‌شان است:

«سَواءٌ عَلَيْنا اَجَزِعْنااَم‌صَبَرْنا مالَنا مِن‌مَحِيص !»

و معلوم‌است‌که‌با همین بحث و درهمین‌اندازه، گفتگومیان‌مستضعفین وخود برتربینان اشراف خاتمه می‌پذیرد، و خواری ویأس وناامیدی همه را دربرمی‌گیرد، و همه تسلیم فشار وخواری می‌گردند، چون درمی‌یابند که‌راه فرارورهایی از عذاب و شکنجه‌ی‌الهی وجود ندارد .

امادر این پایگاه ،عنصر تازه‌ای آشکار می‌گردد ،که یکباره همه‌را متوجه خود می‌سازد، وآن عنصر تازه همان شیطانی است‌که هم‌مستکبررا وسوسه می‌نمود وگمراه‌می ساخت‌وهم‌مستضعف را اغوا می‌نمود ،و هردو گروه‌را دردنیا می‌فریفت ،از جمله اشرافیون وبزرگان راباوسوسه‌ی مال وجاه فریفته می‌ساخت، وآنان رابه معصیت خداوحق‌پوشی‌و کفروادار می‌نمود،و مستضعفین وبه‌خواری‌گرفته شده‌ها رافریب می‌دادوآنهارا به‌طاعت‌وبندگی قدرتمندان و اشراف وامی‌داشت تابه کفروناسپاسی برــ پروردگار فرمان‌گیرند.

یعنی در این پایگاه موردی آشکار می‌شودکه آنرا بحساب نیاورده بودند،حتی در جایگاهی‌که همه چیز بارزو آشکار می‌شود، آنسان یکباره

و ناگهانی دربرابر رویدادی‌قرار می‌گیرند که‌ضربه‌ای است برآنان و حسرت واندوه تازه‌ای بردردهاو حسرتهای پیشین‌شان می‌افزاید:

«وَقالَ الشیطان لَمّا قُضِیَ الأمرُ : اِنَّ اللّهَ وَعَدَکُم وَعْدَالحَقِ ، وَوَعَدتُکُم فَاَخلَفتُکُم!»

ـ چون کار ازکارگذشت ،شیطان گفت :خداوند شما رابه‌حق وعده کرد[و نپذیرفتید]، ومن‌شما رابه‌ناحق وعده‌کردم وخلاف آن فرمان‌دادم [و پذیرفتید].

یعنی درآخرین مرحله نیز شیطان به‌شیطنت خودبرمی‌گردد، وبه پندارو اندرزشان می پردازد،حال آنکه این پندو اندرز چیزی جزحسرت واندوه در وجودشان ایجاد نمی‌کند !

«وماکانَ لِیَ عَلَیکُم مِن سُلطانٍ اِلّااَن دَعَوتُکُم فَاستَجَبتُم لی!»

واین گفته درذات وسرشت خویش، عین حقیقت است، آخرشیطان چه سلطه‌وقدرتی نسبت به‌ایشان داشت‌که آنان به‌اجابت فرمان او کمر بستند ؟!آیا شده‌بودکه شیطان ایشان رابه امری‌فراخواندواجابت فرمانی را از ایشان بخواهد وآنان‌سرباز زنند واز فرمان اواعلام نفرت کنند؟! آیاشدکه شیطان بافریب ونیرنگ‌آنان‌رابه‌خودبخواند وآنان فریب‌شیطان را برگردانند؟ بلکه تمام حرفهاو فرامین شیطان را پذیرفتند ، پس‌باید دشواری وعواقب عمل خویش رانیز تحمل‌کنندولذا شیطان خطاب به‌ایشان می‌گوید :«**فدتلومونی ولوموا انفسکم!**».

اماآیا شیطان دست از شیطنت‌کشیده وحق‌گویی پیشه‌کرده است ؟و آیا شیطان به‌حق نزدیك شده‌است ؟ هرگز! بلکه آنچه می گوید صرفاً به‌خاطر علاقه به ملامت وسرزنش ایشان است ،و حتی بر سرزنش و ملامت می‌افزایدو می‌گوید:

«وماأنا بِمُصرِخِکُم وَما اَنتُم بِمُصرِخِیَّ» .

ـ نه شما‌دادرس‌من‌توانیدبود و نه من‌دادرس‌شماـ.وحقیقتاً نیز عملا هیچیك ازاینها نمی‌تواند دیگری را نجات دهد،و یا اینکه اورا ازعذاب سخت برهاند، اما با اینحال شیطان با تمام شیطنت‌خویش به‌آنان‌می‌گوید، که خودش تنهاکسی است‌که بانیرنگ‌و فریب خودآنان رابه این روز انداخت،و بامکرو خدعه گمراه‌شان ساخت،و امروز وجود خویش رادر پایگاهی قرارمی‌دهدکه‌گویی اصولاکاری انجام نداده است .و امروزترس ودهشت‌ورنج‌شان‌واقعاً بیشتر می شود، ودچار حسرت و تأسفی شدید

می‌شوند، وقتی‌که می‌بینند که شیطان امروز از تمام سخنان پیشین دست برداشته واصولا چیز دیگری شده‌است وکلا حرفهایش از سخنان آنروز جداست. واز همه‌ی حرفهای‌گذشته‌اش دست برداشته:

ـ«انی‌کفرت بما اشرکتمون من‌قبل»ـ من بدان شرکی که‌از پیش شما را فرامی‌خواندم هیچ ایمانی نداشتم ؟ تلاش‌و فعالیت او بدون‌هیچ علاقه و ایمان‌بود و تنها برای‌فریب! ولذاآنان‌را به‌تبعیت و پیروی ازچیزی از قدرت موهومی وداشت‌که‌خود ازآن«بری» بوده است،وآنان راواداشت تاچیزهایی رابرخدا شریك قراردهندکه اکنون خودرا ازآن موجودات موهوم جدا و مبرا اعلام می‌کند.

سپس آیه بدین عبارت خاتمه می‌پذیردکه:«**اِنَّ الظّالِمینَ لَهُم ـ عذاب‌الیم**.» و این جدا از آن تکمله‌ای است که از قبل بـرای شیطان بوده است‌که بیشتر آن سخنان‌درسرزنش ایشان وبرای خشمگین ساختن آنان آمده‌بود،وتلاش داشت‌که‌بیشتر آنان‌راناراحت‌کندوبربحران‌و ناراحتی‌شان بیفزاید ،یااینکه این‌سخن پروردگار جهانیان بدنبال این‌سخن وبرای تکمیل‌گفتگومی‌آید،و این سخن همان‌حقیقت نهایی‌است‌که‌همه‌ی‌پایگاههای امید رابراین تباهکاران ویران‌می‌سازدو از میان‌می‌برد.

در همین حال‌که ستمکاران رابه عذاب دردناك بشارت می‌دهدوآنان را به چنین سرنوشتی دچار می‌سازد، در جهت دیگر برای مؤمنین پاداشی دیگر است.

«وَاُدْخِلَ الَّذینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصّالِحات جَنّاتٍ تَجری مِن تَحْتِهَا الْاَنهارُ خالِدینَ فیها بِاِذنِ رَبِّهِم ..»

تا آنانکه به پروردگارشان ایمان داشتند و نیکرکاری پیشه کردند، داخل بهشتی شوندکه درزیرآن نهرها جاری است،و به فرمان خدای‌شان درآن جاودان زیند.

دراین تعبیر زیباترین گفته رابرای مؤمنین دارد،و تمام این‌تعبیرـ های زیبا رادر یك آیه جمع می‌کند، آیه‌ای‌که‌به نسبت‌کوتاه است،ودارای کلمات معدود... ولیکن همین لغات وکلمات معدود، درحقیقت بزرگترین مساحت رادراحساس بشربه خود اختصاص‌می دهد،به همان نسبتی‌که کلام نسبت به کافران‌طولانی‌و پرعرض‌و طول‌بوده، در اینجا معنی‌عمیق وگسترده است،که انسان دارای برداشت هنری‌و فنی باشد،وچه بدون آگاهي هنري وفني، درعین حال‌نزدیکی‌کامل وهمه جانبه میان این دو

پایگاه رااحساس می‌کند، به‌همان نسبت‌که در پایگاه‌نخستین، سخن‌طولانی ورنج‌آوربودو اندیشه رااز گفتگو میان مستضعف ومستکبر ومیان شیطان وفریب خوردگان دچار یأس‌و ناامیدی می‌ساخت، دراین پایگاه‌دیگر- اگر چه لغات آن محدود ومختصر است- اما در عین‌حال‌مساحتی راکه‌دراندیشه و احساس اشغال می‌کنندبرابر است، ودراین‌پایگاه‌به نسبتی‌که در پایگاه نخست رنج‌وسختی بود،در اینجا راحت واطمینان است، وسکون‌وملایمت، بویژه با جمله‌ای که‌در پایان می‌آورد :«تَحِيَّتُهُمْ فِيهٰاسَلام»!

واین ازشگفت‌انگیز ترین وتازه ترین روشی است که‌قرآن بکار می‌گیرد، ودرتعبیر وتفسیر ازآن سودمی‌جوید.

★ ★ ★

قرآن، با چنین طریقه‌ی بدیع،و روش نافذی صحنه‌های رویداد هارا در برابر چشم ترسیم می‌کند،صحنه‌هایی ازگذشته‌ی دور،وآینده‌ای که مورد نظر است.و بدین روش است‌که دردل، بشر نفوذ می‌کند، وازهرراهی که امکان نفوذ باشد وبتواند ازآن راه مسلط گردد،وبا همین ترتیب‌بود که‌قرآن دلهای مؤمنین صدراسلام را ساخت، وچون آن‌انسانها جمله و آیه‌ای از آن می‌شنیدند دگرگون می‌شدند. حال چه رو به خدا می‌آوردند و اسلام می پذیرفتند، وچه‌کبرو غرور مانع می‌شد وآنرا انکارمی‌کردند:

«وَجَحَدُوا بِهٰاوَا سْتَيْقَنَتْهٰا اَنْفُسُهُمْ » [سوره نمل: ١٤]

- باآنکه در درون خودبه‌یقین می‌دانستندکه معجزه است لیکن‌کبرو نخوت موجب‌می‌شدکه انکارکنند.- مثل ولیدبن‌مغیره که‌این آیات‌نیز در حق اونازل شده‌است واین آیات برای نشاندادن زشتی وجود او به عنوان سمبل ونمونه‌ی بدی نازل شده‌اند:

«ذَرْنِي وَمَنْ خَلَقْتُ وَحِيداً ، وَجَعَلْتُ لَهُ مالاً مَمْدُوداً ، وَبَنِينَ شُهوداً ، وَمَهَّدْتُ لَهُ تَمْهِيداً ، ثُمَّ يَطْمَعُ اَنْ‌اَزِيد !كَلّاٰاِنَّهُ كانَ لِآياتِنا عَنِيداً . سَاُرْهِقُهُ صَعُوداً . اِنَّهُ‌فَكَّرَوَ قَدَّرَ ، فَقُتِلَ !كَيْفَ قَدَّرَ ؟! ثُمَّ قُتِلَ ! كَيْفَ قَدَّرَ ؟! ثُمَّ نَظَرَ ، ثُمَّ عَبَسَ وَبَسَرَ ، ثُمَّ اَدْبَرَوَاسْتَكْبَرَ ، فَقالَ : اِنْ‌هٰذا اِلّاٰ سِحْرٌيُؤْثَرُ ! اِنْ‌هٰذااِلّاٰ قَولُ‌الْبَشَرِ ، سَاُصْلِيهِ سَقَرَ ... » [سوره مدثر: ١١-٢٦]

- [ای‌رسول] انتقام رابه من واگذار،زیرا تنهامن‌اورا آفریدم‌و

براومال وثروت فراوان بخشیدم، و پسران بسیاروحاضر به خدمت‌نصیب او گرداندم، وبه او اقتدارو مکنت‌و عزت دادم، و[اینك باوجود کفرش] بازاز سوی من، طمع‌افزونی نعمت دارد، و من هرگز برنعمتش نیفزایم، زیرا که‌او با آیات و نشانه‌های‌ما عناد و دشمنی‌ورزید، بلکه به‌زودی او را به‌دوزخ‌درافکنیم، زیراکه اورا فکرو اندیشه‌ی‌بدی است، ای مرك‌براو باد! که چه‌اندیشه‌ی بدی‌داشت! پس ازآنهمه مکرو دشمنی باز اندیشه کرد ، و [به‌سبب تنفر از اسلام] روترش کردوچهره درهم کشید، روی‌ازاسلام بگردانید، و تکبرو نخوت‌آغاز کردو گفت: این[قرآن] چیزی جـز بیان سحرانگیز نیست، وگفت که‌قرآن چیزی بیش‌از گفتار بشر نیست ، زوداست که اورادر لهیب فروزان آتش دوزخ‌افکنیم.»

وبدین ترتیب است که‌قرآن توانست درطی چهارده قرن دلهای نسلهای متوالی رابسازد ..و همچنان سازنده باقی بماند وبه ساختن ادامه دهد، تا ساعت موعود فرازآید، که‌درآن ساعت موعود دوباره وجود این مسخره‌گران رابرانگیزد، وآنانی‌رانیز که‌با دیدگان بازو بیدار آنرا تلاوت می‌کردند، هردو گروه‌رادر پیشگاه عدل حاضر کند:

«اِنَّ فِی ذٰلِكَ لَذِكرىٰ لِمَن كانَ لَهُ قَلْبٌ اَوأَلْقَى السَّمعَ وَ هُوَ شَهِیدٌ»

[سوره ق: ۳۷]

دراین کارگذشتگان، یاآوری و پندی است، برای آنانکه دارای‌دلی بیدارو قلبی هوشیار باشندوگوش دل‌به کلام‌حق فرادارند، و کاملا به حقایق توجه کنند.

★ ★ ★

اماقرآن برتارهای فطری قلب بشراثر می‌نهد ، وبرخوردی که‌قرآن برتارهای دل انسان دارد، برخوردی عمیق ومؤثر است. که پس‌از ازبین رفتن اثر نیز انعکاس اثر آنکه آمیخته بااحساس است برجای‌می‌ماند.. و چیزی جز تکوین آگاهی و معلومات ازپروردگار منزه‌قدرت چنین‌ساختاری را ندارد.. یعنی نزدیکی و ایمان به‌خدااست که‌موجب چنین اثری‌می‌گردد.. که‌اختلاف هولناکی است میان برخاستن آگاهی از هر رویدادو قضیه‌ای، باایمان به آن رویداد و مکتب...

زیرا آگاهی‌ها اگر چه به هنگام خودش زنده ومتحرك باشد، ویـا تازه وروشنگر باشد ، ناگزیر پس‌ازگذشت زمان درخشندگی و نـورآن

خاموشی می‌گیرد،و درخشش وفروزندگی آن محومی‌گردد..و در نهایت می‌میرد!ودیگر نورو درخشندگی آن برنمی‌گردد، و فروزش‌و شماعی راکه درآغاز کارداشت ،هرگز بازنمی‌گرددو دوباره به پایگاه نخستین برنمی‌ـ گردد ،حال چه‌این‌برداشت و عرضه‌ی علمی دائمی باشد، یااینکه منحصراً به‌محیط ذهن ،مربوط باشد.که اگر قضیه وداستانی ذهنی شددیگر ربطی به واقعیت خارجی ندارد..فقط در محیط ذهن می‌گردد وحرکت ودوران آن درهمان حداست.. تابالاخره هرچه باشد نقش خودرا از دست‌می‌دهد واز دور خارج‌می‌گردد. اما اثر روش و حرکت علمی‌آن دررفتارومنش بشری‌باقی می‌ماند،ودرکنش‌های‌بشر براساس‌فطری می‌گردد،وازرویدادها وتئوری های ذهنی تاثیرنمی گیرد ودگرگونی نمی پذیرد.

لکـن ایمان چیزی دیگـر استکـه هم باتئوری هـای ذهنی وهم بابرداشتهای علمی دگرگونی واختلاف تمام دارد ... زیرا اگر چه ایمان نیز به‌معلومات متکی است ...بلی به‌معلومات‌ودانشها تکیه دارد.. ولیکن بدانجهت بدان تکیه‌می‌کند تا ازآن راه آزادی رابیابد وآزاد شود، نه اینکه خودرا بدان ببندد‌و همان معلومات، چون کابوس دربرابراوقرار گیرد واورا درخود منحصر کند، ایمان درحد معلومات کم یازیاد علمی باقی نمی‌ماند ودرانحصار قرارنمی‌گیرد...

زیرا ایمان حرکت است.

..و ایمان توانایی است .

حرکتی است که لشکری دردلها برمی‌انگیزد. ووجدانهای پراکنده و پریشان رابه حرکت‌درمی‌آورد وبرمی‌انگیزد. ودر ذات‌ایمان انفعالات زنده‌ای استکه سکوت وسکون رانفی‌می‌کندو آرام‌نمی‌گیرد..و نمی‌میرد..

ایمان نیرویی استکه درپهنه‌ی‌وجود منفجر می‌شود، وباانفجار کلی آن کوچکترین ذرات وجودنیز به حرکت درمی‌آید،که آثاراین تحرك راچه در داخل وچه‌در خارج وجود انسان می‌توان‌دید .. چه‌در کارو عمل، چه در رفتار وسلوك ..وچه درافکار واندیشه ودرك‌وآگاهی ...که‌درتمام این موارد اثر ایمان چون آثار مغناطیس ونیروی برق، درخشان وقابل درك است... چنانکه چراغ درخشان ووسیله‌ی گردان (آتش گردان)قابل درك وروریت‌اند...

آنچه راکه قرآن دردلها نهال آنرا می رویاند ورشد می‌دهد، همان ایمان وبذرایمان بوجود خداست، که این ایمان نیز تنها یك بمعرفت‌ذهنی بوجود پروردگار نیست .. چه آنهاکه خدارا ازراه ایمان‌شان می‌شناسند،

مومن خوانده می شوند وهمانها هستند که‌قرآن آنها را «الذین یعلمون» می‌نامد، وآنان راباصفت «اولوالالباب» وصف می‌کند:

«اَفَمَنْ یَعْلَمُ اَنَّ مٰااُنْزِلَ اِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ الْحَقُّ کَمَنْ هُوَاَعمیٰ؟ اِنَّمٰایَتَذَکَّرُاُولُواالاَلْبابِ، اَلَّذِینَ یُوفُونَ بِعَهْدِاللّٰهِ وَلایَنْقُضُونَ الْمیثاق . وَالَّذِینَ یَصِلُونَ مااَمَرَاللّٰهُ بِهِ اَنْ یُوصَلَ وَیَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ ویَخافُونَ سُوءَالْحِساب. وَالَّذینَ صَبَرُوا ابْتِغاءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ وَاَقامُوا الصَّلاةَ وَاَنْفَقُوا مِمّا رَزَقْناهُم سِرّاً وَعَلانِیَةً، وَیَدْرَأُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّیِّئة . اُولائِکَ لَهُم عُقْبَی‌الدّار ...   [سوره رعد: ۱۹ـ۲۲]

ـ آیا مسلمانی که‌به یقین می‌داند که‌این‌قرآن به‌حق ازجانب‌خدا براونازل‌شده است[وازآن کسب سعادت می‌کند] مقامش در نزد حق، با آن کافر نابینای جاهل یکسان است ؟وتنها عاقلان این حقیقت رابرزبان ارند، تنهاآنان‌اند که‌هم به‌عهد خداوفامی‌کنند،وهم پیمان‌حق‌رانمی‌شکنند، وهم آنچه راکه خدابه پیوندآن امرکرده[چون صله‌ی‌رحم و..]به جای آورندواز خدامی ترسند،واز سختی روز واپسین‌اندیشناک‌اند،واینان‌اند که‌در راه رضای خداطریق صبر پیش می‌گیرند، ونمازبپامی دارند، و ازآنچه نصیب‌شان کردیم، آشکاراونهان برفقرا وبی چیزان می‌بخشایند، ودر برابر بدیها نیز برمردم نیکی می‌کنند،وهم اینانند که‌عاقبت‌منزلگاه نیکو یافتند.

و بدین ترتیب دانش‌و آگاهی نسبت بدانچه از سوی رسول خدا، نازل شده دررفتار وکنش واندیشه فردمومن جلوه‌گر می‌گردد، یعنی از آگاهی به‌ایمان تحول می‌یابد...

★ ★ ★

ایمان به خدا همان موضوع اصلی در سراسر قرآن است، پس‌ایمان به خدا طبیعتاً درعقیده‌وایمان نیز باید موضوع اصلی باشد..

قرآن عهدمکی ، در مدت سیزده سال فقط در مورد ایمان وعقیده نازل می‌شد ودراین مدت جز بحث از ایمان و عقیده نبود، یعنی دراین مـدت سیزده سال محـور بحث فقط ایمـان و عقیده بـود و ایـمان نخستین پایگاه‌و مرکزبحث‌قرآن‌بود تادرایمان به‌خداشکی باقی‌نماند،زیرا نخستین وبرترین رکن در عقیده و ایمان مسلمان همان توحید ومعرفت بوجود خدای یگانه است .. وپس از آن نیز درآنچه بعداز سیزده‌سال

نازل می‌شود، بازهمین ایمان به خدا رکن اصلی بنای ایمان است..چه‌در نظامهای اجتماعی و چه در امر قانونگزاری وچه درمناسبات و توجهات و برداشتها ...

قرآن ایمان به‌خدا رآ در قلب فرد مسلمان به وثیقه می‌نهد، تا قلب فرد مسلمان را در تمام‌احوال و رفتارش به پروردگارش مربوط سازد ... تا انسان در تمام حالات ووجود باتمام ابعادش به خدا وابسته شود... زیرا دل‌بشر ـدر هر حالتی ازحالاتش ودرهر لحظه‌ای ازلحظاتش ـ در عرصه‌ی زندگی خود راناگزیر می بیند که‌در پیوند وارتباط با چیزی باشد، یعنی در وجود آدمی چیزی است که درهمه‌ی احوال و در هرحالتی از حالات زندگیش اورا متوجه خدا می‌سازد ،وبهترین و درست ترین حالت برای ارتباط وجود انسان به خدا از همین راه است :

ـ بدون بیم،و بدون آزوطمع.. بدون امید یاترس ...
که تولد و مرگ به دست خداست...

وروزی بدست خداست ..حال چه‌آن روزی به صورت مال باشدو یا جاه‌و مقام،تندرستی باشد، یا فرزندان ،یا هرنوعی از انواع والوان روزی ... همه‌اش بدست خداست ..

رویدادهای جاری چه در جهت منفعت وچه در جهت زیان همه بدست خداست.. پنهان وغیب‌سخته ناپیدا که در پرده‌ی سخت و ضخیم پوشیده باشد وابسته به علم خداست ..زیرا همان نیزاز صنع‌خداست..

همه اینها دردنیا ...

و نیز پس از این دنیا ، رستاخیز وعقاب بدست خداست .. پس آیا هرچیزی که ممکن است وابسته به‌دل بشرباشد ،درهر لحظه‌ای از لحظاتش دست خدانیست؟!

وهرلحظه‌ای از لحظات‌دردنیایاآخرت خارج‌از علم خداویاازملکوت خداو تدبیر واراده‌ی‌اومی تپد؟از سویی نیز زندگی‌دل بشر در قرآن بطور کلی برای خداوباخداست؟چه هنگامی‌که‌به چیزی‌طمع‌می‌ورزد وچه هنگامی که‌خوف‌و بیم براو غلبه دارد، چه هنگامی که‌امیدوار است و چه آن زمانی که‌می ترسد، چه‌زمانی که از دوستی سرشار و یا هنگامی که از نفرت گرانبار است، چه هنگامی که در جهان واقع بسرمی‌بردوچه موقعی که‌در دنیای خیال واحلام غرق است، چه‌هنگامی که در مداراحساس زندگی می‌کند وچه وقتی که‌در ماوراء احساس بسر می‌برد، چه زمانی که تنهاست وچه وقتی که در میان جمعیت است، چه‌هنگامی که‌به شمائر

بندگی وعبادت می پردازد، و یا هنگامی که می‌کوشد و رنج می برد ..
این است آن بذر ایمانی‌که‌قرآن بردلها می‌پاشد، تامیوه‌اش از راه برسد ... راه‌ایمان !..



همین بذراست‌که عهده‌دار تحول می‌گرددو به کثرت می‌رویاند ،و رویداد های آن برتارهای دل اثرمی‌کند..و بااحساس بشری می‌آمیزد،و به پهنا و ضخامت این هستی هولناك تبلور می‌یابد، وبه دقت معجزه‌به‌کار می‌افتد.و برای زندگی ومرگ‌می کوشد، چه برای رویدادهای جاری،و چه رویدادهایی که در ماورای تدبیر واراده‌ی اوست ...به همان روشنی و درخشش قدرت خدایی‌که چیزی در آسمان و زمین اورادرمانده نمی‌سازد ...با دانش پنهان و ناپیدای او ... همین بذر است‌که از آن‌تعهد دائم می‌روید، وازآن رویش، میوه وحاصل برمی‌آید..

واز آن بندگی خدا شکل می‌گیرد ... و طاعت خـدا معنی پیدا می‌کند ... زیراکه اقتضای شعور و الهام قلبی بشر اورا بـه الوهیت حقه‌ی پروردگار و ربوبیت‌وسرپرستی ذات او، راهنمامی گردد ، واورا به بندگی حقه‌ی اوآگاه می سازد، زیرا که«الله» همان‌پروردگاری است که حقیقت خویش را بر اوشناسانده است، واورا برتمام صفات‌خویش آگاه گردانده است . . .تاربوبیت حق دربرابر الوهیت تزویر وحقه‌بازی وربوبیت‌حقه‌و تزویر، پذیرفته شود..

دل مومن با تمام ایمان و عظمت بدین عبودیت و بندگی حق،که‌از آن «الله» است آگاه‌می‌گردد و ایمان می آورد. .وخضوع و بندگی او در برابر پروردگار نشان دهنده‌ی میزان ایمان و آگاهی اوست، بنده عنان اختیار خود راتسلیم پروردگارش می سازد، ووجود خداانس والفت‌او، خوشی و شادمانی او، آزادی و آگاهی او، و خوشنودی .... اوست . و موجب شعور وآگاهی اوبوجود خودش است ،زیرا اوبـاتمام ایـن دلبستگیهاست که‌به خدا نزدیك‌می شود، ونورربانی پروردگار اوراشامل می‌گردد، ودر ذرات هستی اومی جوشد ...و در واقعیت زندگیش احساس می شود. .

ولیکن این‌آگاهی .. آگاهی عبودیت است و مشاعر بندگی ... و خو گرفتن بدان‌و بدنبال آن احساس شادمانی و خوشنودی و رهایی ،که این نیزنهایت وپایان و قرارگاه آخرین نیست...

به اطاعت وبندگی خداناگزیریم .. وبه چشیدن‌میوه و ثمره‌ی‌آن نیز.. ثمره عبادت پروردگار ،وایمان به خدا ...و طاعت و بندگی‌خدا در آنچه که‌بدان‌فرمان می‌دهدو یاکاری‌راکه از آن بازمی دارد..

بندگی وطاعت در تکالیف «عبادتگزاری» مانند تکالیف جهاد در روی زمین ..هر یك آنها بدون هیچگونه اختلاف وجدایی ..

که بدون این گونه طاعت وبندگی‌مشاعر واندیشه معلق وسرگردان می‌ماند ،ودرپهنه‌ی واقعی زمین، وزن‌وارزشی برای آن نمی‌ماند.. و بدون آن هرگونه عبادتد رروی زمین در واقعیت مثل این است که‌اصولا وجود نداشته وبی حاصل می‌ماند .

« وَما خَلَقتُ‌الْجِنّ وَالاِنسَ اِلّالِیَعْبُدُون » ما انسان و جانداران را جز برای بندگی نیافریدیم .

وعبادت به‌انجام نمی‌رسد، مگربه طاعت وبندگی خدا .. و طاعت خدا عملی نخواهد شد مگر با نمونه های عملی و عینی وکنشهای‌مشخص که نه فقط در چگونه اندیشیدن و ..

★ ★ ★

در دوره‌ی مکی تمام گفتگو و بحث مربوط به ایمان و عقیده نیست، بلکه بیشترین بحث دراین دوره در مورد ایمان به‌خداست ...و تکالیف و مقررات نیز در دوران مکی بدان معنایی نیست که بعدا در دوران مدنی نازل شده است ، مگر تکالیف تعبدی که در همه جا مساوی است مثل نماز ،و یا تکالیف شریعتی و تنظیمی مثل جهاد بامال وجان... دوران مکی، فعالیتها مربوط به آماده سازی جسمانی و روحانی است‌و شخص را برای به‌عهده گرفتن این تکالیف، هم‌جسماًو هم روحاً آمـاده می سازد ... وصول به بذر ایمان همان مرحله‌ی تسلیم به خدا و طاعت پروردگار است .. طاعت از مبدأوپایگاه.. و طاعت در فرامین کوچك و بزرگك ..و طاعت در دوستی خدا ... وبرای ترس از خـدا .. و عبادت خدا ...

★ ★ ★

چون دلها در راه طاعت به خداساخته شد، و باهمان‌گونه‌ی راستین و مجرد آن‌به پروردگار مومن شد..آنگاه است‌که تکالیف برشخص واجب می‌گردد .. یعنی‌از پیش دلها آماده می‌گردد وصفای قلب حاصل می‌گرددو

آنگاه تکلیف بر شخص تعلق می‌گیرد، دراینجا دیگر برای طاعت تلاشی لازم نیست، اگرچه تکالیفی مثل روزه ویانبرد به‌نظر کوشش وتلاش فوق‌العاده را لازم داشته باشد، واگرچه شك نیست‌که برخی‌تکالیف به‌جهاد وتلاش نفس محتاج است، لیکن برای پذیرش آزادانه‌ی تقواو انجام آن باخلوص نیت نیاز به طاعت از مبدأی است‌که‌ازپیش دل‌را مصمم سازد، و علاقه وایمان به‌این‌امر رادردلها ـ مستقر گرداند، و ایمان واخلاص را بروجود شیرین وگوارا سازد:

«یاأیّهاالّذینَ آمَنوا کُتِبَ عَلَیکُمُ الصّیامُ کَماکُتِبَ عَلَی‌الّذینَ مِن قَبْلِکُم لَعَلّکم تَتّقُون . اَیّاماً مَعْدُوداتٍ . فَمَن کانَ مِنْکُم مَریضاً اَوعَلی‌سَفَرٍفَعِدّةٌ مِن‌اَیّامٍ اُخَر وَ عَلَی‌الّذینَ یُطیقُونَهُ فِدیَةٌ طَعامُ مِسْکین ، فَمَنْ تَطَوّعَ خَیراً فَهُوَ خَیرٌلَهُ . وَاَن‌تَصُومُوا خَیرٌلَکُم اِنْ‌کُنْتُم تَعلَمُون » [سوره بقره: ۱۸۳]

ای اهل ایمان، روزه گرفتن برشما واجب شده، همچنانکه برملتهای گذشته واجب بود، که تاشاید پرهیزکار شوند، در روز های معینی روزه بپادارید، وهرکه‌از شما مریض ویامسافر باشد، بشماره‌ی آن روزها از روز های غیر ماه رمضان روزه گیرید، وآنان که‌روزه‌گرفتن راتوان‌ندارند، عوض هرروز فدیه‌دهند، آنقدرکه فقیر وگرسنه‌ای‌سیر شود، واین روزه گرفتن را درمورد شما نیکی و خیری است، اگر فوائد آنرا بدانید ..

«کُتِبَ عَلَیکُمُ الْقِتالُ وَهُوَکُرْهٌ لَکُم. وَعَسیٰ‌اَن‌تَکْرَهُوا شَیئاً وَ هُوَ خَیرٌ لَکُم وَ عَسیٰ اَن‌تُحِبّوا شَیئاً وَهُوَشَرٌّلَکُم . وَاللّهُ یَعْلَمُ وَاَنْتُمْ لاتَعلَمُون »

[سوره‌بقره: ۲۱۶]

حکم جهاد برشما مقرر شد، حال آنکه در نظر شما ناگوار و مکروه است، لکن چه‌بسا چیزهایی راکه شما دوست دارید ودر واقع‌شرو فساد شمادر آن است، و خداوند به‌مصالح شمادا‌ناتراست و شمانمی‌دانید.

«اَلاتُقاتِلُونَ قَوماً نَکَثُوا ایمانَهُم وَهَمُّوا بِاِخراجِ‌الرَّسولِ ، وَهُمْ‌بَدَاُوکُم اَوَّلَ مَرَّةٍ ؟! اَتَخْشَونَهُمْ ؟! فَاللّهُ اَحَقُّ اَن تَخشَوهُ اِنْ‌کُنْتُمْ مُؤمِنینَ »

ـ آیا با قومی‌که‌پیمان شکستند و کمر به‌جنگ‌رسول‌خدا بستند و او را ازدیار خودبیرون راندند پیکار نمی‌کنید، درحالیکه آنهااول‌بار به

دشمنی وقتال باشما برخاستند ؟آیاازآنها بیم دارید؟حال‌آنکه اگراهـل ایمانند، سزاوارتراین است‌که‌ازخدا بترسیدوبس.

وهمچنین و همچنین ...که برخی ازاین تکالیف نیاز به تلاش و مجاهدت مستمر داشتند، تاایمان درابعاد وجود جایگزین‌گردد و دلهـا برآن قوی شود، لکن پایگاه‌مؤمنین تنها همان‌مبداطاعت صرف‌نبوده‌است، وای چه‌بساکه گاه مسلمین از طاعت شانه‌خالی می‌کردندوآنگاه چنین‌بیم‌و تهدیدی رادریافت می‌کردند:

«یاایُّهاالّذینَ آمَنُوا مالَکُم‌اِذاقیلَ‌لَکُم‌اِنفِرُوا فی‌سَبیل‌اللّهِ اثّاقَلْتُمُ اِلَی‌الاَرض ؟ اَرَضیتُم بِالْحَیاةِالدُّنیا مِنَ‌الآخِرةِ؟ فمامتاع حیاةِالدّنیا فِی‌الآخرةِ اِلّاقلیل. اِلّاتَنفِـرُوا یُعَذِّبکُم عَذاباً اَلیما ویَستَبدِل قَوماً غَیرَکُم وَلاتَضُرُّوهُ شَیئا »

[سوره توبه: ۳۸ـ۳۹]

ـ ای‌کسانی‌که ایمان آوردید، علت چیست که‌چون امر شودکه‌برای جهاد درراه دین بیدرنگ‌آماده شوید، چون بارگران بـه‌خاك زمین دل بسته‌اید، آیابه جای حیات آخرت‌به همین زندگانی دنیاراضی شدید ؟ حال‌آنکه متاع‌دنیا دربرابر حیات آخرت اندك‌و ناچیز است، بدانیدکه اگر برای دین‌خدا، برای جهاد بیرون نشوید، خداوند عذابی دردناك برشما چیره خواهدکردوقومی دیگررا برای جهاد شما برمی‌گمارد، واعمال‌شما زیانی برای خدا نخواهد داشت.

«قُل : اِن‌کانَ آباؤُکُم وَاَبناؤُکُم وَاِخوانُکُم وَاَزواجُکُم وَعَشیرَتُکُم وَاَموالٌ اقْتَرَفتُمُوها ، وَتِجارَةٌ تَخشَونَ‌کَسادَها ، وَمساکِنُ تَرضَونَها اَحَبَّ اِلَیکُم مِنَ‌اللّهِ وَ رَسُولِه ، وَجِهادٍ فی‌سَبیلِهِ ، فَتَرَبَّصُوا حَتّی یَاتِیَ‌اللّهُ بِامرِهِ ... وَاللّهُ لایَهدِی‌القَومَ الْفاسِقین .»

ای رسول ما]بگو: امت راکه‌ای مردم‌اگرشما پدران و پسران و برادران و زنان وخویشاوندان خود را، واموالی راکه جمع آورده‌اید و مال‌التجاره‌ای راکه ازکسادی آن بیمناك هستید، ومنازلی‌که‌بدان‌دل‌خوش کرده‌اید، را بیش‌از خدا ورسول درراه خدا دوستمی دارید، پس منتظر باشیدکه امر نافذ و قضای حتمی الهی جاری گردد، و فرمان حق‌برکفر غالب‌گردد و شما دنیا طلبان بدکار، از کارخود پشیمان شوید،که‌خداوند فاسقین تباهکار را هدایت نخواهد کرد..

بدین‌ترتیب ، تربیت قرآنی براساس ایمان به خداست...که ازقول

پروردگار بزرگ چنین آغاز می‌شود:

«اِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذی خَلَق ، خَلَقَ الْاِنسانَ مِن عَلَق ، اِقْرَأْ وَرَبُّكَ الْاَکرَمُ الَّذی عَلَّمَ بِالْقَلَم ، عَلَّمَ الْاِنسانَ مالَمْ یَعْلَم ... » [سوره علق: ۱ـ۵]

ـ بخوان به‌نام پروردگاری که‌ترا بیافرید، آفریدگاری‌که‌ترا ازعلق هستی داد، بخوان بنام پروردگاری که بزرگ است، وبا قلم بیاموزد و انسان راآنچه نداند تعلیم دهد.»

و سپس دل‌انسان رابه پهنه‌ی بیکران این هستی توجه می‌دهد، ودر فرصتهای‌گوناگون احساس اورا متوجه آسمان و زمین وافلاك و... می سازد، مثلا متوجه بارانی می سازدکه‌از آسمان نازل می‌شود تازمین را پس‌از مردن‌آن زنده گرداند.. ودر موردنباتات گوناگون بارنگهای گوناگون و متناسب با ذوقهای گوناگون صحبت می‌کند... درمورد شب و روز... ماه و ستارگان .. در تحول ودگرگونیهای آفرینش از نطفه‌تاعلق وازعلق‌ـخون بسته‌ـ تا غضروف (مضغه).. و در مورد دانش فـراگیر الهی‌که چگونگی دانه رادر تاریکی‌و خشکی ودریا می‌شناسد،که حتی چگونگی فرو افتادن برگی راز شاخه، از پیش‌می داندو حال میوه‌ای‌راکه غلاف خود درحال بازشدن است...که همه‌ی اینها در تـدبیروادارە‌ی پروردگار دادگر است...و در چگونگی بسط روزی وگسترش رزق که همه‌اش در قبضه‌ی‌اوست.. د رمورد انسان و شگفتیهای آفرینش او ..در تأییدو پشتیبانی پیامبران باپشتوانه معجزات ،ویاری و کمك به‌آنان جهت غلبه بر دروغ‌پردازان .. و تمام آنچه‌راکه‌انسان رادگرگون‌می‌سازد، وتمام آنچه راکه در برابر چشم‌اوواقع‌اند و او قادربه‌دیدن آنهانیست... بدین‌ترتیب دراین فرصتها اورا می‌گرداند،و در همه‌حال اورا دراین شگفتیها سیر می‌دهدتا اوخدارادرهرچیزی‌که در برابر اوست ببیند. و باهر چیزی‌که در هرلحظه بااوست.. وبداندکه پروردگار در هرکاری مراقب‌اوست ودرهراندیشه ویارویدادی بااوست و رازی ازاو پنهان نمی‌ماند..و پس‌از این مراحل است‌که‌خواهی گفت‌که خداوند همان‌قادر متعالی است‌که روز واپسین ازهمه‌حساب خواهد کشید،و هیچکس رااز دیداراوراه‌گریزی نیست ..و از حساب اونیز کسی‌راراه فرار نخواهد بود..و خواهی دانست‌که او آفریدگاری است‌که آفرینش مخلوق از سوی اوست، وحق عبودیت وبندگی وحق طاعت تنها ازآن اوست واوراشریك

وهمتایی نخواهد بود . .زیرا که‌او آفریدگار یگانه‌ای است که شریك وانبازی‌برایش نیست...

... واین آن میوه است ...

توحید آفریدگار و ربوبیت او... توحید درطاعت و توحید در بندگی و عبودیت .. آفریدگار یگانه .. و معبود یگانه ..

جز«الله» خداوندگاری‌نیست ..یعنی‌معبودی جز«الله» وجودندارد.. و جز برای «الله» طاعت‌و بندگی نخواهدبود.. زیرا هرنوع بندگی جز برای «الله» همان عبادت شیطان است. وطاعت شیطان..

واین معنای حقیقی جمله‌ی«لااله‌الاالله» است.که‌قرآن در دوران مکی تمام‌هم خود را صرف پایدار کردن این اصل دردلها نموده بود،و تمام تلاش‌خود را مصروف آن‌کردکه‌این واقعیت رادردلها رسوخ دهد و آنرا محکم واستوار گرداند .. زیرا این همان معنایی است‌که زندگی ایمان کلا براساس آن‌استوار است: باید درایمان‌و عقیده فرد جای‌گیرد که‌جز «الله» هیچ ذات دیگری را عبادت و بندگی نکنید، ودرشمائر عبادی جز «الله» ذاتی‌رابندگی نکنید، در قوانین و نظامهایی‌که روابط‌هریك‌از افراد بشر بادیگری براساس آن شکل می‌گیرد، جز«الله» ازذات دیگری پیروی نکنید ...

واین تلاش نیز کلا محدود به دوران مکه نیست، بلکه همین تلاش در دوران فعالیت در مدینه نیز استمرار ودوام داشته است. تا مردم‌بدانند که جهان راآفریدگاری است‌که شما در فطرت آنرامی شناسید، وبدون کتاب ورسول نیز به سوی او کشیده می شوید، وبه هر نوعی از انواع نیز اورا عبادت‌می‌کنید،و بدین‌ترتیب ازبرداشت شخصی وجودخود برای شناخت خدا برمی‌خیزید، اما اینك راه‌درست و...

وآنچه راکه حتماًباید بدانید، این است‌که پروردگار یگانه وواحد است‌و اورا شریك وانبازی نیست، پس اورا فقط،و بدون شریك وهمتا بندگی کنید.. وآن چنانکه فرمان‌یافتید اوراعبادت‌کنید، اگرچه اوبی‌نیاز از عبادت شماست،..و به‌هوای‌نفس خود ذات‌پروردگار را عبادت نکنیدو خود را عبادتگر او نپندارید، در عبادت او خالص و بی‌ریا باشید!.

«اِتَّبِعُوا ماأُنزِلَ اِلَیکُم مِن‌رَبِّکُم وَلاتَتَّبِعوا مِن‌دُونِهِ اَولِیاءَ . قَلیلاً ماتَذَکَّرُون »

[سوره اعراف: ۳]

ـ آنچه راکه خدابرای شما فرستاد پیروی کنید، وغیراورا اطاعت وپیروی نکنید،و جز خداوند ذاتی‌رابه ولایت و سرپرستی نگیرید، اما اندك‌اند آنهاکه این واقعیت را متذکراند.
ولذا عبادت همان طاعت‌است...و طاعت‌پیروی ازآن فرامینی است که خداوند فروفرستاد..



ایمان به قیامت

قرآن به روز واپسین بالاترین اهمیت رامی دهد، تا آنجاکه در بسیاری از مواضع، آنرا اصل ایمان به خدا می‌شمارد، چه بصورت اثبات وچه به‌نفی...و دروصف مؤمنین می‌گوید: ایشان از کسانی‌اندکه به خدا و روز واپسین ایمان دارند .ودر برابر مؤمنان گروه حق پوشان کافر را چنان وصفه می‌کندکه به خدا و روز واپسین ایمان ندارند، همچنانکه منافقین رانیز با همین عنوان وصف می‌کند،و می‌گوید:که‌آنان‌می‌پندارند که به‌خداو روز واپسین ایمان دارند.

مثلاً در وصف مؤمنان آمده‌است که:

«لَيْسَ الْبِرَّ اَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ ، وَلٰكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللّٰهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ، وَالْمَلائِكَةِ وَالْكِتابِ وَالنَّبِيّينَ » [سورهٔ بقره: ۱۷۷]

ـنیکی آن نیست‌که صورتهارابه‌جانب مغرب و مشرق گیرید، بلکه نیکی‌آن است‌که به خداو روز واپسین و فرشتگان‌و کتاب خدا پیامبران ایمان آورید..»

«ذٰلِكَ يُوعَظُ بِهِ مَنْ كانَ مِنْكُمْ يُؤْمِنُ بِاللّٰهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ »

[سوره بقره: ۲۳۲]

ـهرآنکه به خداو روز واپسین ایمان دارد، از این سخن‌پندگیرد.ـ

«يُؤْمِنُونَ بِاللّٰهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُسارِعُونَ فِي الْخَيْراتِ » [آل عمران: ۱۱۴]

ـ به خداو روز واپسین ایمان دارند،وبه نیکی فرمان می‌دهند، و از ناروایی ومنکر بازمی‌دارند، ودر خیرات ونیکیها کوشایند.»

«لَقَدکانَ لَکُم فِی‌رَسُولِ‌اللّهِ اُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَن‌کانَ یَرجُوااللّهِ وَالْیَومَ‌الآخِرَ وَ ذَکَرَاللّهِ‌کَثیراً...» [سوره احزاب ۲۱]

رسول خدا برای شما سرمشقی نیکوست و هرکه‌به خدا و روز واپسین امیدوارباشد یادخدا بسیار کند.

و در شأن کفار آمده است:

«قاتِلُواالَّذینَ لایُومِنُونَ بِاللّهِ وَلابِالْیَومِ‌الاخِرِ وَلایُحَرِّمُونَ ماحَرَّمَ‌اللّهُ وَ رَسُولُهُ.»

[سوره توبه: ۲۹]

ـ به آنانکه به خداو روز واپسین ایمان نمی‌آورند، و آنچه راکه خداو رسولش حرام کرده‌اند، حرام‌نمی دانند، نبرد و قتال کنید.ـ

ودر شأن منفاقین آمده‌استکه:

«وَمِنَ‌النّاسِ مَن‌یَقُولُ آمَنّابِاللّهِ وَبِالْیَومِ‌الآخِرِ وَماهُم بِمُومِنینَ.» [سوره بقره: ۸]

واز انبوه مردم‌کسانی هستندکه می‌گویندکه به خـدا و روز واپسین ایمان‌دارند، اما ایمان ندارند.»

«وَالَّذینَ یُنفِقُونَ اَموالَهُم رِئاءَ النّاسِ وَلایُومِنُونَ‌بِاللّهِ وَلا بِالیَومِ‌الاخِرِ. وَ مَن یَکُنِ‌الشَّیطانُ لَهُ قَریناً فَساءَ قَریناً.» [سوره نساء : ۳۸]

ـ آنانکه اموال خود را به‌قصد ریا وخودنمایی‌می بخشند، وبه‌خدا وروز واپسین ایمان ندارند،[یاران شیطان‌اند] وهرکه را شیطان‌یار و نزدیك باشد، از بدترین یاران و نزدیکان باشد. ـ

بدین ترتیب ایمان‌به روز واپسین به گونه‌ای اصلی واساسی در ارتباط و پیوند باایمان به‌خدامی‌آید، واعتقاد به آخرت ایمان به‌خدارا کامل می‌کند،و درحقیقت نیز این‌گونه برداشت وتـرتیب، شگفت‌آور نیست، زیراچون به دیده دقت‌بنگریم، این ثمره‌ی نهایی ایمان است ، چنانکه از پیش آوردیم،ونتیجه کامل اطاعت آزخداهمین است ،پروردگار مهربان وبسیار دانا ،می‌داند که‌طاعت تنها اگر نگوییم‌برای همه، لااقل برای گروه زیادی کافی نیست، بلکه ایمان راسخ نیاز به رستاخیز و روز حساب دارد، وپاداش و عقاب باید برایش باشد ... تامؤمن نگران باشدکه‌اعمالی راکه بجا می‌آورد، برای نزدیکی به‌خداست و پرواگیری از عذاب‌او،و یا طمع درثواب اوست.. ولذا اگر طاعت و بندگی از

ثمره‌ی ایمان باشد باید با عقیده به روز واپسین وابسته باشد ولـذا شگفت نیست‌که وابستگی ایمان به روز واپسین همان اصل ایمان به خدا باشد ..

مادر وهله‌ی نخست چنین حساب مـی‌کردیم‌کـه اینهمه تـاکید و بهره گیری از روز واپسین ،در سوره های مکی، به‌سبب انکار عرب، از روز رستاخیز و روز حساب وجزابود:

«وَقالَ الَّذِینَ کَفَرُوا هَل نَدُلُّکُم عَلیٰ رَجُلٍ، یُنَبِّئُکُم إذا مُزِّقْتُم کُلَّ مُمَزَّقٍ إنَّکُم لَفی خَلْقٍ جَدِیدٍ؟! أَفْتَریٰ عَلَی اللّٰهِ کَذِباً أم بِهِ جِنَّةٌ؟!» [سوره سبا : ۷ ـ ۸]

«کافران [ازروی استهزاء ومسخره] می‌گفتند: آیا می خواهیدشما را به مردی معرفی کنیم که می‌گوید: شما پس از آنکه مردید و ذرات وجود شما متفرق شد، دوباره زنده خواهید شد،آیا این‌مرد، بااین دعوی به‌خدا دروغ وافترا می‌بندد و یاجنون اورابدین گفتار وامی‌دارد.

«أإذا مِتْنا وَکُنّا تُراباً؟ ذٰلِکَ رَجْعٌ بَعِیدٌ» [سوره ق: ۳]

ـ آیا پس از آنکه مردیم ویکسره خاك شدیم دوباره زنده‌می‌شویم، این بازگشته بسیار بعید است !!»

و به راستی نیز آن انکار جزمی وطولانی نیاز به چنین داستان طولانی و پرباری داشت تاآن اصرار زشت وکین‌تـوزانـه را از میان بـردارد . .

اما چون در تمام‌قرآن دقیق شدیم دوام و استمرار داستان رستاخیز را در سوره های مدنی نیز دیدیم، یعنی پس‌از اینکه جامعه‌ی اسلامـی شکل گرفت ودولت اسلامی پایدار شد و نسلی از توده‌ی مردم پیداشدند که‌به خدا وروز واپسین ایمان داشتند ودر راه خداجهاد می‌کردندومی‌ـ کشتندو کشته می‌شدندـکه این شهادت‌پذیری‌وجهاد، خود دلیل‌برپذیرش کامل ایمان بودـ یعنی به روز واپسین ایمان کامل داشتند، باز گفتگو از روز واپسین ادامه دارد و خداوند در قرآن مؤمنین را چنین وصف‌می‌کند:

«إنَّ اللّٰهَ اشْتَریٰ مِنَ الْمُؤمِنِینَ أنْفُسَهُم وَأموالَهُم بِأنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ یُقاتِلُونَ فِی سَبِیلِ اللّٰهِ فَیَقْتُلُونَ وَیُقْتَلُونَ وَعْداً عَلَیْهِ حَقّاً فِی التَّوْراةِ وَالإنْجِیلِ وَالْقُرآنِ...»
[سوره توبه: ۱۱۱]

ـپروردگار، جان و مال اهل‌ایمان رابه بهشت خریداری کرده ، آنها در راه خدا جهادمی‌کنند، تا دشمنان دین رابکشند، یاخود کشته شوند،این وعده از سوی خدا قطعی است، وعهدی استه که خداوند در تورات وانجیل وقرآن یادفرموده استو از خداوند باوفاتر به‌عهدکیست؟ ای اهل ایمان ! شما دراین معامله، خریداری بهشت رابه‌جان و مال برخود بشارت دهید، که‌این معامله باخدابراستی سعادت بزرگی است.ـ

پس استمرار داستان رستاخیز این واقعیت رامی‌رساند که علت بحث از روز رستاخیز تنها همان انکار عرب عصر جاهلی نبوده و تمام این بحثها متوجه گروه منکرین نیست!بلکه جزیی ازآن متوجه کسانی استکه به خداوروز واپسین ایمان ندارند...و این واقعیته دلیل براین استکه ایمان آورده‌ها نیز از یادآوری روز واپسین بی‌نیاز نیستند، بلکه آنها نیز دائماًنیاز بدین یادآوری دارند.. زیرا پروردگار که‌از خواستها وراز های خلق‌خویش به نیکی آگاهو داناست، اگر حدوث ایمان به روز واپسین راکافی می‌دانست، دیگر قرآن کرارأو بدون گسستبه یادآوری روز واپسین نمی‌پرداخت وبارهاو بارها تذکرنمی‌داد.. پس بااین حال یعنی این واقعیت نیازمند یادآوری است وناگزیر باید این‌تذکرپی هم تکرار شود .

★ ★ ★

پروردگار وجود انسان را چنان آفرید که‌پیوسته وبه گونه‌ای فطری دارای بازتاب است:

«زُيِّنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ ، وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَالْأَنْعَامِ وَالْحَرْثِ. ذَٰلِكَ مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا»

[سوره‌آل‌عمران: ۱٤]

ـ مردم [کوته‌بین وظاهر پرست] را آرایش شهوات ولذتدوستیها، که عبارت از گرایش بـه زنها و فرزنـدان و زر و سیم باشد و اسبهای نشاندار و نیکـو، و چهـارپایان و مزارع و امـلاك و درختان، در نظـر زیبا ودلفریب می‌آید، حال آنکه‌اینها متاع[فانی»] ـدنیاست.»

ناگزیر باید گفتکه این تقدیر و دانش وآگاهی خداوندبوده تا چنین انگیزه‌ی نیرومندی‌ایجادکند ،که پیوسته انسان رابه کار وتولیدو

تلاش وادارد، وانگیزه‌ای نیرومند برای آبادانی زمین باشد.واین‌بخشی از کار جانشینی انسان درروی زمین است‌که نوع انسان برای آن‌آفریده شده :

«وَاِذقالَ رَبُّكَ لِلمَلائِكَةِ اِنّي جاعِلٌ فِي‌الاَرضِ خَلِيفَة» [سورهٔ بقره: ۳۰]

ـ پروردگارت خطاب به فرشتگان گفت : من در روی زمین برای خود جانشین نهاده‌ام .

«هُوَاَنشاكُم مِنَ‌الاَرضِ وَاستَعمَرَكُم فيها» [سورهٔ هود:۶۱]

ـ اوست که‌شما رااز‌خاك بیافرید و به‌کارآباد کردن‌زمین برگماشت.

پس اگر چنین انگیزه‌ای ضعیف می‌بود، درحدی‌که بتوان دربرابر آن سکوت کرد،و یابه‌سهولت‌ازاصرار بدان چشم‌پوشید، عقب ماندگیهای فراوانی در روی زمین اتفاق می‌افتاد،واین باوظیفه مهم انسان ، در جهت آباد گرداندن زمین و جانشین شدن به جای خدا منافات‌داشت...

و لذا آنچه عامل نیرو توان اوست‌که‌بر اوآن‌قدرت رامی بخشدکه چون سنگ‌خارا دربرابر مشکلات پایدار بماند، وبرمشکلات‌چیره شود، ودر نهایت بدانچه خداوند در باره‌اش تقدیر کرده‌است دست یابد، وآسمان وزمین رادر تسخیر اراده‌ی خودگیرد، وبدان فایده‌ای که از این‌تسخیر مترتب است همین ایمان به آخرت است‌که خداوند می‌فرماید:

«وَسَخَّرَلَكُمُ مافِي‌السَّمواتِ وَ مافِي‌الاَرضِ جَميعاً مِنه»

ـ پروردگار، آسمانها و زمین و آنچه را که‌در آنهاست تسخیر شما گرداند.

لیکن ذات پروردگار بسیار دانا و علیم منزه ازآن است‌که تمام‌این نیروهارابه حال خود نهدو بدون ضابطه‌آنها را رهاکند، تاآنهابه‌شهوات وهوی‌دل بدل‌شوند:

«زُيِّنَ لِلنّاسِ حُبُّ‌الشَّهَوات .»

بنابراین انسان به جای‌آن ارج و شرف جانشینی الهی و به جای قیام به‌کار عمران و آبادی زمین، به خواری و هلاکت دچار خواهدشد، و به جای آزادی قیدو بند بردست و پای خودخواهد انداخت. و به جای خلافت و جانشینی به حق، به‌گرفتاری خود سرگرم خواهد شد..

به همین سبب است‌که پروردگار ضوابطی برای انسان براساس

فطرت و سرشت او وضع‌کرد، و راه و رسم مشخصی قرار داد و برای‌آزادی حدو مرزی معین کرد، و راه پاکیزه ونا آلوده‌ای برای اجرای آزادی‌معین کرد، وآنرا از امیال و هوس و سرکشی‌که انسان در برابر آن، مالك وجود خویش نباشد جداساخت ، و به میل ورغبت منضبطی‌تبدیل کردکه امکان در اختیار گرفتن آن باشد و برای انگیزه‌ها مرزهای‌معینی تعیین کرد، و برای ارضای امیال، میزان معینی از متاع دنیا را مشخص کرد، تا با تحولی دقیق و منظم رشد حیات را تضمین‌کند که هلاکت ونابودی برای فرد و جامعه بدنبال نداشته باشد که :

«تِلْكَ حُدُودُاللّٰهِ فَلاتَعْتَدُوها» [سورهٔ بقره: ۲۲۹]

«تِلْكَ حُدُودُاللّٰهِ فَلاتَقْرَبُوها» [سورهٔ بقره: ۱۸۷]

پس بادانش الهی‌که این ضوابط فطری در وجود انسانی بـرای نیاز معین وبه‌جهت قیام برای‌سهمی ویژه تعیین شده است ، و برهمان اساس رشد می‌کند، وبا نیرویی ویژه دربرابر طغیان شهوات می‌ایستد، و برای همین است که‌عبادتی‌برای یاد خداو تذکر واقعیتها وضع شده تا انسان رابه پرواگیری از وسوسه‌ی شهوات فراخواند:

«ان‌الصلاة تنهى عن‌الفحشاء والمنكر .ولذكرالله‌اكبر. والله يعلم ماتصنعون» [سورهٔ عنبکوت: ٤٥]

ـ نماز شما را از ارتکاب فحشاء و زشتیها بازمی‌داردکه یادخدا بالاترین است ،وخداوند آنچه راکه بجا می‌آورید می‌داند.

«ياأَيُّهَاالَّذِينَ آمَنُواكُتِبَ عَلَيْكُمُ‌الصِّيامُ كَماكُتِبَ عَلَى‌الَّذِينَ‌مِن‌قَبْلِكُم لَعَلَّكُم‌تَتَّقُون»

[سورهٔ بقره: ۱۸۳]

ـای گروه ایمان آوردگان ، روزه برشما واجب شده، آنچنانکه برپیشینیان شما واجب شده بود، تا شاید تقوا پیشه‌کنید. ـ

اماا‌وکهـ پناه براوبادـ می‌داند که‌این انگیزه‌هاویا شهوات برای او سخت‌وسنگین‌اند و اورا به‌سوی خودمی‌کشند و به‌سمت زمین جذب می‌کنند ،وازسوی دیگر نیز انسان مجبور است‌که این سنگینی ودشواری را تحمل‌کند ،ولذا بایستی این کشش و قوه جاذبه‌ی زشت و سنگین را که‌انسان را درروی زمین اغوامی کند ملایم کرد و تعادلی‌بدان داد..که آن همان ایمان به خدا و روز واپسین است.

این ممکن نیست‌که انسان از متاع زندگی دست بردارد و ازگرد آوردن امکانات زائد از اندازه خودداری کند، و به‌سوی فطرت رانده‌شود و به حدودی‌که آفریدگار برای ارضای انگیزه‌ها تعیین‌کرده‌است ملزم گردد، و از آنچه پروردگار فرمان داد تجاوز نکند و بداند که اگر تجاوز کند چیزی جز تباهی وهلاکت برای اونخواهد بود... ممکن نیست که انسان رادر حدخودقانع وثابت نگهداشت مگربا نیروی جازم ایمان،که آنچه رااز این دنیاست وانهدو درراه طاعت خداودیدار پروردگارش در واپسین بکوشد،که نتیجه‌ی اعمال خود را درواپسین روز دو برابر دریافت‌دارد، نه از نظر میزان و کمیت، بلکه‌فقط از نظر کیفیت‌که‌آن، چنان نعمت جاویدی است‌که از میان نرود، و بهشتی است‌که هرگز چشم انسان نظیر آنرا ندیده باشد، و گوش چنان وصفی را نشنیده باشد، آرزوی برتر ازآن نیز دردل بشر نباشد. اما اگر برخدا عصیان‌کنند و در دنیای خدا، سرکشی‌آغازند، ـ برای ارضای شهوات و برآوردن نیاز های‌نفسانی ـ شکنجه و عذابی را در حشر تحمل‌کنند که‌وجود، قدرت‌و توانایی تحمل‌آنرا نداشته باشدوبدن‌در برابرفشار آن سخت‌ناتوان باشد، وخودرا بسیار حقیر احساس‌کند .ولذا دراینصورت درحال موازنه درمی‌یابیم‌که این‌جهان دربرابر جهان واپسین بسیار حقیر وکوچك است،و این جهان‌گذرا واز میان رفتنی ارزش تباهی‌آن‌جهان راندارد، جهانی‌که‌کمترین عیب آن‌است که انسان را برای از میان رفتن و زوال خویش، در ترس و ناراحتی دائم داشته باشد.گزینش چنین جهانی، برزندگی جاویدی‌که نیستی‌وزوال ندارد،از خردنیست،جهانی‌که همه چیزش ازنوع زیباترین وارزنده‌ترین ووالاترین وپاکیزه‌ترین است...که‌موازنه‌ای اینچنین ، یعنی میان دردو رنج برخاسته ازکمبود متاع ودارایی جهان،که درتمام احوال زندگیش محتمل است.و میان دردو رنج ناشی ازعذاب آخرت‌که‌برتر از توان و تحمل اوست‌موازنه‌ای منطقی وقابل درك‌است.

که‌چون موازنه‌ای رامیان این دوگونه برقرارکنیم، آنگاه درخواهیم یافت،که براستی حماقت‌شدیدی است اگراین نعمت جاوید وروزی‌زوال ناپذیر را بانعمت‌گذراوزوال‌پذیر جهانی معاوضه کنیم، وبه عذابی‌دچار آییم‌که امکان رهایی ازآن‌نیست، دربرابر مشکلی‌که‌گذرا و موقتی است.

بنابراین تلاش برای تمرکز ایمان‌به‌بهای روز واپسین به‌کار رفته‌است.. زیرا که این اعتقادنقطه‌ای ثقل‌و قدرت قابل توجهی است‌که

جاذبه وکشش شهوات را متعادل می سازد...

سرشت بشری سرشتی سرکش و عصیانگر است، سرشتی‌که به سادگی در داخل آن قالبی‌که سعادت‌اورا تحقق‌می بخشد و موجب‌خوشبختی اودردنیا وآخرت می‌گردد باقی نمی‌ماند، بلکه دائماًدرحال پیچ‌وتاب و تحرك است،و سعی داردکه خودرا به‌خارج‌از حدود این قالب بیندازد، بدان قصدکه آزادانه‌به شهوات دست یابد.. از دیگرسو این سرشت طوری‌است که‌یکباره‌کاربراو پایان نمی‌گیرد، ودرمدت کوتاه‌ویایکباره انضباط ونظم نمی‌پذیردو در یك‌جایگاه و..مستقر نمی‌گرددو جای نمی‌گزیند.. .بلکه دائماًنیاز به‌فعالیت انضباطی وآموزش نظم وانضباط دارد، آنچنانکه هیچگاه فاصله ایجادنگردد، زیرا هیچگاه انگیزه‌ها و گرایشهای نوین ، دست از او برنمی‌دارد، [مگراینکه پس ازمجاهدتهاو تلاشهای فراوان‌در راه‌راست جایگزین شودوباآرامش‌واطمینان درراهی درست قرارگیرد.].. پس بااین مقدمات روشن است‌که نمی توان انسان رابرای مدتی‌کوتاه ویا یکبارو چندبار به‌یاد آخرت‌انداخت‌و از او دست شست وکارراپایان یافته پنداشت! بلکه این امری است‌که نیازبه تذکار دائم ویادآوری‌پی‌هم دارد، وباید همیشه انسان رابه یاد روز واپسین و حساب آن انداخت .. واین همان کاری‌است‌که قرآن بدان توجه داردو انجام می‌دهد.

★ ★ ★

همه‌ی‌این حرفها یعنی در همین زندگی عادی و آرام و مطمئن‌که بشر آماده شده‌است باید ازبرابری قسط ومباح پیروی کرد، وخواستها و امیال رابا قسط وبرابری مباح‌براساس نظم وقانون ویژه برآورده‌کردو ازامیال و شهوات براساس قسط بهره‌جویی نمود ... و آنچه راکه‌شهوات می‌نامند یعنی امیالی که بشر از آن ناگزیر است باید براساس عدالت و با قسط الهی برآورده کرد!

اما‌اگر انسان ــمؤمنــ بدین‌صورت سهل وملایم و آرام‌که بتواند به سادگی باامکانات مباح‌خواسته‌هایش را برآورد استقرار نمی‌یابد!

زیرا فرد مؤمن درروی زمین ،وظایف وتکالیفی رابرعهده دارد.. عهده‌دار برقراری برنامه‌ی الهی درروی زمین است، و عهده‌دار است که «کلمةالله» ــ نام خدا ــ را در اوج اهتزاز نگاهدارد، و عهده‌دار است که نظام ربانی رادر میان مردم‌استوار نگاهدارد:

«لَقَدْ اَرْسَلْنا رُسُلَنا بِالْبَيِّنَاتِ وَاَنْزَلْنا مَعَهُمُ الْكِتابَ وَالْمِيزانَ لِيَقُومَ النّاسُ بِالْقِسْطِ، وَاَنْزَلْنا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنافِعُ لِلنّاسِ ، وَلِيَعْلَمَ اللّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ. اِنَّ اللّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ» (سوره حدید : ۲۵)

« ما پیامبران را با دلایل ومعجزات برخلق فرستادیم ،و برایشان کتاب‌ومیزانی [برای اقامه‌ی عدل] فروفرستادیم ، تا مردم به‌راستی و عدالت گرایند، و آهن و دیگر فلزات سخت را که بر آن بیم بسیار است، با منافع بیشمار بر مردم‌عرضه داشتیم،تا آنانکه با ایمان قلبی، خداورسول اورا یاری دهند بدانندکه خداوند بسیارنیرومندو بسیار عزیز است.»

وحال آنکه جاهلیت بدین اصول ونظم دقیق توجه ندارد ومی‌خواهد کاررا در نهایت سادگی وآسانی برگزارکند. ودر خلال تاریخ حتی یکبار نیز چنین نکرده است !

پس برای جایگزین‌ساختن برنامه الهی‌ناگزیر به جهاد « باسرمایه‌داران وجهانخواران]خواهیم‌بود..جهادی‌که‌حتی انسان راازبهره‌جوییهای مباح‌نیز بازدارد.. وانسان راوادارد که ازمال وجان‌و آسایش‌و امنیت اهل‌وخاندانش نیز بگذرد..و حتی خودرا تسلیم شکنجه وسرگردانی و ناآسودگی‌کند.. وخودرا درمعرض مرگ‌و قتل قراردهد.. واین البته غیر از نبرد درراه خدا ودمسازی ومصاحبت بامشقت وحرمانی است‌که در میدان نبر دمنجر به‌مرگ‌می‌گردد.

پس آنچه که‌فرد مؤمن را کلا دگرگونه می‌سازد، و او رابه تحمل عذاب وامی‌دارد و دربرابر انواع دشواریها و مصیبت بردبار می‌سازد همان ایمان جازم‌به بهشت جاوید خداوروز واپسین است‌که از آن‌گریزی نیست.. و عاملی که انسان را از شانه خالی کردن بازمی‌دارد و موجب می‌گرددکه در راهش استوار بماند، ودربرابر خواریها و دشواریهای‌این جهان دچار وحشت و ناامیدی نگردد،همان بیم‌از عذاب‌روز واپسین است که سخت‌تر وبرترازآن است‌که قابل تحمل بحساب آید:

«قُلْ : اِنْ كانَ آباؤُكُمْ وَاَبْناؤُكُمْ وَاِخْوانُكُمْ وَاَزْواجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ ، وَاَمْوالٌ اقْتَرَفْتُمُوها ، وَتِجارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسادَها ، وَمَساكِنُ تَرْضَوْنَها ، اَحَبَّ اِلَيْكُمْ مِنَ اللّهِ وَرَسُولِهِ وَجِهادٍ فِي سَبِيلِهِ ، فَتَرَبَّصُوا حَتّى يَأْتِيَ اللّهُ بِاَمْرِهِ وَاللّهُ لايَهْدِي الْقَوْمَ الْفاسِقِينَ .» [توبه: ۲٦]

[ای رسول ما] بگو [امت ما را] که اگر شما پدران تان و فرزندان تان و برادران تان و زنان وخویشاوندان تان را بیشتر دوست دارید، ویا اموالی را که گرد آورده‌اید، ومال‌التجاره‌ای راکه ازکسادی آن بیمناك هستید، ویا منازلی راکه بدان دل خوش‌کرده‌اید ، بیش از خدا و رسول وجهاد در راه خدادوست دارید، پس منتظر باشید تا فرمان نافذ [قضای حتمی] خدا جاری گردد، و اسلام رابرکفر غالب وفاتح گرداند، که خداوند بدکاران فاسق رابه راه بهشت هدایت نخواهد کرد. ــ

«یاایّهاالّذینَ آمَنوا مالَکُم اِذا قیلَ لَکُمُ انفِرُوا فی‌سَبیلِ‌اللّهِ اثّاقَلتُم اِلیَ‌الاَرضِ اَرَضیتُم بِالحَیاةِالدُّنیا مِنَ‌الاخِرَة؟ فَما مَتاعُ‌الحَیاةِالدُّنیا فِی‌الاخِرَةِاِلّاقَلیلٌ؟! اِلّاتَنفِرُوایُعذِّبکُم عَذاباً اَلیماً وَیَستَبدِل قَوماً غَیرَکُم وَلاتَضُرُّوهُ شَیئا واللّهُ عَلیٰ‌کُلِّ شَیءٍ قَدیرٌ».

[سوره توبه: ۳۸ـ۳۹]

ای کسانی‌که ایمان آورده‌اید، علت چیست‌که چون برشما فرمان داده شودکه در راه ایمان بی‌درنگ برای جهاد آماده شوید، چون بارگران به خاك زمین دل بسته‌اید، آیا ـ راضی به زندگانی دنیا، به جای‌زندگی جاوید آخرت شده‌اید ؟درصورتیکه متاع دنیا دربرابر جهان آخرت‌بسیار اندك وناچیز است، بدانیدکه اگر درراه دین خدابـرای جهاد بیرون نشوید، خدا شما رابه عذابی دردناك دچار خواهدکرد وقومی دیگر را برای جهاد به‌جای شما برمی‌گمارد و شما به‌خدا زیانی نرسانیده‌اید[بلکه خود را زیانکار ابدی ساختید].که خداوند برهرچیزی تواناست.

«یا اَیُّهاالّذینَ آمَنوا اِذا لَقیتُمُ‌الّذینَ کَفَرُوا زَحفاً فَلاتُوَلّوهُمُ الاَدبارَ. وَ مَن یُوَلّهِم یَومَئِذٍ دُبُرَهُ ــ اِلّامُتَحَرِّفاً لِقِتالٍ اَومُتَحَیِّزاً اِلیٰ‌فِئَةٍ ــ فَقَد باءَ بِغَضَبٍ‌مِنَ‌اللّهِ، وَمأواهُ جَهَنَّمُ وَبِئسَ‌المَصیرُ».

[سوره انفال: ۱۵ـ۱۶]

ای اهل ایمان هرگاه باتهاجم و تعرض کافران در میدان‌کارزار روبرو شوید، مبادا از بیم‌آنها پشت‌کرده از جنگ‌بگریزید، که هرکه در روز جنگ ازآنها پشت کرد و بگریخت، به‌طرف خشم خدارو آورده، و جایگاهش در دوزخ‌که بدترین منزلگاه است‌خواهدبود، مگراینکه از راست به‌چپ، ویاازقلب به‌جناح رود برای مصالح جنگی و یااز میان فرقه‌ای به یاری فرقه دیگر بشتابد. ــ

«وَلاتَهِنُوا فِی‌ابتِغاءِالقَومِ . اِن تَکونوا تَألَمونَ فَاِنَّهُم یَألَمونَ کَما تَألَمونَ ،وَتَرجونَ

«...مِنَ اللّٰهِ مالایَرجُونَ . وَکانَ اللّٰهُ عَلیماً حَکیماً.» [سورهٔ نساء: ۱۰۴]

ـ در تعقیب دشمنان سستی و کاهلی روا مدارید، که اگر شما از آنان به‌رنج و زحمت می‌افتید، آنها نیز از دست شما رنج می‌کشند؛ حال آنکه شما به‌لطف خدا امیدوارید، و آنها را چنین امیدی نیست، و خداوند بسیار دانا و حکیم است.ـ

«اَلَم تَرَ اِلَی الَّذینَ قیلَ لَهُم کُفّوا اَیدیَکُم وَاَقیمُوا الصَّلاةَ وَآتُوا الزَّکاةَ ، فَلَمّا کُتِبَ عَلَیهِمُ القِتالُ اِذا فَریقٌ مِنهُم یَخشَونَ النّاسَ کَخَشیَةِ اللّٰهِ اَوَاَشَدَّ خَشیَةً ، وَ قالُوا : رَبَّنا لِمَ کَتَبتَ عَلَینَا القِتالَ ؟ لَولا اَخَّرتَنا اِلی اَجَلٍ قَریبٍ ؟! قُل مَتاعُ الدُّنیا قَلیلٌ . وَالآخِرَةُ خَیرٌ لِمَنِ اتَّقی ، وَلاتُظلَمُونَ فَتیلاً .» [سورهٔ نساء : ۷۷]

ـ آیا نمی‌بینی کسانی راکه‌گفتند: به ما اجازه‌ی جنگ بده، وچون به آنان‌گفته شد اکنون از نبرد خودداری‌کرده و به وظایف‌خود عمل‌نمی‌کنند. پس نماز بپادارید‌وزکات بپردازید، دیدی آنگاه‌که برآنها حکم جهاد صادر شد بیش‌از اندازه‌که بایستی ازخدامی‌ترسیدند‌ازمردم [دشمن]ترسیدند.. وگفتندکه: ای خدا ! چرا برماحکم جنگ راواجب‌کردی ،که عمر ما راتا به‌هنگام مرگ واجل طبیعی به‌تأخیر افکنی، پس [ای‌رسول‌ما] بگوکه زندگانی دنیا متاعی اندك است، وجهان‌ابدی‌رستاخیز برای هرکه‌خدا ترس باشد بهتر است،که در آنجاکمترین ستم‌برکسی نخواهدشد.ـ

بنابراین یادآوری دائم و بی‌گسست ،از روز واپسین برای ایمان آوردگان بوده است. تاتقوا پیشه‌کنند و برجهادکمر بندند،و سختیها و دشواریها آنها راازپا درنیاورد،وعذاب وحرمان جهان‌ازسیردر راه‌رضای خدا بازشان ندارد،و دربرابر مشکلات ازپای ننشینند... زیراکه‌سعادت برخورداری از روزی جاودان بهشت آنهارا بدنبال خواهد بود:

«اِنَّ اللّٰهَ اشتَری مِنَ المُؤمِنینَ اَنفُسَهُم وَاَموالَهُم بِاَنَّ لَهُمُ الجَنَّةَ یُقاتِلُونَ فی سَبیلِ اللّٰهِ فَیَقتُلُونَ وَیُقتَلُونَ وَعداً عَلَیهِ حَقّاً فِی التَّوراةِ وَالاِنجیلِ وَالقرآن . وَمَن اَوفی بِعَهدِهِ مِنَ اللّٰهِ، فَاستَبشِرُوا بِبَیعِکُمُ الَّذی بایَعتُم بِهِ وَذٰلِكَ هُوَالفَوزُالعَظیم.» [سوره‌توبه: ۱۱۱]

ـ خداوند، جان و مال اهل ایمان رابه بهای بهشت خریداری‌کرده ، آنها در راه خدا جهادکنندکه دشمنان دین رابکشند، یا کشته شوند ،این وعده‌ی خدا قطعی است،که در تورات وانجیل‌وقرآن یاد فرموده است ،

که‌از پروردگار باوفاتر به عهدوپیمان کیست؟ ای‌اهل ایمان[شما دراین معامله‌ی خریداری بهشت] خودرا بشارت دهید ،که معامله‌باخدا به‌حقیقت سعادت بزرگی‌است.ــ

* * *

توجه کلی سوره های مکی‌به صحنه‌های روز واپسین ،وگفت‌گواز رستاخیز وروز حساب توجهی‌همه جانبه‌و پردامنه است.. و این توجه یکی از علتهایش چنانکه گفتیم، همان انکاری است‌که عرب جاهلیت داشته وروز واپسین رامنکر بوده‌و قیامت را در تصور خود نمی‌توانسته بگنجاند، وعلت دیگرش همان ضرورت ایمان و عقیده به آزادی است و رسوخ‌این ایمان در وجود مسلمانان، وجایگزین ساختن این ایمان در دلهای ایمان آوردگان، زیرا چنانکه خداوندــ با دانش خود از پیش خبر داده استــ بدون ایمان راسخ‌به این روز، ایمان‌به‌اسلام استوارنمی‌گردد، ودر وجود انسان رسوخ عمیق نمی‌یابد..

ولذا برای اعرابی‌که منکر روز قیامت بودندگاه‌به‌صورت جدل گفتگو می‌کرد،و زمانی باروش و اسلوبی دیگربا آنان روبرو می شد، که تأثیرش برتر وبیشتر بود، و آن‌نیز تصویر آتش‌سرکش‌جهنم‌بود دربرابر ایشان‌آنچنانکه‌تشویش‌و نگرانی‌را دروجودشان‌برمی‌انگیخت‌و یا روزقیامت رادربرابرپروردگارتصویر می‌کردکه از آنان می‌پرسدو جواب می‌گیردو لذا خواری وبیم دروجودشان می‌پیچد،و ترس ازهرسو آنان رادر خود می‌گیرد، واز خود می‌پرسند که:آیا ایشان‌از کافران بودند؟ وآیا از خطاکاران و دچار اشتباه‌اند؟»یادر برابر دیدگان‌ایشان پهنه‌ای از عذاب آخرت رابه نمایش می‌گذاشت.و بی‌آنکه آنان متوجه باشند،اندیشه‌هاشان رابه دیدارو تماشاهای صحنه‌های عذاب وثواب آخرت می‌کشاند،و در هرحال مقصود اودر نهایت تأثیر بروجود ایشان بود !

اگرچه در اینجا جدل‌و گفتگو، همان جدال منطقی است، اما منطق ذهنی تنهانیست،و بحث‌به صورت داستان ذهنی وخشك بیان نمی‌شود،و آنچنانکه شیوه‌ی بحث منطقی است‌که ازحوزه ذهن خارج نمی‌شود، دراینجا برعکس صحنه‌ها زنده‌و متحرك‌اند ووجدان و اندیشه را به حرکت و تکاپو وامی‌دارند، حال آنکه در آن منطق خشك، تحرك و...وجدان‌وجود نداشت ولذا بسیاری از اذهان قانع نمی شدند یا حداقل آماده پذیرش

نبودند زیرا که از رویارویی با واقعیت محروم بودند، و در نتیجه همین عجز و درماندگی پایگاه تازه‌ای برای‌انسان ایجاد نمی‌گردید و یاپایگاه پیشین دگوگون نمی‌شد زیرا کینه‌وعناد امری نفسانی و حالتی روانـی است، ولیکن قانع شدن وجدان‌درآن حدی‌که‌از پایگاه‌خشك وجامد بیرون آیدو به‌حرکت درآیدو به پایگاه تازه‌ای رانده‌شود امری است‌که نیاز به ایجاد حالتی تازه و هوایی تازه دارد.

بویژه‌که بسیاری از مردم‌ـخاصه‌کسانی‌که مکتب خردگرایی غربی، قرن نوزدهم و بیستم آنها را مفتون خودکرده‌است ،ـ همیشه بدنبال‌دلیل عقلی می‌گردند، و درقرآن بدنبال نشانه های‌خودگرایانه‌اند، که اگرآنچه متناسب عقل‌شان باشد بیابند چنان شادمان‌،می‌گردندکه‌گویی برگنجـی بیکران دست یافته‌اند، ویا چنان‌است‌که‌گویی ردواثرگمشده‌ی خـود را یافته‌اندو حربه‌ای مؤثر که‌باآن بتوانند دشمنان خودرابرانند فراچنگ آورده‌اند، اینان براساس همین دیدنیز به‌قرآن حمله می‌برندکه مثلاقرآن حاوی ادله‌ی عقلی نیست، ویااینکه قرآن دربرابرنقدوبررسی خردگرایان پایگاهی سخت واستوار ندارد !!

این گروه اگر درنیت پاك و خالص باشند‌ـکه‌من نمی‌بینم ـخداوند آنان رادربرابر اخلاص وپاکی‌شان پاداش خواهدداد.. ولی پس‌ازاین [تعارف] این قضیه نیاز بـه درسهایـی دارد کـه سوا از آن بینش است، درسهایی‌که از اندیشه های‌گمراه جاهلیـ اثر نگیرد..حال [این‌اثر]چه‌از فلسفه‌ی قدیم یونانیان باشد یاجانشین آن فلسفه‌در جاهلیت معاصر ،از عقلانی وغیرآن...

اگر چه ذات‌قرآن متناقض عقل نیست، و بااین‌گفتگوها منافات ندارد...وجود دلیل عقلی درکاردین شایسته‌ی بـزرگ‌بینی بسیار و بزرگداشت فوق‌العاده است، وازوسائل غیرآن برتری واهمیت‌فوق‌العاده دارد، جدا از دیگر مسائل است ...و نیاز به‌مراجعه دارد .

قرآن کتاب آموزش و تربیت است،وظیفه‌ی اصلی قرآن برآوردن امتی است‌که به‌کار جانشینی خدا درروی زمین‌پردازدو جانشین‌هدایت و ارشاد گردد تااین گفته‌ی پروردگار بزرگ تحقق پذیردکه :

«كُنتُم خَيرَ أُمَّةٍ أُخرِجَت لِلنّاسِ. تَأمُرُونَ بِالمَعرُوفِ وَتَنهَونَ عَنِ المُنكَرِ وَتُؤمِنُونَ بِاللّهِ.»
[سوره آل‌عمران: ۱۱۰]

ـ شما [مسلمانان حقیقی] نیکوترین امتی هستید که قیام کردید تا

بشر را به نیکوکاری وادارکنید. و از ناروائیها بازدارید، تا به خدا ایمان آورند.». و نیز این گفته‌ی خدای تعالی:

«وَكَذٰلِكَ جَعَلْنَاكُم أُمَّةً وَسَطاً لِتَكُونُوا شُهَداءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُم شَهِيداً»

[سورهٔ بقره: ۱۴۳]

و بدین‌ترتیب شما مسلمین‌را به‌آیین اسلام هدایت کردیم و به‌اخلاق معتدل و سیرت نیکو بیاراستیم تاسرمشق درستی خلق باشید، ومردم از شما راستی ودرستی بیاموزند، چنانکه پیغمبر راگواه شما قرار دادیم، تا شما از وی بیاموزید.

قرآن در پهنه‌ای گسترده ووسیع و درجهاتی شامل وفراگیر، همگان رابه نگرش و توجه برعقل فراخوانده‌و در همان گامهای نخست، یعنی در همان نخستین حرکت شناخت الهی، مخاطب را به‌تدبر واندیشه در آیات ونشانه‌های کون‌و هستی فرامی‌خواند، وبه شناخت بزراستین‌بودن رسول خداص» دعوت می‌کندو به آموزش ودرس‌گیری از رفتار و احوال او... از آنجمله می‌گوید:

«اِنَّ فِى ذٰلِكَ لَآيَةً لِقَومٍ يَعقِلُونَ [سورهٔ نحل: ۶۷]

«اِنَّ فِى ذٰلِكَ لَآيَةً لِقَومٍ يَتَفَكَّرُونَ.» [سورهٔ نحل: ۶۹]

«اَفَلا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرآنَ، وَلَو كانَ مِن عِندِ غَيرِاللّٰهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلافاً كَثِيراً.»

[سورةالنساء : ۸۲]

آیا در این‌قرآن اندیشه نمی‌کنند، که‌اگر حتی ازغیرخداهم می‌بود، دراین‌کتاب بازدگرگونیهای آشکار بازندگی خودمی یافتند. ـ

«قُل: اِنَّما اَعِظُكُم بِواحِدَةٍ اَن تَقُومُوا لِلّٰهِ مَثنىٰ وَفُرادىٰ ثُمَّ تَتَفَكَّرُوا: ما بِصاحِبِكُم مِن جِنَّةٍ اِنْ هُوَ اِلّا نَذِيرٌ لَكُم بَينَ يَدَى عَذابٍ شَدِيدٍ.» [سورهٔ سبا : ۴۶]

[ای‌رسول ما] به امت‌من بگوکه به‌یک‌سخن شما را پندمی‌دهم وآن سخن این‌است‌که شما دوتن، دوتن ویا تنها برای امردین‌خود قیام‌کنید، و درباره‌ی من عقل‌و اندیشه بکاربندیدکه تادریابیدکه یاروهمراه شماهمان رسولی است‌که از جانب خداآمده تا شمارا ازعذاب‌سختی‌کـه در پیش دارید بترساند .ـ

«اَوَلَم يَتَفَكَّرُوا ؟ ما بِصاحِبِهِم مِن جِنَّةٍ . اِنْ هُوَ اِلّا نَذِيرٌ مُبِينٌ.» [سورهٔ‌اعراف:۱۸۴]

آیا اندیشه نکردند که یار و صاحب‌شان [رسول خدا] را ابداً جنونی نبوده، بلکه او مردم را از بیمی آشکار وزوش می‌هراساند والخ...الخ...

قرآن مردم رابه مهم‌ارزنده‌ای مکلف ساخت‌که عملی کامل است وهرگز درآن بطالتی نیست، وآن‌مهم همان مکلف ساختن آنان به تدبرواندیشه‌در آیات خداست و شناخت سنت ها و اصولی‌که خداوند دراین هستی‌وکون مجری داشته است، تاباتمام امکان برای رهایی ازبن‌بست. بکوشد وتمام قدرت عقلی خود را بکار گیرد، تامعنی تسخیر آسمان و زمین ازسوی خدا برای‌انسان تحقق یابد. و آن روزی‌پنهان الهی را در این‌کون و هستی بجوید، البته بابهره‌گیری ازدانش نظری و تطبیقی. واورا به‌تدبر و اندیشه وغوروبررسی در حکمت تشریع برانگیزد تابه نیکوترین روش اورا براوضاع زمین تطبیق دهد، و اورابه چاره اندیشی وتدبر دروسائل واسبابی‌که برپا داشتن وسائل وابزار جامعه‌ی هدایت یافته می‌پیوندد برانگیزد،و ظرفیت سیاسی، اقتصادی ،اجتماعی را در اوایجادکند ... والخ.

و در پایان اورابه تدبر و اندیشه درسنت الهی‌واداشت، و نیزبه اندیشه در زندگی پیشینیان‌و کسانیکه از پیش درگذشتند؛تا از پایان‌بدو نتیجه‌ی زشت زندگانی‌شان عبرت گیرند، و دریابندکه‌به سبب‌دوری از خدا و رسول بر آنان چه رسیده است. و این راه بسیار مهمتر و دارای ابعادی شاملتر و فراگیرتر از تمام ویژگیهای مربوط بـه هـرگونه نظام پرداخته و ساخته شده‌ی عقل و اندیشه‌ی بشری است.

اما بااینحال و باتمام این ابعادگسترده در توجه به‌عقل واندیشه، بازقرآن امور مربوط به‌ایمان را تنها به‌حوزه عقل‌و اندیشه محدودنمی‌سازد،چه ایمان به‌خداو چه‌ایمان به‌روز قیامت باشد ..واین همان بحثی است‌که عمده توجه مابدان معطوف است. زیراکه ایمان همه‌ی انسانهارا دربرمی‌گیردو شامل همه‌ی انسانهاست و عقل تنها محدود به جوانب زندگی انسان است، وعقل‌واندیشه هیچگاه همه انسان نیست؟

قرآن عقل‌رادرهمان حدی‌که‌در قدرت وقلمرو اوست، در موقعیت ایمان مورد خطاب قرارمی‌دهد ،و لیکن در همان حدخطاب به‌عقل واندیشه بسنده‌نمی‌کند، برخلاف آنچه‌که خردگرایان می پندارند، چه در آغاز تاریخ‌اسلام و یادرآخر آن همیشه این وضع باقی است ... زیراهرگونه سستی درجهت دیگر مربوط به ایمان می‌گردد، و بکارنگرفتن عقل یعنی

کاملی در ایمان‌که اگر نگوییم درموقعیت ایمانی، عقل‌عاملی اصلی است، ناگزیر باید گفت‌که برترین و عمیق‌ترین وسیله برای رسیدن به‌خداست.

سزاوار نیست‌که ما نیز چون خردگرایان قدیم و جدید فریادبلند کنیم،که شایسته این است‌تا تمام امور رابه عقل وانهیم، وآنگاه به‌خرد امکان‌دهیم که‌آنچه را جایزداند برگزیند، وگرنه هرنوع‌گفتاری خرافه است و در خور وجود انسان نیست !! زیرا عقل خود از شناخت آنچه که خود بجا می‌آورد قاصر است، اگر چه این حقیقت علمی برای‌بارنخست مارا غافلگیر می‌سازد،و لیکن این حقیقت است ؟عقل پس‌از اتمام عمل اندیشه چگونگی کار اندیشه در عقل بشررا نمی‌شناسد ، ونمی‌داند که چگونه کاریادآوری صورت می‌گیرد. اگرچه این‌هردو از انعکاس های روزانه عقل بشراند.

آیا بااین چنین قصوری ... می خواهید که‌عقل برتمام اعمال ایمان مسلط باشدوکار ایمان صرفاًدر حوزه عقل صورت گیرد؟واگر تمام این امور از طریق عقل به‌اتمام رسیدکه فبهاو درغیر اینصورت باید رد شود ؟!

به خدا هرگز!

زیرا پروردگار بسیار دان بجز عقل برای ایمان راههای نفوذی در قلب بشر قرارداده است، وکاردین راتنها به عقل محدود نمی‌کند ، بلکه ایمان، روح‌انسان را با تمام معنی‌آن مورد خطاب قرارمی‌دهد و مخاطب اووجدان است، وبا روش معجزه‌ی الهی‌که به‌پایگاه ایمان و عقیده وابسته است رفتارمی‌کند، وازهرراهی‌که به ایمان می‌پیوندد فروگذار نمی‌کند.

اگرچه این دروآندر زدن چه‌بسا که برخی‌چیزها را طولانی‌کند !و لیکن مابدان‌ناچاریم، به‌مناسبت گفتگویی‌که قرآن دارد در مجادله و مباحثه بااعرابی‌که‌منکر رستاخیز بودند،که قرآن درآن مجادله از منطق مجرد ذهنی بهره نمی‌گرفت، زیراکه چنین منطقی تحرك ایجاد نمی‌کند و انسان را از پایگاه خشك وجامدآن به‌حرکت در نمی‌آورد، اما این‌چنین منطق حرکت دائمی در وجدان ایجاد می‌کندو تأثیر رادوبرابر می‌سازد. واین روش برای فراخواندن به ایمان‌لازم است.

«وَقالَ الَّذِينَ كَفَرُوا : هَلْ نَدُلُّكُم عَلىٰ رَجُلٍ يُنَبِّئُكُم إِذا مُزِّقْتُمْ كُلَّ مُمَزَّقٍ إِنَّكُم لَفى خَلْقٍ جَديد؟! اَفْتَرىٰ عَلَى اللهِ كَذِباً اَمْ بِهِ جِنَّةٌ؟! بَلِ الَّذِينَ لايُؤْمِنُونَ بِالآخِرَةِ فِى الْعَذابِ وَالضَّلالِ الْبَعيد . اَفَلَمْ يَرَوا اِلىٰ مابَيْنَ اَيْدِيهِم وَماخَلْفَهُمْ مِنَ السَّماءِ وَالاَرْضِ ؟ اِن نَشَا نَخْسِفْ بِهِمُ الاَرْضَ اَوْنُسْقِطْ عَلَيْهِم كِسَفاً مِنَ السَّماءِ اِنَّ فى ذٰلِكَ لَآيَةً لِكُلِّ عَبْدٍ مُنيب.»

[سوره سبا: ۷ـ۹]

کافران به استهزاء می گفتند:

ـ آیا می‌خواهیدکه شما رابه مردی‌رهبری‌کنیم که‌می‌گوید شماپس‌از آنکه مردیدوذرات جسم‌تان متفرق‌و پراکنده‌گردید، از نوزنده خواهید شد؟ آیا این [محمد] با [این‌دعوی‌که‌می‌کند]دانسته به‌خدا دروغ‌می‌بندد ، یاجنون اورا بدین‌گفتاروامی‌دارد؟آنان‌که برجهان‌آخرت ایمان نمی‌آورند، آنجا در عذاب و اینجا در گمراهی بدور از رهایی و نجات‌گرفتارند، آیا کافران [منکر قیامت] به‌آسمان و زمین‌که‌برآنها از پیش وپس احاطه کرده نمی‌نگرند، [تااز حکمت خلقت او، پی‌به زندگی‌ابدی قیامت برند]. واگر ما بخواهیم‌آنهارا برزمین‌فرومی‌بریم ،یایك‌قطعه از آسمان برسرشان فرود آریم [پس در وضع آسمان و زمین بنگریدکه] درآن آیت حکمت‌و قدرت ما برهر بنده‌ی خداشناس و با اخلاص پدیدار است . ـ

«وَضَرَبَ لَنا مَثَلاً وَنَسِیَ خَلْقَهُ ! قالَ : مَن يُحيِي الْعِظامَ وَ هِیَ رَمِيمٌ ؟! قُلْ : يُحيِيهَا الَّذِى اَنْشَاها اَوَّلَ مَرَّةٍ وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيم . اَلَّذِى جَعَلَ لَكُم مِنَ الشَّجَرِ الاَخْضَرِ ناراً فَإِذا اَنْتُمْ مِنْهُ تُوقِدُون . اَوَلَيْسَ الَّذِى خَلَقَ السَّماواتِ وَالاَرْضَ بِقادِرٍ عَلىٰ اَن يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ ؟ بَلىٰ ! وَهُوَ الْخَلّاقُ الْعَلِيم . اِنَّما اَمْرُهُ اِذا اَرادَ شَيْئاً اَن يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُون . فَسُبْحانَ الَّذِى بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيءٍ وَاِلَيْهِ تُرْجَعُونَ .»

[سوره یس: ۷۸ـ۸۳]

ـ برای ما مثلی [جاهلانه]زدکه گفت: این استخوانهای پوسیده‌را بازکه زنده‌می‌کند؟ [ای رسول ما] بگو: خدایی‌زنده می‌کندکه اول بار آنرا زندگی بخشید،که او به هر خلقی‌دانا [وقادر] است ، آن خدایی‌که از درخت سبزو تر، برای شما آتش‌قرارداد، تاچون خواهید برافروزید، پس آیا آن خدایی‌که خلقت با عظمت‌آسمان و زمین از اوست، به‌آفرینش موجودی چون شما قادر نیست ؟آری البته قادر است که اوآفریننده‌ی‌تمام

چیزهاو دانابه تمام امور است، فرمان خداچنین است‌که‌چون به‌آفرینش چیزی اراده‌کند،گوید: «پدیدارشو» بلافاصله آن موجود پدیدار می‌شود. پس منزه وپاك است خدایی‌که ملك و ملکوت هرموجود زنده بدست اوست‌و بازگشت همه‌ی خلایق به سوی اوست.ـ

«بَلْ قالُوا مِثْلَ ما قالَ الْاَوَّلُون.قالُوا ءَاِذا مِتْناوَکُنّا تُراباً وَعِظاماً اِنّا لَمَبْعُوثُونَ لَقَدْ وُعِدْنا نَحْنُ وَآباؤُنا هٰذا مِنْ قَبْلُ ! اِنْ هٰذا اِلّااَساطِیرُ الْاَوَّلِین! قُلْ : لِمَنِ الْاَرْضُ وَمَنْ فِیها اِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ؟ سَیَقُولُونَ لِلّٰهِ ! قُلْ : اَفَلا تَذَکَّرُون ؟! قُلْ : مَنْ رَبُّ السَّماواتِ السَّبْعِ وَرَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِیم ؟ سَیَقُولُونَ لِلّٰهِ قُلْ : اَفَلا تَتَّقُون ؟ قُلْ : مَنْ بِیَدِهِ مَلَکُوتُ کُلِّ شَیْءٍ وَهُوَ یُجِیرُ وَلا یُجارُ عَلَیْهِ اِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُون ؟ سَیَقُولُونَ لِلّٰهِ ! قُلْ : فَاَنّیٰ تُسْحَرُونَ؟!»

[سوره‌ٔ مؤمنون: ۸۱ـ۸۹]

ـ بلکه همان گویند که کافران پیشین می‌گفتند: از کجا که چون مردیم،و استخوان ما پوسید وخاك شد، باز زنده‌و برانگیخته‌می‌شویم، که‌از این وعده‌ها بسیار به‌ما، وپیش‌ازاین به‌پدران ماداده شد،واینها افسانه‌های پیشینیان است، [ای‌پیامبر] بگو: زمین‌و هرآنچه در آن‌است از کیست ؟اگر شما فهم‌و دانش دارید؟البته پاسخ خواهند دادکه از خداست، پس بگوکه چرا قدرت خدارا به‌یاد نمی‌آورید، بازبه آنهابگو که‌پروردگار آسمانهای هفتگانه، وآفریدگار عرش بزرگ‌چه کسی‌است؟ که‌البته بازپاسخ‌خواهند دادکه :خداست !پس بگوکه‌چرا پروانمی‌گیرید واز خدا نمی ترسید ؟ونیز ای‌رسول !بگو:آن‌کیست که‌اینهمه ملکوت‌آسمان وزمین را بیافرید، و اینهمه موجودات دنیا را پناه‌می‌دهد و حمایت‌می‌کند ولی کسی از او حمایت نتواندکرد؟که‌اگر می دانید بازگویید، بی‌شك خواهند گفت‌که: خداست!پس بگو :چرابه‌فریب و سحر منسوب‌می‌کنید!ـ

«وَقالُوا : ءَاِذاکُنّا عِظاماً وَرُفاتاً ءَاِنّا لَمَبْعُوثُونَ خَلْقاً جَدِیداً ؟! قُلْ : کُونُوا حِجارَةً اَوْحَدِیداً اَوْخَلْقاً مِمّا یَکْبُرُ فِی صُدُورِکُم !! فَسَیَقُولُونَ : مَنْ یُعِیدُنا ؟! قُلِ : الَّذِی فَطَرَکُم اَوَّلَ مَرَّةٍ ! فَسَیُنْغِضُونَ اِلَیْكَ رُؤُسَهُمْ وَیَقُولُونَ : مَتیٰ هُوَ ؟ قُلْ : عَسیٰ اَنْ یَکُونَ قَرِیباً! یَوْمَ یَدْعُوکُمْ فَتَسْتَجِیبُونَ بِحَمْدِهِ. وَتَظُنُّونَ اِنْ لَبِثْتُمْ اِلّا قَلِیلاً ».

[سوره‌ٔ اسراء : ۴۹ـ۵۲]

ـ گفتند: چون به استخوانی پوسیده بدل شویم ، باز دو باره زنده و به صورت‌خلقی جدید برانگیخته‌خواهیم شد؟![ای‌رسول ما به‌منکران] بگو:

اگر سنگ باشید یا آهن، و یا خلقی سخت تر از سنگ و آهن[باز به فرمان خدا زنده می‌شوید]. پس اگر گویند که: که ما را زنده کند؛ بگو همان خدایی که نخستین بار شما را بیافرید، پس آنگاه آنان در نزد تو سرافکنده خواهند شد و [ای محمد] بگو: این رویداد بزرگ نزدیک است، روزی که خداوند شما را فرا خواند و شما باسپاس و حمد فراوان پاسخ گویید و چنین پندارید که جز لحظاتی اندك در گورها درنگ نکرده‌اند.

«قٓ وَالْقُرْآنِ الْمَجِيدِ . بَلْ عَجِبُوا أَنْ جاءَهُمْ مُنْذِرٌ مِنْهُمْ فَقالَ الْكافِرُونَ هذا شَيْءٌ عَجِيبٌ! أَإِذا مِتْنا وَكُنّا تُراباً؟! ذٰلِكَ رَجْعٌ بَعِيدٌ ! قَدْ عَلِمْنا ما تَنْقُصُ الْأَرْضُ مِنْهُمْ ، وَعِنْدَنا كِتابٌ حَفِيظٌ . بَلْ كَذَّبُوا بِالْحَقِّ لَمّا جاءَهُمْ فَهُمْ فِي أَمْرٍ مَرِيجٍ . أَفَلَمْ يَنْظُرُوا إِلَى السَّماءِ فَوْقَهُمْ كَيْفَ بَنَيْناها ، وَزَيَّنّاها ، وَما لَها مِنْ فُرُوجٍ ؟ وَالْأَرْضَ مَدَدْناها ، وَأَلْقَيْنا فِيها رَواسِيَ وَأَنْبَتْنا فِيها مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ ، تَبْصِرَةً وَذِكْرىٰ لِكُلِّ عَبْدٍ مُنِيبٍ . وَنَزَّلْنا مِنَ السَّماءِ ماءً مُبارَكاً فَأَنْبَتْنا بِهِ جَنّاتٍ وَحَبَّ الْحَصِيدِ ، وَالنَّخْلَ باسِقاتٍ لَها طَلْعٌ نَضِيدٌ ، رِزْقاً لِلْعِبادِ وَأَحْيَيْنا بِهِ بَلْدَةً مَيْتاً كَذٰلِكَ الْخُرُوجُ.» [سوره ق : ۱-۱۱]

- قسم به قدس و قدرت، و قسم به قرآن بامجد و عظمت [که منکران بدان ایمان نیاوردند.] بلکه از آمدن رسولی که آنها را پند و اندرز دهد به شگفت آمده‌اند و گفتند: [این دعوی رسالت]چیزی شگفت‌آور است ، آیا پس از اینکه مردیم و یکسره بدل به خاك شدیم [دوباره زنده می‌شویم]؛ این بازگشته بسیار شگفت‌آور است، [تعجب نکنید]که ما بدانچه زمین از آنها بکاهد کاملا آگاهیم و کتاب لوح محفوظ نزد ماست، بلکه کافران [چون رسول آمد] حق را تکذیب کردند، و در این کار سترگ مضطرب و سرگردان ماندند، آیا [منکران حق] آسمان را فراز سرخود نمی‌نگرند که ما چگونه بنایی محکم برپا داشته و آنرا به زیور ستارگان درخشان آراسته‌ایم که هیچگونه شکاف وخللی را در آن راه نباشد، و زمین را نمی‌نگرند که آنرا بگستردیم و در آن کوههای استوار پی افکندیم، و هر نوع گیاه با حسن و طراوت را در آن برویانیدیم، که این دلایل قدرت در آسمان وزمین، موجب بصیرت و یادآوری برای هر بنده‌ای است که به توبه ازگناه رو به درگاه خدا آورد، وما از آسمان آب بابرکت را فرو فرستادیم و باغهای میوه و خرمنها از کشت حبوبات در آن رویاندیم، و نیز نخلهای برومندخرما که میوه‌ی آن منظم روی هم چیده‌شده است برانگیختیم، واینها را روزی

بندگان قراردادیم، و باآب‌باران زمین مردم را زنده ساختیم،و[خلق رانیز] از خاك به‌همینگونه بیرون کنیم.ـ

از اینگونه‌ـو نمونه‌هایی از این قبیل در سوره‌های مکی، از جدال و گفتگو با دروغ انگاران رستاخیز بسیار است، اینجا به دلیل عقلی توجه می‌دهدکه قوام‌واساس آن خدایی است‌که برای نخستین بار آسمان و زمین راآفرید، و آفریدگاری که زمین مرده را زنده‌کرد، وزندگی‌و حیات را ازآن‌برآورد، در حالیکه پریشان و بی جمعیت بود،وپروردگاری که این انسان را آفرید، باچنین هستی پیچیده‌که سخت‌ترین وشدیدترین پیوند، از نطفه‌ای ساده بود.. این چنین پروردگاری راآن توانایی هست که زندگی رابه استخوانهای پوسیده و خاك شده برگرداند، وتوده‌ی‌مردم راباردیگر از خواب سنگین‌شان برانگیزاند.. اما قرآن همین‌واقعیته را در طی داستانی منطقی و خشك نیاورده، وآنرا در محیط ذهن محصور نگردانیده، بلکه در این داستان وجدان آدمی را مورد توجه قرارداده تا آنرا برانگیزاند، وانگیزه‌ای از آن ساخته که‌برتار های دل اثر کندوبا توجه به فطرت انسان آنرا در عمق وجود جایگزین سازد ،و خلاصه آنرا به‌نحوی بیان‌کرده که داستانش را از پیش دربخش «ایمان به خدا»آوردیم. و بر همان اساس وجدان را منفعل ساخت و تمام ذهن را در موردآن قانع ساخت .

اما دومین روش در رویارویی با ایشان همان ترسیم صورت‌عذاب قیامت دروجود انسان است،که در برابرآنان راهی خوف‌انگیز وترسناك است. ترسی برتر از تصوراذهان انکارگرانان ، ترسی‌که هیچ‌جای خطاب و گفتگو باقی ننهد، و دیگر داخل جدل‌نشود، وراه انکاربرای آنان باقی ننهد،و صورت جهنم‌را چنان دربرابرآنان عرضه می‌کندکه گویی آنرا می‌بینندکه خطاب به ایشان می‌گوید:

ـ شما بودیدکه حساب ورستاخیز رادروغ می‌انگاشتید؟! بنابراین در این آینه وجودتان را درفردا بنگرید..که اینك شمایید و آنهم‌جهنم!!

وآنگاه نوع زیست و هستی‌کسانی‌که روزواپسین را انکارمی‌کردند وبرکفرشان اصرار داشتند نشان‌می‌دهد ،با چنان عرضه‌ای‌که‌گویی درآن شکی نیست،که قرآن حقیقت روشن راعرضه می‌دارد،و باچنین روش خطابت راه را برای دروغ انگاشتن‌شان می‌بندد.

آنهایی که اصولا رستاخیز را انکارمی‌کردند خود می‌دانستندکه نه‌عقل‌شان این انکار را تصدیق می‌کند، ونه وجودشان این انکـار رامی‌ـ

پذیرد، اماقرآن دراین بحث_به همین دلیل _ باایشان باروش منطقی_یعنی به‌هیچ نوعی از انواع منطق_ با آنان به مجادله نپرداخت تاحقیقت رستاخیز را برآنان ثابت‌کند، بلکه به‌سوی دیگر توجه‌کرد و با پناه‌جستن به‌انگیزش وجدانی کوشید تاحداکثر اثر را بر وجدان‌شان بنهد،واین تلاش درهمان تصویر چهره‌شان بود، دربرابرشان در مقابله با جهنم وآتش سرکش دوزخ، تاوجدان شان را منفعل‌سازد،_ باصرفنظر از اذهان‌شان _ تا از طریق انگیزه‌های وجدانی آنان رابه حقیقت رستاخیز قانع‌سازد:

«قُتِلَ الْخَرّاصُونَ، اَلَّذِینَ هُمْ فِی غَمْرَةٍ ساهُونَ، یَسْئَلُونَ اَیّانَ یَوْمُ الدِّینِ؟ یَوْمَ هُمْ عَلَی النّارِ یُفْتَنُونَ. ذُوقُوا فِتْنَتَکُمْ! هٰذَا الَّذِی کُنْتُم بِهِ تَسْتَعْجِلُونَ.»

(سورهٔ ذاریات : ۱۰_۱٤)

- کشته و نابودباد آنکه دروغ بندد [وقرآن را سحر خواند]آنانکه درگمراهی و غفلت غرقه‌اند،[واز روی انکار]می پرسند که: پس‌این روز جزاکی‌خواهد آمد ؟به آنها بگو آن روزی‌که آتش دوزخ را بیازمایید. و به قهرگویندکه :بچشید !این همان عذابی است‌که به تعجیل‌می‌خواستید._

«اِنَّ عَذابَ رَبِّکَ لَواقِعٌ ، مالَهُ مِن دافِعٍ ، یَوْمَ تَمُورُ السَّماءُ مَوراً وَتَسیرُ الْجِبالُ سَیراً ، فَوَیْلٌ یَوْمَئِذٍ لِلْمُکَذِّبِینَ، اَلَّذِینَ هُم فِی خَوْضٍ یَلْعَبُونَ . یَوْمَ یُدَعُّونَ اِلیٰ نارِ جَهَنَّمَ دَعّاً : هٰذِهِ النّارُ الَّتِی کُنْتُمْ بِها تُکَذِّبُونَ! اَفَسِحْرٌ هٰذا ؟! اَمْ اَنْتُمْ لاتُبْصِرُون !! اِصْلَوْها فَاصْبِرُوا اَوْلا تَصْبِرُوا سَواءٌ عَلَیْکُم ! اِنَّما تُجْزَوْنَ ماکُنْتُمْ تَعْمَلُون .»

[سورةالطور: ۷_۱٦]

- البته عذاب الهی [برکافران] واقع خواهد شد، و هیچکس راقدرت دفع آن نخواهد بود، روزی‌که آسمان سخت جنبش‌کند ،وکوههاچون ابر بهارتند، به گردش آید، وای‌برآنان‌که وعده‌ی‌حق را دروغ انگاشتند. آیا به گمان شما این آتش نیز سحرو افسون است،وآیا هنوز چشم‌واقع‌بین نمی‌گشایید؟ اینك‌درآتش فروشوید که‌بردباری ویاعدم بردباری برشما یکسان است،که آنچه در جهان به جای‌آورید،همان را امروز جزایابید._

«اَکُفّارُکُم خَیْرٌ مِن اُولٰئِکُمْ اَمْ لَکُمْ بَراءَةٌ فِی الزُّبُرِ ؟ اَمْ یَقُولُونَ: نَحْنُ جَمیعٌ مُنْتَصِر ؟! سَیُهْزَمُ الْجَمْعُ وَیُوَلُّونَ الدُّبُر . بَلِ السّاعَةُ مَوعِدُهُم وَالسّاعَةُ اَدهیٰ وَاَمَرُّ ! اِنَّ الْمُجْرِمِینَ فِی ضَلالٍ وَسُعُرٍ ، یَوْمَ یُسْحَبُونَ فِی النّارِ عَلیٰ وُجُوهِهِم : ذُوقُوا مَسَّ سَقَرَ!»

[سورهٔ قمر : ٤۳_٤۸]

آیا شماکفار (مکی‌ها) بهتر از اقوام گذشته‌اید؟و یا شما را از عذاب‌خدارهایی‌وبرائت‌است؟آیاآنهامی‌گویند چون با هم‌متحدیم به یاری هم پیروزیم، نمی دانندکه بزودی شکست خورده‌و پشت به میدانـگاه بگریزید، بلکه ساعت قیام وعده‌گاه آنهاست،که روزی بسیار سخت و زهرآگین است،که بدکاران عالم،دردنیاگمراه‌و درواپسین روزبه‌آتش‌اند، روزی آنها رابه آتش دوزخ‌کشند، وگویند: اینك رنج دوزخ‌رابچش !

«قُلْ : اِنَّ الْاَوَّلِينَ وَالْاَخِرِينَ لَمَجْمُوعُونَ اِلىٰ مِيقاتِ يَوْمٍ مَعْلُوم ، ثُمَّ اِنَّكُمْ اَيُّهَا ـ الضّالُّونَ الْمُكَذِّبُونَ، لَاٰكِلُونَ مِنْ شَجَرٍ زَقُّوم ، فَمالِئُونَ مِنْهَا الْبُطُون ، فَشارِبُونَ عَلَيْهِ مِنَ الْحَمِيمِ، فَشارِبُونَ شُرْبَ الْهِيم. هذانُزُلُهُم يَوْمَ الدِّين.» [سورهٔ واقعه: ۴۹ـ۵۶]

[ای رسول ما]بگو: تمام خلق‌اولین وآخرین زنده می‌شوند، وهمه در وعدگاه روز معین محشر جمع می‌گردند، آنگاه شما ای گمراهان که روز واپسین را دروغ‌می انگارید، البته از درخت «زقوم» تلخ دوزخ خواهید خورد، و شکم رااز آن پر خواهید ساخت، وآنگاه از آب گرم جهنم خواهید آشامید، واز عطش چنان آن‌آب رابیاشامیدکه شتران‌تشنه آشامند،که این طعام و شراب انکارگران در روز جزاست.

«اِنَّ يَوْمَ الْفَصْلِ مِيقاتُهُمْ اَجْمَعِينَ . يَوْمَ لايُغْنِى مَوْلًى عَنْ مَوْلًى شَيْئًا وَلاهُمْ يُنْصَرُون ، اِلّامَنْ رَحِمَ اللهُ اِنَّهُ هُوَالْعَزِيزُ الرَّحِيم. اِنَّ شَجَرَةَ الزَّقُّوم ، طَعامُ الْاَثِيم ، كَالْمُهْلِ يَغْلِى فِى الْبُطُون، كَغَلْىِ الْحَمِيم. خُذُوهُ فَاعْتِلُوهُ اِلىٰ سَواءِ الْجَحِيم، ثُمَّ صُبُّوا فَوْقَ رَاْسِهِ مِنْ عَذابِ الْحَمِيم . ذُقْ اِنَّكَ اَنْتَ الْعَزِيزُ الْكَرِيم! اِنَّ هٰذاماكُنْتُمْ بِهِ تَمْتَرُون»

[سورهٔ دخان: ۴۰ـ۵۰]

ـروز قیامت ، روز بازشناسی مؤمن از کافر، وعدگاه جمیع خلایق است‌روزی‌که هیچ حامی و حمایتگری نباشدو یارویاوری کسی رااز‌عذاب نرهاند، واحدی‌را نصرت و یاری نکند، مگر آنکه خدا رحم‌کند، که او تنها برخلق مقتدر و مهربان است،و درخت زقوم جهنم وسیله‌ی روزی و غذای بدکاران است، وآن غذا در شکمها چون مس گداخته درآتش می‌جوشد، یاچنانکه آب برروی آتش بجوشد [خطاب‌به‌قهررسدکه] بگیرید وبدکاران رابه میان دوزخ افکنید، وبه شکنجه آب جوشان برسرش فروـ ریزید، و[به‌استهزاء] گویند: عذاب دوزخ‌را بچش ،که‌توبسیار عزیز و گرامی هستی،و این‌همان عذابی است‌که از آن درشك وانكاربودید.ـ

و اما روش سوم نیز همچنان است‌که چهره‌شان در روز قیامت، در جهنم برایشان عرضه شود، [وچهره مؤمنین نیز در بهشت] اما بدون خطاب مستقیم، بلکه واقعیتها بر انکارگران روز واپسین چنان عرضه می‌شود که‌گویی آنان بدان جاهل‌اند، ظاهر قضیه چنین است‌که نه‌وجودی را فرض برآنان قرارمی‌دهد و نه روی سخن متوجه‌ایشان است، بلکه حقایق قائم به‌ذات عرضه می‌شود، که اگرکسی خواست ایمان‌آورد، خود ایمان آورد، که البته ایمان آوردن برایش بهتر است، امااگرکسی قصد انکار روز واپسین دارد، خود دریابدکه به‌امثال او در روز واپسین چه‌رسیده است ومی رسند ،که این روش دارای اثر انفعالی نیرومند است ، زیرا در چنین روشی انسان میان خرد و میان قهرمانان قصه پیوند پنهانی ولی نیرومند می‌یابد، و آگاهانه ناآگاهانه این پیوند ذهن او را به خود مشغول می‌دارد، آنچنانکه اگر نیکی وخیری برقهرمانان داستان رسد، آرزو می‌کندکه‌کاش جای آن قهرمانان بود، و اگر بدی‌و نا روایی برقهرمان رسد آرزو می‌کندکه وجود اواز شرآن نارواپی نجات یابد !نیز همین تأثیر در قلب «معاندین» خواهد بودکه امثال خود راگرفتار عذاب آتش دوزخ می‌بینند، وایمان آوردگان را دربهشت نعیم غرق در سعادت‌می‌نگرند، و لذا این امید دردلشان می پیچدکه در این روزی ارزنده بـا نیکبختان شریك باشند، وازشر دوزخ برهند، و در میان این امواج‌تأثرات انکارشان را ازروز واپسین فراموش می‌کنند، یاحداقل باچنین‌مشاهداتی آن پایگاه پیشین‌شان متزلزل می گردد[واز اینجا به راه درست‌برمی‌گردد] و اثر تسلیم در وجودشان می‌پیچدکه:

«يابَنِي‌آدَمَ اِمّا يَاْتِيَنَّكُم رُسُلٌ مِنكُم يَقُصُّونَ عَلَيْكُم آياتي فَمَنِ اتَّقىٰ وَاَصْلَحَ فَلا خَوفٌ عَلَيْهِم وَلاهُم يَحزَنُونَ ، وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِاياتِنا وَاسْتَكْبَرُوا عَنها اُولائِكَ اَصْحابُ‌النّارِ هُمْ فيها خالِدُون . فَمَن اَظْلَمُ مِمَّنِ افتَرىٰ عَلَى‌اللّهِ كَذِباً اَوكَذَّبَ‌بِاياتِهِ ؟ اُولائِكَ يَنالُهُمْ نَصِيبُهُمْ مِنَ‌الْكِتابِ حَتّىٰ اِذا جاءَتْهُمْ رُسُلُنا يَتَوَفَّونَهُمْ قالُوا : اَيْنَ‌ماكُنتُمْ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ‌اللّهِ ؟ قالُوا : ضَلُّوا عَنّا ! وَشَهِدُوا‌عَلىٰ اَنْفُسِهِم اَنَّهُمْ كانُوا كافِرِينَ . قالَ: ادْخُلُوا فِي‌اُمَمٍ قَدخَلَتْ مِنْ‌قَبْلِكُم مِنَ‌الْجِنِّ وَالْاِنْسِ فِي‌النّار .كُلَّما دَخَلَتْ اُمَّةٌ لَعَنَتْ اُخْتَها ، حَتّىٰ اِذَا ادّارَكُوا فيها جَميعاً قالَتْ اُخراهُم لِاُولاهُم : رَبَّنا هٰؤُلاءِ اَضَلُّونا فَآتِهِمْ عَذاباً ضِعْفاً مِنَ‌النّار! قالَ: لِكُلٍّ‌ضِعْفٌ وَلٰكِن لاتَعْلَمُونَ! وَقالَتْ اُولاهُم لِاُخْراهُم :

فَماکانَ لَکُمْ عَلَینا مِن فَضلٍ! فَذُوقُوا الْعَذابَ بِماکُنتُم تَکْسِبُون ! اِنَّ الَّذینَ کَذَّبُوا بِآیاتِنا وَاسْتَکْبَرُوا عَنْها لاتُفَتَّحُ لَهُمْ اَبوابُ السَّماء ، وَلایَدخُلُونَ الْجَنَّةَ حَتّیٰ یَلِجَ الْجَمَلُ فی سَمِّ الْخِیاطِ ! وَکَذٰلِکَ نَجْزِی الْمُجْرِمینَ ، لَهُمْ مِن جَهَنَّمَ مِهادٌ وَمِن فَوقِهِم غَواشٍ ! وَکَذٰلِکَ نَجْزِی الظّالِمینَ . وَالَّذینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصّالِحاتِ ـ لانُکَلِّفُ نَفساً اِلّا وُسْعَها ـ اُولائِکَ اَصْحابُ الْجَنَّةِ هُم فیها خالِدُون. وَنَزَعنا مافی صُدُورِهِم مِن غِلٍّ، تَجْری مِن تَحْتِهِمُ الاَنهارُ، وَقالُوا: اَلْحَمْدُلِلّهِ الَّذی هَدانا لِهٰذا ، وَماکُنّا لِنَهْتَدِیَ لَولا اَن هَدانَااللّهُ. لَقَد جاءَت رُسُلُ رَبِّنا بِالْحَقِّ . وَنُودُوا : اَن تِلْکُمُ الْجَنَّةُ اُورِثْتُمُوها بِماکُنْتُم تَعْمَلُونَ . وَنادیٰ اَصْحابُ الْجَنَّةِ اَصْحابَ النّارِ اَن قَدوَجَدْنا ماوَعَدَنا رَبُّنا حَقّاً ، فَهَل وَجَدتُم ماوَعَدَ رَبُّکُم حَقّاً ؟ قالُوا: نَعَم ! فَاَذَّنَ مُؤَذِّنٌ بَیْنَهُمْ اَن لَعْنَةُاللّهِ عَلَی الظّالِمین، اَلَّذینَ یَصُدُّونَ عَن سَبیلِ اللّهِ وَیَبْغُونَها عِوَجاً وَهُم بِالآخِرَةِ کافِرُون . وَبَیْنَهُما حِجابٌ وَ عَلَی الْاَعرافِ رِجالٌ یَعْرِفُونَ کُلّاً بِسیماهُم ، وَنادَوا اَصْحابَ الْجَنَّةِ اَن سَلامٌ عَلَیکُمْ ! لَمْ یَدخُلُوها وَهُمْ یَطْمَعُونَ ! وَاِذا صُرِفَتْ اَبْصارُهُم تِلقاءَ اَصْحابِ النّارِ قالُوا : رَبَّنا لاتَجْعَلْنا مَعَ الْقَومِ الظّالِمینَ ! وَنادیٰ اَصْحابُ الْاَعرافِ رِجالاً یَعرِفُونَهُم بِسیماهُم ، قالُوا : مااَغْنیٰ عَنْکُمْ جَمْعُکُمْ وَماکُنْتُم تَسْتَکْبِرُونَ ؟ اَهٰؤُلاءِ الَّذینَ اَقْسَمْتُمْ لایَنالُهُمُ اللّهُ بِرَحْمَةٍ؟! اُدْخُلُوا الْجَنَّةَ لاخَوفٌ عَلَیکُم وَلااَنتُمْ تَحْزَنُونَ! وَنادیٰ اَصْحابُ النّار اَصْحابَ الْجَنَّةِ اَن : اَفیضُوا عَلَینا مِنَ الْماءِ اَومِمّا رَزَقَکُمُ اللّهُ ! قالُوا : اِنَّ اللّهَ حَرَّمَهُما عَلَی الکافِرینَ ، اَلَّذینَ اتَّخَذُوا دینَهُمْ لَهْواً وَ لَعِباً وَ غَرَّتْهُمُ الْحَیاةُ الدُّنیا. فَالْیَومَ نَنْساهُمْ کَمانَسُوا لِقاءَ یَومِهِم هٰذا وَماکانُوا بِآیاتِنا یَجْحَدُونَ.» [سوره اعراف: ۳۵ـ۵۱]

ای فرزندان آدم ، چون پیامبرانی از جنس شما بیایند و آیات‌مرا بر شما بیان‌کنند ، پس‌هرکه تقوا پیشه‌کرد وبه کارشایسته شتافت، هیچ ترسی ازگذشته وآینده برآنها نخواهد بود،وآنانکه آیات خدارا انکار کنند ودروغ‌انگارند، و ازطاعت اوسرکشی نمایند وتکبر ورزند ، آنها اهل دوزخ‌اند، و درآن جاوید و معذب‌خواهند بود. پس‌کیست ستمکارتراز آنکه برخدای دروغ بندد، یاآیات خدارا دروغ انگارد، آنان به سرنوشت محتوم خود خواهند رسید، تاهنگامی‌که پیك مرگ فرارسد و آنان‌را قبض روح‌کنند، گویند چه شدند، آنها که به‌جای خدا آنانرا برخودخدا می‌خواندید، پاسخ دهندکه آنها از برابر چشم‌ما ناپدید شدند، وبالاخره

به زبان خویش شهادت دهندکه‌کافر بوده‌اند و راه هدایت نپیموده‌اند، خداوند گوید: درزمره‌ی آن گروه از جن‌وانس‌که پیش از شما به دوزخ داخل شدند وارد شوید، در آن وقت هرقومی از آنان که وارد دوزخ‌شوند قوم دیگر را لعنت‌کنند ، تا آنگاه‌که همه را آتش دوزخ فراگیرد، آنگاه فرودستان‌شان به زیردستان گویندکه : خدایا !اینها مارا گمراه‌کرده‌اند، پس عذاب‌شان را درآتش شدیدترو افزونتر گردان، خداوند گوید:همه را عذاب به استحقاق و به قدرگناه خود اوست، ولیکن شما نمی‌دانید، گروه مقدم به طایفه‌ی فرودست پاسخ‌دهند که شما را بر ما برتری نباشد و [مادر عقاب یکسانیم .] پس به آنان خطاب شود که: بچشیدعذاب را به‌کیفر اعمال ناشایسته‌ی که مرتکب شدید، که آنانکه آیات خدارا انکار کنندو از کبرونخوت بر آن سر فرودنیاورند، هرگز درهای آسمان‌بروی آنها گشوده نگردد، و به بهشت درنیایند. وداخل‌شدن آنان به همان‌اندازه محال است که شتر به چشمه‌ی سوزن فرو رود، و اینگونه گناهکاران‌را مجازات سخت‌خواهیم‌کرد ،برآنان دردوزخ بسترهای‌گسترده‌وسراپرده‌های افراشته مهیا کرده‌اند، واین است جزای ستمکاران خوشابه‌حال آنان‌که ایمان آورده‌اند، و درکار نیك و شایسته کوشیدندکه‌ماکسی را بیش از وسع او تکلیفه نکنیم. آنها اهل بهشت جاودان‌اندو درآن‌روزی داده خواهند شد، مازنگار کینه و بدی رااز دل بهشتیان می زداییم و دربهشت در زیر قصرهاشان نهرها جاری شود، تاگویند: سپاس خدارا که‌مارا بدین مقام راهنمایی کرد،که اگر هدایت الهی نبودما به‌خوددراین مقام راه نمی‌یافتیم،که همانا رسولان خدا مارا به‌حق رهبری کردند، آنگاه‌براهل بهشت نداکنندکه این است آن بهشتی‌که با اعمال صالح خود بـه ارث یافتید، وآنگاه‌بهشتیان دوزخیان را نداکنندکه آنچه‌پیامبران وعده‌دادند ما به‌حق یافتیم آیا شما نیز بدانچه‌که از عذاب دوزخ وعده دادنـد رسیدید ؟ گویند: بلی !و آنگاه میان آنها منادی نداکنند که لعنت خدا بر ستمکاران جهان باد !آنان که بندگان خدارا از راه خدا بازمی‌دارند، و راه کج‌می‌طلبند، آنها به قیامت ایمان ندارند، و درمیان‌دو گروه ـ بهشتیان و دوزخیانـ پرده‌ای است ، و براعراف مردانی هستندکه همه به سیمای‌شان شناخته شوند، واهل‌بهشت، آنان را نداکرده‌گویندکه درود برشما باد،امااعرافیان در بهشت داخل نمی‌شوند، در حالیکه بـدان آزمندند، و چون نظرشان براهل دوزخ‌افتد، به‌خداپناه‌برند، و گویند پروردگارا !مارا با ستمکاران در یك‌جا مکان‌نده ،واهل اعراف، مردانی

که به سیمای‌شان می‌شناسند آوازدهندو گویند :دیدید که گردآوری‌مال ودستیازی به جاه و مقام هرگز سودی برای شما نداشت ؟!آیا مقام آن‌گروه از مؤمنان راکه‌سوگند یادمی‌کردید که‌خدا آنان را مشمول رحمت‌وعنایت خود نمی‌گرداند می‌بینید ؟!وبه آنان خطاب شود که‌بی‌هیچ خوف واندیشه وبی‌هیچ‌اندوهی وارد بهشت گردید واهل دوزخ بهشتیان را آواز کنند که‌مارا ازآبهای گوارا و از نعمتهای بهشتی‌که خداوند روزی شماکرده بهره‌مند سازید، آنهاپاسخ دهندکه: خدااین آب وطعام رابر کافران‌حرام کرده‌است، آنان‌که دین خدارا به بازیچه‌گرفتند و متاع زندگی آنان را مغرور وغافل‌کرد، امروز نیزمابانظر رحمت برآنان ننگریم ،همچنان‌که آنان به‌اندیشه‌ی چنین روزی‌نبودند وآیات مارا راجع به‌روز واپسین انکارکردند.

دراینجا نواری متحرك در برابر دیدگان به‌تماشا نهاده می‌شود ، دیداری مستقیم وررویاروست، «شاید طولانی‌ترین ناموسی»که در قرآن به مشاهده درمی‌آید و چون پرده‌ای به‌نمایش گذاشته می‌شود همان‌جایگاه خاستگان واپسین است..که درآن چهره‌های دروغگویان وانکارگران و صورتهای مؤمنین وایمان آوردگان، در روز واپسین در برابر دیدگان تماشاگران به‌نمایش درمی‌آید، اینجا یعنی دراین دنیاست که دروغ‌گویان‌و دروغ‌انگاران صورت امثال خودشان رادرجهنم‌می‌بینندـ نه‌بلکه درحقیقت چهره‌ی خودشان رامشاهده می‌کنندـ اگرچه‌دراینجا به‌ایشان چنین چیزی گفته نمی‌شود، بلکه‌ایشان به تماشا دعوت می‌شوند، تاباعرضه‌ای غیر مستقیم ولی‌حقیقی تأثیر پذیرند ،وچهره های‌مؤمنین راستین را که دربهشت می‌خرامند ببینند تا وجدانهای‌شان زیر تأثیر قرار گیرد. و دلهاشان به تصدیق ملایم گردد.

★ ★ ★

در سراسر سوره های مکی «صحنه های قیامت» به همین ترتیب جریان دارد.. و درهمان دیدارنخست توجه مارابدین حقیقت برمی‌انگیزد که‌سه‌اصل درشکلی ویژه دراین سوره‌ها موردتوجه‌اند:

نخست، آنچه‌که در این بحث عظیمترین بخش رابه خود می‌گیردـ باستثنای مواردی اندكـ همان جمع میان دوصحنه‌های عذاب و نعیم‌است که‌با روشی واحد ودر سیاقی یکسان پی‌هم تکرار می‌شوند، چنانکه گویی این دوپرده در دوخط مختلفه جلومی‌آیندودر نهایت‌بهم برخوردمی‌کنند

آنچنانکه‌گویی ایندو چیزی واحدند!

این گفتگو تنها متوجه کافران و دروغ‌انگاران نیست‌بلکه به‌مؤمنین نیز توجه‌دارد، که اگر دروغ‌انگاران مورد خطاب می‌بودند مسلم‌که‌گفتگو مختص دسته‌ی‌نخست می‌گردید، حال‌آنکه این‌داستان به‌مؤمنین نیز توجه دارد، پس‌این جدل منطقی وجدانی است دراثبات اینکه پروردگار قادر است‌که مردگان رادرقیامت برانگیزد وآنان را زیرسوآل قرار دهد، [ولذا چون ایمان آوردگان این واقعیت راتصدیق دارند دیگر نیازی به‌اثبات نیست.] مگر اینکه ایمان‌آوردگان در این‌سو به‌تماشا و مشاهده دعوت می‌شوند! تااین نمونه‌های شگفت‌را از بشر ببینند واز دیدن آن‌صحنه‌ها چشمان‌شان شگفت‌آورد، وبدین ترتیب به‌گونه‌ای آگاهانه‌و یاناخودآگاه برایمان‌شان افزوده‌شود وپایداری‌شان در راه حق افزون‌گرددو براین‌نمط در سوره‌«مدثر» آورده است که:

«وَما جَعَلْنا اَصْحابَ‌النّارِ اِلّامَلائِکَةً ، وَما جَعَلْنا عِدَّتَهُم اِلّافِتْنَةً لِلَّذینَ‌کَفَرُوا ، لِیَسْتَیقِنَ‌الَّذینَ اُوتُواالْکِتابَ وَیَزدادَالَّذینَ آمَنُوا ایماناً ، وَلایَرْتابَ‌الَّذینَ اُوتُواالْکِتابَ وَالْمُؤمِنُونَ وَلِیَقُولَ‌الَّذینَ فِی‌قُلُوبِهِم مَرَضٌ وَالْکافِرُونَ : ماذا اَرادَاللّهُ بِهذا مَثَلاً ؟! کَذلِکَ یُضِلُّ‌اللّهُ مَن یَشاءُ وَیَهْدی مَن یَشاءُ...» [سوره مدثر: ۳۱]

و خازنان دوزخ راغیر از فرشتگان عذاب قرار ندادیم وآنها را جز برای فتنه‌و محنت کفار نوزده نگردانیدیم، تاآنکه اهل کتاب هم‌یقین کنند [که‌ذکراین شماره مطابق تورات وانجیل است، باآنکه صاحب‌قرآن به‌کتب آسمانی عالم نبوده است]که البته‌به‌وحی خدایت ایمان آورند، و دریقین مؤمنان نیز بیفزاید ،ودردل مومنان به‌اسلام نیز هیچگونه شك وریبی باقی‌نماند، و آنانکه دلهاشان از جهالت بیماراست، و کافران‌نیز به‌طعنه نگویندکه خداازاین مثل [که عده‌ی فرشتگان را نوزده شمرده‌است نه‌کم ونه‌بیش] چه منظوری داشت، بلی!چنین قرارداد تاهرکه‌راخواهدبه ضلالت وانهدوهرکه‌راکه خواهد هدایت‌کند.

اما جایگاههایی‌که از صحنه های دیدنی عذاب کافران انکارگــر عرضه می‌گردد باتوجه به خطاب مستقیم برایشان، بدانجهت است تــا اهل انکار و کفر مستقیماًوجود خویش رادر آتش جهنم ببینند، اگرچه چهره مؤمنین در بهشت دربرابر چهره عذاب شوندگان عرضه می‌شود؛

صحنه‌ها بدون توجه مستقیم به‌آنان عرضه می‌شود..که در هر صورت حال چه صورت خطاب مستقیماًمتوجه مؤمنین باشد یاروش گفتگو درمورد آنان تنهابه صورت حکایت ونقل داستان باشد، زیراشکل خطاب‌درحقیقت ـچه بصورت مستقیم ویاغیر مستقیم ـمتوجه هردو گروه باهم است : یعنی متوجه مؤمنین و دروغ‌گویان، و به همین سبب است‌که صحنه‌های بهشت در کنار صحنه‌های عـذاب جهنم عرضه می‌گردد، تا هرگروه‌آن سهمی‌راکه مختص اوست باچشم دریابد.

این همان خط نخست دربافت این نمایش و عرضه‌ی صحنه‌هاست.. اما خط دوم، دراین خط، تصویر شخص باتارو پودصحنه‌ها درمی‌آمیزد، زیرا دراین خط صحنه‌های برخورداری از نعیم بهشت وعذاب برای‌هر فرد آمیزه‌ای هماهنك بوجود می‌آورد، در یك موقع هریك از گروهها به سویی‌که‌ویژه اوست قرارمی‌گیرند ؛

قرآن بدین ترتیب وجود بشر را از تمام جهات آن زیر تربیت می‌گیرد، واز هر روزنه و منفذی بروجودش رخنه‌می‌کند، وبیم وامید عمیق‌ترین خطوط وجود بشرند، و عظیم‌ترین و بـزرگتریـن اثـر رادر حیات او بر جای می نهند. .

هرذات انسانی‌که متولد می‌شود در اعماق فطرت اواین دوخط در موازات هم قرار دارند: خطی‌که ازبیم دچار انفعال می‌شود، و خطی‌که اورابه سوی امید به حرکت درمی‌آورد، این دوخط در مجاورت هم و دوشادوش یکدیگربه‌پیش می‌تازند، ودر ساختن و بنای وجود اوتأثیر دارند، و غالباًنیز باهم‌اند، وبا هم درمحدود ساختن خط‌وسیر زندگی همگامی دارند، زیرا به‌همان نسبتی‌که انسان می‌ترسد، امیدوار نیز هست،و به‌نوعی‌که دچاربیم می‌گردد‌به همانگونه بذر امید در وجودش می‌روید، وارزش زندگی اوو کنش ورفتارو تمام برنامه زندگی او را محدود می سازد .

که‌قرآن برنامه‌ای فراگیرو کامل و تکامل بخش است، ودر دقت خودداری نیرویی متوازن است، وبرهر دوخط قرار می‌گیرد، و هر دو را باهم دروقت ویژه‌ی خود دارد یعنی: خط آمید وخط بیم‌را ،یعنی همان روشی راکه مابدان ترغیب و ترهیب نام می دهیم ..که هر خطی از توقیع‌بهره‌ور است، و هرخطی از دیگری تأثیری انفعالی می‌پذیرد و هردو باهم در اعماق وجود اثر می‌گذارند. .

یعنی فرد مؤمن هم صحنه‌های بهشت را در برابر خود می‌بیند و

هم‌صحنه‌های عذاب را، پس ترغیب و ترهیب، و بیم وامید انگیزه‌هایی متوازن‌وپی‌هم‌اند، زیرا بادیدن صحنه‌های نعیم بهشت برق شادمانی در وجودش می‌درخشد و برای رسیدن بدان‌به کوشش و تلاش برمی‌خیزد، واز دیدن صور عذاب نیز برانگیخته و اندیشناك می‌گردد وتلاش اوبرای دوری واجتناب ازآن صحنه‌ها بکار می‌افتد،ولذا از هراقدامی‌که اورا به صحنه های عذاب نزدیك‌کند اجتناب می‌ورزد و تلاش اودر راهی بکارمی افتدکه اورا از نزدیك شدن بدان عذاب بازدارد.

بدین‌ترتیب این دوخط اگرچه ازهم جدابنظر می‌رسند اما دارای بافتی واحدند ودر نهایت بهم‌برخوردمی‌کنند و هر یك به‌مهم ویژه‌ای می‌انجامد، و در نهایت در صورت واحدی جمع می‌شوند ،و به شکلی‌واحد ویکتا درمی‌آیند آنچنانکه حس انسان آندو رابه صورت دوخط مختلف نمی‌بیند..واین از معجزات است.

★ ★ ★

موضوع دومی‌که از مشاهده صحنه های قیامت جلب‌نظر می‌کندچه درسوره‌های مکی وچه درسوره‌های مدنی بطور مساوی است جلوه‌هائیست از روزی‌جاودان‌و عذاب دوزخ‌که عرضه می‌شودو دربرگیرنده‌ی حسیات و معنویات است.

زیراکه حس و معنا هر دو خطی از خطوط تقابل در وجود بشری است، و هردوبخش در وجود انسان درکنار یکدیگر وجود دارند... و قرآن برتمام خطوط وجود اثرمی‌گذارد وبرتمام آنها واقع می‌شود واز تمام روزنه‌ها و منافذ برآنها نفوذ می‌کند،و حس‌و معنا هر دو را برای ترغیب وترهیب به خدمت می‌گیردو دراستخدام درمی‌آورد.

و عذاب یك جریان حسی صرف است:

«اِنَّ الَّذِينَ فَتَنُوا الْمُومِنِينَ وَالْمومِناتِ ثُمَّ لَمْ يَتُوبُوا فَلَهُمْ عَذابُ جَهَنَّمَ وَلَهُمْ عَذابُ الْحَرِيق .» [سورةالبروج : ۱۰]

آنان‌که مردان‌و زنان مؤمن رادرآتش فتنه وعذاب سوزاندند، واز کار زشت خودتوبه نکردند، برآنها عذاب سوزان آتش دوزخ مهیاست.

«اَذٰلِكَ خَيْرٌ نُزُلاً اَمْشَجَرَةُالزَّقُّوم ؟ اِنّا جَعَلْنا ها فِتْنَةً لِلظّالِمِينَ . اِنَّها شَجَرَةٌ تَخْرُجُ فِي اَصْلِ الْجَحِيمِ. طَلْعُها كَاَنَّهُ رُؤُسُ الشَّياطِين . فَاِنَّهُمْ لَآكِلُونَ مِنْها فَما لِئُونَ

مِنْهَاالْبُطُونَ. ثُمَّ اِنَّ لَهُمْ عَلَيْها لَشَوْباً مِن حَميمٍ . ثُمَّ اِنَّ مَرْجِعَهُمْ لَاِلَى الْجَحيم.»

[سوره صافات : ۶۲ـ۶۸]

- که آن درخت را مابلای جان ستمکاران عالم قراردادیم ،آن زقوم درحقیقت درختی است که از بن دوزخ برآید، میوه‌اش [ازشدت بدی]گویی سرهای شیاطین است، اهل دوزخ از میوه‌ی آن آنقدر بخورندکه معده پرسازند، پس‌از خوردن آن زقوم برآنان شرابی از حمیم‌سوزان خواهدبود وبازهم بازگشت‌شان به سوی عذاب جهنم است. ـ

«اِنَّ الَّذينَ كَفَرُوا بِآياتِنا سَوْفَ نُصْليهِمْ ناراً كُلَّما نَضِجَتْ جُلُودُهُم بَدَّلْناهُم جُلُوداً غَيْرَها لِيَذوقُواالْعَذابَ . اِنَّ اللّهَ كانَ عَزِيزاً حَكيماً.» [سوره نساء : ۵۶]

- آنان‌که آیات و نشانه‌های خدا راانکارکردند ، بزودی در آتش دوزخ‌شان درافکنیم،که تمام پوست بدن‌شان بسوزد وبه پوست دیگرش مبدل سازیم، تاسختی عذاب رابچشند،که خداوند بـزرگوار و بسیار دان است.» ـ

وبار دیگر نیز عذاب صرفاً معنوی است:

« .. وَلَعَذابُ الْآخِرَةِ أَخزىٰ وَهُم لايُنْصَرُونَ» [سوره فصلت :۱۶]

در صورتیکه خواری عذاب‌آخرت از دنیا بیشتر است ودر آنجـا هیچکس آنان را یاری نخواهد کرد.

«وَيَوْمَ يَعَضُّ الظّالِمُ عَلىٰ يَدَيْهِ يَقُولُ يالَيْتَني اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبيلاً . ياوَيْلَتا لَيْتَني لَم اَتَّخِذْ فُلاناً خَليلاً . لَقَدْ اَضَلَّني عَنِ الذِّكْرِ بَعْدَاِذْجاءَني . وَكانَ الشَّيْطانُ لِلْاِنْسانِ خَذُولاً»

[سوره فرقان : ۲۷ـ۲۹]

و روزی که ستمگر باحسرت پشت دستش رابدندان گیردو گوید: ـای‌کاش‌که من در دنیا بارسول حق،راه دوستی وطاعت پیش می‌گرفتم، ووای‌برمن،ای‌کاش‌که فلان [کافروفاسق]را به‌دوستی نمـی‌گرفتم، کـه رفاقت‌او ازپیروی قرآن ورسول‌حق مرا محروم ساخت، وگمراه گردانید که دوستی شیطان برای انسان مایه‌ی خذلان‌و گمراهی است.

«يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ اَخيهِ، وَاُمِّهِ وَاَبيهِ، وَ صاحِبَتِهِ وَبَنيهِ ، لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنيهِ.» [سوره عبس : ۳۴ـ۳۷]

آنروز که از کثرت ترس ووحشت ،هرکس از برادرش می گریزد،

و نیز از مادر و پدرش وحتی اززن و فرزندش .ودرآن هرکس چنان گرفتار مشکل خودش‌است که به دیگری نتواند پرداخت. ودر همان‌هنگام دارای اثری حسی و معنوی است و آن اغلب در نمودن صحنه‌های عذاب و نمایش پرده‌های شکنجه است:

«وَالَّذِينَ كَسَبُوا السَّيِّئاتِ جَزاءُ سَيِّئَةٍ بِمِثْلِها وَتَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ . ما لَهُمْ مِنَ اللّٰهِ مِنْ عاصِمٍ .كَأَنَّما أُغْشِيَتْ وُجُوهُهُمْ قِطَعاً مِنَ اللَّيْلِ مُظْلِماً . أُولائِكَ أَصحابُ النّارِهُم فِيها خالِدُونَ»

[سوره یونس : ۲۷]

ـ وکسانیکه مرتکب اعمال بد شدند، به قدر همان اعمال مجازات شوند، و به خواری وذلت درافتند ودربرابر عذاب پروردگار نگاهبانی نیابند، چنانکه‌گویی روی سیاه آنها قطعه‌ای از شب ظلمانی است .ـ

«بَلْ كَذَّبُوا بِالسّاعَةِ ، وَأَعْتَدْنا لِمَنْ كَذَّبَ بِالسّاعَةِ سَعِيراً . إِذارَأَتْهُمْ مِن مَكانٍ بَعِيدٍ سَمِعُوالَها تَغَيُّظاً وَزَفِيراً. وَإِذا أُلْقُوا مِنْها مَكاناً ضَيِّقاً مُقَرَّنِينَ دَعَوا هُنالِكَ ثُبُوراً. لاتَدْعُوا الْيَوْمَ ثُبُوراً واحِداً وَادْعُو ثُبُوراً كَثِيراً» [سوره فرقان: ۱۱ـ۱۴]

ـ بلکه این کافران ساعت رستاخیز را دروغ انگاشتند و ما برای آنکه قیامت را تکذیب کردند آتش دوزخ را مهیا داشتیم، که چون آتش دوزخ آنان را از مکانی دورببینند، خروش و فریاد خشم دوزخ را بـه گوش خود می‌شنوند و چون[کافران] بسته در زنجیررا به مکان‌تنگی از جهنم درافکند، درآن حال همه فریاد واویلا از دل برکشند، وبرآنها عتاب‌شودکه امروز فریاد حسرت وندامت شما یکی‌نیست ،بلکه باید از این آه‌و واویلا زیاد ازدل برکشند.ـ

«وَبُرِّزَتِ الْجَحِيمُ لِلغاوِينَ ، وَقِيلَ لَهُم : أَيْنَ ماكُنْتُمْ تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللّٰه ؟ هَلْ يَنصُرُونَكُم أَوْيَنْتَصِرُونَ ؟ فَكُبْكِبُوا فِيهاهُم وَالْغاوُنَ ، وَجُنُودُ إِبْلِيس أَجْمَعُونَ . قالُوا وَهُمْ فِيها يَخْتَصِمُونَ : تَاللّٰهِ إِن كُنّا لَفِى ضَلالٍ مُبِينٍ ، إِذنُسَوِّيكُم بِرَبِّ الْعالَمِينَ . وَماأَضَلَّنا إِلَّاالْمُجْرِمُونَ فَمالَنا مِن شافِعِينَ وَلاصَدِيقٍ حَمِيمٍ . فَلَو أَنَّ لَناكَرَّةً فَنَكُونَ مِنَ الْمُؤمِنِينَ» [سوره شعراء : ۹۱ـ۱۰۲]

ـ دوزخ بر گمراهان پدیدار گردانند، آنروز به کافران گفته شود، بتهایی‌که پرستش می‌کردید به‌کجا شدند؟ آنانراکه خدارا وانهادند و آن بتهارابه جای اوبه خدایی برگرفتند آیامی‌توانند به شمایاری‌کرده ویا

از شما دفاع کنند ،و درآن حال کافران ومعبودهای باطل شان باصورت به آتش افتند، و با تمام سپاه شیطان به جهنم درآیند ودر دوزخ به مجادله با یکدیگر گویند: به خدا قسم که مادر گمراهی بسیار آشکاری بودیم، که بتها راچون خدای جهانیان پرستش کردیم، وجزاین قوم تباهکاربداندیش مارا گمراه نکردند که دراین روز سخت نه شفیع و یاوری داریم و نه دوستی که از ما حمایت کند، ای کاش باردیگر به دنیا بازمی گشتیم و به خدای یگانه ایمان می آوردیم.-

«وَقالَ الَّذینَ فِی النّارِ لِخَزَنَةِ جَهَنَّمَ ادْعُوا رَبَّکُمْ یُخَفِّف عَنّا یَوماً مِنَ الْعَذاب ! قالُوا: أَوَلَم تَكُ تَأتِیکُم رُسُلُکُم بِالْبَیِّناتِ؟ قالُو: بَلیٰ! قالُوا: فَادْعُوا! وَ ما دُعاءُ الْکافِرینَ اِلّافِی ضَلالٍ» (سوره غافر : ۴۹ـ۵۰)

- واهل دوزخ به خازنان جهنم گویند: -از خدا بخواهید، که روز عذاب مارا تخفیف دهد، و آنها گویندکه: آیاپیامبران بامعجزات ودلایل روشن به سوی شما نیامدند؟ دوزخیان گویند :آری! آمدند، پس خازنان دوزخ گویند: اینك هرچه خواهید دعاکنید، دعای کافران جز برزیان و ضلالت نخواهد بود.-

«هٰذانِ خَصْمانِ اخْتَصَمُوا فِی رَبِّهِم ، فَالَّذینَ کَفَرُوا قُطِّعَت لَهُم ثِیابٌ مِن نارٍ یُصَبُّ مِن فَوقِ رُؤُسِهِمُ الْحَمیم ، یُصْهَرُ بِهِ ما فِی بُطُونِهِم وَالْجُلُود ، وَلَهُم مَقامِعُ مِن حَدیدٍ ، کُلَّما اَرادُوا اَن یَخْرُجُوا مِنها مِن غَمٍّ اُعیدُوا فِیها ، وَذُوقُوا عَذابَ الْحَریق .»

[سوره حج : ۱۹ـ۲۲]

این دوگروه [مومن وکافر]که دردین خدا باهم به جدال برخاستند، مخالف و دشمن یکدیگرند، وکافران را لباسی از آتش دوزخ به قامت بریده اند وبرسر آنان آب سوزان (حمیم) جهنم ریزند، تانوبت بدن شان وآنچه دردرون آنهاست وامعاءو احشاء همه بدان آب سوزان گداخته شود وگرزگران و عمودهای آهنین برای آنها مهیا باشد هرگاه خواهند از دوزخ بدرآیندوازغم و اندوه آن نجات یابند، بازفرشتگان عذاب،آنان رابه دوزخ برگردانند و گویندکه بازباید عذاب آتش سوزان را بچشید.

در مورد نعمت بهشت نیز وضع به همین ترتیب است ... بحث به صورت جریان حسی محض است ویااوضاع حسی غالب است.

«وَ اَصْحابُ الْیَمینِ، ما اَصْحابُ الْیَمینِ؟ فِی سِدْرٍ مَخْضُود، وَ طَلْحٍ مَنْضُود، وَظِلٍّ

مَمْدُود ، وَماءٍ مَسْكُوب ، وَفاكِهَةٍ كَثِيرَةٍ لامَقْطُوعَةٍ وَلامَمْنُوعَةٍ ، وَفُرُشٍ مَرْفُوعَةٍ . إِنّا أَنْشَأْناهُنَّ إِنْشاءً ، فَجَعَلْناهُنَّ أَبْكاراً ،عُرُباًأَتْراباًلِأَصْحابِ الْيَمِينِ» [سورةالواقعه:۲۷ـ۳۸]

- اما یاران‌سوی‌راست، واین‌راست‌روان‌چه‌خوش روزگارانند، درسایه‌ی درختان سدرپرمیوه‌ی بی‌خارو درختان پربرگ‌سایه‌دار، که درسایه‌ی بلند درختان، و در طرف نهر آبهای‌زلال ،ومیوه های بسیار، که هیچگاه قطع نگردد، و هیچکس، بهشتیان رااز آن میوه‌بازندارد وزنان بلندمرتبه، که آنهارادرکمال زیبایی بیافریدیم، و برای همیشه آنان را باکره‌قراردادیم وشوهردوست، وجوان‌وهمسان قراردادیم، که این نعمتهای بهشتی ویژه‌ی یاران راست‌رو است.ـ

«فَوَقاهُمُ اللّهُ شَرَّ ذٰلِكَ الْيَوْمِ وَلَقّاهُمْ نَضْرَةً وَسُرُوراً ، وَجَزاهُمْ بِماصَبَرُواجَنَّةً وَ حَرِيراً ، مُتَّكِئِينَ فِيها عَلَى الْأَرائِكِ لايَرَوْنَ فِيها شَمْساً وَلازَمْهَرِيراً ، وَدانِيَةً عَلَيْهِمْ ظِلالُها وَذُلِّلَتْ قُطُوفُها تَذْلِيلاً، وَيُطافُ عَلَيْهِمْ بِآنِيَةٍ مِنْ فِضَّةٍ وَأَكْوابٍ كانَتْ قَوارِيراً مِنْ فِضَّةٍ قَدَّرُوها تَقْدِيراً ، وَيُسْقَوْنَ فِيها كَأْساً كانَ مِزاجُها زَنْجَبِيلاً ، عَيْناً فِيها تُسَمّى سَلْسَبِيلاً. وَيَطُوفُ عَلَيْهِمْ وِلْدانٌ مُخَلَّدُونَ إِذا رَأَيْتَهُمْ حَسِبْتَهُمْ لُؤْلُؤاً مَنْثُوراً ، وَإِذا رَأَيْتَ ثَمَّ رَأَيْتَ نَعِيماً وَمُلْكاً كَبِيراً. عالِيَهُمْ ثِيابُ سُنْدُسٍ خُضْرٌوَإِسْتَبْرَقٌ، وَحُلُّوا أَساوِرَمِنْ فِضَّةٍ وَسَقاهُمْ رَبُّهُمْ شَراباًطَهُوراً . إِنَّ هٰذا كانَ لَكُمْ جَزاءً وَكانَ سَعْيُكُمْ مَشْكُوراً»

[سورةالانسان: ۱۱ـ۲۲]

خدا هم‌از شرورفتنه‌ی آن‌روز، آنانرا محفوظ داشت و به‌آنهاروی خندان ودلی شادمان عطاکرد و پاداش آن بردباری‌کامل را برایشان باغ بهشت ولباس حریر بهشتی‌لطف فرمود، که‌درآن بهشت برتختهای عزت تکیه زنند، که‌نه آفتابی سوزان ببینندو نه سرمای زمهریر، بلکه درهوایی خوش و باغی دلکش تفرج‌کنند، و سایه‌ی درختان بهشتی برسرآنهاباشد، و میوه‌هایش در دسترس و دراختیار آنهاوساقیان زیباروی (غلمان) با جامهای سیمین‌و کوزه‌های بلورین، برآنهادورزنند، که‌آن بلورین‌کوزه‌ها (برنگ) نقره‌فام‌وبه‌اندازه و تناسب اهلش پرداخته شده‌اند، ودر آنجا شرابی که‌چون زنجبیل گرم و عطر آگین است برآنهابنوشانند، ودرآنجا چشمه‌ای است که سلسبیل نامند، ودر آن بهشتیانی زیبا می‌گردندکه تا ابد جوان‌و خوش‌سیمایند، آنچنانکه چون برآنان بنگری پنداری که لؤلؤ منشوراند، و چون جایگاه نیکو را مشاهده‌کنی، عالمی پرنعمت

وکشوری بینهایت بزرگ خواهی یافت، بربالای بهشتیان دیبای سبز لطیف و سطبر بینی ،و بردستهاشان دستبند نقره فام، وخدای‌شان شرابی پاك وگوارا بنوشاند و این بهشت پاداش اعمال شماست و سعی‌تان درراه طاعت‌حق، مشکور و مقبول است. ـ

«اِنَّ‌الَّذینَ آمَنوا وَعَمِلوُاالصّالِحاتِ ، اِنّالانُضیعُ اَجْرَمَنْ اَحْسَنَ عَمَلاً . اُولائِكَ لَہُم جَنّاتُ عَدنٍ تَجری مِن تَحتِہِمُ‌الاَنہار ، یُحَلَّوْنَ فیہا مِنْ‌اَساوِرَ مِن‌ذَہَبٍ وَیَلْبَسُونَ ثیاباً خُضْراًمِن سُنْدُسٍ وَاِسْتَبْرَقٍ ، مُتَّکِئینَ فیہا عَلَی‌الْاَرائِكِ نِعْمَ‌الثَّوابُ‌وَحَسُنَتْ مُرْتَفَقاً»

[سوره کهف: ۳۰ـ۳۱]

آنانکه به خدا ایمان آوردند و نیکوکاری پیشه کردند[پاداش نیکوکاری را خواهندگرفت‌که] ما هم اجر نیکوکاران را ضایع نخواهیم گذاشت. بلکه اجر بزرگ‌شان بهشتهای عدن است،که نهرهای زیر درختان جاری است ،وخاص آنهاست، درآن بهشتهای برین زیور های بیارایند ،و لباسهای حریر وزیبا بپوشند، و برتختهای عزت تکیه زنند، که آن برایشان نیکواجری وخوش آرامگاهی است، وگاه معنوی صرف است :

«اِنَّ‌الَّذینَ‌آمَنوا وَعَمِلوُاالصّالِحاتِ سَیَجْعَل لَہُم‌الرَّحمانُ‌وُدّاً» [سوره مریم : ۹۶]

آنان‌که به‌خدا ایمان‌آوردند، ونیکوکاری پیشه‌کردند، خدای‌مهربان آنها رادر نظر خلق محبوب گرداند.

«وَسیقَ‌الَّذینَ اتَّقَوْا رَبَّہُم اِلَی‌الْجَنَّةِ زُمَراً ، حَتّیٰ اِذا جاؤُها وَفُتِحَتْ اَبوابُہا ، وَقالَ لَہُم خَزَنَتُہا : سَلامٌ عَلَیْکُم ! طِبْتُم ! فَادْخُلُوها خالِدینَ . وَقالُوا الْحَمْدُلِلّهِ‌الَّذی صَدَقَنا وَعْدَهُ وَاَوْرَثَنَاالاَرضَ نَتَبَوَّاُ مِنَ‌الْجَنَّةِ حَیْثُ نَشاءُ . فَنِعْمَ اَجْرُالْعامِلینَ وَ تَرَی الْمَلائِکَةَ حافّینَ مِنْ حَولِ‌الْعَرْشِ یُسَبِّحُون بِحَمْدِ رَبِّہِمْ ، وَقُضِیَ بَیْنَہُمْ بِالْحَقِّ ، وَقیلَ الْحَمْدُلِلّهِ رَبِّ‌الْعالَمینَ .» [سورةالزمر: ۷۳ـ۷۵]

پرهیزکاران خداترس را،به‌سوی بهشت رانند و چون بدانجارسند همه‌ی‌درهای بهشترابه احترام بروشان بگشایند، وخازنان بهشت به تهنیت گویندکه سلام برشما باد،که چه‌زندگی ابدی نصیب‌شماگردید، حالی دراین بهشت درآییدو از نعمتهای جاویدان آن برخورید و[مومنان]

گویند: ستایش خدای راکه‌وعده لطف‌ورحمتش را برما محقق فرمود، و ما را وارث تمام سرزمین بهشت‌گردانید، تا هرجای آن بخواهیم منزل گزینیم، وپاداش نیکوکاران بسانیکوست، ای‌رسول!درآن روز فرشتگان رحمت را مشاهده‌کنی‌که گرداگرد عرش باعظمت خدا درآمده و به تسبیح و ستایش خدا مشغول‌اند، و میان اهل بهشت و دوزخ به‌حق حکم شود و همه گویندکه:سپاس‌وستایش،پروردگاردو جهان‌را سزاست.

«اِنَّ الَّذینَ سَبَقَتْ لَهُم مِنّاالْحُسْنیٰ اُولائِكَ عَنْها مُبْعَدُون . لایَسْمَعُونَ حسیسها، وَهُمْ فی‌مَااشْتَهَتْ اَنفُسُهُمْ خالِدُون . لایَحْزُنُهُمُ الْفَزَعُ الْاَکْبَرُ ، وَتَتَلَقّاهُمُ الْمَلائِکَةُ ـ هذا یَومُکُمُ الَّذی کُنْتُم تُوعَدُون .» [سوره انبیاء : ۱۰۱ـ۱۰۳]

آنانکه توفیق نیکی یافته‌اندودر نیکی‌سبقت‌گرفتند، از رنج دوزخ بدور خواهند بود،که آنان هرگز آوای جهنم را نخواهند شنید ،وآنچه راکه مشتاق‌و مایل آن‌اند، تا ابداز آن برخوردار خواهند بود،و هیچگاه فزع‌اکبر وهنگامه‌ی بزرگ قیامت،آنها را محزون نخواهد ساخت و آنان فرشتگان رحمت را مـلاقات‌کنند وگویند این است آن روز سعادتی‌که شمارا وعده داده بودند.

و مواردی نیز هست‌که درآن واحدهم مربوط به احساس است‌و هم معنوی است‌که اینگونه موارد غالباً مربوط به صحنه‌هـای بهشت است :

«اِنَّ الْمُتَّقینَ فی‌جَنّاتٍ وَنَعیمٍ ، فاکِهینَ بِماآتاهُم رَبُّهُم ، وَوَقاهُم رَبُّهُم عَذابَ الْجَحیم، کُلُوا وَاشْرَبُوا هَنیئاً بِماکُنْتُمْ تَعْمَلُون ، مُتَّکِئینَ عَلیٰ سُرُرٍ مَصْفُوفَةٍ وَزَوَّجْنا هُم بِحُورٍ عینٍ.وَالَّذینَ آمَنُوا وَاتَّبَعَتْهُم ذُرِّیَّتُهُمْ بِایمانٍ اَلْحَقنابِهِم ذُرِّیَّتَهُمْ وَماأَلَتْناهُم مِن عَمَلِهِم مِن شَیْءٍ کُلُّ امرِیءٍ بِماکَسَبَ رَهینٌ. وَاَمْدَدْناهُم بِفاکِهَةٍ وَلَحْمٍ مِمّا یَشْتَهُون، یَتَنازَعُونَ فیها کَأْساً لالَغْوٌفیها وَلاتَأْثیمٌ ، وَیَطُوفُ عَلَیْهِم غِلْمانٌ لَهُم کَأَنَّهُم لُؤْلُؤٌ مَکْنُونٍ وَاَقْبَلَ بَعْضُهُم عَلیٰ بَعْضٍ یَتَساءَلُون . قالوا : اِنّاکُنّاقَبْلُ فی‌اَهْلِنا مُشْفِقینَ ، فَمَنَّ اللّهُ عَلَینا وَ وَقانا عَذابَ السَّمُوم . اِناکُنّا مِن‌قَبْلُ نَدعُوه . اِنَّهُ هُوَالْبَرُّالرَّحیمُ .»

[سورةالطور: ۱۷-۲۸]

– پرواپیشگان در باغهای بهشت از روزی جاودان برخوردارند،آنان به نعمتی‌که‌خدا نصیب‌شان فرمود دلشاداند، وخداوند از عذاب دوزخ

محفوظشان داشته است،خطاب شودکه بخورید و بیاشامید، شما راگوارا بادبه‌پاداش اعمالی‌که در جهان انجام دادید در حالیکه نزدیك‌هم‌برتخت عزت تکیه زده‌اند،وما حورالعین راجفت آنها گردانیده‌ایم ، وآنان‌که به خدا ایمان آوردندوفرزندانشان نیزدراین راه ایمان پیروشان‌شده‌اند، ماآن فرزندان رابه ایشان برسانیم،و از پاداش عمل فرزندان هیچ‌نکاهیم، وبدانیدکه هر ذاتی درگروکردار خویش است، و برآن بهشتیان ازهر نوع میوه و گوشتهای لذیذکه مایل باشند فراوان بیفزاییم،آنان دربهشت جام‌گوارای شراب را چنان سریع از دست هم گیرندکه‌گویی در نزاع‌اند، حال آنکه آنان‌را باعمل بیهوده‌ی نزاع میانه‌ای نیست ،وپسرانی چون‌لؤلؤ مکنون برانجام خدمت گردشان‌می‌گردند، و در بهشت به صحبت آغازیده و سرگذشت یکدیگر بپرسند، و باهم گویند که‌از پیش میان اهل وقبیله‌ی خود خداترس بودیم، خدا هم‌برما منت نهادو مارا از عذاب سموم ودوزخ نگاهداشت زیرا ازپیش، خدا رابه حقیقت پرستش کردیم،که او بسیار نیکخواه‌و مهربان است .ـ

«جَنّاتُ عَدْنٍ يَدْخُلُونَها ، يُحَلَّوْنَ فيها مِن اَساوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَلُؤلُؤاً ، وَلِباسُهُم فِيها حَريرٌ . وَقالُوا : اَلْحَمْدُلِلّهِ الَّذي اَذْهَبَ عَنّاالْحَزَنَ ، اِنَّ رَبَّنا لَغَفُورٌ شَكُورٌ . اَلَّذي اَحَلَّنا دارَالْمُقامَةِ مِنْ فَضْلِهِ ، لايَمَسُّنا فيها نَصَبٌ وَلا يَمَسُّنا فيها لُغُوبٌ .»

[سوره فاطر: ۳۳ـ۳۵]

همان بهشت ابدی‌که درآن داخل شوید و بازروگوهرهای آن‌بردست وپیکر زیوربندید، وجامه‌ی حریر وپرنددربرکنید، وبه‌سپاس‌آن نعمتهای بی‌حساب زبان به ستایش خدا گشوده گویید:ـ سپاس پروردگار را که حزن و اندوهماببرد و خدای مابسیار بخشنده و پاداش دهنده سپاس‌است سپاس آن‌خدای راسزاست‌که ازلطف وکرم خود، مارابه منزل جاوید بهشت‌داخل کردکه در اینجاهیچ‌رنج والمی‌به مانرسد و هرگز ضعف و خستگی نخواهیم یافت.

دسته‌ای از روشنفکران در برابر صحنه‌های عذاب قرآن دچار شگفتی نمی‌شوند، زیرا آنرا سختدلی وقساوتی می دانند که‌با «ضمیر انسان» قابل درك و تطبیق نیست !ودسته‌ای دیگر نیز نعیم حسی و عذاب حسی را شگفت‌آور نمی دانند زیرا که‌برای اندیشه‌ی انسان ابتدایی این بیان، بیان مناسبی بود.. ولی می‌گویندکه برای انسان «پیشرفته و

مترقی» امروزی در مورد نعیم حسی و عذاب‌حسی فقط یک اشاره کافی است.!

«اِنَّ الَّذینَ یُجادِلُونَ فِی آیاتِ اللّهِ بِغَیرِ سُلطانٍ آتاهُمْ اِنْ فی صُدُورِهِمْ اِلّا کِبْرٌ ماهُمْ بِبالِغیهِ . فَاسْتَعِذْ بِاللّهِ . اِنَّهُ هُوَالسَّمیعُ الْبَصیرُ .» [سوره غافر: ٥٦]

آنان که‌در آیات‌خدا بی هیچ‌صحبت و برهان ،راه انکاروجدل‌پیمودند وجز تکبر ونخوت چیزی دردل ندارند،که به‌آرزوی دل هم نخواهندرسید، پس تواز شر آنها به درگاه پروردگار پناه‌گیرکه خدا شنواو بیناست.ـ

اما این روشنفکران از خود نمی‌پرسند که‌پس ضمیر این انسان متمدن و پیشرفته در این پهنه‌ی زمین کجاست‌که هرروز جوی خون در گوشه‌وکنار جهان جاری می‌گردد، وعرض و آبروبرباد می‌رود، وداریی‌ها به‌سرقت می‌رودو ارزش وشرف انسانی غصب می‌گردد،و در تمام پهنه‌ی زمین گروه اقویا چون درندگان بیشه ها خون ضعفا رامی‌مکند،و در این راه‌حتی از پاکی وصداقت وحشیان نیز بی‌بهره‌اند، زیرا حیوان چون برای خوردن می کشد بدان سبب است‌که گرسنه است، حال‌آنکه انسان متمدن و مترقی !درعین سیری می‌کشد !و هرگز از خودنمی پرسدکه چرا؟واین‌قرآن‌واقعیت اعمال‌شان رابرماروشن می‌کندکه: «اِنْ فی صُدُورِهِمْ ماهُم بِبالِغیهِ.»

ولی مافقط می‌گوییم که این‌قرآن برای عموم بشر است، برای تمام انسانها باوجود اختلافات در جهات روحی و فکری و اجتماعی و تمدنی‌شان ،و می‌گوییم که‌تمام‌انسانها نیاز خود رادرآن می‌یابند،ووجود خودرا درآن متجلی و منعکس می‌یابند ، آنچنانکه گویی در آینه‌می‌نگرند.. وزیرتأثیر انفعالی قرار می‌گیرند، هرکس به‌نسبتی‌که دیده ودل برآن بگشایدبه همان نسبته تحت تأثیر قرارمی‌گیرد..

و سپس می گوییم‌که حتی یك‌نفر انسان در میان اینهمه انبوه‌بشر یافت نمی‌شودکه تنهابامعنویت زندگی کند،و کاری به احساس و امور حسی و غریزی نداشته باشد ...و می‌گوییم‌که انسان‌در مترقی ترین حالاتش می‌تواند لحظاتی را در جهان معنویات غرق شود و به چرت‌زدن پردازد، چون امکان نداردکه بتواند جسم و احساس وحواس خود را فراموش کند،چون در آنصورت قدرت انسانی و بشری اواز دست‌می‌رود و چیزی می‌شودغیر از انسان ،زیرا انسان آمیزه‌ای از روح‌و جسم‌است و در پیوستگی جسم و روح است که‌انسان معنی پیدامی‌کند،وذات‌بشر

با آمیختگی حس و معنی می‌زید. والبته زمانی هست‌که بیشتر به جانب احساس مایل می‌شود، وگاهی‌بیشتر به‌جهت روح‌گرایش می‌یابد، اما بهرحال همیشه آمیزه‌ای از همبستگی روح و جسم است، مجموعه‌ای از حس و معنا .. مجموعه‌ای جداناشدنی...

وقرآن ـ باواقع نگری برنامه‌اش رابرای معالجه وجود انسان تنظیم می‌کند ـ انسان راآنچنانکه هست درنظر می‌گیرد.و باروشی که‌پروردگار منزه برای آموزش انسانی ارائه می‌دهد ،اورا مخاطب قرارمی‌دهد،و به همین سبب است‌که در وجود اثر می‌نهد،و در اعماق‌دل جای‌می‌گیرد،و انسان رابرمی‌انگیزد تا پاسخ مساعد دهد.. و ا زاینجاست‌که‌گفتگو از نعیم وروزی بهشت به‌صورت حسی وفطری ونیز بحث از عذاب دوزخ به صورت حسی‌و فطری بیان می شود، وبارها میان‌آندو همبستگی و ازدواج ویکتایی ایجاد می‌کند.. زیرا پروردگار به باطن همه موجودات وزندگان، بسیار آگاه و عالم است.. وبدانچه دردلهای این افراد است که روشنفکران آنرا بسیار لطیف و بالاتر از متاع حسی وقابل درک‌می‌ـ پندارند، درحالیکه خوددر میان انواع ناپاکی‌ها و پلیدیهاتا چانه‌غرق شده‌اند .

★ ★ ★

درپایان آنچه راکه ازگفتگوی آخرت درقرآن، نظر مارا بخودجلب می‌کند، همان روش تعبیری معجزه‌آسای آن است، کـه صحنه‌هـای روز واپسین رادربرابر دیدگان ما زنده می سازد، وآنچنان‌زنده ،و متحرك که گویی دیدگان آنرا می بیند، و در همان لحظه دربرابر خود آنراتماشا می‌کند،واز آن‌تاثیرمی‌پذیرد، .آنچنان تأثیری‌که گویی عملا آنرا در جهان آشکار می‌بیند،ومی پنداردکه این جریانات در زمان حال‌اند نه اموری‌که در آینده‌آنرا دربرابر خودداشته باشد،و دربیان‌قرآن به‌قدرت معجـزه می‌پیوندد، و تاآنجا پیش می رودکه قیامت برای اوبه زمان‌حال‌می‌پیوندد، چنانکه گویی قیامت در همین حال حاضر است‌که انسان درآن زندگی می‌کند،نه‌آنکه بعد بیاید ،بلکه در همین زمان حاضری که عملا در آن زندگی می‌کند، چنانکه‌گویی گذشته ساییده شده و فاصله آن بـا انسان ازمیان رفته وابعاد قیامت به‌زمان حال‌کشیده شده است:

«اِنّا کُنّامِنْ قَبْلُ نَدْعُوهُ . اِنَّهُ هُوَالْبَرُّالرَّحیمُ .» [سوره طور: ۲۸]

زیرا مااز پیش خدارابه حقیقت وجودش خواندیم که او بسیار نیکخواه‌و مهربان است.ــ

«اِنَّهُمْ کانُوا قَبْلَ ذٰلِكَ مُتْرَفِين. وَ کانُوا یُصِرُّونَ عَلَی الْحِنْثِ الْعَظِيم. وَ کانُوا یَقُولُونَ : ءَاِذا مِتناوَكُنّاتُراباً وَعِظاماً ءَاِنّا لَمَبْعُوثُون ؟ اَوَآبائُنَاالْاَوَّلُون .»

این عذاب برآنها بدان سبب‌است‌که از پیش دردنیا به ناز ونعمت پرداختند، و برگناهان کبیره اصرار و لجاجت داشتند و در مقام رد و انکار می‌گفتندکه: آیا ما چون مردیم و استخوان ماخاك شد، بازهم برانگیخته می‌شویم یا پدران از پیش درگذشته‌ی ما زنده خواهندشد؟!

«اِنَّ الَّذِينَ کانُوا مِنْ قَبْلُ يَدْعُونَ اللّهَ... وَالَّذِينَ کانُوا قَبل ذٰلِكَ مُتْرَفِين ..»

ایشان، یعنی همین زندگان‌اندکه پروردگار از همان وقتی کــه قرآن را فرو فرستاد آنان را مخاطب قرار داد، یعنی سیاق‌قرآن تمــام فاصله‌ی زمان را درمی‌نوردد، تا آنجاکه به‌زمان حاضرشان که‌بالفعل‌در آن بسرمی‌برند می‌رسد، وآن گذشته ساییده شده وخردشده‌و اینکه‌امروز گفته می‌شودتنها برای یادآوری است، تاآینده دوری‌که در پرده هــای غیب به سختی پوشیده شده به همین حاضری بدل شودکه صحنه های آنرا با چشم‌هامان‌می‌بینیم .. و این همان اصل مقصود و هدف از تعبیرقرآنی است.. وهدف‌مطلوب همان اصل روشنگری برای مردم‌است‌کــه مردم سرنوشت محتوم خویش‌را درروزقیامت به‌نحوی‌بارز ببینند وبدان‌سرنوشت یقین پیداکنند..که آینده درگرو رفتار حال‌است، ولذا بدین ترتیب بهــ آینده ایمان می‌آورند وبه‌اعمال نیك رو می‌نهند تاازآن نعمتی‌که بطور مشخص در برابر چشم خود می‌بینند برخوردار گردند ،و آن اعمالی را که‌به‌آن عذاب مشخصی‌که دربرابرخود دیدند می‌انجامدوانهند، تابه‌سوی آن عذاب‌سخت کشیده نگردند... معجزاتی آشکار با کلماتی محــدود و حتی اندك به ثمر می رسند، و چنان تأثیری دارد که جهشی رادرشنونده ایجادمی‌کند، جهشی‌که بادیدار جریانهای واقع و صورتهای زنده و مشخص همراه است، تأثیری‌که تمام لحظات زمان را دربرمی‌گیرد.. یا تمام‌لغات را درخود دارد...

همین تصویر نوظهور و بدیع از دیدنگاههای روز واپسین بودکه

نسل اول مسلمین‌را چنان ساخت‌که انگار باوجدان خویش در واپسین روز بسرمی‌بردند، اگرچه بدنهاشان درروی زمین‌گام برمی‌داشت، اما در نهادشان این حساسیت ترسناك رادرهراقدام وبازگشتی احساس می‌کردند، بیم‌از آنکه آنانرا از برخورداریهای بهشت محروم کنند وآتش را برجان‌شان اندازند ..

یعنی‌آفریدگارآنان راچنان ساخت‌که‌گویی باوجدان‌شان در واپسین روز بسر می‌برند،واز شوق رسیدن به‌بهشت در روی زمین به آرامی‌گام برمی‌دارند. از شوق دیدار خدا.. تا آنجا که‌یکی ازمسلمانان راستین صدر اسلام در میدان نبرد می‌گوید: میان‌من و بهشت فاصله‌ای نیست مگر همان اندازه‌ای که یااین مرد مرا بکشد یا من اورابکشم؟! وچون به‌این واقعیت ایمان دارد چنان به‌سوی عرصه‌ی نبرد می‌شتابدکه گویی به حجله‌ی دامادی می‌رود،ولذا خرمایی‌راکه برای خوردن‌دردست دارد برزمین می‌اندازدو می‌گوید: برای اینکه از نیکوترین خوردنیها بخورم فاصله‌ای زیاد وجود ندارد و لذا اگر صبر کنم تا خرما را بخورم زمان طولانی خواهد شد !!ولذا آخرین توان رابه کارمی‌گیردوبه میدان نبرد می‌شتابد واز شوق‌عشق‌به دیدار بهشت به پیش می‌تازد..

که‌اگر ایمان به قیامت در وجود استقرار یابد چنین قدرتی را ایجادمی‌کند، واگر این ایمان واقعاًدر وجود جای‌گیرد شخص‌وجودخویش را در بهشت می یابد، ولذا در این صورت با تمام توانائیش در روی زمین تلاش می‌کند!

ایمان به فرشتگان و کتاب و پیامبران و ایمان به‌قدر وخیر و شر آن

ایمان فرد مسلمان کامل نخواهد شدمگر اینکه بوجود فرشتگان [ونیز جن]ایمان آورد،وبه‌قرآن‌و کتابهای آسمانی پیشین ایمان آورد، وبه وحی‌ونبوت ایمان آورد،ونیزبه تقدیروخیرو شر آن ایمان پیداکند که این از سوی خداست‌و جزخداکسی نمی‌تواند در آن دخل وتصرف کند :

«لَیسَ البِرَّ اَن تُوَلّوا وُجوهَکُم قِبَلَ المَشرِقِ وَالمَغرِبِ وَلکِنَّ البِرَّ مَن آمَنَ بِاللّهِ وَ الیَومِ الآخِرِ وَالمَلائِکَةِ وَالکِتابِ وَالنَّبِیّین..» [سوره بقره: ۱۷۷]

نیکوکاری آن نیست‌که روی به‌جانب مشرق یا مغرب‌کنید ،بلکه نکوکاری آن است،که به پروردگار عالم و روز قیامت و فرشتگان و کتاب آسمانی و پیامبران ایمان آورید...»

«وَاِذصَرَفنا اِلَیکَ نَفَراً مِنَ الجِنِّ یَستَمِعونَ القُرآنَ فَلَمّا حَضَروهُ قالوا : اَنصِتُوا، فَلَمّا قُضِیَ وَلَّوا اِلیٰ قَومِهِم مُنذِرین ؟» [سورةالاحقاف: ۲۹]

[ای‌رسول» یادآر، وقتی ماچندتن‌از جنیان را متوجه توگردانیدیم، تا آیات قرآن رابشنوند، چون نزد رسول‌رسیدند، باهم‌گفتند: گوش فرادارید و چون قرائت تمام‌شد ،ایمان آوردند،و برای تبلیغ‌و هدایت به سوی قوم خود بازگشتند .

«قُل : اُوحِیَ اِلَیَّ اَنَّهُ استَمَعَ نَفَرٌ مِنَ الجِنِّ فَقالوا : اِنّا سَمِعنا قُرآناً عَجَباً یَهدی اِلَی الرُّشدِ فَآمَنّا بِه ، وَلَن نُشرِکَ بِرَبِّنا اَحَداً .» [سوره جن: ۱_۲]

ای‌رسول مابگومراوحی رسیده‌که‌گروهی از جنیان آیات قرآن‌را

[هنگام قرائت من» گوش‌کرده‌اند،و پس از شنیدن گفته‌اندکه ما ازقرآن آیات عجیبی می‌شنویم، این قرآن خلق‌رابه‌راه خیرو صلاح‌هدایت می‌کند، بدین‌سبب مابدان ایمان آورده،دیگر هرگز برخدای شرك نخواهیم ورزید.

«وَانْ يَمْسَسْكَ‌اللّٰهُ بِضُرٍّفَلاكاشِفَ‌لَهُ اِلّاهُوَ ، وَاِنْ يَمْسَسْكَ بِخَيْرٍفَهُوَ عَلىٰ‌كُلِّ شَيْئٍ قَديرٌ .» [سوره انعام: ۱۷]

واگر ازسوی خدا برتو زیانی برسد،کسی جز خدا آن زیان راازتو برندارددواگر ازاو برتو خیری‌رسد، هیچکس ترا ازآن منع‌نتواندکردکه‌او نسبت به‌هرچیزی تواناست .

«وَانْ يَمْسَسْكَ‌اللّٰهُ بِضُرٍّفَلاكاشِفَ‌لَهُ‌اِلّاهُوَ ، وَاِنْ يُرِدْكَ بِخَيْرٍ فَلارادَّ لِفَضْلِهِ‌يُصيبُ بِهِ مَن يَشاءُ مِن‌عِبادِهِ وَهُوَالْغَفُورُالرَّحيم .» [سوره یونس: ۱۰۷]

واگر خدا برای توزیانی خواهدهیچکس دفع‌آن نتواندکرد، واگر خیرو رحمتی خواهد هیچکس ردآن نتواند،که‌فضل و رحمت حق برهرکس ازبندگان‌که بخواهد البته می‌رسد،که او خدایی آمرزنده‌و مهربان‌است.

وهمه اینها از ایمان‌به غیب است‌که پروردگار برای بندگان مؤمن خویش وصف می‌کند: الم‌ذلك‌الکتاب لاریب‌فیه، هدی‌للمتقین الـذیـن یومنون بالغیب ...

الم (از حروف رمز)، این کتاب بدون تردید راهنمای پرهیزکاران است، راهنمای آنانی‌که به غیب ایمان دارند...

★ ★ ★

سوره های مکی کلا از اینگونه موضوعات بحث می‌کنند چنانکه‌گویی پس‌ازایمان به‌خدا وایمان به‌روز واپسین‌است این موضوعات (ایمان‌به فرشتگان وکتاب وپیامبران..) مانند بخش متمم ایمان و عقیده‌اند، تـا آنجاکه این بخش از جهت حجم موضوع، بیشترین حجم رابه خودمی‌گیرد، واکثر سوره‌های مکی نیزبه‌همین ترتیب است: یعنی نخست بحث از ایمان به‌خداست‌و سپس ایمان به روز واپسین است‌که بی‌شك پیرایه هـای معینی نیز در دوران مکی داریم و مشکلاتی‌که ناگزیر گفتگو از ایـن موضوعات راواجب می‌سازد ...

اعـراب بـه فرشتگان اعتقاد داشتند ، اما آنها را دختران خـدا می‌دانستند وآنها را برهمین اساس پرستش می‌کردند،و لذا لازم بودکه

اینگونه اعتقادات فاسد و نادرست تصحیح شود:

«وَجَعَلُوا المَلائِکَةَ الَّذینَ هُمْ عِبادُ الرَّحمانِ اِناثاً! اَشَهِدُوا خَلْقَهُم؟ سَتُکْتَبُ شَهادَتُهُمْ وَیُسأَلُون. وَقالُوا لَوشاءَ الرَّحمانُ ماعَبَدْناهُم !! مالَهُمْ بِذلِکَ مِن عِلمٍ. اِنْ هُمْ اِلّا یَخْرُصُون.»

[سوره زخرف: ۱۹ـ۲۰]

مشرکان فرشتگانی راکه مخلوق و بندگان خدا هستند دختران خدا می خوانند! آیا درهنگام خلقت آنان حاضر بودند ؟ البته که شهادت آنها در نامه‌ی عمل‌شان نوشته شده و برآن سخت موآخذه شوند، مشرکان گویند اگر خدا می‌خواست ما اینها (بتها و فرشتگان)را نمی پرستیدیم، این گفته نه ازروی دانش است، بلکه به پندار باطل خویش سخن‌گویند.

«فَاسْتَفْتِهِم: اَلِرَبِّکَ الْبَناتُ وَلَهُمُ الْبَنُون؟! اَمْ خَلَقْنَا الْمَلائِکَةَ اِناثاً وَهُمْ شاهِدُون؟ اَلا اِنَّهُمْ مِنْ اِفْکِهِم لَیَقُولُونَ: وَلَدَاللّهُ ! وَاِنَّهُم لَکاذِبُون ـ اَصْطَفَى الْبَناتِ عَلَى الْبَنین ؟ مالَکُمْ ! کَیْفَ تَحْکُمُون ! اَفَلا تَذَکَّرُونَ ؟!» [سورة الصافات: ۱۴۹ـ۱۵۵]

[پس توای رسول] از این مشرکان بپرس‌که آیا خدارا فرزندان دختر سزاست و شما را پسر؟!یااینکه چون‌ما فرشتگان‌رامی آفریدیم آنان درآنجا حاضر بودند ؟!بدانکه آنان [ازجهل‌خود] برخدا دروغ بسته‌اند، که‌می‌گویند خدا دارای فرزندان است‌که البته دروغ است، آیا خدادختران رابرپسران برگزید؟چراچنین جاهلانه حکم‌می‌کنید آیا [بااین دلایل] باز به خودنمی آیید ؟

بدین ترتیب می‌گویدکه[مشرکان] میان پروردگار بزرگ‌و میان جن پیوند نسبی قائل بودند، و برهمین اساس آنهارا عبادت می‌کردند، و لذابراین اساس قرآن تصحیح این اعتقاد را برعهده‌گرفت:

«وَجَعَلُوا بَیْنَهُ وَبَیْنَ الْجِنَّةِ نَسَباً ! وَلَقَدْ عَلِمَتِ الْجِنَّةُ اِنَّهُم لَمُحْضَرُون ،سُبحانَ اللّهِ عَمّا یَصِفُون.» [سوره صافات: ۱۵۸ـ۱۵۹]

و[بدتر از این] میان خدا وجن نسبت و خویشی قائل شده‌اند ، حال‌آنکه می دانند [این عقاید از خرافات است] و بزودی برای کیفر، احضار خواهند شد،که خداوند از چنین توصیفی جدا و منزه است ـ

«وَجَعَلُوا لِلّهِ شُرَکاءَ ، الْجِنَّ ، وَخَلَقَهُم ! وَخَرَقُوا لَهُ بَنینَ وَبَناتٍ بِغَیرِعِلْمٍ ،سُبْحانَهُ

وَ تَعالیٰ عَمّا یَصِفُون . بَدیعُ السَّماواتِ وَالأرضِ . أنّیٰ یَکُونُ لَهُ وَلَدٌ وَلَمْ تَکُنْ لَهُ صاحِبَةٌ وَ خَلَقَ کُلَّ شَیْءٍ ، وَهُوَ بِکُلِّ شَیْءٍ عَلیمٌ» [سورةالانعام: ۱۰۰-۱۰۱]

اهریمنان را بر خدا شریك وانباز قراردادند [در صورتیکه آنها] آفریدگار خدا هستند، وبرا اوپسران ودخترانی پنداشتنددر صورتیکه خداوند از چنین عناوینی که‌اورا بدان وصف می‌کنند جداست، او پدید آورنده‌ی آسمان وزمین‌است، چگونه ویرافرزندی تواند بود، درصورتیکه اورا جفتی نیست ،اوست که‌همه‌چیز را آفریده واز تمام امورچه‌جزیی‌و چه کلی آگاه است .

ونیزکسانی بودندکه نه به‌قرآن ایمان آوردند ونه‌به کتابهای آسمانی پیشین ایمان داشتند :

«وَقالَ الَّذینَ کَفَرُوا : لَن نُؤمِنَ بِهٰذَا القُرآنِ وَلابِالَّذی بَیْنَ یَدَیْهِ»

[سوره سبا: ۳۱]

حق‌پوشان مشرك گفتند: ماهرگز به این قرآن و کتابهایی‌که پیش از این فرستاده‌اند ایمان نخواهیم آورد.

ویا بطورکلی از پایه منکروحی بودند:

«وَماقَدَرُوااللّه حَقَّ قَدرِهِ اِذقالُوا ماأنزَلَ اللّهُ عَلیٰ بَشَرٍ مِن شَیْءٍ .»

آنهاگفتند: که خدابر هیچیك از افراد بشر کتابی نفرستاده است».

خدا را نشناختند، طبیعت حال‌شان چنان بودو نبوت محمدبن‌عبداله (ص)رانیز منکر بودند و نبوت موسی‌و عیسی را که‌برهر دو درودباد ... اما چون نمی خواستند که از محمد (ص) پیروی‌کنند،آن اسامی (موسی و عیسی) راتنها برای جدال بارسول خدا (ص) در استخدام خودگرفتند:

«فَلَمّا جاءَهُمُ الحَقُّ مِن عِندِنا قالُوا: لَولاأُوتِیَ مِثْلَ ماأُوتِیَ مُوسیٰ أوَلَمْ یَکْفُرُوابِما أُوتِیَ مُوسیٰ مِن قَبْلُ؟! قالُوا: سِحْرانِ تَظاهَرا! وَقالُوا: اِنّا بِکُلٍّ کافِرُونَ!» [سوره قصص:۴۸]

پس هنگامی‌که از سوی حق[رسول] به‌سوی‌شان آمد، از سرلجاج گفتند : چرابه این پیامبر معجزاتی از نوع معجزات موسی داده نشد ؟ آیا مگر این مردم نسبت به‌موسی باهمان معجزات‌کافر نبودند و نگفتند: که‌اینها از قدرت سحرو جادوگری است‌که موسی و هارون ظاهرمی‌سازند ومابه این چیزها سخت بی عقیده و بی ایمانیم.

«وَلَمّا ضُرِبَ ابْنُ مَرْیَمَ مَثَلاً اِذاقَومُكَ مِنْهُ یَصِدُّون . وَقالوا : أآلِهَتُنا خَیْرٌاَمْ هُوَ ؟

ماضَرَبُوهُ لَكَ اِلّاَ جَدَلاً بَلْ هُمْ قَوْمٌ خَصِمُونَ.» [سورةالزخرف: ٥٧ـ٥٨

چون برعیسی فرزند مریم مثلی زده شد، قوم تو[ای‌رسول] ازآن به فریاد آمدند و مشرکان گفتند: آیا خدایان ما بهترند یا خدای عیسی‌ـ بن‌مریم، پس این سخن رابا توجز به‌جدل نگفتند، که‌آنها قومی‌دوستدار جدل و خصومت‌اند.

در مورد «قدر» نیز ایمانی پنداری داشتند و آنرا از سوی خدا می دانستند ،امامعتقد بودندکه خدایان و یا کاهنان‌شان بررد«قدر»توانا هستند، وبرای خدایان وکاهنان خود قدرتی‌فوق‌العاده‌قایل بودند و معتقد بودندکه آنان قادر به‌دگر‌گونی‌و برگرداندن عامل «قدر»هستند و هرچه بخواهند در مورد آن بجا می‌آورند:

این انحرافات اعتقادی کلا نیاز به اصلاح و تصحیح داشت ،حال چه در کنه وذات حقیقی وجود می‌داشت ویانه،واگر چه دراصل عقیده ارتباط به پروردگار داشت اما نیاز به اصلاح غیرقابل انکار بودونیاز به‌پندار درست، حتمی‌می‌نمود...

★ ★ ★

تصور درست و حقیقی از پروژدگار منزه حاصل نخواهد شد جز اینکه هرگونه رنگی از رنگهای شرك، بطور کلی از وجود انسان زدوده شود، حال چه‌شرك درایمان وعقیده باشدوچه شرك درپیروی ودنباله‌روی و اطاعت ،که این‌هر دو نوع شرك در حقیقت بهم پیوسته‌اند . هرگونه پنداری از این قبیل‌که‌برای خدا پسر و یا دختری فرض‌کند ویا شرکائی قائل شودو هرنوع مشارکت‌که پنداشته شود از شرك و کفر است و پروردگار از آن منزه است و تدبیر امور وبازگرداندن هرچند تنهادرید اوست، وهرنوع‌شرك مخالف با حقیقت ربانی اوست، و در عین حال موجب فساد عقیده است‌که فساد عقیده بازندگی بشر در روی زمین راست نمی آید، از سویی انسان دراین کار شرك مرتکب دو خطامی‌شود، یاحداقل این خطای او دوبخش است: نخست خطا در مورد پروردگارمنزه است‌که براو شرك می‌بندد، دیگر خطا در مورد انسان است‌که‌اورا بدین پندار فاسد به تباهی می‌کشاند، و زندگی اورا در دنیا پریشان می‌سازد، و در واپسین روز نیز او را در زمره‌ی زیانکاران قرار می‌دهد، یعنی:

«خَسِرَالدُّنیا وَالْآخِرَةَ . ذٰلِكَ هُوَالْخُسْرانُ الْمُبِینُ .» (سوره حج : ۱۱)

برای ایجاد اعتقاد درست و ایمان صحیح شایسته‌است‌که به اقرار کامل الوهیت‌و خداوندگاری «الله» برگردیم، و ذات‌اورا از هرگونه شرك منزه بدانیم، بدانگونه‌که قرآن درجای سوره‌هـای مکی بیان می‌کند، از شرك به گونه‌های مختلف چون فرزند قائل شدن و منسوب و فامیل برای خدا فرض کردن، جن و ملائکه و خدایان پنداری را در کارخدا مداخله دادن بپرهیزیم ، و چنان نکنیم‌که از پیش بوده است یعنی گروهی از قدرتهای موهوم و پیروان و یاران دروغین را در برابر خود داشتند و باسالوس و ریا در برابرشان کرنش‌می‌کردند تابه گمان باطل خود نزد خدا مقرب شوند و آن قدرتهای پنداری موجب نزدیك شدن آنان به خدا گردند:

«تَبارَكَ الَّذی نَزَّلَ الْفُرقانَ عَلیٰ عَبدِهِ لِیَکُونَ لِلعالَمِینَ نَذِیراً، اَلَّذی لَهُ مُلْكُ السَّماواتِ وَالْاَرضِ وَلَمْ یَتَّخِذْ وَلَداً وَلَمْ یَکُنْ لَهُ شَرِیكٌ فِی الْمُلكِ وَخَلَقَ کُلَّ شَیْءٍ فَقَدَّرَهُ تَقْدِیراً ، وَاتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً لایَخْلُقُونَ شَیْئاً وَهُم یُخْلَقُونَ، وَلا یَمْلِکُونَ لِاَنْفُسِهِم ضَرّاً وَلانَفْعاً ، وَلایَمْلِکُونَ مَوتاً وَلاحَیاةً وَلانُشُوراً .» [سوره فرقان: ۱ـ۳]

پروردگار آنچنان بزرگواری است‌که قرآن بربنده خاص خود نازل فرمود تا جهانیان را [از عصیان به خدا] برحذر دارد، پروردگاری که آسمان و زمین از اوست و هرگز فرزندی نگرفته و شریك وانبازی در ملك هستی نداشته، و همه‌ی موجودات را او خلق کرده و به حکمت‌کامل وتقدیر ازلی خود، حد واندازه‌ی هرچیز را معین‌کرده، مشرکان نادان خدا را فراموش‌کرده و غیر اورابه خدایی برگرفتند، حال آنکه آن‌بتها نه هیچ قادر برنفع و ضرر آنان هستند و نه‌کار مرك و زندگی و بعثت آنها بدست بتهاست.ـ

«وَیَومَ یَحْشُرُهُمْ ومایَعبُدُونَ مِن‌دُونِ‌اللهِ فَیَقُولُ : ءَاَنْتُمْ اَضْلَلْتُمْ عِبادی هٰؤُلاءِ ؟ اَمْ هُمْ ضَلُّواالسَّبِیل ؟ قالُوا : سُبْحانَكَ ماکانَ یَنْبَغی لَنااَن نَتَّخِذَمِن دُونِكَ‌مِن‌اَولِیاءَ ، وَلٰکِنْ مَتَّعْتَهُمْ وَآباءَهُمْ حَتّی نَسُواالذِّکْرَ وَکانُوا قَوماً بُوراً فَقَدکَذَّبُوکُم بِما تَقُولُونَ ، فَماتَسْتَطِیعُونَ صَرْفاًوَلانَصْراً. وَمَن یَظْلِمْ مِنْکُمْ نُذِقْهُ‌عَذاباًکَبِیراً.»

[سوره فرقان: ۱۷ـ۱۹]

در روزی‌که این کافران را با معبود هایی‌که به جای خدا پرستیدند درعرصه‌ی قیامت محشور گردانند، آنگاه بدان معبود گوید: آیا شما این

بندگان مرا از راه بردید ؟یاخود به‌راه ضلالت شتافتند ،آنها [بازبان عجز]گویند: منزه پروردگارا ! ماخود هرگز جز تو کسی را سزاوارآن ندانستیم‌که معبود محبوب‌خود اختیار کنیم، لیکن تواین کافران‌وپدران‌شان رااز نعمتهای دنیا بهره‌مند گردانیدی تاآنکه آنها تو‌و‌یادترا از خاطر بردند، و مردمی شقی و تباهکار شدند، و آنها شما را تکذیب کردندو به عذاب قیامت گرفتار شدند،که نه شما توانید آن عذاب رابرطرف‌کنید ونه‌یاری آنها توانیدکرد،وهرکه از شما بندگان ستم کند مااو رابه‌عذابی بزرگ،گرفتار می‌گردانیم.

«وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ جَمِيعاً ثُمَّ يَقُولُ لِلْمَلائِكَةِ: أَهٰؤُلاءِ إِيَّاكُمْ كانُوا يَعْبُدُونَ؟ قالُوا: سُبْحانَكَ أَنْتَ وَلِيُّنا مِنْ دُونِهِمْ . بَلْ كانُوا يَعْبُدُونَ الْجِنَّ أَكْثَرُهُمْ بِهِمْ مُؤْمِنُونَ . فَالْيَوْمَ لا يَمْلِكُ بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ نَفْعاً وَلا ضَرّاً. وَنَقُولُ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا ذُوقُوا عَذابَ النّارِ الَّتِي كُنْتُمْ بِها تُكَذِّبُونَ»

[سوره سبا: ۴۰ـ۴۲]

[ای محمد] از روزی یادکن‌که خدا همه‌ی مردم را در عرصه‌ی‌محشر گردآورد، آنگاه به فرشتگان گوید: آیا این گروه‌اندکه شما را معبود خود گرفتند ؟فرشتگان زبان به تسبیح خدا گشاده وگویند: پروردگاراتو از هر شرك و نقصی‌منزهی! تو خداو یاورمایی نه ایشان ،که‌اینان‌جن‌و شیاطین را می پرستیدند،و اکثرشان گرویده‌به آنها بودند، پس درآنروز مخلوق، هیچ مالك سودو زیان یکدیگر نیستند، و آنراکه ظلم و ستم‌کردند گوییم: اینك بچشید، آتش عذابی راکه آنروز دروغ می‌پنداشتید.ـ

«وَقالُوا اتَّخَذَ الرَّحمانُ وَلَداً ـ سُبحانَهُ!ـ بَل عِبادٌ مُكْرَمُونَ. لا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ. يَعْلَمُ ما بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَما خَلْفَهُمْ، وَلا يَشْفَعُونَ إِلّا لِمَنِ ارْتَضى، وَهُمْ مِنْ خَشْيَتِهِ مُشْفِقُونَ. وَمَنْ يَقُلْ مِنْهُمْ إِنِّي إِلٰهٌ مِنْ دُونِهِ فَذٰلِكَ نَجْزِيهِ جَهَنَّمَ، كَذٰلِكَ نَجْزِي الظّالِمِينَ»

[سوره انبیاء: ۲۶ـ۲۹]

و مشرکان‌گفتند :که پروردگار رحمان‌بخشنده صاحب فرزنداست [حاشا]که پروردگار پاك و منزه است‌و همه‌ی بندگان مقرب خداهستند، که هرگز پیش ازفرمان خداکاری نخواهندکرد، بلکه هرچه‌کنند به‌فرمان اوکنند، وآنچه ازازل و یا تاابد بجای آورند،همه را خدامی‌داند، وهرگز آن مقربان از احدی جز آن‌کسی که خدا از او راضی است شفاعت نکنند. و دائم از بیم قهر خدا اندیشناك‌اند، و هرکسی‌که‌جز خدای برحق خود را

آفریدگار بداند، او را البته در آتش فروخواهیم کرد که البته ستمکاران را چنین مجازات کنیم. ـ

اَلاٰلِلّٰهِالدّینُالْخالِصُ. وَالَّذینَ اتَّخَذُوا مِنْدُونِهِ اَولِیاءَ مانَعْبُدُهُمْ اِلّالِیُقَرِّبُونا اِلَیاللّٰهِ زُلْفیٰ! اِنَّاللّٰهَ یَحْکُمُ بَیْنَهُمْ فیما هُمْفیهِ یَخْتَلِفُونَ. اِنَّاللّٰهَ لایَهْدی مَنْهُوَکاذِبٌکَفّار»

[سوره زمر : ۳]

هان! ای‌بندگان خدا، آگاه شویدکه دین خالص ویژه‌ی خداست،و اما آنان که‌غیرخدارا به دوستی و پرستش برگرفتند،و گفتند: ماآن‌بتهارا نمی‌پرستیم مگراینکه وسیله‌ی نزدیکی مابه درگاه خدا باشند، خداوند البته عذرشان را نپذیرد و میان آنها و آنچه به غیرحق به‌جای‌آرند داوری کند،که خداهرگز آن‌کس‌راکه‌کافر نعمت و بسیاردروغگوست هدایت نخواهد کرد.ـ

که تمام این آیات چگونگی شناخت و تعریف خدا را می‌رساند، وددروش شناخت او سخن می‌گوید،و در بیان حقیقت و حدانیت خداست که هیچگونه انباز و شریك اورا نزیبد.ـ

قرآن در سوره‌های مکی در مواضع بسیار به همین ترتیب ازقرآن ووحی ونبوت گفتگو می‌کند، و این‌در برابر تکذیب‌کلی اعراب است‌که اینهمه را دروغ می انگاشت،و برای بشر این ادعارا خیلی بزرگ‌وزیاده از اندازه می شمردکه خداوند براووحی بفرستد، و در نهایت‌این‌ادعای رسول خدا (ص) را خیلی بزرگتر از حد تصور خود و بلند پروازی فوق‌العاده می‌شمردندکه خداوند اوراامین ومختاروحی‌خود قرارداده‌باشد، حال‌اگر بفرض که‌به‌حقیقته وحی‌تسلیم‌می‌شد، از اینکه این‌وحی برمحمد نازل شده‌باشد را نمی‌توانست تحمل‌کند، ومی‌گفتند که: این قرآن یابیان یك شاعر استو یاوحی‌یك‌کاهن ویا تلقین جن !

«وَقالَالَّذینَ کَفَرُوا: انْهٰذا اِلّااِفْکٌ اِفْتَراهُ، وَاعانَهُ عَلَیْهِ قَوْمٌآخَرُونَ! فَقَدْجاءُ-وُا،ظُلْماً وَزُوراً. وَقالُوا: اَساطیرُالْاَوَّلینَ اکْتَتَبَها، فَهِیَ تُمْلیٰ عَلَیْهِ بُکْرَةً وَاصیلاً! قُلْاَنْزَلَهُ الَّذی یَعْلَمُالسِّرَّ فِیالسَّماواتِ وَالْاَرْضِ، اِنَّهُکانَ غَفُوراً رَحیما.» [سوره فرقان:۴ـ۶]

کافرانگفتند :این[کتاب‌که محمد آنرا وحی می شمارد] چیزی جز یافته های دروغین خودش نیست،که از دیگرانکمك‌گرفته وپرداخته‌است، که‌البته این‌سخن‌کافران ظلمی‌بزرگ‌وگناهی نابخشودنی‌است، وبازگفتند:

این‌کتاب از افسانه‌های پیشینیان است‌و حکایات و داستانهای‌درگذشتگان، که‌محمد(ص) خود برنگاشته است و یارانش صبح‌و شام بر اواملاء و قرائت می‌کنند [تاکامل وآراسته گردانند] ای‌رسول ما، در پاسخ این حق‌پوشان بگو: این‌کتاب راآن‌خدایی فرستادکه به دانش ازلی‌و اسرار آسمانهاو زمین آگاه‌است، واوالبته بسیار آموزنده‌و مهربان است.—

«وَلَقَدْ نَعْلَمُ اَنَّهُمْ يَقُولُونَ اِنَّما يُعَلِّمُهُ بَشَرٌ! لِسانُ‌الَّذی يُلْحِدُونَ اِلَيْهِ اَعْجَمِیٌّ، وَ هٰذا لِسانٌ عَرَبِیٌّ مُبِینٌ.» [سوره نحل: ۱۰۳]

وما کاملا آگاهیم‌که [کافران] می‌گویند: آنکس‌که مطالب این‌قرآن رابه رسول می‌آموزد بشری عجمی‌و غیر فصیح است، ورسول پس از آموختن مطلب، آنگاه خود قرآن را به زبان عربی فصیح درآورده است.

«وَاِنَّهُ لَتَنْزِيلُ رَبِّ‌الْعالَمِين. نَزَلَ بِهِ‌الرُّوحُ‌الْاَمِين، عَلیٰ‌قَلْبِكَ، لِتَكُونَ مِنَ‌الْمُنْذِرِينَ، بِلِسانٍ عَرَبِیٍّ‌مُبِين.وَاِنَّهُ لَفِی‌زُبُرِالْاَوَّلِينَ. اَوَلَمْ يَكُنْ‌لَهُمْ آيَةً اَنْ‌يَعْلَمَهُ عُلَماءُ بَنی‌اِسرائيل؟ وَلَوْنَزَّلْناهُ عَلیٰ بَعْضِ‌الْاَعْجَمِينَ، فَقَرَاَهُ عَلَيْهِمْ ماكانُوا بِهِ‌مُؤْمِنِين. كَذٰلِكَ سَلَكْناهُ فی‌قُلُوب الْمُجْرِمِينَ لايُؤْمِنُونَ بِهِ‌حَتّیٰ يَرَوُاالْعَذابَ الْاَلِيم. فَيَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً وَ هُمْ لايَشْعُرُون.» [سوره شعراء: ۱۹۲ـ۲۰۲]

واین‌قرآن به‌حقیقت از سوی خدانازل شده‌است،که روح‌الامین (فرشته‌ی خدا) نازل گردانید،و آنرا برقلب توفرود آورد، تابه حکمت‌و اندرزهای آن‌خلق را ازعذاب خدابترسانی،و مردم را بازبان فصیح‌عربی هدایت کنی، وذکر عظمت این‌قرآن در کتب انبیاء پیشین مسطور است. آیا این‌خود آیت‌و برهان‌روشنی برای کافران نیست،که علمای‌بنی‌اسرائیل ازکتب انبیای‌سلف براین‌قرآن آگاه‌اند،واگر مااین‌کتاب عربی رابربعض مردم عجم نازل می‌گردانیدیم‌و رسول‌به زبان تازی برپارسیان قرائت می‌کرد [به‌عذر عدم‌درك] ایمان نمی‌آوردند، مااین قرآن راچنین دردل تباهکاران گذراندیم‌و برآنها اتمام حجت‌کردیم ،چون تاعذاب‌دردناك را مشاهده نکنندبه‌قرآن ایمان نیاورند،که بناگاه هنگام عذاب و ساعت قیامت‌که سخت از آن غافل‌بودند برآنهافرارسد.—

«وَالنَّجْمِ اِذاهَوىٰ، ماضَلَّ صاحِبُكُمْ وَماغَوىٰ، وماينْطِقُ عَنِ‌الْهَوىٰ. اِنْ‌هُوَاِلّاوَحْیٌ يُوحیٰ. عَلَّمَهُ شَدِيدُالْقُویٰ، ذُومِرَّةٍ فَاسْتَویٰ، وَهُوَبِالْاُفُقِ‌الْاَعْلیٰ، ثُمَّ دَنافَتَدَلّیٰ، فَكانَ‌قابَ قَوْسَيْنِ اَوْاَدْنیٰ، فَاَوْحیٰ‌اِلیٰ‌عَبْدِهِ مااَوْحیٰ، ماكَذَبَ‌الْفُؤادُ مارَاٰی، اَفَتُمارُونَهُ‌عَلیٰ مايَریٰ؟!

وَلَقَدرَآهُ نَزْلَةً اُخرىٰ، عِنْدَسِدْرَةِالْمُنْتَهىٰ، عِنْدَها جَنَّةُالْمَاوىٰ، اِذْيَغْشَىَ السِّدْرَةَمايَغْشىٰ.
مازاغَ الْبَصَرُ وَماطَغىٰ، لَقَدرَایٰ مِن آیاتِ رَبِّهِ الْکُبْرىٰ.» [سورةالنجم: ۱ـ۱۸]

سوگند به ستاره چون فرودآید، که صاحب شما (محمد) هیچگاه در گمراهی و ضلالت نبوده است وهرگز به هوای نفس سخن نمی‌گوید، سخن او هیچ، غیروحی خدانیست، اورا نیروی بسیار توانایی آموخت، ملك مقتدری به‌صورت کامل [بررسول خدا]جلوه‌کرد، وآن رسول در افق‌اعلای کمال بود، آنگاه نزدیك آمد و براووحی نازل گردید، بدان نزدیکی‌که به اوبه اندازه‌ی دوکمان و یا نزدیکتر ازآن شد، پس خدابه بنده‌ی‌خود وحی فرمود، آنچه راکه‌هیچکس درك‌آن‌نتواند کرد، آنچه [درعالم غیب] دید، دلش هم حقیقت یافت وکذب‌و خیال نپنداشت، آیاکافران آنچه را که‌رسول مامشاهده‌کرد انکارمی‌کنند ؟ویکباردیگر هم رسول [جبریل] را مشاهده‌کردو در نزدیك سدره المنتهی، بهشتی‌که جایگاه متقیان است چون سدره‌می پوشاند، آنچه‌راکه احدی ازآن آگاه‌نیست‌چشم محمد آنچه راکه باید از حقایق جهان بنگرد بی‌هیچ‌کم وبیش مشاهده‌کرد، آنجاـ بزرگترین نشانه‌های حیرت‌انگیز خدارا به حقیقت دید.

«فَلااُقْسِمُ بِما تُبْصِرُون، وَمالاتُبْصِرُون، اِنَّهُ لَقَولُ رَسُولٍ کَرِیم، وَماهُوَ بِقَوْلِ شاعِرٍ. قَلیلاً ماتُؤمِنُون. وَلابِقَوْلِ کاهِنٍ، قَلیلاً ماتَذَکَّرُون. تَنزِیلٌ مِن‌رَبِّ الْعالَمینَ وَلَوتَقَوَّلَ عَلَینا بَعْضَ الْاَقاوِیلِ، لَاَخَذْنا مِنهُ بِالْیَمِین، ثُمَّ لَقَطَعْنامِنهُ الْوَتین، فَما مِنْکُم مِن‌اَحَدٍ عَنْهُ حاجِزِینَ.»

[سورةالحاقه: ۳۸ـ۴۷]

قسم بدانچه‌که می‌بینید، و آنچه راکه‌دیدن‌نتوانید، که‌قرآن به‌حقیقت وحی خداو سخن رسول بزرگواری است، ونه شاعر. اندکی ازمردم بدان ایمان دارند، و نه‌حرف کاهن غیبگوست، [اگرچه]اندك‌مردم حقایق آنرا برخود یادآوری می‌کنند، این‌قرآن فروفرستاده از سوی پروردگارجهانیان است، واگر محمد (ص) به‌دروغ برما سخنانی می‌بست، بی‌شك دچار قهر انتقام ما می‌شد، و رگهای بدنش را قطع می‌کردیم، و شما هیچیك قادربه دفاع از اونبودید.ـ

«وَلَمّا جاءَهُمُ الْحَقُّ، قالُوا: هذاسِحْرٌ، وَاِنّابِهِ کافِرُون. وَقالُوا: لَولا نُزِّلَ هذَاالقُرآنُ عَلیٰ‌رَجُلٍ مِنَ‌الْقَرْیَتَیْنِ عَظیم؟! اَهُمْ یَقْسِمُونَ رَحْمَةَ رَبِّكَ؟! نَحْنُ قَسَمْنا بَیْنَهُمْ مَعِیشَتَهُم فِی‌الْحَیاةِالدُّنیا وَرَفَعْنا بَعْضَهُم فَوقَ بَعْضٍ‌دَرَجاتٍ لِیَتَّخِذَبَعْضُهُم بَعْضاً سُخْرِیّاً وَرَحْمَةُ رَبِّكَ

خَيْرٌ مِمّا يَجْمَعُون.» [سوره زخرف: ۳۰ـ۳۲]

ــ و چون رسول حق به سوی آنها آمد، [درپایگاه تکذیب]گفتند: این [قرآن] سحراست، و ما[وحی بودن آنرا] ایمان نداریم ، و بازگفتند: پس چرا این‌قرآن برآن دوشخصیت بزرگ‌مکه وطائف نازل نشد ؟! آیا آنها باید فضل و رحمت خدای ترا تقسیم‌کنند ؟در صورتیکه ماخود معاش و روزی آنهارادر حیات دنیا تقسیم‌کرده‌ایم ، وبعضی رابربعضی برتری داده‌ایم،تا بعضی از مردم دیگر را به خدمت گیرند،که رحمت خداازآنچه گردمی‌آورندبهتراست.ــ

«وَاِن یَکادُالَّذینَ کَفَرُوا لَیُزْلِقُونَکَ بِاَبصارِهِمْ لَمّاسَمِعُواالذِّکْرَ! وَیَقُولُونَ اِنَّهُ لَمَجْنُون! وَماهُوَاِلاّذِکْرٌلِلْعالَمین.» [سوره قلم: ۵۱ـ۵۲]

[ای‌رسول ما] نزدیك بودکه کافران با چشمان بد،چشم زخمت‌زنند وچون آیات قرآن بشنوند[در فصاحتش‌حیرت‌کنندو از شدت حسد]گویند: این شخص عجب دیوانه است !وحال آنکه‌کتاب‌الهی جز یادآوری پند و حکمت برای جهانیان نیست.

«فَلااُقْسِمُ بِالْخُنَّس، اَلْجَوارِالْکُنَّس، وَاللَّیلِ اِذا عَسْعَس، وَالصُّبحِ اِذا تَنَفَّس، اِنَّهُ لَقَولُ رَسُولٍ کَریم، ذی‌قُوَّةٍ عِنْدَذِی‌الْعَرشِ مَکین، مُطاعٍ ثَمَّ‌اَمین، وَما صاحِبُکُم بِمَجْنُون، وَلَقَدرآهُ بِالاُفُقِ‌الْمُبین، وَماهُوَعَلَی‌الْغَیبِ بِضَنین.وَماهُوَبِقَولِ شَیطانٍ رَجیم. فَاَینَ تَذْهَبُون؟! اِنْ هُوَاِلاّذِکْرٌلِلْعالَمین، لِمَنْ شاءَمِنْکُم اَنْ‌یَسْتَقیم، وَماتَشاؤُن اِلااَن‌یَشاءَاللّهُ‌رَبُّ‌الْعالَمین.»

[سورةالتکویر: ۱۵ـ۲۹]

سوگند به‌ستارگان بازگردنده،که به‌گردش آیند ودر مکان خود رخ پنهان‌کنند،وسوگند به شب تار، هنگامی‌که روی جهان‌را تاریــك گرداند،و قسم‌به صبح روشن وقتی‌که دم‌زندو جهان‌برافروزد،که این [قرآن] از گفته‌ی رسول بزرگوار [جبرئیل] است، که فرشته‌ای با نیرو و قدرت استو نزد آفریدگار مقتدر عرش، باجاه و منزلت است وفرمانده فرشتگان و امین وحی خداست و رسول عصر شما [محمد مصطفی]کــه دیوانه‌اش خوانید و هرگز دیوانه نبوده است، و اوامین وحی رادر افق اعلای مشرق، درست مشاهده‌کرد، و این رسول شما بروحی از جهان غیب بخل نمی‌ورزد، و شما را ازراز پنهان آگاه می‌سازد،که قرآن کلام خداست و هرگز کلام شیطان رانده شده نبوده‌است، پس شما مردم‌نادان‌که

کلام حق را رها کرده‌اید به کجا می‌روید، و این قرآن‌عظیم‌جز پند و اندرز برای اهل عالم‌نیست ،تاهرکه از شمابندگان بخواهد راه راست پیش‌گیرد، مگر اینکه شماکافران راه‌حق نمی‌خواهید،مگر آفریدگار جهانیان بخواهد.

این‌روشهایی راکه ذکرکردیم، نمونه‌هایی است ازداستانهای‌سوره‌ـ های مکی‌که‌در مورد پسران و دختران و شرکایی که برای خدا ساختند سخن می‌گوید وازقرآن ووحی ونبوت بحث می‌کند.. وتمام اینها چنانکه گفتیم وابسته به‌پایگاه اصلی ایمان به‌خداست‌که تعریف‌کلی آن در طی جمله‌ی «لااله‌الاالله» آمده است و این جمله معنی حقیقی تمام این واقعیتهاست .

اعتقاد به وجود خدایان دیگرـ چه‌کوچك وچه‌بزرگ‌ـ باخدا، علاوه برآنکه مخالف حقیقت ربانی اوست، موجد کنشهای غیر ایمانی و غیر اصولی در پهنه‌ی زمین نیز هست، کنشهایی‌که دائماً وابسته به پندارو تصور است، زیرا انسان چون می‌پنداردکه بالاخره خدایان وقدرتهای دیگری در پیرامون اووجود دارندکه باخدا همتا و انبازند،درصفتی از صفات چه کوچك و چه بزرگ با خداوند وجه تشابه دارند، و درتدبیر و اداره‌ی امور بااو مشارکت‌و همراهی دارند، ودخل‌و تصرف را قادراند، در آنصورت بدون شك ولایت و سرپرستی را میان «الله»و این قدرتهای موهوم توزیع خواهد کرد،و اطاعت و پیروی نیز به همین ترتیب میان «الله» و آن قدرتهای پوشالی توزیع خواهد گشت و تقسیم خواهد شد.

حقیقت امر این است‌که علیرغم تسلیم نظری این مشرکین بدین واقعیت‌که «الله» رب‌الارباب است.. ولی در کنشهای واقعی، عنوان‌طاعت و سرپرستی بنام خدایان بودو یا ولایت وسرپرستی بنام «الله» واین‌فقط در عنوان و اسم باقی‌بود که‌هرنوع طاعت و بندگی‌را بنام الله می‌خواستند امادرکنشها ورفتار در هر شکل و رسم‌آن شرك معمول بود و قدرت قاهر همان قدرت شرك و کفر بود:

«وَجَعَلُوا لِلّٰهِ مِمّا ذَرَأَ مِنَ الْحَرْثِ وَالْاَنْعامِ نَصیباً،فَقالُوا: هٰذا لِلّٰهِ بِزَعْمِهِم، وَهٰذا لِشُرَکائِنا! فَما کانَ لِشُرَکائِهِمْ فَلایَصِلُ اِلَی اللّٰهِ! وَما کانَ لِلّٰهِ فَهُوَ یَصِلُ اِلیٰ شُرَکائِهِم!!ساءَ مایَحْکُمُون.»

[سوره انعام: ۱۳۶]

وبرای خدا از روییدنیها و حیواناتی‌که‌آفریده، نصیبی معین‌کردند و به‌گمان‌خودشان گفتند: این‌سهم‌خدا، و این‌سهم دیگری‌از آن بتان دیگر ما که شریك اویند، و بدان سهمی‌که شرکای شانرا بود خدا رانمی‌رسیدکه

مداخله‌کند،و آنچه برای خدا بود شرکای اورا می‌رسید، یعنی صدقه‌ای که برای خدا بودبرای بتها صرف می‌کردندو صدقات بتهارا هرگزبرای رضای خدا خرج نمی‌کردندو لذاحکمی سخت جاهلانه و ناشایسته می‌کردند. ـ

صرفنظر از این رفتار بیمارگونه‌شان ،که پروردگار بی نیازتر از آن است که شرکایی داشته باشد، باکی نیست اگر بگوییم آنان را از ایمان به‌خدا بهره‌ای نبود ! زیراواضح است‌که سرپرست و خداوندگار حقیقی که حقیقتاً بیمی در وجودشان ایجادمی‌کرد، همان خدایان پنداری بودند، زیرا این شرکاء پیش از پروردگار مورد توجه‌شان بودند و نظرشان را جلب می‌کردند، اگرچه فرد مشرك همیشه دردلش بدین حقیقت اقرار داشت که پروردگار«الله» رب‌الارباب است !و آنچه در ذهن بدین‌حقیقت اقرار داشتند در برابر اقراری‌که وجدان‌شان بدین واقعیت داشت در حقیقت هیچ‌و یا بسیار بیمقدار بود!

بنابراین پندار انحرافی، به‌نسبت گونگونی‌خدایان وتوزیع وظایف میان سرپرستیهای گوناگون و خود ساخته ،که‌بسیار متعدد و مختلف بودندـ به عبارت ساده میان «الله» وخدایان دیگر،ـ نوع بشر دروظایف برای خود تنوع و دگرگونیهای فراوان بوجود می‌آورد، جایی دستوری روامی‌شدو جائی حرام، در مورد افرادی ویژه کاری را زشت می شمردند و برای‌گروهی‌دیگر نیکو و شایسته، درجایی‌چیزی‌را بازمی‌داشتند و درجای دیگر مباح اعلام می‌کردند، خلاصه مطابق هوای نفس عمل می‌کردند،اما بنام خدایان‌وبه اصطلاح براثرشفاعت خدایان کوچك‌که شریك‌رب‌الارباب بودند، بنابه هواوهوس اشرافیون این خدایان پنداری متنوع فرامین و دستورهارا موجب بودند، جایی برای طایفه‌ای آنچه راکه خداورسول‌خدا حرام اعلام کرده بودند، حلال می کردند. و در جای دیگر حلال را حرام! و خلاصه در رفتار و سلوك تنوع فراوان میان نیکی‌و زشتی،مباح وحرام، رواو ممنوع..وجود داشت‌که تمام این تحولات زاده‌ی عقاید منحرف و پندار موهوم بودکه‌دائم روبه‌سوی حکمی‌غیر ازحکم خداو فرمان‌او میل می‌کردو به رفتار وکنشی می انجامیدکه مخالف برنامه‌ی الهی بود.

بنابراین علتهاست‌که اولی‌ترین قضیه درقرآن همین بنای عقیده‌ی درست و ایمان صحیح است، یعنی بیان معنی حقیقی جمله‌ی **«لااله‌الاالله»** است،و درك معنی دقیق جمله‌ی«لااله‌الاالله» در ایمان و عقیده ودراطاعت وپیروی ،یعنی‌هم‌در پندار و هم دررفتاروکنش ،ولذا این امری طبیعی‌بود

که سوره های مکی توجه خودرا در تصحیح انحرافات پنداری و ایمانی در ایمان و عقیده‌ی بت پرستی و جاهلیت عربی قائم‌واستوار گرداند، و پیروان اینگونه خرافات و صاحبان اینگونه کنشهای انحرافی را مورد حمله قرار دهد.

اما موضوع وحی‌وقرآن ونبوت در جای خود وابسته به تصوردرست از حقیقت الوهیت است، انسانی نیست‌که در تصور خود بر حقیقت‌ذات «الله» ومنزه بودن آن معتقد باشد، ولی معتقد باشدکه اوقادر نیست‌مثلا فرمان وحی‌را بریکی از بندگانش فرو فرستد، و یا اینکه معتقد باشدکه ذات او نتواند رسولی‌برانگیزد ویاازسوی‌خود کتابی براو نازل‌گرداند... اما از جهت دیگر ایمان‌به‌وحی ونبوت وکتاب بیشترین پیوند را در جهت کنشها و پیروی واطاعت دارد ووابسته به موضوع حکم «**لااله‌الاالله**» است..و بیشترین و بالاترین پیوندرابا حکم**لااله‌الاالله** که‌معنایش اطاعت خالص از خداست و پیروی از اوونواهی او،و تحکیم شریعت اودراجرای حلال وحرام او،و قبول اینکه آنچه را پروردگار حلال ساخته برای عموم حلال است و آنچه را حرام گردانده بر عموم حرام است، ووسیله‌ی این احکام نیز رسولی است‌که پروردگار او رابرمی‌انگیزدتاآنچه راکه‌خداوند برآنان واجب گردانده است رابیان کندو تکالیف و فرامین الهی‌راروشن کند. و الزامی راکه از جهت طاعت و عبادت برآنان وارداست برآنان بازگوید.. «۱»که‌جهت کنشی‌ورفتار اجتماعی بدون ایمان به«**لااله‌الاالله**» راست واستوار نمی‌گردد ،وکنش الهی‌صورت نخواهد گرفت مگر با ایمان به‌وحی و نبوت وکتاب منزل، وبه‌همین دلیل است‌که شهادت‌فرد مسلم را«**اشهدان‌لااله‌الاالله**»و «**اشهدان محمداً رسول‌الله** » اعلام کرده و واجب گردانده ست..که به جزاین ایمان نه‌در تصور و پندار و نه در سلوك وکنش‌و رفتار راست نخواهد گشت ..

★ ★ ★

این مهم‌نیست‌که چراقرآن در مکه‌در مورد این قضایا و یا برای عرب مشرك نازل شد.. بلکه این مهم است‌که بدانیم این امور بخشی‌از اصل عقیده و ایمان است.. صرفنظر از عرب‌مشرك!زیراکه همین‌مسائل

۱ــ باتوجه به‌آیه: وانزلنا الیك‌الذکر لتبین‌للناس مانزل‌الیهم و لعلهم‌یتفکرون. [سوره نحل : ٤٤]

در آیات مدنی نیز نازل شده است و مسلم که‌دیگر در مدینه، آن پندار انحرافی دوران جاهلی از ذهن اعراب مسلمان زائل شده بود، و پندار درست وکنشهای صحیح برجای آن نشسته بود:

«لَیْسَ الْبِرَّ اَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَکُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ، وَلٰکِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللّٰهِ وَالْیَوْمِ الْاٰخِرِ، وَالْمَلائِکَةِ وَالْکِتابِ وَالنَّبِیّینَ» [سوره بقره: ۱۷۷]

نکوکاری آن نیست‌که روی به جانب مشرق یامغرب بگردانید. بلکه نیکی آن است‌که به خداو روزواپسین‌وفرشتگان‌وکتاب آسمانی وپیامبران خدا ایمان آوری . ـ

پس بنابراین، ایمان به فرشتگان وکتاب خداو پیامبران («قدر» و بدی و نیکی آن)..ویادآوری لذات آن جزیی از ایمان و عقیده است، درست همچون ایمان به خداو روز واپسین.. وهرگونه نقشی ازاینگونه امور به عقیده و آرمان شخص مسلمان برمی‌گردد..

ایمان به نبوت رسول خدا (ص) وایمان به وحیی‌که بر اونازل شده‌وکتابی که ازسوی خداست، ..جزو عقیده‌ی شخص مسلمان است ، و بدیهی است که همه‌ی اینها از ضرورتهای روشن ایمان‌اند ، مگــر قرآن که‌آن همان کلام خداست که برمحمد(ص)وحی‌شده ، و آن اصل ایمان است و ازکنشهای معین و محدود ایمان به شمار نمی‌آید، بلکه‌این قرآن است‌که حدود سلوك وکنشهای‌رامحدود ومعین می سازد، وراهنمای مشخص برای سلوك شخص مسلمان است و مکمل سنت و شارح‌آن‌است، وایمانـ چنانکه می دانیم ـ تنها آگاهی نیست ،ولو اینکه‌آگاهی رابه توحید خالص تعریف‌کنیم، بلکه آنچه‌که درکنار این مشاعر و آگاهی از ضرورت حتمی است،همان پیروی عملی وکنشهای عینی است برای برنامه‌ی مشخص و معینی‌که از سوی خدا فرستاده شده است.

و حتی ایمان به پیامبران پیشین و کتابهای آسمانی آنان‌که در قرآن چندین‌بار یادآوری شده شرطی از شرایط ضروری ایمان‌اند، کــه این امت‌خاتم، یعنی امت‌نگاهبان و سرپرست است و کتابش نیز آخرین کتاب و تصدیق کننده است :

«یاَاَیُّهَاالَّذینَ آمَنُو آمَنُو بِاللّٰهِ وَرَسُولِهِ وَالْکِتابِ الَّذی نَزَّلَ عَلیٰ رَسُولِهِ وَالْکِتابِ الَّذی اَنْزَلَ مِنْ قَبْلُ. وَمَنْ یَکْفُرْ بِاللّٰهِ وَمَلائِکَتِهِ وَکُتُبِهِ وَرُسُلِهِ وَالْیَوْمِ الْاٰخِرِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلالاً بَعیداً.»

[سوره نساء: ۱۳٦]

ای‌کسانیکه به زبان ایمان آورده‌اید به حقیقت و[ازدل]هم ایمان آورید، به خدا و رسول و کتابی‌که‌به رسولش فرستاد، و کتابی‌که پیش از این فرستاده شده [چون تورات وانجیل] ایمان آورید. وهرکه به‌خدا و فرشتگان و کتابهای آسمانی و رسولان و روز قیامت کافر شودسخت به گمراهی فرومانده و از راه سعادت دور افتاده است.

«قُولُوا: آمَنّا بِاللّهِ وَماأُنزِلَ اِلَیناوَماأُنزِلَ اِلیٰ‌اِبراهیمَ وَاسماعیلَ وَاِسْحاقَ وَیَعْقُوبَ وَالْاَسباطَ وَماأُوتِیَ مُوسیٰ وَعیسیٰ وَماأُوتِیَ‌النَّبِیُّونَ مِن‌رَبِّهِم، لانُفَرِّقُ بَینَ‌اَحَدٍمِنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُون. فَاِنْ آمَنُوا بِمِثْلِ ماآمَنْتُم بِهِ فَقَدِاهْتَدَوُا وَاِن تَوَلَّوا فَاِنَّماهُم فی شِقاقٍ.»

[سوره بقره: ۱۳۶ـ۱۳۷]

بگوئیدکه ما مسلمانان به خدا ایمان آورده‌ایم،و به‌آن کتابی‌کـه بر پیغمبر ما فرستادند،و آنچه بر پیامبران گذشته چون‌ابراهیم و اسماعیل واسحاق ویعقوب وفرزندان آنها و موسیٰ‌و عیسی فرستادند، و به همه‌ی آنچه بر پیامبران از جانب خداوند آوردند عقیده‌مندیم و میان هیچیك‌از پیامبران فرق نگذاریمو برهرچه از جانب خداست،گرویده‌و تسلیم‌فرمان او هستیم، پس‌اگربه آنچه شماایمان آورید یهود و نصا رانیزگرویدند، راه حق یافته‌اند، و اگر از حق روی بگردانند و آیین شما را نپذیرند شك نیست که آنها به خلاف حق، یعنی بر باطل خواهند بود.

«آمَنَ‌الرَّسُولُ بِماأُنزِلَ اِلَیهِ مِن‌رَبِّهِ وَالْمُؤمِنُونَ،کُلٌّ آمَنَ بِاللّهِ وَمَلائِکَتِهِ وَرُسُلِهِ، لانُفَرِّقُ بَیْنَ اَحَدٍمِن‌رُسُلِهِ. وَقالوا: سَمِعْنا وَاَطَعْنا غُفْرانَكَ رَبَّنـا وَ اِلَیكَ‌الْمَصیـر.»

[سوره بقره: ۲۸۵]

رسول، بدانچه خدابر او فرستاد ایمان آورده، وهمه‌ی مؤمنان‌نیز به خدا وفرشتگان خداوکتب اووپیامبران خدا ایمان آوردند، [وگفتند:] ماميان هیچیك از پیامبران خدا فرق نگذاریم [وهمه یکدل و یك‌زبان در گفتارو کردار اعلام‌کردند:]که ما فرمان خداراشنیده‌و اطاعت کردیم، پروردگارا!ما آمرزش‌ترا می‌خواهیم‌ومی‌دانیم‌که‌بازگشت‌ما به‌سوی‌توست.

«قُلْ: یااَهْلَ‌الْکِتابِ هَل‌تَنْقِمُونَ مِنّاالّا اَن‌آمَنّا بِاللّهِ وَماأُنزِلَ‌اِلَینا وَماأُنزِلَ مِن‌قَبْلُ وَاَنَّ اَکْثَرَکُم فاسِقُون.» [سوره مائده: ۵۹]

بگو ای‌اهل‌کتاب ، آیا جز آنکه ما مسلمانان به‌خداو کتاب‌خودمان‌و کتاب شما ایمان آوردیم، وشما ایمان نیاورده‌و اکثراًفاسقید؟

سپس درحق اهل‌کتاب آمده‌است‌که:

«اِنَّ‌الَّذینَ یَکْفُرُونَ بِاللّهِ وَرُسُلِهِ وَیُرِیدُونَ اَنْ یُفَرِّقُوا بَیْنَ‌اللّهِ وَرُسُلِهِ، وَیَقُولُونَ نُؤمِنُ بِبَعْضٍ وَنَکْفُرُ‌بِبَعْضٍ، وَیُرِیدُونَ اَنْ‌یَتَّخِذُوا بَیْنَ‌ذلِكَ سَبِیلاً اُولائِكَ‌هُمُ‌الْکافِرُونَ‌حَقّاً. وَاَعْتَدْنا لِلْکافِرِینَ‌عَذاباً مُهِیناً. وَالَّذِینَ آمَنُوا بِاللّهِ وَرُسُلِهِ، وَلَمْ یُفَرِّقُوا بَیْنَ‌اَحَدٍ مِنْهُمْ، اُولائِكَ سَوفَ یُؤتِیهِمْ اُجُورَهُمْ، وَکانَ‌اللّهُ غَفُوراً رَحِیماً.» [سوره نساء: ۱۵۰]

آنان‌که به خداوپیامبران اوکافر شوند، خواهندکه میان خداو پیامبرانش جدایی اندازند، گویندکه مابه‌برخی‌از گفتار انبیاء گرویده‌و به پاره‌ای دیگرکافر شویم،و خواهندکه‌میان‌کفرو ایمان راهی [ازروی هواوهوس] اختیارکنند ،و به حقیقت‌کافر هم اینهایند،و ما برای‌کافران عذابی خوارکننده مهیا داشته‌ایم ،و به‌آنان‌که‌به‌خداورسول ایمان‌آورده‌اند ومیان هیچیك از پیامبران تفرقه نینداختند اینهارا خداوند بزودی اجر و پاداش عطاکندو خداپیوسته در حق بندگان بخشنده و مهربان‌است.ـــ

بنابراین‌امت مومن ناگزیراست‌که پیروان حضرت آدم تانوح.. و نوح تامحمد(ص) رادر شمار مؤمنین بدانند،و دریابدکه تمام این امتهادر طول تاریخ‌یکی بودند و ازجنس‌هم، اگر چه رنگهاشان‌مختلف وزبانهاشان گوناگون بود، ودرمکانهای مختلف و زمانهای مختلف به دعوت مأمور شدند. و نیز این امت ناگزیر است‌که‌به وحدت این راهی‌که در جریان متوالی و نسلهای پی‌هم تداوم داشته ایمان آورد،و بداندکه راه خدا راه‌واحد است‌و تمام‌این حرکتها برای همین‌راه یعنی راه خدابوده‌اند، و بداندکه تمام این پیامبران کلاّاز سوی خدا فرستاده شده‌اند،ووحی‌ازسوی خدا آوردندو ابلاغ کردند.. از سوی خدای یگانه، با ایمان و عقیده‌ای یگانه.و راه یگانه، اگرچه پیامبران مختلف بودند، وهریك نیز به زبان قوم خویش سخن می‌گفتند، و هریك‌درمحل ومکان ویژه خود... لکن‌توجه همه‌شان بیکسو بوده‌و همه‌شان‌از سوی خداماموربودند و همه نیزامتهاشان رابه‌سوی خدا توجه دادند...پس تمام این گفته‌ها بدان‌سبب است‌که‌فرد مؤمن بدین‌برادری واخوت با مومنین پیشین آگاه گردد، و نیز بداندکه‌این وحدت جزیی از ایمان است‌ودرطریق‌ایمان، وبه خدا می‌پیوندد...که‌قرآن آخرین این‌راه وپایان بخش‌این مسیر و تصدیق‌کننده است:

«وَاَنْزَلْنا اِلَیْكَ‌الْکِتابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقاً لِما بَیْنَ یَدَیْهِ مِنَ‌الْکِتابِ وَمُهَیْمِناً عَلَیْهِ..»

[سوره مائده: ٤٨]

واین‌کتاب[قرآن]را به‌حق برتو فرستادیم‌که تصدیق راستی ودرستی تمام‌کتب راکه دربرابر اوست نموده‌و برحقیقت‌کتب آسمانی پیشین‌گواهی می‌دهد. ــ

پس براین امت خاتم‌ونگاهبان واجب است تادرسینه‌اش‌هیچگونه نفرت‌وکینه‌ای نسبت به‌کتابهای پیشین نداشته باشد، و نه حتی نسبت‌به اقوام مؤمن به این کتابها، زیرا به خواست خدا اقوام مؤمن به کتابهای پیشین بزودی وارد این‌امت خواهند شدو درزیر سلطه‌ی این‌امت قرار خواهندگرفت.. زیرا نقش نگاهبانی و قیادت‌برعهده‌ی این امت نهاده‌شده:

«وَكَذٰلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطاً لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيداً.»

[سوره‌بقره: ۱۴۳]

و ما شماراچنان‌قرار دادیم‌که‌امتی نمونه باشیدو سرمشقی درست و دقیق ازبرای مردم گردید.ــ

این نقش خواستار سعه‌ی‌صدر ووسعت نظراست، وظن‌نیك نسبت به تمام ملتها و امتهای‌پیشین،که بزودی وارد سلطه‌ی اسلام خواهند شد. و دراینمورد باید رفتاری درست و بزرگمنشانه درخور امتی پیشرو و رهبر داشت.، رفتاربزرگوارانه‌ای‌پیش‌گرفت‌که میل و رغبت امتهای دیگر را نسبت به اسلام‌و حکومت اسلام برانگیزد.که باوجود رفتار نیك و جوانمردانه و اعمال پسندیده به ایدئولوژی اسلام علاقه‌مند و راغب گردند .

باید دانست که‌همین رفتار وکنشهای عملی‌بودکه در طول تاریخ موجب توجه ملتهای دیگر به اسلام‌گردید و در مدتی اندك‌یهود و نصارا بارغبت خودرادر ذمه‌ی مسلمین قراردادند،که اگر آن گذشتهاوتسامح دینی نبودهرگز چنان موقعیتی در آن‌تاریخ‌کوتاه دست‌نمی‌داد، و درتاریخ هرگزکسی نسبت به‌دیگری آنچنان مهروصمیمیت از خودنشان نمی‌داد !

این مزیت را پروردگار براین ملت جاوید ارزانی داشت ومهری بودکه خداوندبراین امت‌خاتم بخشید، وراه‌اوراچنان هموارکردکه به رسالتهای‌گذشته و پیامبران پیشین باایمان و اعتقاد بنگرد،و با رفتاری کریمانه و سراسر گذشت‌و مهربانی با پیروان ادیان‌دیگر برخوردکنند، به رغم این‌آگاهی‌که‌در دین این امتها ودرکتابهاشان تحریفات‌ودگرگونی‌ـ های بسیار واردکردند. امادر تنفیذ اوامر الهی اهل‌کتاب راامتیازویژه‌ای بخشید و ایشان راذمه‌ی مسلمین قرارداد.

اگرچه مکان واقعی و موقع اصلی این‌بحث در سوره‌های مدنی‌بود، اما ترجیح دادیم‌که باعرضه‌ی نمونه‌هایی از این ارزشها، بحث عقیده را در اینجا تکمیل‌کنیم،[۹] و با توجه به‌اقتضای کلام‌وسیاق مطلب ،اشاره‌ای مناسب براین واقعیت بنماییم‌وبگذریم.



اما ایمان به فرشتگان در بردارنده‌ی اهمیت مزدوجی است. یادرآن واحد دارای مجموعه‌ای از اهمیتها است...

جبرئیل علیه‌السلام با پیام وحی بر سرور ما محمدبن عبداله(ص) وارد می‌شد؛ پس جبرئیل یکی از این جهات استو ایمان به جبرئیل ـکه یکی از فرشتگان استـو آگاهی به دوستی‌و محبت‌او واجب استوجزیی از اعتقاد لازم برای‌مومنان است مثل ایمان به راستین بودن قرآن، تاآنجا که شکی باقی نماندکه قرآن از طریق جبرئیل به ما رسیده است.

و سپس وجود فرشتگان‌که عین صداقت است و ذات راستی، و مودت ودوستی با ایمان آوردگان در زندگی این جهان و آخرت لازم است.

«اَلَّذِینَ یَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُ یُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَ یُؤْمِنُونَ بِهِ. وَیَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِینَ آمَنُوا: رَبَّنا وَسِعْتَ کُلَّ شَیْءٍ رَحْمَةً وَعِلْماً فَاغْفِرْ لِلَّذِینَ تابُوا وَاتَّبَعُوا سَبِیلَکَ وَقِهِمْ عَذابَ الْجَحِیمِ. رَبَّنا وَأَدْخِلْهُمْ جَنّاتِ عَدْنٍ الَّتِی وَعَدْتَهُمْ وَمَنْ صَلَحَ مِنْ آبائِهِمْ وَأَزْواجِهِمْ وَ ذُرِّیّاتِهِمْ، إِنَّکَ أَنْتَ الْعَزِیزُ الْحَکِیمُ. وَقِهِمُ السَّیِّئاتِ.. وَمَنْ تَقِ السَّیِّئاتِ یَوْمَئِذٍ فَقَدْ رَحِمْتَهُ وَ ذلِکَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِیمُ.» [سوره غافر: ۷ـ۹]

فرشتگانی‌که عرش با عظمت الهی را حمل می‌کنندو آنان‌که‌پیرامون عرش‌اند به تسبیح‌ستایش حق‌مشغول‌اند، هم‌خودبه خداایمان دارندو هم برای اهل ایمان از خدا آمرزش می‌طلبند، که ای پروردگارا علم و رحمت بی‌منتهایت همه‌ی اهل عالم را فراگرفته وتو، بالطف وکرم،گناه‌آنانکه‌توبه کرده‌اند و راه رضای‌ترا پیموده‌اندببخش،و آنان راازعذاب دوزخ‌محفوظ دار، پروردگارا تو آنها را دربهشت عدنی‌که وعده فرمودی با حکمت و اقتداری و هم مؤمنان را از رتکاب اعمال زشت نگاهداری، که هرکس را تو از زشتکاری محفوظ داری، در حق‌او رحمت بسیار فرموده‌ای و آن به حقیقت رستگاری بزرگ خواهد برد.

«اِنَّ الَّذِینَ قالُوا: رَبُّنَا اللّهُ، ثُمَّ اسْتَقامُوا، تَتَنَزَّلُ عَلَیْهِمُ الْمَلائِکَةُ: أَلّا تَخافُوا وَلا

تَحْزَنُوا، وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتی کُنْتُمْ تُوعَدُون. نَحْنُ أَولیاءُ کُمْ فِی الْحَیاةِ الدُّنیا وَفِی الْآخِرَةِ. وَلَکُمْ فِیها ماتَشْتَهِی أَنْفُسُکُمْ، وَلَکُمْ فِیها ماتَدَّعُونَ، نُزُلاً مِن غَفُورٍ رَحِیمٍ.»

[سوره فصلت: ۳۰ـ۳۲]

آنانکه گفتند: محققاً پروردگار ما «الله» واحد است، و در راه ایمان‌شان پایدار ماندند فرشتگان رحمت برآنان نازل شوند، و مژده‌دهند که دیگر هیچ ترسی از آینده و اندوهی از واپسین ندارید، و شمارا بدان بهشتی‌که انبیاء وعده داده‌اند بشارت باد،که مادر دنیا و آخرت یاران و دوستداران شماییم، و برای شما دربهشت ابد، هرچه مایل باشیدوآرزو کنید مهیاست،که این سفره‌ی احسان را پروردگاربسیار بخشنده‌ومهربان برای شما گسترده است.

..«اُولائِکَ لَهُمْ عُقْبَی الدّار: جَنّاتُ عَدْنٍ یَدْخُلُونَها وَمَن صَلَحَ مِنْ آبائِهِمْ وَأَزواجِهِمْ وَذُرِّیّاتِهِمْ، وَالْمَلائِکَةُ یَدْخُلُونَ عَلَیْهِم مِن کُلِّ بابٍ: سَلامٌ عَلَیْکُم بِماصَبَرْتُمْ،فَنِعْمَ عُقْبَی الدّار.»

[سوره رعد: ۲۲ـ۲٤]

اینان‌اند که عاقبت منزلگاه نیکو یافتند، و آن منزلگاه بهشت عدن است،که در آن بهشت همه‌ی پدران و زنان و فرزندان شایسته داخل می‌شوند، درحالیکه فرشتگان برای تهنیت آنان از هر در واردمی‌شوند و گویند سلام برشما که‌در طاعت‌و عبادت خداو در برابر دردها و آلام‌جهان صبر پیشه‌کردیدو عاقبت منزلگاه نیکو یافتید.

و سپس می‌گوید که برشما انسانها نگاهبانی است‌که اعمال شما را نگاه می‌دارد و بر شما می‌نمایاند:

«وَهُوَالْقاهِرُ فَوقَ عِبادِهِ، وَیُرْسِلُ عَلَیْکُمْ حَفَظَةً، حَتّی إذاجاءَ أَحَدَکُمُ الْمَوتُ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنا، وَهُمْ لایُفَرِّطُونَ.» [سوره انعام: ٦۱]

اوخدایی است که قهرو اقتدارش مافوق بندگان است، و برای نگهبانی شما فرشتگان‌را می‌فرستند، تا آنگاه که مرگ یکی‌از شما فرارسد، فرستادگان‌مان او را می‌میرانندو در قبض روح شما تقصیری نخواهند کرد. ـ

«سَواءٌ مِنْکُمْ مَنْ أَسَرَّالْقَولَ، وَمَنْ جَهَرَ بِهِ، وَمَنْ هُوَمُسْتَخْفٍ بِاللَّیْلِ وَسارِبٌ بِالنَّهارِ. لَهُ مُعَقِّباتٌ مِنْ بَیْنِ یَدَیْهِ وَمِن خَلْفِهِ یَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِاللّهِ.» [سوره رعد: ۱۰ـ۱۱]

در پیشگاه خدا شما، چه سخن پوشیده و به راز گویید یا آشکار،و

یا در شب تیره‌کاری انجام دهید و یاروز روشن‌و تابان ، بهرحال یکسان است و خدااز تمام رازها آگاه است و برای هرچیز نگاهبانانی از پشت سر و از پیش برگماشته است تابه فرمان خدا او را نگاهبانی کنند.

«وَاِنَّ عَلَيْكُمْ لَحافِظِينَ، كِراماً كاتِبِينَ، يَعْلَمُونَ ماتَفْعَلُونَ.» [سوره انفطار: ۱۰ـ۱۲]

والبته نگهبانیها بر مراقبت احوال واعمال شما ماموراند، که آنها نویسندگان اعمال‌شما وفرشته‌ی‌مقرب‌خدایند، وهرچه‌کنید همه‌رامی‌دانند.

وقتی که معرفت و شناخت همه‌ی اینها با دل مومن خوگیرد آنگاه با مودت و علاقه‌ای درخشش و نور فرشتگان را در پیرامون خود احساس می‌کند، آنگاه خودرا ملزم به‌انجام‌کنشهایی می‌داندکه ایمان براوواجب گردانده است تا نگاهبان اعمال جزپاکی ونیکی افکار وکنشهای درست ازاو ننگارد..

پس بدین‌ترتیب اعتقاد به فرشتگان نیز به «وظیفه‌ی ایمان» برمی‌ـ گردد، و در زندگی مومن ایمان به‌فرشته نیز به ایمان الهی می‌پیوندد ، چه در عقیده‌و چه در کنشها ، و به علاوه با این سعه‌ی صدری‌که‌مسلمان کسب می‌کندکه‌کائنات در برابرش گسترده می‌گردند، دیگردرآن حـد محدودی‌که حواس اودرك‌می‌کندکوتاه نمی‌کند..بلکه دیگرپهنه‌ی اندیشه‌ی او به‌گستردگی‌کائنات جولان می‌یابد، و سعه‌ی‌صدری می‌یابد که توانایی‌او درپهنه‌ی تنگ‌ومحدود زمین متوقف نمی‌گردد، ومشاعراوتنهادرگستره‌ی حیات جهانی‌و درحد هستی انسانی وانمی‌ماند.. بلکه دیگر قدرت‌درك‌و گسترش اندیشه‌ی او در حد ارزش امانت الهی است‌که بر دوش اونهاده شده،زیرا او دیگرفرد مومنی است‌که اراده‌کرده است تابار امانت الهی را بردوش‌گیرد، و به‌نیکوترین وجه این امانت را حمل‌کند ولذا قادر است که‌ابعاد این امانت رانیز در تصور خود بگنجاند..

علاوه براین مومن پس از حلول ایمان دیگر می تواند عظمـت آفریدگاری را که این‌کائنات علوی و این‌کهکشان‌شفاف‌را پایدار نگهداشته است بااحساس خوددرك کند:

«اَلْحَمْدُلِلّٰهِ فاطِرِالسَّماواتِ وَالْاَرْضِ جاعِلِ الْمَلائِكَةِ رُسُلاً اُولِي اَجْنِحَةٍ مَثْنیٰ وَ ثُلاثَ وَرُباعَ. يَزِيدُفِي الْخَلْقِ مايَشاءُ. اِنَّ اللّٰهَ عَلیٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.» [سوره فاطر: ۱]

ــ سپاس پروردگار را سزاست‌که آفریننده‌ی آسمانها و زمین است، و فرشتگان را رسولان پیام آوران خود گردانید وبرهریك دوپاسه‌و یاچهار بال قرارداد،که خداوند برایجاد هرچیزی قادر است.ــ

* * *

ایمان به «قدر» و به خیرو شرآن نیز بخش مهمی را در زندگی مؤمن‌در خود می‌گیرد... زیرا که ازسویی به‌ذات منزه پروردگار می‌پیوندد، بدان‌سبب‌که‌گرداننده و تدبیرکننده‌کارهاست و تمام امور بوسیله‌ی او و بدون‌انبازو شریك اداره می‌شود... یعنی اینکه قدرو خیروشرآن‌وابسته به جهت اعتقادو ایمان است ..

از جهت دیگر وابسته به رفتار و سلوك وکنشهای مومن در پهنه‌ی زمین است دربرابر پدیده‌ها و رویدادها، پس این امر دارای دو اهمیت ارزنده و بالغ‌است،و در خور آن است‌که‌برای روشن شدن حقیقت آن بکوشیم و از حقیقت آن آگاه شویم ،و این پس از این‌است‌که از سویی مسلمانان از حقیقت دور افتاده‌اند و از واقعیت منحرف شده‌اند، واز جهت دوم زبان دشمنان اسلام بکار افتاده، و از ناحیه‌ی سوم گروهی از مسلمین جاهل و نادان میداندار شده‌اند، که ازمیان‌شان عده‌ای جاهلان واقعی و نادانهای حقیقی هستندکه به جهاتی بزرگ شده‌اند، و عده‌ای دیگرکسانی هستندکه سخنان دشمنان اسلام را بازگو می‌کنند و خود را روشنفکر می‌خوانند!

روش ایمانی درست، همان تسلیم به «قدر» الهی است ..

اما معنی تسلیم چیست؟

آیا تسلیم ـ آنچنانکه جهال می پندارندـ از کار دست کشیدن است و وانهادن فعالیت است؟و از دگرگونی واقعیت زندگی خودداری کردن و یکجا نشستن؟!و از بدیها پرهیز کردن به بهانه‌ی اینکه تقدیر از سوی خداسته وسزانیست‌که در برابر آن مقاومت کرد؟! و در مقابل مشکلات به بهانه‌ی تقدیر ازمقاومت دست شستن است؟!

به‌راستی این جهال چنین‌معنی شگفتی‌را از کجای اسلام درآوردند؟!: و آیا این معنی که آنها درآوردند از چشم رسول خدا (ص) که خود وحی را دریافت می کرد پوشیده بود ؟!اوکه‌ازسوی خدااسلام را تعلیم‌می‌گرفت نمی‌دانست‌که تسلیم به‌تقدیر الهی یعنی سکوت، یعنی پذیرش خواری، یعنی ستم پذیری و... پس این آقایان از کجا درآوردند ؟!

پیغمبری‌که وحی آورد نه تنها تسلیم را سکوت ندانست بلکه جهاد گسست‌ناپذیر او برای دگرگون ساختن زشتیها و خـواریهای واقعی در سراسر جزیرةالعرب و تمام جهان آباد آن روز بود، امابرای اینهـا

تسلیم ؟!

آیا برای پیامبر زشتیهای موجود همان «تقدیر» از سوی خدا نبودند، پس چگونه براو سزابودکه در برابر آن زشتیها مقاومت کند؟! اگر معنی تسلیم سکوت در برابرتقدیر خداباشد پس چگونه پیغمبر خدا خلاف‌فرمان خدا رفتار می کند ؟!! پس باید دانست‌که این معنی عکس و وارونه است که امت اسلامی جز در دوران سقوط و انحطاط اثری از آن ندیده‌بوده است ؟!

یکی از افراد همین‌گروه می گفت‌که:رسول خدا دربرابر نادرستیها مقاومت کرد و کوشیدکه آنرا تغییر دهد، اما البته به فرمان خدا بود!

گفتم:بلی ! اما این فرمان خداهم‌اکنون نیز قائم است و تاهمین ساعت نیز استمرارو دوام دارد و در آینده نیز..وهیچگونه تغییر وتبدیلی در آن صورت نمی‌گیرد! مگر اینکه پروردگار بزرگ‌و سبحان می‌گوید: در اینجا پهنه و کشش معنی است‌که از مردم‌دگرگونی و تغییر می طلبد،و خواستار دگرگونی مردم است؟آیا پس از فرمان خدا باز این امرباطل می‌گرددو در برابر آن «تسلیم » در برابر رویدادهای زشت وناروا قرار می‌گیرد، و یکجا نشینی در برابر دگرگونی می‌آید ؟!

مگر پروردگار بزرگ نمی‌گوید که:

«وَقُلِ اعْمَلُوا، فَسَيَرَى اللّٰهُ عَمَلَكُم وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُون.» [سوره توبه: ۱۰۵]

[ای رسول‌ما] به خلق بگوکه هرآنچه بجای آورید، خداوند همان‌را بر شما می نمایاند، که هم مومنان و هم رسول برآن آگاه‌می‌شوند.ـ

و یا مگر نمی فرمایدکه:

«وَلاتَهِنُوا وَلاتَحْزَنُوا وَاَنْتُمُ الاَعْلَوْنَ اِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِين. اِنْ يَمْسَسْكُمْ قَرْحٌ فَقَدْمَسَّ الْقَوْمَ قَرْحٌ مِثْلُهُ. وَتِلْكَ الاَيّامُ نُداوِلُها بَيْنَ النّاسِ، وَلِيَعْلَمَ اللّٰهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَيَتَّخِذَ مِنْكُمْ شُهَداءَ. وَاللّٰهُ لايُحِبُّ الظّالِمِين.» [سوره آل عمران: ۱۳۹ـ۱۴۰»

سستی نکنید و اندوهگین نباشیدزیراشماوالاترین وبلندمرتبه‌ترین مردم دنیا هستید ،اگر در ایمان خود ثابت واستوار باشید، اگر شما رادر جنگ [احد] صدمه و آسیبی رسید، دشمنان شما را نیز [دربدر] شکست و آسیب سخت رسید،و چنانکه آنان مقاومت کردند، شما نیز مقاومت کنیدکه روزگار به اختلاف احوال،گاهی پیروزی و زمانی شکست است که مقام اهل ایمان به امتحان معلوم شود، تا از شما مومنان آنراکه در

دین خود ثابت و استوار است، گواه و الگویی بر دیگران سازیم که خداوند ستمکاران را دوست ندارد.ـ

پروردگار کفار را بدین‌گونه معرفی می‌کند که کفار ازجمله کسانی‌اند که براو شریك و انباز می‌گیرند و سپس می گویند: مابه تقدیر الهی مشرك هستیم و شرك ما نیز به تقدیر الهی است، و در این شرك‌ورزیدن ما تسلیم تقدیر الهی هستیم !!:

«سَيَقُولُ الَّذِينَ اَشْرَكُوا لَوْشاءَاللّٰهُ مااَشْرَكْنا، وَلاآباؤُنا، وَلاحَرَّمنا مِنْ شَىٍْ! كَذلِكَ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ حَتّٰى ذاقُوا بَأْسَنا! قُلْ: هَلْ عِنْدَكُم مِنْ عِلْمٍ فَتُخْرِجُوهُ لَنا؟ اِنْ تَتَّبِعُونَ اِلَّاالظَّنَّ وَاِنْ اَنْتُمْ اِلَّاتَخْرُصُونَ.» [سورةالانعام: ۱۴۸]

به‌آنانکه بەخدا شرك آوردند خواهندگفت‌که: اگر خدامی‌خواست، ماو پدران ما مشرك نمی شدیم و چیزی را حرام نمی‌کردیم، بدین ترتیب پیشینیان آنان نیز پیامبران را تکذیب می‌کردند، تا آنکه طعم عذاب مارا چشیدند. بگو آیا شما براین سخن ملاك قطعی دارید، پس بیرون آرید ، وگرنه شما جز از پندارهای واهی خود پیروی نمی‌کنید، و جز به گزاف و دروغ سخن نمی‌گویید.

معنی تسلیم به «تقدیر» الهی معنی دیگری است‌که با اینگونـــه برداشت‌کاملا جداست واختلاف فراوان و صددرصد دارد.. درکی‌که‌رسول خدا (ص) از تقدیر داشت‌و درکی‌که صحابه‌ی‌رسول (رضوان‌الله‌علیهم) از آن داشتند چیزی بود کاملا در جهت رسالت و فعالیت، و همان درك‌و برداشت از تسلیم به تقدیر بودکه آنهارا امتی یگانه و بینظیر قرارداد، امتی‌که مطابق‌با همان وصف‌پروردگار بود«کنتم خیر امة اخرجت‌للناس»که این نمونه با ایمان کامل‌به پروردگار ساخته شد و تقدیر خدا آنهارا در تاریخ‌موجودی یگانه و در میان تمام ملل نمونه ساخت..

از بهترین نمونه همان رسول خدا (ص) است‌که می‌کوشیدوجهاد می‌کردو جهادمی‌کرد، و با آنهمه تلاش‌اوکفار قریش ایمان نمی‌آوردندو اواز پانمی‌ایستاد..که این تقدیر خداست‌و در آن چـاره‌ای نیست و نمی‌گفت‌که تقدیرخداست و من مسئول نیستم ....

«وَلَوْشاءَاللّٰهُ لَجَمَعَهُمْ عَلَى الْهُدىٰ. فَلاتَكُونَنَّ مِنَ الْجاهِلِينَ.» [سوره انعام: ۳۵]

که اگر خدا می‌خواست همه‌را در طریق هدایت گردمی‌آورد، و تو از جاهلان مباش .»

«اِنَّكَ لاتَهْدِي مَنْ اَحْبَبْتَ وَلٰكِنَّ اللّٰهَ يَهْدِي مَن يَشاءُ وَهُوَاَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ.»
[سورةالقصص: ٥٦]

[ای‌رسول‌ما] بدان چنین نیست‌که تو هرکه را بخواهی‌هدایت‌کنی، بلکه پروردگار هرکه‌راخواهد هدایت‌کند ،و اوبه حال آنانکه درخور هدایت‌اند آگاه‌تراست. ــ

به راستی‌که برای رسول خدا(ص) دشوار بود تا مردم رابه راه حق فراخواند و آنان ازاو روبگرداننند، در حالیکه او دوستدار نیکی و خواستار خیرشان بود، ولذا دلش از حزن و اندوه انباشته می‌شد، و کار آنقدر بر او دشوار می‌شد که پروردگار در تسلی و آرامش او می‌ـگفت :

«فَلاتَذْهَبْ نَفْسُكَ عَلَيْهِمْ حَسَراتٍ. اِنَّ اللّٰهَ عَليمٌ بِمايَصْنَعُون.» [سوره‌فاطر:٨]

خودت‌را برای این مردم‌به اندوه و حسرت مینداز‌که خداونـد بدانچه اینان‌کنند آگاه است

«لَعَلَّكَ باخِعٌ نَفْسَكَ اَلّايَكُونُوا مُؤْمِنِينَ.» [سورةالشعراء:٣]

[ای‌رسول‌ما] چنان در اندیشه‌ی هدایت خلقی‌که می‌خواهی جان عزیزت از غم اینکه ایمان نمی‌آورند هلاک‌سازی .ــ یا:

«وَاصْبِرْوَ ماصَبْرُكَ اِلّابِاللّٰهِ. وَلاتَحْزَنْ عَلَيْهِمْ، وَلاتَكُ فِي ضَيْقٍ مِمّا يَمْكُرُون.»
[سورةالنحل: ١٢٧]

[وتو ای‌رسول] در راه رضای خداصبر و بردباری پیشه‌کن ،و برحال آنان‌که از کفر و عناددست نمی‌شویند، غمگین مباش و از مکر و حیله‌ی آنان دلتنگ‌مشو، که خداوند تو و دین ترا از مکر خلق ایمن دارد.

«وَلَقَدْ نَعْلَمُ اَنَّكَ يَضِيقُ صَدْرُكَ بِمايَقُولُونَ. فَسَبِّح بِحَمْدِرَبِّكَ وَكُنْ مِنَ السّاجِدِين. وَاعْبُدْرَبَّكَ حَتّىٰ يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ.» [سورةالحجر: ٩٧ــ٩٩]

مابه خوبی می دانیم‌که‌تو آنچه امت‌به طعنه و تکذیب در مورد تو می‌گویند، سخت دلتنگ می‌شوی، به ذکرواوصاف پروردگارت‌تسبیح‌گوی، واز نمازگزاران باش، و دائم به پرستش پروردگارت مشغول باش تـا ساعت تعیین (مرگ) برتو فرارسد.ــ

ولیکن او در نهایت دانست‌که این [صبر و پداری] از تقدیـر

خداست و تسلیم این تقدیر شد.. و تقدیر به این معنی است؟ آیا می‌توان گفت‌که به معنی خودداری از جهاد ودعوت است ؟که چنین چیزی هرگز روی نداده است ... تاریخ اسلام بهترین معرف است و سیرت و روش رسول خدا (ص) گواهی روشن است.. در مورد او فقط برای کوچك کردن وتخفیف دردبود، دردی‌که به سبب اعراض و روی گرداندن‌معرضین در او بوجود می‌آمد، فقط برای اینکه این رنج کشنده‌برنگردد: «لعلك باخع‌نفسك الایکونوامومنین »که پس از توجه به آن دوباره به راه‌برمی‌ـ گشت ولحظه‌ای از جهاد و کوشش دست نمی‌کشید..

یعنی پیامبر خدا(ص) از تقدیر اینطور می‌فهمید که جهاد کند و جهادکند... باوجود تمام آزاری‌که‌از قریش و غیر قریش یعنی از کفار عرب می‌دید،و می‌دیدکه پیروان مومن اورا به آوارگی مجبور می‌کنندو در دام شکنجه‌گرفتارمی سازند ، شکنجه‌هایی‌راتحمل می‌کنندکه برتراز توانایی وطاقت انهاست، وآنها قادر به‌تغییر وضع نیستند، و اذیت و آزار نیز از مومنین قطع نمی‌شود... ولی می داندکه این تقدیری ازسوی خداست‌و باید بدان تسلیم‌شود... به معنی چیست ؟به‌آن معنی که‌دست‌از جهادو دعوت بردارد ؟

پناه برخدا! هرگز.

دست از ایمان بشوید؟

هرگز !!

بلکه بدان معنی است‌که باید وجودشان را دربرابر شکنجه وآزار راضی‌کنند،و بدانندکه اگر خدابخواهد قادر است‌که آنان را یاری‌کند، لکن تقدیر آنان این‌است که امتحان شوند، و در برابر آزمونهای سخت قرار گیرندو بردباری پیشه کنند.. وروحیه‌شان در زیربار فشار وسختی نشکند.. واز عقیده‌برنگردند، و از تصمیم خود پشیمان‌نشوند،وجهاد کنند وبایستند تاخداوند برای‌شان دگرگونی ایجادکند ،و تقدیر تازه‌ای را مقرر دارد،و دربرابر کافران یاری دهد و پیروز گرداند. و چگونه تقدیر تازه نافذ می‌گردد؟

اینکه تقدیر ازسوی خدا ووجود دارد. بلی! پروردگار بودکه ایشان را دربدر یاری داد در حالیکه ایشان ذلیل بودند... اما چگونه این‌تقدیر [خواری] را از ایشان برگرداند ؟

ـ آیا آنان درخانه نشستند و گفتندکه: اگرتقدیر الهی این باشد که ما پیروزشویم البته‌مارا پیروز می‌گرداند ؟!...و آیاگفتندکه تقدیر

خدا چاره‌ساز است و ما را نیازی به‌تلاش و کوشش و جهاد و رنج‌ومشقت نیست؟! آیا تاریخ‌چیزی از این قبیل در زندگی رسول خدا (ص)و یاران اوبه یاددارد ؟ یاآنکه تاریخ آنچه از آنها بیاد دارد جهاد بی‌گسست و پی‌هم است برای یاری‌حق ؟و یا اینکه هم‌آنان بودندکه‌وعده صریح به پیروزی را دریافت داشتند و دانستندکه تقدیر خدادرمورد ایشان همان پیروزی و موفقیت‌است؟ و در پایان تلاش برآنان محمت‌شد که: «یاری و پیروزی از سوی خداست و فتح‌و پیروزی نزدیك است؟»

«وَعَدَكُمُ اللّٰهُ مَغَانِمَ كَثِيرَةً تَأْخُذُونَهَا فَعَجَّلَ لَكُمْ هٰذِهِ.» [سورةالفتح: ۲۰]

وعده‌ی گرفتن غنایم بسیار داده و این یك غنیمت (خیبر) را با سرعت و عجله‌ی بیشتر برشما ارزانی داشت...

و به این دوآیه از سوره انفال بنگرید:

«وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَبَقُوا. إِنَّهُمْ لَا يُعْجِزُونَ. وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللّٰهِ وَعَدُوَّكُمْ، وَآخَرِينَ مِنْ دُونِهِمْ لَا تَعْلَمُونَهُمُ اللّٰهُ يَعْلَمُهُمْ.»

[سوره انفال:۵۹ـ۶۰]

هرگز نپندارندکه باکفر خودبه پیش افتاده‌اند،که هرگز خدارا زبون نخواهندکرد، و شمای‌مومنان در مقام مبارزه بآنها خود رامهیاکنید وتاآنجاکه توانید آذوقه واسبان سواری برای تهدید دشمنان خداودشمنان خود فراهم سازید، وبرقوم دیگرکه شما به‌دشمنی آنان آگاه‌نیستید،و خدا بدانهاآگاه است نیز مهیاباشید...

آیه‌ی نخست در موردچگونگی گزارش تقدیر الهی در باره «کار» است و می‌گوید: آنانکه‌کفر می ورزند هرگز جلونخواهند افتاد، و نیز هرگز پروردگار را عاجز نخواهند نمود، و به ساده ترین سخن یعنی‌ایشان پیروز نخواهند شد.و آیه‌ی‌بعدی به مسلمین فرمان می‌دهدکه بطوری اصولی علیه کفار آماده‌باشندو تا آنجا که در توان دارند دراین‌راه‌بکوشند تا آن‌پیروزی مقرر درتقدیر الهی انجام شود، پس با این تذکرات روشن است‌که علیرغم اینکه این‌کار تقدیری است شدنی، اما نیاز به‌تلاش و مجاهدت بشری داردتا این تقدیر تحقق یابد و اجرا گرددکه:

«إِنْ تَنْصُرُوا اللّٰهَ يَنْصُرْكُمْ.» [سوره محمد :۷]

اگر خدارا یاری‌کنید، خداوند شما را یاری دهد.ـ

مسلمانان صدر اسلام عقیده بر قضاوقدر را بدینگونه می‌فهمیدند

ودرآن راه مداومت وبردباری داشتند یعنی تلاش دائم برای تنفیذ اوامر پروردگار... و سپس تسلیم دربرابر آنچه‌که بالفعل از تقدیر الهی واقع شود. مبنی براینکه تقدیری از سوی خداست، چون در این‌کون و هستی چیزی صورت نمی‌گیرد مگر به اراده‌ی خدا و تقدیر او. ولی معنی تقدیر سرباز زدن از پیمودن راه نیست، بلکه معنای تقدیر ین است‌که فشار و صدمات دلهای مومنان را نشکند، و چون به تقدیری از سوی خدا برخوردمی‌کنندکه آنچه را نیك می‌دانند ودوست می‌دارند به‌سوی‌شان جلب‌نمی شود و بلکه تقدیر برای‌شان بدی‌و ضرری رامی‌آورد آنان دلشکسته نگردند و با قدرت تصمیم و اراده دربرابر آن بایستندو به راه خود ادامه دهندبه امید قدرجدیدی از سوی خدا ... به همانگونه‌که مسلمین پس از شکست نبرد احد انجام دادند، و در برابر تقدیر الهی تسلیم شکست و خواری نشدند. و لذا می‌بینیدکه میان این‌دوطرز برداشت تفاوت واختلاف هولناکی‌وجود دارد، وبااین برداشت تسلیم‌شدن به‌تقدیر خدا، دربرابر شکست یعنی اینکه مسلمانان دربرابر شکست نشکنند و وا نزنند، و واپس‌ننشینند... همچنانکه‌مسلمانان‌پس‌از شکست‌احد تسلیم شکست‌نشدند ودوباره بدون درنگ ومستقیم برای‌نبرد بعدی‌آماده شدند، حال آنکه در همان هنگام زخمهای کاری براندام داشتند :

«اَلَّذِینَ اسْتَجابُوالِلّهِ وَالرَّسُولِ مِنْ بَعْدِماٰاصابَهُمُ الْقَرْحُ، لِلَّذِینَ اَحْسَنُوا مِنْهُمْ وَاتَّقَوا اَجْرٌعَظِیم. اَلَّذِینَ قالَ لَهُمُ النّاسُ اِنَّ النّاسَ قَدْجَمَعُوالَکُمْ فَاخْشَوْهُمْ! فَزادَهُمْ ایماناً، وَ قالُوا: حَسْبُنَااللّهُ وَنِعْمَ الْوَکِیلُ، فَانْقَلَبُوا بِنِعْمَةٍ مِنَ اللّهِ وَ فَضْلٍ لَمْ یَمْسَسْهُمْ سُوٓءٌ، وَاتَّبَعُوا رِضْوانَ اللّهِ وَاللّهُ ذُوفَضْلٍ عَظِیمٍ.» [سوره آل‌عمران: ۱۷۲ـ۱۷۴]

آنانکه دعوت‌خداو رسول را اجابت‌کردند و پس از آنکه‌درد و رنجی برآنان رسید،از آنها هرکس‌که نیکوکاروپرهیزکار شداجرعظیم خواهد یافت ، آن مومنانی‌که مردم به آنان گفتند:لشکر بسیاری‌ازمشرکین برعلیه شماگرد آمده‌اند، پس از آنان برحذر باشید. ولی آنان‌گفتند:تنها خدا مارا کفایت‌می‌کند.که پروردگار نیکویاوری است ،و لذابرآن‌گروه مومنان که‌به‌فضل و رحمت خدا روی آوردند، برآنان هیچ رنج‌والمی‌پیش نیامد، زیرا پیرو رضای خدا شدند، وخداوند صاحب‌فضل ونعمت بزرگ است.

این است معنی تسلیم شدن به‌تقدیر خدا در معنای درست و اسلامی

آن. یعنی آمادگی برای تلاش بیشتر و کوشش افزونتر، زیرا این تقدیر است که توان انسان را بالا می‌برد واورا ازشکستن در برابر حوادث و رویداد هامی‌رهاند. ووجوداورا از شکستن و تسلیم در برابر اندوه و خواریها بازمی دارد، و اورا از ناامیدی مانع می‌گرددو نمی‌گذارد که بنشیندو از حرکت بازماند.

«لِكَيْلا تَحْزَنُوا عَلىٰ مافاتَكُمْ وَلامااَصابَكُمْ.» [سوره آل‌عمران: ۱۵۳]

برآنچه از دست داده‌ایدچرا اندوهگین‌می شوید، از این پس برای از دست دادن و یا بدست آوردن چیزی اندوهناك نشوید. ـ

پس بدین ترتیب مسلمانان [صدراسلام] از عنوان قضاوقدر اسلام معنی تسلیم وجود در برابر خواریها را اداره نمی‌کردند، بلکه آنان معنی تقدیر راصبر در برابر خواریهایی می دانستند که به سبب خطاواشتباه برایشان عارض می‌شد، که در اینجا اگر خود را دربرابر تقدیرخدا تسلیم می‌کردند یعنی وجود خود رادربرابر رویدادی‌که عملا واقع شده به‌تحمل و صبر راضی‌می‌نمودند، وآنگاه مسئولیت خودرا دربرابر آن‌رویداددرك می نمودند، وبه‌بررسی می پرداختند تادگرباره چنین خطایی‌راتکرارنکنند و سپس به‌کوشش‌می‌پرداختند تا با تلاشی ایثارگرانه آثار آنرا از میان بردارند، که دگرباره شایسته‌ی تقدیرگردند، و به‌تقدیر تازه‌ای راازسوی خدا نایل شوندو شروبدی رابه خیرو نیکی بدل‌کنند...

«اَوَلَمّااَصابَتْكُمْ مُصیبَةٌ قَداَصَبْتُم مِثْلَیْها قُلْتُم: أَنّیٰ هٰذا؟! قُل: هُوَمِن‌عِنداَنْفُسِكُم. اِنَّ‌اللّٰهَ عَلىٰ كُلِّ‌شَیْءٍ قَدیر. وَمااَصابَكُمْ یَوْمَ‌الْتَقَی‌الْجَمْعانِ فَبِإِذْنِ‌اللّٰهِ، وَلِیَعْلَمَ‌الْمُؤمِنین، وَ لِیَعْلَمَ‌الَّذینَ نافَقُوا... » [سوره آل عمران: ۱۶۵ـ۱۶۷]

آیا هرگاه مصیبتی بر شما رسید، در صورتیکه دوبرابر آن‌آسیب بر دشمنان شما رسید، باز از روی شگفتی‌گویید: چرا به‌ما که‌اهل‌ایمانیم رنج‌رسید؟! بگو ای پیامبر، این مصیبت را از دست‌خودکشیدیدکه‌نافرمانی کردید، وایزد متعال برهرچیزی تواناست، آنچه در روز احد، هنگام‌مقابله در صف کارزار بر شما رسید به اجازه‌ی خداو مشیت اوبود، تااهل‌ایمان را معلوم‌شودکه‌چه‌کسانی در ایمان ثابت قدم‌اند، و نیزحال آنان‌که دین‌شان از روی نفاق و دورویی است، شناخته گردد.

بدین ترتیب دربافت رویدادهاو حوادث دوخط متوازی درکنارهم قرار دارند، بلکه دوخط‌پیوسته بی‌آنکه در احساس فرد مسلمان تعارضی

میان این و یاآن پیش‌آید: «هُوَمِنْ عِنْدِ اَنْفُسِکُمْ» وآن «بِاِذْنِ اللّه» است، و براساس حکمتی است‌که وابسته به ارادهٔ خداست... و دراصل همین رویدادهاست که شناخت میان مومن و منافق امکان‌پذیر می‌گردد.و هریك بادیگری در پایگاه عمل بازشناخته می‌شود، تاآنانکه به حقیقت رفتار می‌کردندوآنانکه به نیرنگ‌وخدعه‌کار می‌کردنداز هم بازشناخته شوند.

این دو جریان باهم درحرکت‌اند بی آنکه برخورد و تعارضی‌داشته باشند: و همین‌دو جریان‌اندکه حکمت حوادث و رویدادها رابرای فرد مومن روشن‌می‌گردانند.. اگرچه درهمان لحظهٔ‌رویداد روشن نسازند، ولی همانطورکه دراحدپیش آمد بالاخره‌جریان را آشکارمی‌سازند..چنانکه نسلها گذشتند و این‌حکمت شناخته‌تر و روشنتر شده.و مومن برای‌همیشه می‌داندکه درورای تقدیر الهی حکمتی است‌و لذا راضی‌می‌گردد و تسلیم می‌شود. بدان‌معنی‌که رویداد روحیهٔ اورا ازبین نمی‌بردو مشاعر و آگاهی اورا نمی‌شکند، واراده‌و تصمیم اورا سست نمی‌گرداند، و ازطی راه وانمیداردوبر جای نمی‌نشاند، بلکه آگاهش‌می‌کندتا درموقع لزوم مسئولیت خو درابشناسد، وبداندکه تقدیر مسئولیت ذاتی اوست، ولذا وقوع آن به سبب سستی شخص خودش ویاتقصیر و کوتاهی شخصی است، پس در نتیجه می‌کوشدکه خطای خودرا اصلاح کند،و تلاش فراوان بکار می‌بردتا کوتاهی خودرا جبران‌کند واوضاع را دگرگون سازد...

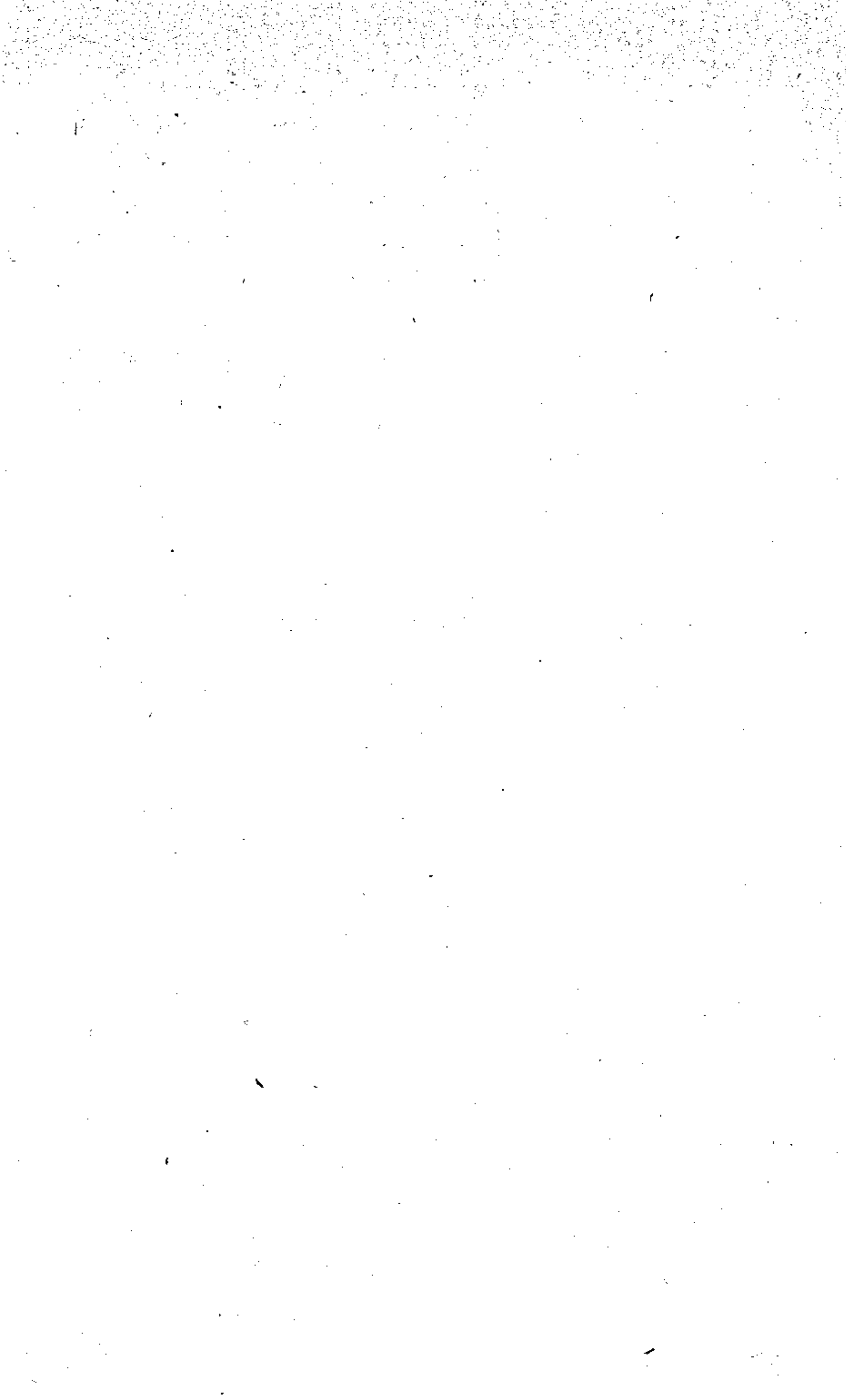
واین معنی درست ایمان به تقدیر خداست. و ایمان به نیکی‌و بدی و خیر و شر تقدیر. و اثر تقدیر در وجود مومنان این است‌که:«آنان را به تلاش و جهادی هولناك در روی زمین وادارد، و به کوششی‌سهمگین علاقه‌مند سازد، و این چیزی است‌که در تاریخ‌پربار امت اسلام نوشته شد . . .

اما از هنگامی‌که این امت انحراف از پندار درست اسلام را آغاز کردو از کنشهای درست وسلوکی نیکو منحرف گشت، این انحراف در ایمان و عقیده به قضاوقدر واردشد... تاآنجاکه افراد جاهل و نادان‌این انحراف رابه پای اسلام می‌گذارند !..



و این جهت ویژهٔ ایمان و عقیده به «غیب» است، ایمان به خداو روز واپسین، ایمان به فرشتگان و کتاب پیامبران .. ایمان به تقدیر و خیر و شر آن .

جهات دیگری نیز باقی ماندکه سوره های مکی ازآن بحث می‌کند، که‌آن جهت نیزبه همین ترتیب وابسته به‌ایمان و مربوط به عقیده و آرمان است، اگرچه بیشترآن به واقعیت عینی ومشهود وابسته است، نه‌به غیب پوشیده و پنهان. مگر از جهت وابستگی آن به ذات پروردگار منزه و سبحان:که از جمله‌ی آن داستان پیامبران ،و قصه‌ی آدم و شیطان، واخلاق ایمانی به جای اخلاق جاهلی است.



« داستان پیامبران »

بخش نه چندان کوچکی از سوره‌های مکی را داستان پیامبران به‌خود مختص‌می‌گرداند ،که به‌صورتی ویژه در مجموعه‌ای از سوره های مکی جای‌گزین شده‌اند، از آنجمله برخی از سوره‌هایی که‌نام پیامبران رابخود دارند، و باضافه‌ی سوره انبیاءکه اسم آن به‌موضوع خودش اشاره می‌کند، وآن سوره‌ها اینهایند: «اعراف»، «یونس»، «هود»، «یوسف» ،«ابراهیم»، «کهف»، «مریم» ،«طه» ،«انبیا»،«شعرّاء»،«النمل»، «قصص»، «عنکبوت»و «صافات» و «ص».. علاوه براشاره های متعدد و جدی‌که‌در بسیاری از سوره‌های مکی هست..

قصص (داستانها) درقرآن، برای اهداف متعدد و پراکنده آورده شده: از جمله‌ی آن اهداف اثبات راستین بودن وحی منزل از سوی‌خدا برای‌رسول (ص) است.

«نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ بِما اَوْحَيْنا اِلَيْكَ هٰذَا الْقُرآنَ، وَاِنْ كُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الْغافِلِينَ.» [سوره یوسف: ۳]

ما بهترین حکایت رابرتو می‌گوییم درآنچه که‌برتو وحی‌می‌کنیم، هرچندکه تو پیش از این‌وحی ،ازآن آگاه نبودی...

«تِلْكَ مِنْ اَنْباءِ الْغَيْبِ نُوحِيها اِلَيْكَ، ما كُنْتَ تَعْلَمُها اَنْتَ وَلا قَوْمُكَ مِنْ قَبْلِ هٰذا، فَاصْبِرْ اِنَّ الْعاقِبَةَ لِلْمُتَّقِينَ.» [سوره هود: ۴۹.

این حکایت از انباء غیب است‌که بر تو وحی‌می‌کنیم،که پیش از این توروقوم تو، هیچ ازآن آگاه نبودید، پس تودرطاعت حق‌راه بردباری پیشه‌گیر،که پایان از آن اهل تقواو پرواپیشگان است.

«كَذٰلِكَ نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ اَنْباءِ ما قَدْ سَبَقَ، وَقَدْ آتَيْناكَ مِنْ لَدُنّا ذِكْراً، مَنْ اَعْرَضَ عَنْهُ

فَاِنَّهُ یَحْمِلُ یَوْمَ‌الْقِیامَةِ وِزْراً.» [سوره طه ۹۹_۱۰۰]

بدین‌ترتیب برتو اخبار پیامبران پیشین راحکایت‌کردیم و ازسوی خود برای یادآوری، این قرآن رابرتو عطاکردیم،هرکس ازذکر آن‌روی گرداند در روز واپسین بارسنگینی ازگناه رابردوش خواهدداشت.

«وَماکُنْتَ بِجانِبِ‌الْغَرْبِیِّ اِذْقَضَیْنا اِلیٰ‌مُوسَی‌الْاَمْرَ وَماکُنْتَ مِنَ‌الشّاهِدِینَ، وَلٰکِنّا اَنْشَأْنا قُرُوناًفَتَطاوَلَ عَلَیْهِمُ‌الْعُمُرُ. وَماکُنْتَ ثاوِیاً فی‌اَهْلِ مَدْیَنَ تَتْلُوعَلَیْهِم آیاتِنا، وَلٰکِنّا کُنّا مُرْسِلِین. وَماکُنْتَ بِجانِبِ‌الطُّورِ اِذْنادَیْنا وَلٰکِنْ رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ لِتُنْذِرَ قَوماً مااَتاهُمْ مِنْ نَذِیرٍ مِنْ‌قَبْلِكَ لَعَلَّهُمْ یَتَذَکَّرُون.» [سوره قصص: ۴۵]

[ای‌رسول]درآن هنگام‌که مادر جهت غربی‌طور به‌موسی مقام نبوت‌و فرمان الهی عطاکردیم ، هرگزنبودی،[وحکایت اواز راه‌وحی برتو روشن گردید.]ولیکن ماملتهاو قبایلی را بیافریدیم‌که عمری دراز یافتند و تو میان اهل مدین[که‌در جهل‌وگمراهی می‌زیستند]نبودی، تاآیات مارابرآنان تلاوت‌کنی و لیکن ما[افرادی‌برگزیده‌را] به رسالت‌می‌فرستیم،و توهنگامی که‌بر موسی ندامی‌کردیم نبودی‌و درجانب طورحضور نداشتی، اماوحی ماآز زندگی‌موسی وسایر پیامبران به اقتضای لطف خداست نسبت به‌تو، تاقومی راکه پیام آوری بازدارنده‌وبیم دهنده پیش ازتو نیامده، از خدا بترسانی تا باشدکه خشم خدارابیاد آورندو راه هدایت پیش‌گیرند.

با این‌آیات بار رسول خدا (ص) که دربرابر آزار و اذیت قوم‌خود قرارداشت و مشرکین به اتهام جادوگری و دروغ و دیوانگی سخت اورا می‌آزردند، سبك می‌شد،زیراکه ازپیش‌نیز همه‌ی پیامبران ازسوی قوم خود تکذیب‌شدند، آنگاه خوداین گفته را برای‌خودتکرار می‌کردکه همه‌ی پیامبران ناگزیر بردباری‌کردند تاخداوند آنهارا پیروزی دادودروغگویان و دروغ‌انگاران رانابود ساخت:

«لَقَدْکُذِّبَتْ رُسُلٌ مِنْ‌قَبْلِكَ فَصَبَرُوا ماکُذِّبُوا، وَاُوذُوا حَتّیٰ‌اَتاهُمْ نَصْرُنا، وَلامُبَدِّلَ لِکَلِماتِ‌اللّٰهِ. وَلَقَدْ جاءَكَ مِنْ‌نَبَاِالْمُرْسَلِین.» [سوره أنبياء: ۳۴]

پیامبران پیش‌از ترانیز تکذیب‌کردند ،که‌آنان با تمام آزاری‌که مشرکان برایشان رساندندصبرکردند، تاآنجاکه عنایت و یاری ما شامل حال آنهاشد،که کسی‌اراده‌ی خدارا تغییر نتوانـدداد و اخبار پیامبران پیشین که‌امت برآنها چه کردندبرتو رسید.

«تِلْكَ الْقُرىٰ نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ اَنْبائِها، وَ لَقَدْ جاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّناتِ فَما كانُوا لِيُؤمِنُوا بِما كَذَّبُوا مِنْ قَبْلُ. كَذٰلِكَ يَطْبَعُ اللّٰهُ عَلىٰ قُلُوبِ الْكافِرِين. وَما وَجَدْنا لِاَكْثَرِهِمْ مِنْ عَهْدٍ، وَاِنْ وَجَدْنا اَكْثَرَهُمْ لَفاسِقِين» [سوره اعراف: ۱۰۱ـ۱۰۲]

این است شهرهاییکه ما برتواخبار اهلش‌را بیان‌کردیم، برهمه رسولانی بادلایل روشن فرستادیم، چون پیش از آنها تکذیب کرده بودند، به آنان ایمان نیاوردند، همچنین خداوند نیز [بامهر شقاوت] دلهای کافران رامهر خواهدکرد، اکثر مردمان رادرعهد استوار ندیدیم، بلکه بیشتر آنهاراعهدشکن و بدکار یافتیم.ـ

«وَكُلّاً نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ اَنْباءِ الرُّسُلِ ما نُثَبِّتُ بِهِ فُؤادَكَ، وَجاءَكَ فى هٰذِهِ الْحَقُّ وَمَوْعِظَةٌ وَ ذِكْرىٰ لِلْمُؤمِنين.» [سوره هود: ۱۲۰]

ما اینهمه حکایات و اخبار پیامبران را برتو بازگو می‌کنیم، تا قلب ترابدان‌استوار و قوی گردانیم‌که از این‌راه، طریق حق‌وراه صواب برتو روشن شود واهل ایمان راپند وعبرت وتذکر باشد.ـ

«حَتّٰى اِذَا اسْتَيْأَسَ الرُّسُلُ وَظَنُّوا اَنَّهُمْ قَدْ كُذِبُوا جاءَهُمْ نَصْرُنا فَنُجِّيَ مَنْ نَشاءُ وَلايُرَدُّ بَأْسُنا عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمينَ.» [سوره یوسف: ۱۱۰]

مردم با پیامبران چندان دشمنی کردندکه پیامبران مأیوس شده و گمان‌کردندکه وعده‌ی یاری خدا خلاف خواهد شد، تادرآن لحظه‌ی‌ناامیدی وقته یاری مافرارسیدکه ماهرکه‌راخواهیم نجات‌بخشیم‌و انتقام ازبدکاران جهان بازگیریم .ـ

«وَكَذٰلِكَ جَعَلْنا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوّاً مِنَ الْمُجْرِمينَ . وَكَفىٰ بِرَبِّكَ هادِياً وَ نَصيراً.»

[فرقان: ۳۱]

وبدین‌ترتیب برای هر پیامبری از میان جنایتکاران‌دشمن قراردادیم که هدایت و یاری پروردگارت ترابسنده است.

«وَعَجِبُوا اَنْ جاءَهُمْ مُنْذِرٌ مِنْهُمْ وَقالَ الْكافِرُونَ هٰذا ساحِرٌ كَذّابٌ. اَجَعَلَ الْآلِهَةَ اِلٰهاً واحِداً!! اِنَّ هٰذا لَشَيْءٌ عُجابٌ! وَانْطَلَقَ الْمَلَأُ مِنْهُمْ اَنِ امْشُوا وَاصْبِرُوا عَلىٰ آلِهَتِكُمْ اِنَّ هٰذا لَشَيْءٌ يُرادُ! ماسَمِعْنا بِهٰذا فِى الْمِلَّةِ الْآخِرَةِ! اِنْ هٰذا اِلَّا اخْتِلاقٌ! اَاُنْزِلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ مِنْ بَيْنِنا!! بَلْ هُمْ فى شَكٍّ مِنْ ذِكْرى، بَلْ لَمّا يَذُوقُوا عَذابِ! اَمْ عِنْدَهُمْ خَزائِنُ رَحْمَةِ رَبِّكَ الْعَزيزِ

الوَهّاب؟ أم لَهُم مُلكُ السّماواتِ وَالأرضِ وَمابَينَهُما فَليَرتَقُوا فِي الأسبابِ. جُندٌ ماهُنالِكَ مَهزُومٌ مِنَ الأحزابِ. كَذَّبَت قَبلَهُم قَومُ نُوحٍ وَعادٌ وَفِرعَونُ ذُوالأوتادِ، وَثَمُودُ وَقَومُ لُوطٍ وَ أَصحابُ الأيكَةِ، أولئِكَ الأحزابُ. إن كُلٌّ إلّا كَذَّبَ الرُّسُلَ فَحَقَّ عِقابِ. وَمايَنظُرُ هؤُلاءِ إلّا صَيحَةً واحِدَةً مالَها مِن فَواقٍ.» [سوره ص ٤_١٥]

[مشرکان مکه] شگفت‌آوردندکه رسولی از همان نژاد [عرب] برای یادآوری و پند آنان مأمور شد، وآن کافران گفتندکه:

ــ جادوگری دروغگوست ! آیا او چندین خدای ما رابه یك خدا منحصرکرد ؟این بسیار شگفت‌آوراست !وگروهی از بزرگان قوم، چنین رأی دادندکه باید روش خودرا ادامه دهند، و درپرستش همین خدایان سنگی خود ثابت‌قدم باشند. این چیزی است که‌مرادو مقصودهمه است، این[چیزی که‌از محمد (ص)] شنیده‌ایم در آخرین ملت (مسیح) نیز نشنیده‌ایم، و این دعوی جز بافندگی دروغ چیزی دیگر نیست، امادر میان همه‌ی‌ما قرآن فقط براونازل شد؟و این‌کافران ازوحی قرآن‌در شك و تردیداند، و هنوز عذاب قهر خدارا نچشیده‌اند.[ای‌رسول] گنجهای‌رحمت آفریدگار تو در کمال اقتدار و بخشندگی است‌و پروردگار مقام رسالت را به‌هرکه خواهد بخشد، آیا سلطنت آسمانها و زمین وهرآنچه در بین آنهاست بااین کافران است؟پس به هروسیله که بتوانند بر آسمانها بالا روند،[ای رسول تودل خوش‌دار]که این‌سپاه دشمن از احزاب بدخواه، مغلوب ونابود شدنی است. پیش از این هم مشرکان‌قوم نوح وطایفه‌ی عادو فرعون صاحب قدرت‌نیز پیامبران راتکذیب‌کردند ،و طایفه‌ی ثمود و قوم لوط‌و یاران«ایکه»هم اقوام و لشکرهایی‌بیشماربر علیه پیامبران بودند، و آنان جز تکذیب پیامبران اندیشه و عملی نداشتند، و بدانجهت عتاب مابرآنهاواجب‌گردید واین‌مردم جز یك صیحه‌ی‌آسمانی انتظاردیگری ندارند،که درآنصورت ابدأ به‌دنیا بازنگردند.

«کَذلِكَ ماأتَی الَّذینَ مِن قَبلِهِم مِن رَسُولٍ إلّا قالُوا: ساحِرٌ أو مَجنُون. أتَواصَوا بِه؟! بَل هُم قَومٌ طاغُونَ.» [سورةالذاریات: ٥٢_٥٣]

همچنین هیچ پیامبری برامتهای پیشین برانگیخته نشد، جز آنکه اورا تکذیب کردندو گفتند: اوجادوگر یادیوانه است. آیا مردم اعصار در کار این تکذیب بریکدیگر سفارش کردند؟نه‌بلکه این مردم گروهی سرکش ونافرمان‌اند.

«ما يُقالُ لَكَ اِلاّ ما قَدْ قيلَ لِلرُّسُلِ مِنْ قَبْلِكَ. اِنَّ رَبَّكَ لَذُو مَغْفِرَةٍ وَذُو عِقابٍ اَليم.»

[سوره فصلت: ۴۳]

[ای‌رسول‌ما] بر تونیز وحی نمی‌شود، جز آنچه بر رسولان پیشین گفته‌شد، که پروردگار دارای آمرزش و بخشش بسیار، و صاحب قهرو عقاب دردناك است.ــ

پروردگار در دلجویی‌از رسول خدا(ص) ونیز دلجویی‌از مومنان‌که تنها به جرم ایمان شاهد خواریها و آوارگی و شکنجه ودردسر بودند، از داستان های امتهای پیشین حکایت می‌کندتابدانندکه امتهای‌پیشین نیز مزه‌انواع‌و اقسام شکنجه و آوارگی را چشیدند اما در ایمان و عقیده‌شان پایدار ماندند، وسپس نیز از پایان کار پرهیزکاران برآنان خبرمی‌دهد، که‌چگونه خداوند آنان را در زندگی این‌جهان پیروز گردانید،و چگونه به‌وعده پاداش روز واپسین درحق‌آنان وفاکرد. وازاینجاــ بطور مکررــ: از داستان موسی بافرعون، سخن می‌گویدکه بدترین انواع شکنجه را در مورد امت موسی اعمال می‌کردندو فرزندان خردسال را سرمی‌بریدند، و پرده‌ی عفت‌زنان رامی‌دریدند، اما خداوند برآنان منت نهادو رهایی‌شان بخشید و از چنگال فرعونیان آزادشان گرداند،و به پاداش بردباری و صبرشان برآنان نعمت ارزانی داشت. و بارها ذکرمی‌کندکه قوم فرعون به جای موسی به ساحران و جادوگران ایمان داشتند !وبرغم اینکه فرعون قوم‌موسی‌را به‌دارمی‌زد ودسته‌دسته رابه‌قتل می‌رساند. واز هرگونه‌جنایتی درحق‌شان خودداری نمی‌کرد، اما آنها برغم‌تهدید فرعونیان و برغم‌تنفیذ حکم فرعون در عقیده و ایمان خویش پایدارمی‌ماندند و از راه خویش برنمی‌گشتند. همچنین داستان یاران «اخدود» راتکرارمی‌کند،که برترین نمونه بردباری و صبر را ارائه نمودند،و در برابر ایمان و عقیده‌بدترین و زشت‌ترین نوع فتنه‌راکه‌همان سوزانده شدن در میان شعله های‌سرکش آتش بودراتحمل‌کردند،و بالاخره نمونه‌های متعدد و بسیار زیادی‌که ما برخی از آنرا بعنوان نمونه جداکردیم‌و آوردیم:

از آنجمله قوم موسی هستندکه در سوره‌ی اعراف از آنان سخن می گوید:

«اُوذينا مِنْ قَبْلِ اَنْ تَأتِينا وَمِنْ بَعْدِما جِئْتَنا»

و در باره‌شان می‌گوید:

«عَسىٰ رَبُّكُمْ اَنْ يُهْلِكَ عَدُوَّكُمْ وَيَسْتَخْلِفَكُمْ فِي الْاَرْضِ فَيَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُون»

و به همین ترتیب ادامه می‌یابد تا سخن پروردگار بدین گفته ختم می شودکه:

«وَاَوْرَثْنَا الْقَوْمَ الَّذِینَ کانُوا یُسْتَضْعَفُونَ مَشارِقَ الْاَرْضِ وَمَغارِبَهَا الَّتی بارَکْنافیها، وَ تَمَّتْ کَلِمَةُ رَبِّكَ الْحُسْنیٰ عَلیٰ بَنی اِسرائیلَ بِماصَبَرُوا، وَدَمَّرنا ماکانَ یَصْنَعُ فِرعَونُ وَقَوْمُهُ وَماکانُوا یَعْرِشُونَ.» [سوره اعراف: ۱۲۹-۱۳۷]

[قوم گفتند:] پیش از آمدن [تو] در زیر شکنجه بودیم و بعداز آمدن تونیز چنینیم. به‌ایشان می‌گوید: امید است‌که خدا دشمن شما راهلاك سازد و شما رادر زمین جانشین او کند،و [آنگاه در موضع امتحان]بنگرد که‌چون خواهید کرد... [طایفه‌ای راکه فرعونیان]خوارو ناتوان می‌داشتند وارث مشرق‌و مغرب زمین گردانیدیم و احسان خدا بر بنی‌اسرائیل به‌کمال خودرسید، به پاداش صبری‌که در برابر مصیبتها داشتند، وفرعون قوم‌او را باتمام صنایع و عمارتهاو کاخ باعظمتش نابود و هلاك ساختیم.

و سوره قصص نیز بدین ترتیب آغاز می‌گردد‌که:

«طسٓمٓ، تِلْكَ آیاتُ الْکِتابِ الْمُبین، نَتْلُوا عَلَیْكَ مِن نَبَاِمُوسیٰ وَفِرْعَونَ بِالْحَقِّ لِقَوم یُؤمِنُون. اِنَّ فِرْعَونَ عَلافِی الْاَرْضِ وَجَعَلَ اَهْلَها شِیَعاً، یَسْتَضْعِفُ طائِفَةً مِنْهُم، یُذَبِّحُ اَبْناءَهُمْ وَیَسْتَحیی نِساءَهُمْ اِنَّهُ کانَ مِنَ الْمُفْسِدین. وَنُریدُ اَنْ نَمُنَّ عَلَی الَّذینَ اسْتُضْعِفُوا فِی الْاَرْضِ وَ نَجْعَلَهُم اَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوارِثینَ، وَنُمَکِّنَ لَهُم فِی الْاَرْضِ، وَنُرِیَ فِرْعَونَ وَهامانَ وَجُنُودَهُما مِنْهُمْ ماکانُوا یَحْذَرُون.» [سوره قصص: ۱-۶]

این‌کتاب خـدا روشنگر حق از باطـل است [ای رسول مـا] از حکایت راستین موسی و فرعون بر توحکایت‌می‌کنیم، تاتو واهل تو از دانستن آن‌بهره‌مند شوید، بدانکه فرعون در زمین مصر تکبر وگردنکشی آغازید و میان مردم آن سرزمین تفرقه واختلاف انـداخت و طایفه‌ی بنی‌اسرائیل را سخت ضعیف و ذلیل‌کرد، پسران‌شان رامی‌کشت وزنان‌شان رازنده می‌گذاشت، چون مردی مفسد و بداندیش بود و ما اراده کردیم که‌برآن طایفه‌ی ضعیف وذلیل نگهداشته شده، در آن سرزمین منت‌نهاده و آنها را پیشوایان خلق قراردهیم، و وارث ملك و جاه فرعونیان‌گردانیم ودر زمین قدرت وامکان برآنهـا ببخشاییم و به چشم فرعون و هامان و لشکریان‌شان آنچه راکه‌از آن ترسان و اندیشناك بودند بنمایانیم.

و در سوره طاها آمده است‌که:

«فَأُلْقِيَ السَّحَرَةُ سُجَّداً قالوا: آمنّا بِرَبِّ هارُون ومُوسىٰ. قالَ: آمَنْتُمْ لَهُ قَبْلَ أَنْ آذَنَ لَكُمْ؟ إِنَّهُ لَكَبِيرُكُمُ الَّذِي عَلَّمَكُمُ السِّحْرَ! فَلَأُقَطِّعَنَّ أَيْدِيَكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ مِنْ خِلافٍ، وَلَأُصَلِّبَنَّكُمْ فِي جُذُوعِ النَّخْلِ، وَلَتَعْلَمُنَّ أَيُّنا أَشَدُّ عَذاباً وَأَبْقىٰ! قالُوا: لَنْ نُؤْثِرَكَ عَلىٰ ماجاءَنا مِنَ الْبَيِّناتِ وَالَّذِي فَطَرَنا، فَاقْضِ ماأَنْتَ قاضٍ. إِنَّما تَقْضِي هٰذِهِ الْحَياةَ الدُّنْيا. إِنّا آمَنّا بِرَبِّنا لِيَغْفِرَ لَنا خَطايانا وَما أَكْرَهْتَنا عَلَيْهِ مِنَ السِّحْرِ. وَاللّٰهُ خَيْرٌ وَأَبْقىٰ.» [سوره طاها: ٧٠-٧٣]

ساحران [چون معجزه‌ی موسی را دیدند] سر به سجده فرودآوردند و گفتند: مابه خدای موسی و هارون ایمان آوردیم ، وفرعون به ساحران گفت: شما پیش از آنکه من اجازه دهم به خدای موسی ایمان آوردید ؟! معلوم است‌که او در کار سحر وجادوگری معلم شما بوده است و من‌اکنون دست و پای شمارا قطع می‌کنم‌و به نخله‌ی خرما بردارمی‌کنم. تا بدانید که عذاب‌من سخت‌تر است یا آنچه که‌موسی می‌گوید، و دریابیدکه‌کدام پاینده‌تر خواهد ماند.

در سوره «قمر»نیز پس از ایراد داستان نوح، وعادوثمود و قوم لوط آورده است‌که:

«أَكُفّارُكُمْ خَيْرٌ مِنْ أُولٰئِكُمْ! أَمْ لَكُمْ بَراءَةٌ فِي الزُّبُرِ؟ أَمْ يَقُولُونَ: نَحْنُ جَمِيعٌ مُنْتَصِرٌ؟ سَيُهْزَمُ الْجَمْعُ وَيُوَلُّونَ الدُّبُرَ. بَلِ السّاعَةُ مَوْعِدُهُمْ وَالسّاعَةُ أَدْهىٰ وَأَمَرُّ. إِنَّ الْمُجْرِمِينَ فِي ضَلالٍ وَسُعُرٍ، يَوْمَ يُسْحَبُونَ فِي النّارِ عَلىٰ وُجُوهِهِمْ: ذُوقُوا مَسَّ سَقَرَ. إِنّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْناهُ بِقَدَرٍ. وَماأَمْرُنا إِلّا واحِدَةٌ كَلَمْحٍ بِالْبَصَرِ. وَلَقَدْ أَهْلَكْنا أَشْياعَكُمْ، فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ؟ وَكُلُّ شَيْءٍ فَعَلُوهُ فِي الزُّبُرِ. وَكُلُّ صَغِيرٍ وَكَبِيرٍ مُسْتَطَرٌ. إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنّاتٍ وَنَهَرٍ، فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُقْتَدِرٍ.» [سورةالقمر: ٤٣-٥٥]

آیا این‌حق‌پوشان شما بهتر وقویتر ازامتهای پیشین‌اند؟ یا اینکه شما را برائت وامانی از عذاب خداست ؟آیا آنها می‌گویند چون جمع‌ما پیوسته است پیروزیم ؟[نمی‌دانند]که بزودی آن جمع‌شان شکست‌خورده وپشت‌کنند، بلکه زمان قیامت وعدگاه آنهاست‌و آنروز بسیار سخت ترو ناگوارتر از [روزبدر]است . البته جنایتکاران به سبب گمراهی‌شان در آتش دوزخ‌اند، روزی آنها را از روبرو در آتش دوزخ کشند، و گویند: اینك رنج جهنم رابچشید،که ماهرچه آفریدیم به‌اندازه و [برابر حکمت و مصلحت] آفریدیم ، و مادرجهان فرمان‌واحد داریم، که‌درچشم بهم‌زدنی

صورت‌گیرد، وما بسیاری از پیشینیان راکه اززمره‌ی شماکافران بودند، هلاك کردیم، کیست که از آن پندوعبرت گیرد؟که هرعملی به جای‌آورند، درنامه‌ی اعمالشان ثبت است، وهرکارکوچك و بزرگی درآنجا مسطور است . پرواپیشگان را در باغها وکنار نهر بهشت منزل خواهد بود،که نشستگاه صدق‌و حقیقت است، و از سلطنت جاودان بهره‌وراند. ـ

بنابراین از اهداف قصص‌قرآن بیان حقیقت مهم عقیده و ایمان است و ابراز اهمیت عقیده،که این اهمیت را در خلال حکایات تاریخی روشن می‌سازد، وآن حقیقت‌نیزاین است‌که‌تمام پیامبران و رسولان(ص) براساس واحدی تبلیغ می‌کردند، ودارای وحدت‌کلمه بودند، و برای بیان حقایق واحدی مأموریت داشتند و موضوع واحدی را دنبال می‌کردندکه پی‌هم ودر طول نسلها تکرارمی‌شدوآن کلمه‌ی‌واحدنیز همین «لااله‌الاالله» است‌و موضوع واحدی راکه تعقیب می‌کردند این بودکه: تنها پروردگار را عبادت‌کنیدکه غیر از او خداوندگاری برای شما نیست...

در حقیقت این هدف ،از مهمترین اهداف داستانهای قرآن است، و در خلال حکایات‌قرآن این واقعیت به روشن ترین وجه آشکار می‌گردد، و اما برای بیان این هدف‌مهم، وسائل و ابزار گوناگونی بـه خدمت گرفته می‌شودکه‌از جملهٔآن بینظیر بودن اسلوب و روش داستانهاست [بانوآوری ویژه‌ای‌که قرآن در روش کاردارد] آنچنانکه عبارت واحدی از زبان تمام پیامبران می آید،وهرپیامبری در شرایط زمان خودهماهنگ با پیامبران دیگر همان کلمه‌ی واحد را تکرارمی‌کند، و هرپیامبری چون سخنش رامی‌گویدو می‌گذرد، دیگری پس از او می‌آید که عین همان مقصودرا بدون تغییر دنبال‌می‌کند،قرآن چون می‌خواهدبگوید:که فلان‌قوم معین پیامبرشان راتکذیب‌کردند این عنوان‌رابلفظ جمع می‌آورد ومی‌گوید قوم پیامبران‌شان را تکذیب کردند، حال‌آنکه برای آن‌قوم معین جزیك پیامبر نبود. ولذا داستان با چنین برداشتی می خواهدبگوید که‌تکذیب یك پیامبر به مثابه تکذیب تمام پیامبران است زیرا در تعبیر دقیق‌قرآن همه‌ی این پیامبران با کلمه‌ی واحدی سروکار داشتند، و همه‌ی پیامبران بدون تغییر همان رامی‌گویندو لذا هر یکی‌از آنان راچون تکذیب‌کنی گویی‌همه‌شان را تکذیب کرده‌ای...و در نوبت دیگر قصه از اقوام متعدد سخن می‌گوید که دربرابر پیامبران‌شان شوریدند و دربرابر فـرستاده‌ی، پروردگارشان عصیان و سرکشی کردند، و قرآن توضیح می‌دهد این‌کار در وقت‌خود چنین‌است‌که‌گویی این امتهاتمام پیامبران را تکذیب‌کرده‌اند،

ودرست مثل این است‌که در تمام ادوار پیامبر واحدی به سوی همه‌ی‌اقوام برانگیخته شده زیرا این پیامبران با وجود اختلاف اقوام‌شان و زمان‌شان و مکان‌و زبان‌شان با اینحال همان کلام‌رامی‌گفتند و عین همان موضوع راعرضه می‌نمودند.. از اینجا پس رسول همه‌ی این اقوام‌گویی رسول واحدی بوده است که‌بر قومی از تمام اقوام تکرارمی‌شد ! بیان واحدی بودکه به زبانهای گوناگون می‌گشت!

از نمونه‌های نوع اول‌همان است‌که در سوره اعراف و سوره‌هودو سوره شعرابه‌گونه‌ای‌ویژه آمده است :

«لَقَدْ اَرْسَلْنا نُوحاً اِلیٰ قَوْمِهِ فَقالَ یاقَومِ اعْبُدُوااللّٰهَ مالَکُم مِنْ اِلٰهٍ غَیْرُهُ، اِنّی اَخافُ عَلَیْکُمْ عَذابَ یَومٍ عَظیم.. وَالیٰ عادٍاَخاهُمْ هُوداً قالَ یاقَومِ اعْبُدُوااللّٰهَ مالَکُمْ مِنْ اِلٰهٍ غَیْرُهُ، اَفَلاتَتَّقُونَ؟.. وَالیٰ ثَمُودَ اَخاهُمْ صالِحاً قالَ یاقَومِ اعْبُدُوااللّٰهَ مالَکُم مِنْ اِلٰهٍ غَیْرُهُ، قَدجاءَتْکُمْ بَیِّنَةٌ مِنْ رَبِّکُم، هٰذِهِ ناقَةُاللّٰهِ لَکُم آیَةً ... وَالیٰ مَدْیَنَ اَخاهُمْ شُعَیْباً قالَ یاقَومِ اعْبُدُوااللّٰهَ مالَکُمْ مِنْ اِلٰهٍ غَیْرُهُ قَدْجاءَتْکُمْ بَیِّنَةٌ مِنْ رَبِّکُم فَاَوْفُوا الْکَیْلَ وَالْمیزانَ.»

[سوره اعراف: ۵۹ الی ۸۵]

نوح رابه سوی قومش فرستادیم و گفت :ای‌قوم! خدای یکتا را پرستش‌کنید ،که شما را جز او خدایی نیست و من برشمااز عذاب روز واپسین سخت اندیشناکم، وهودراکه مردی از همان قوم‌و برادرشان بود فرستادیم‌که به‌آنان گفت: ای قوم خدای یکتا راپرستش‌کنیدکه جزاو خدایی‌نیست، آیا اندرزمرا گوش نمی‌کنید ورستگارنمی شوید؟.. وبه سوی قوم ثمود از قبیله‌ی خودشان برادری درستکار و صالح را مأمور کردیم، و اوگفت: ای قوم ! پروردگار یکتا راپرستش‌کنیدکه جز او برای شما آفریدگاری نیست، و اکنون معجزی آشکار از سوی پروردگار شما آمد،که این‌ناقه (شتر)است‌که شما را نشانه و آیتی بزرگ‌ومعجزی‌آشکار است...و به سوی «مدین» برادرشان شعیب رافرستادیم که گفت:ای‌قوم خدای یکتا را بپرستید،که شما راجز او خدایی نیست، و اکنون ازسوی پروردگار بر شما دلیل و برهانی روشن آمد، در سنجش و میزان با مردم درستی وعدل پیشه‌کنید...

«وَلَقَدْ اَرْسَلْنا نُوحاً اِلیٰ قَوْمِهِ اِنّی لَکُمْ نَذیرٌمُبینٌ اَنْ لاتَعْبُدُوا اِلَّااللّٰهَ اِنّی اَخافُ عَلَیْکُمْ عَذابَ یَومٍ اَلیم.. وَالیٰ عادٍاَخاهُمْ هُوداً قالَ یاقَوْمِ اعْبُدُوااللّٰهَ مالَکُمْ مِنْ اِلٰهٍ غَیْرُهُ، اِنْ اَنْتُمْ

الْمُفْتَرُون... وَالِیٰ ثَمُودَاخاهُمْ صالِحاً قالَ یاقَومِ اعْبُدُوااللّٰهَ مالَکُم مِنْ إلٰهٍ غَیْرُهُ، هُوَاَنْشَأَکُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَاسْتَعْمَرَکُمْ فِیها.. وَاِلیٰ مَدْیَنَ اخاهُمْ شُعَیْباً قالَ یاقَوْمِ اعْبُدُوااللّٰهَ مالَکُمْ مِنْ اِلٰهٍ غَیْرُهُ، وَلا تَنْقُصُوا الْمِکْیالَ وَالْمیزانَ.» [سورهٔ هود: ۲۵ الی ۸٤]

ما نوح را به سوی قومش فرستادیم که گفت: من با بیانی روشن برای نصیحت واندرز شما آمدم. جز پروردگار یکتا را نپرستید که من از عذابی دردناك برشما اندیشناکم..وبه سوی عاد فردی از قبیله‌ی شان، برادرشان هود را فرستادیم که گفت: ای قوم پروردگار یکتارا بپرستید که جز او برای شما آفریدگاری نیست، وآنچه از بتان می‌گویید دروغ وافترایی بیش نیست. وبه‌سوی ثمود برادرشان صالح را فرستادیم که گفت: ای قوم! پروردگار یکتارا بپرستید که جز او برشما آفریدگاری نیست، واوخدایی است که شما را از خاك بیافرید و به عمران و آبادانی زمین برگماشت. وبه سوی مدین برادرشان «شعیب» را فرستادیم که گفت: ای قوم پروردگار یکتارا بپرستید که جز او آفریدگاری نیست ...و در وزنه و پیمانه و میزان کمی و نادرستی روا مدارید...»

«کَذَّبَتْ قَوْمُ نُوحٍ الْمُرْسَلِینَ، اِذْقالَ لَهُمْ اَخُوهُمْ نُوحٌ اَلاتَتَّقُونَ؟ اِنّی لَکُمْ رَسُولٌ اَمِینٌ، فَاتَّقُوااللّٰهَ وَاَطِیعُونَ. وَمااَسْأَلُکُمْ عَلَیْهِ مِنْ اَجْرٍ، اِنْ اَجْرِیَ اِلّا عَلیٰ رَبِّ الْعالَمِین.. کَذَّبَتْ عادٌ الْمُرْسَلِین، اِذْقالَ لَهُمْ اَخُوهُم هُودٌ اَلاتَتَّقُونَ؟ اِنّی لَکُم رَسُولٌ اَمین، فَاتَّقُوااللّٰهَ وَاَطِیعُون. وَمااَسْأَلُکُمْ عَلَیْهِ مِنْ اَجْرٍ، اِنْ اَجْرِیَ اِلّا عَلیٰ رَبِّ الْعالَمِین..کَذَّبَتْ ثَمُودُالْمُرْسَلِین، اِذْقالَ لَهُم اَخُوهُمْ صالِحٌ اَلاتَتَّقُونَ؟ اِنّی لَکُم رَسُولٌ اَمین. فَاتَّقُوااللّٰهَ وَاَطِیعُون، وَمااَسْأَلُکُم عَلَیْهِ مِنْ اَجْرٍ اِنْ اَجْرِیَ اِلّا عَلیٰ رَبِّ الْعالَمِین..کَذَّبَتْ قَوْمُ لُوطٍ الْمُرْسَلِین، اِذْقالَ لَهُمْ اَخُوهُمْ لُوطٌ اَلا تَتَّقُونَ؟ اِنّی لَکُمْ رَسُولٌ اَمین، فَاتَّقُوااللّٰهَ وَاَطِیعُون، وَمااَسْأَلُکُمْ عَلَیْهِ مِنْ اَجْرٍ اِنْ اَجْرِیَ اِلّا عَلیٰ رَبِّ الْعالَمِین.کَذَّبَ اَصْحابُ الْاَیْکَةِ الْمُرْسَلِین، اِذْقالَ لَهُمْ شُعَیْبٌ اَلاتَتَّقُونَ؟ اِنّی لَکُمْ رَسُولٌ اَمین، فَاتَّقُوااللّٰهَ وَاَطِیعُونِ، وَمااَسْأَلُکُمْ عَلَیْهِ مِنْ اَجْرٍ، اِنْ اَجْرِیَ اِلّا عَلیٰ رَبِّ الْعالَمِینَ.»

[سوره شعرا: از ۱۰۵ تا ۱۸۰]

قوم نوح نیز کافر شدند و پیامبران خدارا تکذیب کردند، هنگامی که برادرشان نوح به ایشان گفت: آیاهنوز از خداپروا نمی‌گیرید، حال آنکه من برای شما رسولی امین و خیرخواه هستم؟ از خداپرواگیرید و اطاعت پیشه کنید، که من مزدو پاداشی از شما برای رسالت خود نمی‌خواهم

وامید پاداش جز از آفریدگار جهانیان ندارم ... قوم عادنیز راه‌عنادپیش گرفتندو پیامبران خدا را انکارکردند ،وقتی برادرشان هود به ایشان گفت: چرا پرواپیشه نمی‌گیرید،که من از سوی خداوند برای‌شما رسولی امین و خیرخواهم،و طلب مزدو پاداشی از شما ندارم و جز از پروردگار جهانیان از کسی پاداش نمی‌طلبم ...قوم «ثمود»نیزکافرشدند وپیامبران خدارا تکذیب کردند، وقتی برادرشان صالح خطاب به ایشان گفت:

ـ چرا تقوا پیشه‌نمی‌سازید،که من از سوی پروردگار امانته رسالت دارم‌و خیر خواه شمایم، پس از پروردگار پرواگیریدو او را اطاعت‌کنید ،که‌من در این دعوت اجر و پاداشی از شما نمی‌خواهم وجز از پروردگار جهانیان از کسی چشم‌پاداش ندارم... قوم لوط نیز به‌خطا رفتند وپیامبران خدا را منکر شدند، وقتی برادرشان لوط خطاب‌به‌ایشان گفت: چرا از خدا پروا نمی‌گیرید؟ خدا را تقوا بورزید و اطاعت‌کنید که من در راه این دعوت از شما اجر و مزدی نمی‌طلبم،و جز ازپروردگار از کسی چشم پاداش ندارم...قوم‌ایکه ــ قبیله‌ی‌شعیب‌ــ نیز کافر شدند و پیامبران خدا را تکذیب کردند، وقتی شعیب به ایشان گفت‌که :

ـچرا از خدا پروانمی‌گیرید، بدانیدکه من از سوی خداپیامبر و امین هستم، پس ازخدا پرواگیرید ومطیع اوباشید،که من دراین دعوت از شما چشم مزد و پاداشی ندارم، و پاداشی جز از پروردگار جهانیان از کسی نخواهم ...»

از نمونه‌های نوع دوم خود همین سوره شعر است،که دووسیله را جمع کرده‌و سخن تمام پیامبران در جمله‌ای واحد گردآورده و جمله‌ی همسانی را از زبان تمام پیامبران تکرارکرده و سپس هر قوم راکه‌تنها در جای خود مورد خطاب قرار می‌دهد می‌گویدکه همه‌ی پیامبران راتکذیب کردند، و تمام پیامبران خدا را انکار نمودند،حال آنکه‌آنها‌هریك‌پیامبری ویژه را تکذیب‌کردند ،و تنها یك پیامبر به سوی ایشان فرستاده شدکه آنان نپذیرفتند. و در سوره «فرقان» هم، هنگامی‌که از نوح سخن‌می‌گوید به همین ترتیب در مورد قوم نوح‌نیزمی‌گویدکه «مرسلین»یا تمام پیامبران را تکذیب کردند و نبوت همه را دروغ انگاشتند، حال‌آنکه‌آنان‌نیزپیامبری ویژه را انکار کردند، که همان‌شخص‌نوح بود.ولیکن بابینش اسلام و قرآن،همین تکذیب‌نوح به معنی نپذیرفتن و تکذیب تمام پیامبران بطورــ دستجمعی است:

«وَقَوْمَ نُوحٍ لَمّاکَذَّبُواالرُّسُلَ اَغْرَقْناهُم، وَجَعَلْناهُم لِلنّاس آیَةً. وَاَعْتَدنالِلظّالِمینَ عَذاباً اَلیماً.» [سوره فرقان: ۳۷]

وقوم نوح چون پیامبران خدا را تکذیب‌کردند ،آنها را به طوفان هلاك سپردیم. و نشانه‌ی عبرت برای مردم گردانیدیم، و برای‌ستمکاران عذابی دردناك مهیا کردیم.ــ

و ازنمونه‌های نوع‌سوم همان‌است‌که درسوره «الحاقه» آمده‌است:

«کَذَّبَتْ ثَمُودُ وَعادٌبِالْقارِعَةِ. فَاَمّاثَمُودُ فَاُهلِکُوا بِالطّاغِیَةِ. وَاَمّاعادٌ فَاُهلِکُوا بِریحٍ صَرْصَرٍ عاتِیَةٍ، سَخَّرَهاعَلَیْهِمْ سَبْعَ لَیالٍ وَثَمانِیَةَ اَیّامٍحُسُوماً، فَتَرَیالْقَوْمَ فیها صَرْعی کَاَنَّهُمْ اَعْجازُ نَخْلٍ خاوِیَةٍ. فَهَلْ تَری لَهُمْ مِنْ باقِیَةٍ؟ وَجاءَ فِرْعَونَ وَمَنْ قَبْلَهُ وَالْمُؤتَفِکاتُ بِالْخاطِئَةِ فَعَصَوا رَسُولَ رَبِّهِم، فَاَخَذَهُمْ اَخْذَةً رابِیَةً.» [سورةالحاقه: ٤ـ۱۰]

ثمودو عاد آن قیامت سخت را تکذیب کردند، ثمود به‌کیفر کفر و طغیان هلاك شدند، و عادنیز به بادی تندوسرکش هلاکت یافت،که آن باد تند را خدا هفت‌شبانه‌روز پی‌درپی برآنان‌مسلط‌کرد،که دیدی آن‌مردم راکه‌گویی چون ساقه‌ی درخت نخلی خشك بودند و به‌خاك افتادند. آیا هیچ‌دیدی که اثری از آنها به روزگار باقی مانده باشد؟وفرعون وافراد خطاکارپیش از او به خطاکاری برخاستند و با پروردگار و فرستاده‌اش مخالفت‌کردند و عصیان ورزیدند ، و خدا نیز آنان رابه عذابی سخت ادب کرد.ــ

باتعبیری که مامی‌فهمیم ــ چنانکه گفتم ــ هر فرقه‌ای فقط علیه پیغمبر خود، عصیان‌کرد واین بدون ابهام و دارای بافتی روشن وواضح است، اما در اینجا براساس تعبیر قرآن چنان است‌که گویی مثلا تمام پیامبران به سوی فرعون فرستاده شدند،و یا به سوی قوم فرعون،و تمام دروغ‌انگاران علیه پیامبری واحد جمع شده بودند، و این به همان سبب است‌که گفتیم،یعنی‌مشکل تمام اقوام یکی‌بوده‌و داستانی‌که تکرارمی‌شد همه از یك نوع‌و بر اساس موضوع واحد بودند.. و لذا درست مثل‌این است‌که این بعثت در آن واحد بوده اگرچه هر فرقه‌ای‌در زمان خودش با پیامبری روبرو بوده..

آنچه در سوره شعرا ازموسی و هارون نقل می‌کند از همین سنخ است، یعنی درست چنین است‌که گویی‌آندو پیامبر جهانیان بودند:

«قالَ: کَلّا!فَاذْهَبا بِآیاتِنا اِنّامَعَکُمْ مُسْتَمِعُونَ. فَاْتِیافِرْعَونَ فَقُولااِنّارَسُولُ رَبِّ‌الْعالَمینَ،

«اَنْ اَرْسِلْ مَعَنا بَنی اِسْرائیلَ» [سورةالشعراء: ۱۵-۱۷]

[خدا]فرمود: هرگز! با آیات و نشانه‌های من به سوی آنان بروید، که من همه جا باشما هستم و گفتار شما را می‌شنوم، هر دو به سوی فرعون رویدو بگوییدکه ما رسول پروردگار جهانیم ، آمدیم‌که قوم بنی‌اسرائیل راباما از مصر بیرون فرستی.ـ

در اینجا هیچگونه پیرایه‌ای وجود ندارد بلکه بطور کلی معلوم است که متکلم هر دو نفر با هم‌اند نه‌یکی.زیرا که فرمان برای هر دوی آنها صادر شده است: «**فقولا**» و نیز هردونفر می‌گویند که «ان‌ارسل‌معنا بنی‌اسرائیل ». پس موسی و هارون هردو باهم سخن می‌گویند.. و حتی اگر بپنداریم‌که موسی به تنهایی به نام دونفر سخن می‌گوید بازبایستی بگوید: «انا» نه‌اینکه بگوید «آنّا» .. یعنی بطور خلاصه باید با ضمیر «تثنیه» سخن بگوید، نه‌مفرد، امابااین‌حال‌می گوید:**آنّارسول رب‌العالمین،»** ـ من‌رسول پروردگار جهانم ـ زیرا اگرچه آندو تن، دو ذات‌اند و به‌صورت ازهم جدا هستند اما برای یك وظیفه و یك مهم بپاخاستند، و برای رسالت واحدی حرکت کردند، چنانکه گویی رسولی واحدند!

این موضوع همانطورکه‌گفتم دارای اهمیت خاصی در قرآن است. و برترین اهمیت آن در عقیده و ایمان همان اعتقاد به‌وحدت رسالت و وحدت الوهیت‌ووحدت پیام است، زیراهمانطورکه می دانیم توحیدالوهیت موضوع بس بزرگی در زندگی بشری است، زیرا برای همین اصل و تفهیم همین واقعیت است‌که پیامبران متعدد و پی‌هم مأمور شدند، واهم هدف‌شان پایه‌گذاری اصول توحید بوده است، و هرچیزی پس از ایمان به توحید مترتب از همان اصل است .

علاوه از موقعیت اعتقادی ، نوع سخن و بیان مطلب در جهتی‌است که می خواهد این آگاهی را باهستی انسان در آمیزد و این شعور راایجاد کندکه نسل موحد مجموعه‌ای پیوسته و امتی بزرگ‌است که نسلا بعدنسل به‌طور پی‌هم ادامه حیات می‌دهد:

«اِنَّ هٰذِهِ اُمَّتُکُمْ اُمَّةً واحِدَةً وَاَنَارَبُّکُمْ فَاعْبُدُونِ.» [سوره انبیاء: ۹۲]

شما امت واحدی هستید ومن‌آفریدگار شمایم ، پس مراپپرستید .ـ

و از کسانی آغازمی‌کندکه بر پیغمبران‌شان ایمان نیاوردند، یا او راتکذیب کردند، یعنی هر یك از این امتهای معتقدو پیرو وحدت براین خط قرار می‌گیرد، خطی‌که یگانه وپیوسته و دنبال هم است ... وغیر آنرا هیچ وزنی‌نیست، اگرچه به‌شماره بسیارزیاد باشند، و هیچ اعتباری

از برای آنها نیست اگرچه متعدد باشند..زیراکه غیر از خط توحید هر چه باشد خارج از نظام و بیرون [از نظم فطری است].

و نیز از اهداف مهم این [توحید]که از نظر اهمیت هم وزن توحید [الوهیت است]موضوع وحدت رسالت است، ووحدت هدف پیامبران ، و مشخص‌کردن وحدت پایگاهی که‌تمام اقوام جاهلی در طـول تاریـخ داشتند و براساس همان پایگاه در برابر تمام پیامبرانی‌که به سوی‌شان فرستاده شدند ایستادند و مقاومت کردند !یعنی اینکه آنهایی هم‌رسالت واحدی را انجام می دادندو تنها اختلاف موارد، دگرگونی‌اشخاص و زبان واختلاف زمان و مکان بود، و لذا با این، بینش، اشکال جاهلیت تکرار همان یك واقعیت است،ولذا افراد جاهلی نیز یك هدف را تعقیب‌می‌کنند امااز نظر افراد وزمان ومکان فرق دارند...

«کَذٰلِكَ ماأَتَی الَّذِینَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلّاقالُوا: ساحِرٌاَوْمَجْنُونٌ! أَتَواصَوابِهِ؟!بَلْ هُمْ قَومٌ طاغُونَ.» [سورةالذاریات: ٥٢-٥٣]

همچنانکه هیچ پیامبری بر امتهای پیشین نیامد جز اینکه [او را تکذیب کرده باشند]ــو بگویند که: او دیوانه است یاساحر، آیا مردم امصار در چگونگی این تکذیب یکدیگر را سفارش کرده بودند. [نه]بلکه این مردم گروهی سرکش و نافرمانند.ــ

یعنی پایگاه جاهلیت در برابر تمام پیامبران یکی بودو آن‌عبارت بود از: دروغ انگاشتن دعوت پیامبران‌و ردکردن آنان.. و سپس چون برآنان روشن می‌شدکه آنان در دعوت خویش پایدارند و تکذیب‌وتمسخر آنان را از راه‌شان بازنمی‌دارد، دست‌به تهدید می‌زدند و در اذیت‌و ایذاء آن پیامبر ووابستگان به عقیده‌ی او اقدام می‌کردند... و به فرجام در جهت اجرای تهدید ها در موقع ممکن پیامبر را از دیار خودبیرون می‌ـ کردندو یا بااو وپیروان او قطع رابطه می نمودند بی آنکه این کارشان دارای ارج و تقدیری در نزد خدا باشد ...

این داستان پی‌هم تکرار می شودبی‌آنکه اختلاف در روند کار و جریان رفتار مشاهده شود .. مگر یکبار در طول تاریخ‌که قرآن یك مورد را برای عبرت ثبت کرده است :

«فَلَوْلاکانَتْ قَرْیَةٌ آمَنَتْ فَنَفَعَها إِیمانُها إِلّاقَوْمَ یُونُسَ لَمّاآمَنُوا کَشَفْنا عَنْهُمْ عَذابَ الْخِزْیِ فِی‌الْحَیاةِالدُّنیا وَ مَتَّعْناهُمْ إِلیٰ حِینٍ.»

چرا باید از هیچ‌شهر و قوم، هیچ پیامبری جز یونس، در وقتی که ایمان آنان را سودمند بود، ایمان نیاورند و تا زمان معاینه‌ی عذاب لجاجت‌کنند ؟و تنها در میان اقوام ملل، قوم یونس باشند که چون به‌خدای ایمان آوردند، ما عذاب و ذلت را در دنیا و عقبی از آنها برداشتیم و تا زمانی معین، آنها را متمتع و بهره‌مند گردانیدیم.ـ

در این آیه نیز به هر حال انتخاب پایگاه اعراض و روگرداندن نخستین را نفی نمی‌کند، و روشن‌می‌کند که قوم یونس نیز نخست از پذیرفتن آیین او اعراض کردندو .. اما فقط تأکید می‌کندکه این قوم در نهایت ایمان آوردند، وچون ایمان آوردند، خداوند آن تهدید را از ایشان برداشت و عذاب و خواری‌را در دنیا و آخرت از آنان دورکرد..

اما جای خوشبختی است که در میان تکرار مکرر تاریخ حداقل‌این یك مورد را داریم که جاهلیت در برابر پیامبرش دست از مقاومت برمی‌دارد:

«لَقَدْ اَرْسَلْنا نُوحاً اِلیٰ قَوْمِهِ فَقالَ یاقَوْمِ اعْبُدُوااللّهَ مالَکُمْ مِنْ اِلٰهٍ غَیْرُهُ، اِنّی اَخافُ عَلَیْکُم عَذابَ یَوْمٍ عَظیم. قالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ اِنّا لَنَراكَ فی ضَلالٍ مُبین!... وَاِلیٰ عادٍ اَخاهُم هُوداً قالَ یاقَومِ اعْبُدُوااللّهَ مالَکُم مِنْ اِلٰهٍ غَیْرُهُ اَفَلاتَتَّقُون؟ قالَ الْمَلَأُ الَّذینَ کَفَرُوا مِنْ قَومِهِ اِنّا لَنَراكَ فی سَفاهَةٍ وَاِنّا لَنَظُنُّكَ مِنَ الْکاذِبینَ!... وَاِلیٰ ثَمُودَ اَخاهُم صالِحاً قالَ یاقَومِ اعْبُدُوااللّهَ مالَکُم مِنْ اِلٰهٍ غَیْرُهُ. قَدْجاءَتْکُمْ بَیِّنَةٌ مِن رَبِّکُم: هٰذِهِ ناقَةُاللّهِ لَکُم آیَةً فَذَرُوها تَأکُلْ فی اَرْضِ اللّهِ وَلاتَمَسُّوها بِسُوءٍ فَیَأخُذَکُم عَذابٌ اَلیمٌ... قالَ الْمَلَأُ الَّذینَ اسْتَکْبَرُوا مِن قَومِهِ لِلَّذینَ اسْتُضْعِفُوا لِمَنْ آمَنَ مِنْهُم: اَتَعْلَمُونَ اَنَّ صالِحاً مُرسَلٌ مِن رَبِّهِ؟ قالُوا: اِنّا بِما اُرسِلَ بِهِ مُؤمِنُون.قالَ الَّذینَ اسْتَکْبَرُوا اِنّا بِالَّذی آمَنْتُم بِهِ کافِرُون... وَاِلیٰ مَدْیَنَ اَخاهُم شُعَیباً قالَ یاقَومِ اعْبُدُوااللّهَ مالَکُم مِنْ اِلٰهٍ غَیْرُهُ، قَد جاءَتْکُمْ بَیِّنَةٌ مِن رَبِّکُم، فَاَوْفُوا الْکَیْلَ وَالْمیزانَ وَلاتَبْخَسُوا النّاسَ اَشْیاءَهُم وَلاتُفْسِدُوا فِی الْاَرْضِ بَعْدَاِصْلاحِها. ذٰلِکُم خَیْرٌلَکُمْ اِن کُنْتُمْ مُؤمِنین... قالَ الْمَلَأُ الَّذینَ اسْتَکْبَرُوا مِن قَومِهِ لَنُخْرِجَنَّكَ یاشُعَیْبُ وَالَّذینَ آمَنُوا مَعَكَ مِنْ قَرْیَتِنا اَوْلَتَعُودُنَّ فی مِلَّتِنا! قالَ: اَوَلَوْ کُنّا کارِهینَ.» [سورةالاعراف: از ۵۹ تا ۸۸]

ـنوح را به سوی قومش به نبوت و پیامبری فرستادیم که‌گفت : ای قوم!خدای یکتارا بپرستید که جز اوآفریدگاری نیست،که من ازعذاب دردناك روز واپسین برشما اندیشناکم، اما بزرگان قومش‌گفتندکـه :

ما تراسخت درگمراهی می بینیم!و به سوی قوم‌هودفردی ازقبیله‌ی خودشان یعنی برادرشان هود را فرستادیم‌که گفت: ای قوم ! پروردگار یکتا را بپرستید که‌جز او آفریدگاری برای شما نیست.آیا پروا نمی‌گیرید ؟!اما بزرگان قومش گفتند: ما چنین می بینیم‌که تو دیوانه‌ای و مارا گمان براین است‌که تو از دروغ‌گویانی! و به سوی قوم ثمود نیز برادرشان «صالح» را فرستادیم‌که‌گفت :ای قوم !پروردگار یکتا را بپرستید،که‌جز او آفریدگاری برای شما نیست و من دلیل روشن و روشنگری ازسوی پروردگارتان برای شما دارم،و آن نشانه همین ناقه است‌که از سوی خداست،پس از آن پروا گیریدو آنرا واگذاریدکه در زمین خدا چرا کند.و بدونزدیك نشوید به‌بدی.که‌درآن صورت خداوند عذابی‌دردناك بر شمانازل‌کند.. بزرگان قومش باتمسخرواستهزاء خطاب‌به‌مستضعفینی که بدوایمان آوردند گفتند: شما به او ایمان آوردید ؟آیا شما می‌دانید که «صالح» راخدا به‌سوی شما فرستاده است؟ [ایمان‌آوردگان] گفتند: بلی!اورا خدا به سوی ما فرستاده است!و قدرتمندان خودخواه گفتند، مابدانچه که شما ایمان آوردید کافریم ... و به سوی «مدین»برادرشان «شعیب» را فرستادیم‌که‌گفت: ای قوم !پروردگار را بپرستید، که جز او آفرینگاری نیست ، و من از سوی پروردگارتان دلیل روشنی برای شما دارم ، بر پیمانه ووزنه‌کم نگذارید،و با مردم از در عدل‌وانصاف درآییدوکم‌وگران بر مردم نفروشید، و پس از اصلاح و نیکی در زمین خدا فسادو تباهی‌ایجاد نکنید،که این برای شما بهتر است اگر شمابدان مومن باشید، قدرتمندان و بزرگان قوم گفتندکه: ای شعیب! ماتو و کسانی راکه برتو ایمان آوردند از آبادی‌خود بیرون می‌کنیم، مگراینکه به کیش ملت ما برگردید، و شعیب گفت:

ـکه بازگشت بدان محال است ،زیراکه ما از کیش شما متنفریم.»ـ

«كَذَّبَتْ قَوْمُ نُوحٍ الْمُرْسَلِينَ، إِذْقَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ نُوحٌ أَلَاتَتَّقُونَ؟ إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ، فَاتَّقُوااللّٰهَ وَأَطِيعُونِ... قَالُوا: لَئِن لَمْ تَنْتَهِ يَانُوحُ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْمَرْجُومِينَ!... كَذَّبَتْ عَادٌالْمُرْسَلِينَ، إِذْقَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ هُودٌأَلَاتَتَّقُونَ؟ إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ، فَاتَّقُوااللّٰهَ وَأَطِيعُونِ... قَالُوا: سَوَاءٌ عَلَيْنَا أَوَعَظْتَ أَمْ لَمْ تَكُن مِنَ الْوَاعِظِينَ! إِنْ هٰذَاإِلَّاخُلُقُ الْأَوَّلِينَ، وَمَانَحْنُ بِمُعَذَّبِينَ، فَكَذَّبُوهُ... كَذَّبَتْ ثَمُودُالْمُرْسَلِينَ، إِذْقَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ صَالِحٌ أَلَاتَتَّقُونَ؟ إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ، فَاتَّقُوااللّٰهَ وَأَطِيعُونِ.. قَالُوا: إِنَّمَاأَنْتَ مِنَ الْمُسَحَّرِينَ! مَاأَنْتَ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا..كَذَّبَتْ

قَوْمُ لُوطٍ الْمُرْسَلِين إِذْقَالَ لَهُمْ اَخُوهُمْ لُوطٌ اَلاتَتَّقُون؟ اِنّي لَكُم رَسُولٌ اَمين، فَاتَّقُوا اللّهَ وَ اَطيعُون.. قالُوا: لَئِنْ لَمْ تَنْتَهِ يالُوطُ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْمُخْرَجِينَ! كَذَّبَ اَصْحابُ الْاَيْكَةِ الْمُرْسَلين، إِذقالَ لَهُمْ شُعَيْبٌ اَلاتَتَّقُون؟ اِنّي لَكُمْ رَسُولٌ اَمين، فَاتَّقُوا اللّهَ وَاَطيعُون... قالُوا: إِنَّما اَنْتَ مِنَ الْمُسَحَّرِينَ! وَمااَنْتَ اِلابَشَرٌ مِثْلُنا وَاِنْ نَظُنُّكَ لَمِنَ الْكاذِبين! فَاَسْقِطْ عَلَيْنا كِسَفاً مِنَ السَّماءِ اِنْ كُنْتَ مِنَ الصّادِقِينَ.» [سورةالشعراء: از ۱۰۵ تا ۱۸۷]

تا آنجا که شعیب از قوم خودمی‌خواهد که دست از جدال و مبارزه با او بردارندکه پروردگار میان اووایشان حکم‌کند،اما از اونمی‌پذیرند، واصرار دارند که‌او رابیرون‌کنند وازدیارش اخراج نمایند:

«وَاِنْ كانَ طائِفَةٌ مِنْكُمْ آمَنُوا بِالَّذِي أُرْسِلْتُ بِهِ وَطائِفَةٌ لَمْ يُؤْمِنُوا فَاصْبِرُوا حَتّىٰ يَحْكُمَ اللّهُ بَيْنَنا وَهُوَخَيْرُ الْحاكِمِينَ. قالَ الْمَلَأُالَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَومِهِ: لَنُخْرِجَنَّكَ ياشُعَيْبُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَكَ مِنْ قَرْيَتِنا اَوْلَتَعُودُنَّ فِي مِلَّتِنا.» [سورةالاعراف: ۸۷ـ۸۸]

اگر بدانچه‌که من از سوی خدا مأمور شده‌ام گروهی ایمان آوردند وگروهی ایمان نیاورده‌اندو به دشمنی برخاسته‌اند شما مومنانی که‌ایمان آورده‌اید صبر پیشه‌کنید ،تا خداوند میان ماو آنها داوری‌کند ،که‌او نیکوترین داوران است ، قدرتمندان سرکش و مغرور از حکم خدا سرکشی کردند وگفتند: ای شعیب!ماتو و پیروانت را از شهر خویش بیرون می‌کنیم.ـ

خوشبختانه ، تنها در این پایگاه است‌که پیامبری ملت رابه سوی پروردگار دعوت می‌کندکه جزاو خداوندگاری نیست. و ملت نیز او را نمی‌راندو به شکنجه و آزار تهدید نمی کند..

ما در تمام آیات قرآن شاهد این واقعیتیم که ـ ملا ـ یا قدرتمندان صاحب زر ـ از کسانی‌اندکه نخست به‌انکار دعوت می‌پردازند و وحی را دروغ می‌انگارند وپیامبران راتکذیب می‌کنند.. وسپس همینها هستند که‌دیگران رابه‌آزار وشکنجه فرا می‌خوانند وبه‌تهدید وآزار می‌پردازند.

در تمام جوامع جاهلی ناگزیر به ـملاـیا اشرافیون صاحب زرو زور برمی‌خوریم‌که دربرابرشان خیل بندگان و بردگان به‌چاکری و خدمتگزاری مشغول‌اند..

ـ ملاـدرجوامع جاهلی‌کسانی‌راگویندکه املاک‌ودارایی‌فراوان‌دارند و قدرت و حکومت در ید قدرت آنهاست و طبعاً این افراد بنابه اقتضای

منافع‌خود قوانینی نیز دارند، اما قانونی که حافظ سلطه‌و قدرت‌شان برخیل بندگان وبی‌چیزان باشد، وتولید خیل بی‌چیزان را به سوی‌شان سرازیر کند، و آن قوانین تنها بر این نیاز تدوین می‌گرددکه بی‌چیزان را در راه حفظ مصالح خود در اختیار گیرند، و به صورت بنده‌و برده‌ای آنها را استثمار کنند... و این وضعیت در هر دوره‌ای از ادوارجاهلی وجود دارد.

گروه‌ـملاـ بدین صورت زشت و نکوهیده بر اریکه‌ی سلطه‌وقدرت تکیه دارند، و همیشه باتوحیدمی ستیزندو هرگونه توحیدی را دشمن می دارند ،زیرا بیان اینکه :«جزالله» هیچ خداوندگاری و صاحب قدرتی نیستـ مخالف مصالح‌شان است وبازندگی‌شان تطبیق و هماهنگی ندارد، و لذا آنان به نبرد با هر صاحب اندیشه ناگزیراند و بدین‌کار نیز اقدام می‌کنندو طبیعتاًجنگ رامی سازند چون بدان ناگزیراند، و برای از میان برداشتن هـر صاحب فکری اصرار و پافشاری دارند، و با هـر وسیله‌ای‌که در دست‌شان است علیه او می ستیزند. مگر اینکه همیشه تقدیر قاطع و برنده‌ی خدا در صدد نابودی‌شان است و علیه آنان بکار می افتد و مومنان را از چنگال‌شان می‌رهاند..

اما در این جمله «لااله‌الاالله» چه عاملی وجود دارد که آنان‌را بدینگونه به سختی برمی‌انگیزاندو به هیجان می آورد .. تا آنجا که برای خاموش‌کردن این ندا هرگونه جنایتی را مرتکب می‌شوند، و از آنجمله به جنایات قتل و آدمکشی دست می زنند، و برای‌از میان‌برداشتن این دعوت مرتکب هرگونه نامردمی می گردند. یعنی تحمل این جمله برتر از توان ایشان است، ولذا شنیع‌ترین و بدترین رفتار را علیـه دعوتگران این جمله خواهند داشت، و دستجمعی و با نفرتی شگفت علیه پیروان توحید بپامی‌خیزند ،و یا حملات ناگهانی و غافلگیر کننده را علیه‌شان برمی‌انگیزند، و تمام تلاش خودرا برضدآنها وبرای نابودی‌شان بکار می‌گیرند ؟

تاهنگامی‌که راز این رفتار شگفت برای‌ماگشوده نشود، و معلوم نگرددکه چرا بدین‌صورت شگفت‌آور این وضع تکرار می‌گردد... ما معنی حقیقی این جمله‌ای که تمام پیامبران برای بیان‌آن برانگیخته شده‌اندرا نخواهیم‌فهمید: معنی جمله‌ی«لااله‌الاالله»را.. یعنی تنها خدا را عبادت کنیدو هیچ خداوندگاری غیر اورا بندگی نکنید.

اگر تنها همین «جمله» بود می‌گفتیم‌که این چه ضرری برای‌ـملاـ

داشت‌که‌بدین صورت عصبی و بطور دستجمعی برانگیخته شدند، و چنان کاسه صبرشان‌لبریز شد و تحمل آن‌فوق طاقت‌شان بود. که چنان‌برانگیخته اقدام کردند و نه سکوت و توقف پذیرفتندو نه‌سازش و تفاهم را اندیشه کردندو نه‌لحظه‌ای‌درنگ روا داشتند، بی‌وقفه برای نبردعلیه منادی‌این جمله گرد آمدند !

اگرچه این جمله بسیط وساده است و حتی در نهایت بساطت، اما خطرنهایی در همین‌جمله ساده‌بود، و همان خطر بودکه‌ ملاءدوران‌جاهلیت رابه هیجان می‌آورد و در این‌حدآنان رابرمی‌انگیخت. زیرا این جمله با تمام بساطت‌آن دال‌براین‌است‌که هرگونه ولایت‌وسرپرستی ازآن‌پروردگار است، وطاعت وبندگی فقط برای ذات واحد اوست، وعبادت تنهاذات واحد او را زیبنده است، و خلاصه بااین جمله‌ی بسیط هرگونه شعائر تعبدی راکه متوجه فرعونیان بود از میان می‌بردو عبادت و طاعت‌والیان زمینی بامدلول‌این جمله بکلی نفی می‌شد.

از سویی نیزبرخورد حتمی میان«ملا»ـومیان دعوت به«لااله‌الاالله» وجود داشت . زیرا مدلول «لااله‌الاالله» این‌است‌که سلطه وقدرت تنهااز آن«الله» است، وتنها اوست‌که حق‌دارد حاکم باشد و بگشایدو بازدارد، نیکو داردو زشت گرداند. مباح‌وحلال گرداندیانهی‌کند وبازدارد.. تنها «الله» دارای‌این قدرت است.و حال‌آنکه مـلا همیشه مـی‌خواهد کـه سلطه وقدرت دردست اوباشدو او حکومت‌کند و به‌میل‌و هوس خودبگشاید و بازدارد. .

از اینجاست‌که «ملا»نمی‌تواند طاقت بیاورد، چون‌می‌بیندکه‌مردی آشکارا می‌گوید« جزالله خداوند صاحب اختیاری نیست» بدیهی است‌که باچنین قیامی اعصاب‌شان ناآرام می‌گرددو برای جنگ بااو به‌سویش حمله‌ور می‌شوند.. یعنی دقیقاً حالت دزدی را دارندکه پاسبان را دیده باشند،و می‌پندارندکه این پاسبان هم‌اکنون آمده‌است تاتمام اموال‌غصب شده و دزدی‌راکه دردست اوست بازستاند !

این گروه‌ـملاــ در سلطه و قدرت‌شان حل شده بودند و زمان موضوع دزدی‌وسرقت‌آنان راازیادبرده‌بودو لذاتاهنگامی‌که‌کسی‌این‌قدرت را ازآنها مطالبه نمی‌کرد، این‌قدرت به امانت دردست‌ایشان بود، امـا ظهور این مردکه «لااله‌الاالله» گویان رو به سوی آنان دارد، آنان‌راازحال به‌واقعیت می‌برد و حقیقت رابرایشان آشکار می‌سازداگر چه آنهاواقعیت را از یادمردم بردند... یعنی‌که دیگر این سلطه و قدرت به‌کسی برمی‌ـ

گرددکه صاحب حقیقی آناست، یعنی «الله»که این‌قدرت مخصوص او بود و آنها باتزویر آنرا غصب کرده بودند، و از صاحب حقیقی آن که همان خداست گرفته بودند.

دزد معمولی برابر قرار معلوم چون خطر را احساس‌کند متواری می‌شودو می‌گریزد.. اما غاصب سلطه و قدرت، از همان سلطه وقدرت غصب شده‌ای‌که در اختیار داردبه خودمغرور است و لذا به مبارزه بااین پیامبری برمی‌خیزدکه او را از عذاب الهی برحذر می‌دارد،و آمده تابه او اعلان کندکه او بایستی‌سلطه‌وقدرت‌رابه‌صاحب‌حقیقی‌اش برگرداند... باتوجه به‌این واقعیت‌که اواین ترساننده را عاری از هرگونه سلاح‌رزم می‌بیند،و می‌بیندکه تنها خودش بادست خالی آمده‌است و تنها به حربه‌ی کلام‌مجهز است.. و با چنین وضعی می‌کوشدکه‌موقعیت و مقام اوراسست و بیمقدار جلوه‌دهد، پس ممکن است‌که خطری برایش داشته باشد، پس ناگزیر درصدد برمی‌آیدکه آنچه رامی‌شنود زشت‌وبیمقدار جلوه دهد ، و لذا دربادی امر به خراب‌کردن و تهمت‌زدن اقدام‌می‌کندکه:ـ جادوگر است.. دروغگو .. یامثلا تهمت می‌زندکه‌این مدعی نبوت بااین حرفها می‌خواهدبر قدرت و حکومت تکیه زند !به همان ترتیبی‌که ـملاـ فرعون به موسی و هارون می‌گوید:

«قالُوا: اَجِئْتَنا لِتَلْفِتَنا عَمّاوَجَدْنا عَلَيْهِ آباءَنا، وَتَكُونَ لَكُمَاالْكِبْرِياءُ فِي‌الْاَرْضِ؟!»

[سوره یونس: ۷۸]

در پاسخ موسی گفتندکه: آیا توآمده‌ای‌که مارا از عقایدوآدابی که پدران‌مابرآن بودند بازداری ؟ تاخودو برادرت‌هارون‌در زمین‌سلطنت یابیدو برما حکمفرما شوید ؟ـ

اما رسولی‌که از سوی خدا برانگیخته شده به‌حقی که‌اورابدان فرامی‌خواند مطمئن استو به حقانیت الوهیت‌اعتمادو اطمینانی محکم دارد،ولذا مخالفتهایی راکه«ملا» برضد او برمی‌انگیزد موجب توقف و ضعف او نمی‌گردد،و در نتیجه با اعتماد و اطمینان به دعوت ادامه‌می‌دهد. اگرچه دربادی‌امر عده‌ی اندکی از مردم بدان ایمان می‌آورند.لکن‌همان چندنفر اندك‌درمدتی کوتاه به‌رغم‌قلت‌نفرات چنان صاحبان قدرت رادچار گرفتاری و تشویش می‌نمایدکه‌کنترل اعصاب خودرا از دست‌می‌دهند.

اگر قدرتمندان سکوت‌کنند و کار را بر مدار طبیعی آن وانهند بردگان یکی‌پس از دیگری بزودی از چنگ‌شان بدرخواهند رفت، و

گرده‌ی‌خود را از بندریسمان آنان آزاد خواهندنمود، پس آیا می‌توانندکه دربرابر چنین کاری بزرگ‌و پراهمیت ساکت‌بمانند؟ اگرچنین وضعی دوام‌و استمراریابد آیا سلطه و قدرتی برای‌شان باقی خواهد ماند ؟ ودر آنصورت چگونه قدرت کبریایی‌شان در روی زمین تحقق خواهد یافت؟! چون وقتی کسانی‌باقی نمانندکه ایشان برآنان قدرت کبریایی‌بفروشند، دیگر قدرت چه‌معنی خواهد داشت؟!

چاره‌ای نیست جزاینکه ازبرابراین جریان بگریزید.. و یادربرابر جریان سدو مانع ایجادکنند.. زیرا در آغاز تلاش‌عده‌ای اندك‌اندكه از این دعوت پشتیبانی‌می‌کنند.. ولذا باید فریادبرآوردکه این دعوت برای از بین بردن وحدت‌ملی آمده است!مگر نمی‌بینیدکه پیروان این آیین‌برای خود گروهی جدا و متمایزاند؟! و مگر نمی‌بینیدکه ایشان فکر و عقل فرزندان شمارا تباه می‌سازند،ومگر نمی‌بینیدکه فرزندان شما پس از وابستگی به‌ایشان دیگر ازشما اطاعت‌نمی‌کنند؟! پس ایشان فسادگران روی زمین‌اند؟!

اما حق جاذبه‌ای دارد.. و هرچه مسخ شود بازمردم را به‌سوی‌خود می‌کشد...

ناگزیراندکه شدیدترین و سخت‌ترین تصمیم را درمـوردشان بگیرند.. تهدید!ولذا اعلام می‌کنندکه هرکه‌این دعوت را بپذیرند و به‌صاحب دعوت نزدیك شود از قلمرو قدرت ما خارج‌گردد.. بـزودی بایدترین درجات فشار و عنف با آنها رفتار خواهیم‌کرد.

وای!که‌تهدید رانیز اثری نیست!آنان‌که ایمان آوردند، با وجود تمام تهدیدها در راه خود استوارند، لذا تهدید را بیشتر می‌کنند!وخود را ناگزیر به‌اجرای تهدید می‌بینند !

دیگر شکنجه و آزار در انواع مختلف و به صورگوناگون آغاز می‌گردد.. اگرچه انواع‌جاهلیت مختلف‌اند و هریك از دیگری جداست، اما درذات و جوهر یکی هستند! لذا همه‌شان یکسان‌به بیرون راندن‌ایمان آوردگان اقدام‌می‌کنند: اموالشان رامی‌گیرند، و ازدیارشان بیرون‌شان می‌کنند. امنیت‌و آسایش‌رااز آنان‌سلب‌می‌کنند..و تمام‌حرکتها درحقیقت به‌همان فرمان فرعون ختم‌می‌شودکه:« لاقطعن‌أیدیکم وارجلکم‌من خلاف ولاصلبنکم اجمعین»ـ این نقش یکسان است‌و دائمادر جاهلیت‌همین‌نقش تکرارمی‌شودو به همینگونه در برابر دعوتی بسیط وروشن، که درنهایت بساطت وروشنی‌ودارای نهایت عظمت و بزرگی است می‌ایستد، دربرابر

دعوت به «لااله‌الاالله»!

قرآن این نقش را در نهایت وضوح و سخت آشکار و بارزنشان می‌دهدبویژه در داستان پیامبران (قصص‌الانبیاء).

یکی از اهداف این روشنگری‌که شکی در آن نیست این استکـه رسول خدا (ص) به‌مومنان بگوید که آزاری‌راقریش در حق شمابجا می‌آورد و شکنجه‌ای‌راکه در مورد شما اعمال‌می‌کند، همان استکه در تمام ادوار جاهلیت و درتمام أدوارپیشین تاریخ نسبت به پیروان تمام پیامبران می‌شده است.. اماباوجود تمام این‌جریانها در نهایت پیروزی‌ازآن حق بوده است.و نابودی و سقوط از آن دروغگویان وکژاندیشان که:

«فَكَذَّبُوهُ فَأَنْجَيْنَاهُ وَالَّذِينَ مَعَهُ فِي الْفُلْكِ وَأَغْرَقْنَا الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْماً عَمِينَ.» [سوره اعراف: ٦٤]

[چون نوح را]تکذیب کردند مااو و پیروانش را در کشتی‌نشاندیم وبه ساحل نجات رساندیم، و آنان‌راکه آیات خداراتکذیب کردند غرق گرداندیم زیراکه مردمی بسیارنادان وَ کوردل بودند.ـ

«فَأَنْجَيْنَاهُ وَالَّذِينَ مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَقَطَعْنَا دَابِرَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَمَا كَانُوا مُؤْمِنِينَ.»

[سوره اعراف: ٧٣]

[هود]و پیروانش رابه رحمت خود ازعذاب رهانیدیم، و آنان‌که آیات مارا تکذیب کردند و ایمان نیاوردند، همه‌را هلاك گردانیدیم.

«فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جَاثِمِينَ، فَتَوَلَّى عَنْهُمْ وَقَالَ يَا قَوْمِ لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ رِسَالَةَ رَبِّي وَنَصَحْتُ لَكُمْ وَلَكِنْ لَا تُحِبُّونَ النَّاصِحِينَ.» [سوره اعراف: ٨١ـ٨٠]

پس زلزله‌ای دردیارشان ایجاد شد و همه در خانه های خودازپای درآمدند، و چون علائم عذاب رسید و صالح از ایمان قوم‌ناامیدشد از آنها روی گردانید و گفت: ای قوم! من از سوی خدابرشما ابلاغ‌رسالت کردم و شما را اندرز دادم و لیکن شما به‌علت غرور، پندگویان واندرزـ گران‌را دوست نمی‌دارید.»ـ

«فَأَنْجَيْنَاهُ وَأَهْلَهُ إِلَّا امْرَأَتَهُ كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ، وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ مَطَراً فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِينَ.» [سورهٔ اعراف : ٨٣ـ٨٤]

ماهم او(لوط)و هم اهل‌اورا نجات دادیم مگرهمسراوراکه آن‌زن‌از بازماندگان عذاب بود، و برآن قوم، بارانی‌از سنگریزه فرو باریدیم تا

بنگرندکه پایانکار جنایتکاران چیست؟

«فَاَخَذَتْهُمُ الرَّجفَةُ فَاَصبَحُوا فی‌دارِهِمْ جاثِمین. اَلَّذینَ کَذَّبُوا شُعَیباً کانَ لَم یَغنُوا فیها، اَلَّذینَ کَذَّبُوا شُعَیباً کانُوا هُمُ‌الخاسِرینَ، فَتَوَلّی عَنْهُمْ وَقالَ یاقَومِ: لَقَداَبْلَغْتُکُمْ رِسالاتِ رَبّی، وَنَصَحْتَ لَکُم، فَکَیْفَ آسیٰ‌عَلیٰ قَومٍ‌کافِرینَ.» [سوره‌اعراف:۹۱ـ۹۳]

پس زلزله برآنها آغاز گردید و شب را به روز آوردند، در حالیکه درخانه‌های خودبه خاک‌هلاک افتادند، آنانکه شعیب را تکذیب کردند، هلاک شدند،و اثری ازآنان نماند،وآنهاکه پیروان شعیب را زیانکار می‌خواندند، خودبه زیان افتادند،و شعیب ازآن مردم‌بی ایمان روی گردانیدو گفت: من برشما رسالتهای خدارا ابلاغ کردم‌و برای اتمام حجت شما را پند دادم [اکنون‌که هلاك شدید] دیگر چرا برهلاك کافران غمگین باشم.

هدف قائم نسبت به مومنان این‌بود،که قریش به هنگام نزول‌قرآن به شکنجه و آزار و کشتار آنان برخاسته‌بود.. لکن هدف‌واقعی‌و همیشگی که در این داستان قصد نمودن آنراکرده،این بود تا نشان دهدکه جاهلیت همیشه در پهنه‌ی زمین در هر شکل و لباسی در برابر دعوتگرانی که‌مردم را به واقعیت«لااله‌الاالله» فرامی‌خواندندبه شکنجه و آزار قیام می‌کردو به‌کشتار وارعاب‌می‌پرداخت..

هدف نهایی از داستانهای قرآن این است‌اگر چه ممکن است‌که‌در ذاتِ این نص‌آن هدف مشخص و روشن نباشد، اما از سیاق قرآن‌برمی‌آید و این حقیقت روشن می‌گردد بویژه‌که در مواضع‌دیگر، قرآن این هدف‌را روشن کرده، بویژه در آغاز سوره‌ی عنکبوت بدان اشاره مستقیم دارد.

«اَلَم. اَحَسِبَ‌النّاسُ اَنْ یُتْرَکُوا اَنْ یَقُولُوا آمَنّا، وَهُمْ‌لایُفْتَنُونَ؟ وَلَقَدْ فَتَنَّاالَّذینَ مِن قَبْلِهِمْ، فَلَیَعْلَمَنَّ‌اللهُ الَّذینَ صَدَقُوا وَلَیَعْلَمَنَّ‌الْکاذِبین.»

« الم. آیا مردم چنین پنداشتندکه به صرف اینکه‌گفتند: ما به‌خدا ایمان آوردیم، آنها رابه خودوامی‌نهند، و براین دعوی‌شان هیچ امتحانی نبینند، ما امتهای پیش ازایشان رادر بوته‌ی آزمایش درآوردیم‌تاخداوند دروغگویان و راستگویان رابه‌نیکی بشناساند. ـ

این [آزمون] از سنتهاو روش دائمی است،رویداد های نو و عارضی نیست‌که‌برای برخی ایمان آوردگان روی دهد. ازیرا امتحان و

آزمون ناگزیر بایدبرای مؤمنین باشد! وآنان ناگزیر باید باایذاء و آزار افراد جاهل روبرو شوند، حتی در انواع‌گوناگون‌آن.. وحتی بایددوره‌ای رادراین شکنجه وآزار باقی بمانند، ودراین نیز نباید یاری وکمکی از سوی خدا برای آنان باشد! تاطغیان وسرکشی درمحیط آکنده شود واثر طغیان آشکارگردد ، وروز بروز برحجم طغیان افزوده شود تا پیروزی و غلبه برآنان واجب‌گردد،که درآنصورت چون پیروزی مؤمنان را نصیب گردد بدانندکه :

ـ پروردگار توانا برهر چیزی قادر است!

وگرنه اگر ذات مقدس اوبخواهد درهمان لحظه‌ی نخست‌که دعوت را برآنان عرضه می‌دارد همان راانجام می‌دهد.که درآسمان و زمین چیزی نیست‌که عجز اورا سبب شود.

اما ذات پاك او چنین نمی‌خواهد ..

ویکبار نیز چنین نخواست... بلکه هربار مؤمنان رادر برابرانواع شکنجه وعذاب قرارمی‌دهد، وتامدتی ازیاری آنان خودداری می‌کند، تا شکنجه‌ها راتحمل‌کنند، اگرچه آنها برحق‌اند، وحتی عصیانگران سرکش راکه برباطل‌اند یاری می‌دهد..

بلی! اقتضای حکمت‌الهی چنین است... نه‌اینکه خداوند جدا از بندگان مؤمن خود باشد و یا اینکه اینها را وانهدو یاری‌نکندکه:

«ماودعك ربك وماقلی» ـ پروردگارت ترا ترك نکرده و بـه‌خود وانهاده است. بلکه نسبت به مؤمنین سراسر رحمت و رعایت است!!

بلی! زیرا چون مسئولیت سنگینی رابردوش ایشان نهاده‌است ...و آنانرا برای‌گزاردن دعوت خویش برگزیده است،وبرای‌کاری بس بزرگ و خطیر دراین مجموعه‌ی هستی برگماشته است.. برای حمل امانت‌خود.. واین توجه ورحمت نیست‌که سنگینی باررا ازدوش‌شان بردارد ولطافت و نرمی عضلات رابرای‌شان باقی نهد،. بلکه ازرحمت اواین است‌که‌اینان را ناگزیر به‌تمرین وورزش‌گرداند... حتی تمرین سخت وخشن. بلی! خشن! ولیکن باپند وعبرتی‌که درپایان آن است..که باید درپایان‌کار مطالعه‌کرد ودید! آیا پس‌ازاین‌آزمون سخت ازقدرتی‌که تحصیل‌کردند شگفت نمی‌آورید؟ از متانت‌شان ازترکیب جامعه‌شان، از قدرت ونیروی بنیان هستی‌شان؟ آیااکنون قدرت و تحمل‌شان اطمینان‌بخش نیست؟!

بلی!... رحمت خداورعایت الهی این است ...

که برای ایشان بنیانی سخت واستوار بریزد تابنایی محکم واستوار

برآن پایه برپاکند، پایه‌ای‌که بنارا نگهدارد واز ویران شدن جلوگیری کند، نه‌اینکه بی‌مقدمه بارسنگینی را برروی شانه‌هاشان نهد، که بر شانه‌هاشان سنگینی‌کند، زیرا برای برداشتن چنین وظیفه‌ی سنگینی چنان تمرین سخت لازم است.

و پس‌از این، یعنی بعدازدیدن قدرت وپایداری است‌که سرکشی و طغیان سرکشان روبه‌فزونی می‌گذارد:

«لِيَحْمِلُوا أَوْزَارَهُمْ كَامِلَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَمِنْ أَوْزَارِ الَّذِينَ يُضِلُّونَهُمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ»

[سورهٔ نحل : ۲۵]

تاآنانکه درنتیجه‌ی انکار روز واپسین بارسنگین‌گناه خودرا، بابار گناه آنان‌که از روی جهل‌گمراه‌شان‌کردند بردوش نهند.

تا به‌تقدیر پروردگار یگانه آنان‌که ایمان آوردند برایمان‌شان بیفزاید، وآنان‌که سرکشی وطغیان پیشه‌کردند، برکفرشان افزوده‌گردد..

و برای‌گروه اول بهشت جاوید وروزی دائمی وهمیشگی باشدکه هرگز پایان نیابد، وبرای‌گروه دوم عذابی‌که هرگز بریده نشود ...

آیاجزاین است پایان معامله‌ی زیانکاران؟

چه بسیارانسانهای مؤمنی‌که شکنجه‌های سخت راتحمل‌کردند وپیش از دیدن پیروزی پیك اجل بسراغ آنها آمد و آنها را از دنیابرد.. پس آیا اینها درپایان معامله زیان‌کرده‌اند؟!

آنانکه درروی زمین، بدترین انواع خواری وسختی راتحمل‌کردند، وجودشان درروز واپسین درمیان انواع نعمتها غرقه شود وبه‌اوگویند: آیا تو هرگز سختی و خواری دیدی؟ می‌گوید: نه! ای پروردگار من!

واین نخستین برخورداری مؤمن است.. و پس از آن هرگزسختی‌و تلخی دشواری نخواهد دید! وآنانکه به‌بدترین وجه نعمتهای حق راانکار می‌کردند نیز به‌روز واپسین درپای حساب آورده شوند. ودردریای آتش غرقه‌گردند، وبه‌اوگفته می‌شودکه: آیاتوهرگز نعمت وبرخورداری‌دیدی؟ می‌گوید: نه! ای پروردگار من.

وبرای نخستین‌بار درمیان دریای آتش غرقه‌اش سازند.. وپس ازآن جز تلخی عذاب نخواهد دید. این داستانهای قرآن ـ ازخلال عبارات ـ به‌ما می‌گویدکه آزمون‌وامتحان سنت خدابرای ایمان‌آوردگان است، وپروردگار خود می‌فرمایدکه: اوست‌که مؤمنان رابه‌قدرت خود دربوته‌ی آزمون و امتحان قرار می‌دهد، ونیز به‌قدرت وتقدیر خود سرکشان وطغیانگران را

در پایگاه قدرت وغلبه قرارمی‌دهد.. تا هنگامی‌که فرمان خدا دائر بر پیروزی مؤمنان به تقدیر الهی‌فرارسد،و نیز به‌تقدیر اونابودی‌وهلاکت بر دروغگویان وانکارگران واقع شود.

پروردگار آن‌کسی است‌که این وآن رااداره می‌کند.. ودراین پهنه‌ی هستی چیزی رخ نمی‌دهد مگر اینکه او اراده‌کند.

وبدین ترتیب است‌که دلها همیشه وپی هم براساس تربیت قرآن به خدا وابسته می‌گردد.و فشار سختی وعذاب بردلهاشان بی‌اثر می‌گردد زیراکه او تنها قدرتی است‌که سختی وعذاب را برمی‌دارد وغیراو هیچ ذاتی را چنین قدرتی نیست..

در سستی و خواری دلها به خدا توجه‌می یابدوبه‌سپاس‌از نعمتهای او می‌پردازد وبه‌سبب حرص و آزی‌که برای ایجاد رضا و خوشنودی او دارند برضعف غلبه می‌کنند وتحرك راجایگزین سکون می‌سازند..

داستانهای قرآن درسهای ایمان وعقیده‌اند... درسهایی مربوط به حقیقت «لااله‌الاالله» هستند.

اگرچه این درسها درلباس داستان عرضه می‌گردد، لکن درآن چهره‌ی زیبای تعبیر و تفسیر خود می‌نماید، وصاحبان خرد تصویر فنی راازآن درمی‌یابند وآنرا دروازه‌هایی می‌یابندکه به‌سوی حقیقت توحیدگشوده‌اند.

آدم و شیطان

در آفرینش آدم می‌گویدکه آدم راازخاك زمین ودمیدن روح الهی هستی داد،که این موضوع در بیشتر سوره‌های مکی جای جاتکرار شده‌است، البته داستان آدم وشیطان نیز به‌همین ترتیب دربیشتر سوره‌های مکی‌تکرار می‌شود.. این داستانهاگاه باتمام تفصیلات می‌آیند آنچنانکه مثلا درسوره اعراف آمده است،گاه باجزیی تفصیل چنانکه در سورهٔ **«حجر»**، **«اسراء»**، **«طه»** و **«ص»** آمده است. وگاهی نیز به اشاره ازآن می‌گذردکه این‌نوع آخر جداً در قرآن بسیار تکرار شده است، و فقط سوره ابراهیم است که از پایگاه شیطان درروز واپسین سخن می‌گوید و موضع اورا در برابر بنی‌آدمی‌که در دنیاکاملا اورا پذیرفتند وبه‌ندای او پاسخ مثبت دادند و به‌او پیوستند روشن می‌کند! مثلا درسوره حجر آمده استکه:

«وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسانَ مِنْ صَلْصالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُون. وَالْجانَّ خَلَقْناهُ مِنْ قَبْلُ مِنْ نارِ السَّمُوم. وَإِذْ قالَ رَبُّكَ لِلْمَلائِكَةِ إِنِّي خالِقٌ بَشَراً مِنْ صَلْصالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُون، فَإِذا سَوَّيْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ ساجِدِين. فَسَجَدَ الْمَلائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ إِلَّا إِبْلِيسَ أَبىٰ أَنْ يَكُونَ مَعَ السّاجِدِين. قالَ يا إِبْلِيسُ مالَكَ أَلَّا تَكُونَ مَعَ السّاجِدِين؟ قالَ: لَمْ أَكُنْ لِأَسْجُدَ لِبَشَرٍ خَلَقْتَهُ مِنْ صَلْصالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُون. قالَ: فَاخْرُجْ مِنْها فَإِنَّكَ رَجِيم، وَإِنَّ عَلَيْكَ اللَّعْنَةَ إِلىٰ يَوْمِ الدِّين. قالَ: رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلىٰ يَوْمِ يُبْعَثُون. قالَ: فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِين، إِلىٰ يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُوم. قالَ: رَبِّ بِما أَغْوَيْتَنِي لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْض، وَلَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِين، إِلَّا عِبادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِين. قالَ: هٰذا صِراطٌ عَلَيَّ مُسْتَقِيم. إِنَّ عِبادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطانٌ إِلَّا مَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغاوِين. وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ أَجْمَعِين لَها سَبْعَةُ أَبْوابٍ لِكُلِّ بابٍ مِنْهُمْ جُزْءٌ مَقْسُوم.» [الحجر: ٢٦ ـ ٤٤]

انسان راازگل ولای مانده وتغییریافته بیافریدیم، وطایفه‌ای از جانداران را بیشتر ازآن ازآتش‌گدازنده خلق‌کردیم، و آنگاه‌که پروردگار به فرشتگان عالم اظهار فرمودکه من بشری از ماده‌گل ولای مانده ومتغیر خلق خواهم‌کرد،که چون اورا عنصری معتدل بیارایم، ودرآن از روح خویش‌بدمم [ازجهت حرکت روح الهی] براو سجده‌کنید، همه فرشتگان سجده‌کردند مگرابلیس‌که از سجده‌ی آدم امتناع ورزید و خداوند خطاب به‌او فرمود:

ـای شیطان! برای چه توبادیگران همگام نشدی وسر به‌سجده‌ی آدم فرود نیاوردی؟ شیطان پاسخ دادکه من‌هرگز بشری راکه ازگل ولای‌کهنه و مانده بیافریدی سجده نخواهم‌کرد.

[خداوند به‌قهر] فرمود: بیرون شو! که از راندگان درگاه مایی! و لعنت ما تاروز جزا برتو حتمی‌باد! [شیطان پس‌از طردشدن]گفت :که پروردگارا! پس مرا تاروز رستاخیز مهلت ده! و عمرم رادراز بفرما! خداوند فرمود: آری ترا مهلت خواهد بود. تاآن روز معلوم ووقت معین، و چون مهلت یافت درمقام معارضه ورویارویی باخدا برآمد وگفت : بارخدایا! اینك چنانکه مراگمراه‌کرده‌ای، من نیز همه‌ی بدیهارادرچشم بندگانت به نیکی‌وزیبایی بیارایم، تاهمه‌را ازتوغافل‌گردانم،مگربندگان پاك وخالص ترا، خدا فرمودکه : اخلاص وپاکی راه مستقیم موجب‌جلب رضای من است، وهرگز ترا بربندگان پاك وخالص من تسلط وچیرگی نخواهد بود، بلکه تو برمردم نادانی چیره شوی‌که ترا پیروی‌کنند، والبته وعدگاه تمام این مردم نادان درآتش دوزخ خواهد بودکه آنرا هفت‌دراست و هر دری برای دسته‌ای ازگمراهان معین‌گردیده است..

و در سوره اسراء آمده است‌که :

«وَ اِذْ قُلْنَا لِلْمَلائِکَةِ اسْجُدُوالِادَمَ، فَسَجَدُوا اِلّاابْلِیسَ قالَ: ءَأَسْجُدُوا لِمَنْ خَلَقْتَ طِیناً! قالَ: اَرَاَیْتَكَ هٰذَاالَّذِی کَرَّمْتَ عَلَیَّ؟ لَئِن اَخَّرْتَنِ اِلیٰ یَومِالْقِیامَةِ لَاَحْتَنِکَنَّ ذُرِّیَّتَهُ اِلّاقَلِیلاً. قالَ: اذْهَبْ! فَمَنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ فَاِنَّ‌جَهَنَّمَ جَزاؤُکُم جَزاءً مَوفُوراً. وَاسْتَفْزِزْ مَنِ اسْتَطَعْتَ‌مِنْهُم‌بِصَوْتِكَ‌وَاَجْلِبْ‌عَلَیْهِمْ‌بِخَیْلِكَ وَرَجِلِكَ وَشارِکْهُمْ فِی‌الْاَموالِ وَالْاَولادِ وَعِدْهُمْ، وَمایَعِدُهُمُ‌الشَّیطانُ‌اِلّاغُرُوراً . اِنَّ عِبادِی لَیْسَ لَكَ عَلَیْهِمْ سُلطانٌ. وَکَفیٰ بِرَبِّكَ وَکِیلاً.

[اسراء : ٦١ـ٦٥]

بیادآرکه چون به‌فرشتگان‌گفتیم‌که به‌آدم سجده‌کنید ،که همه‌سجده

کردند جز شیطان [سر باززد] وگفت: آیامن سراطاعت در برابر آدمی فرود آرم‌که از خاك آفریدی؟ و یاگفت: آیا تو این آدم خاکی را برمن برتری دادی؟ ای‌خدااگر اجل مراتاقیامت به‌تأخیر افکنی به‌جز قلیلی ازمؤمنین را به‌خاك هلاك خواهم‌کشید، [خدا به‌شیطان]گفت: برو!که‌هرکه از اولاد آدم از تو پیروی‌کرد، باتوبه‌آتش دوزخ‌که پاداش کامل شماست‌کیفر خواهم‌داد. برو باجمله‌ی لشکر سوار وپیاده‌ات برآنها حمله‌کن، ودراموال واولاد نیز باآنان شریك باش، وبه وعده‌های دروغ آنان را بفریب و مغرور ساز،که وعده‌ی شیطان چیزی جز فریب وغرور نخواهد بودکه‌ترا بربندگان[ویژه] من تسلط نیست،که تنها محافظت و نگاهبانی پروردگارت آنهاراکافی است.

ودر سورهٔ اعراف آمده است‌که:

«وَلَقَدْ خَلَقْناكُمْ ثُمَّ صَوَّرناكُم، ثُمَّ قُلْنا لِلْمَلائِكَةِ اسْجُدُوالِآدَمَ فَسَجَدُوا اِلّاابْليس لَمْ يَكُنْ مِنَ‌السّاجِدين. قالَ مامَنَعَكَ اَلّاتَسْجُدُوا اِذْ أَمَرْتُكَ؟ قالَ: أَنَاخَيْرٌ مِنْهُ! خَلَقْتَنى مِن نارٍ وَخَلَقْتَهُ مِن‌طين! قالَ: فَاهْبِطْ مِنْها، فَمايَكُونُ لَكَ اَنْ‌تَتَكَبَّرَ فيها! فَاخْرُجْ اِنَّكَ مِنَ‌الصّاغِرين .قالَ: اَنْظِرْنى‌اِلىٰ يَوْمِ يُبْعَثُون! قالَ اِنَّكَ مِنَ‌الْمُنْظَرين! قالَ: فَبِمااَغْوَيْتَنى لَاَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِراطَكَ الْمُسْتَقيم، ثُمَّ لَآتِيَنَّهُمْ مِن‌بَيْنِ اَيْديهِم، وَمِنْ خَلْفِهِم، وَعَنْ اَيْمانِهِمْ، وَعَنْ شَمائِلِهِمْ، وَ لاتَجِدُاَكْثَرَهُم شاكِرين! قالَ: اُخْرُجْ مِنْها مَذْؤماً مَدْحُوراً لَمَنْ تَبِعَكَ مِنْهُم لَاَمْلَاَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكُمْ اَجْمَعين. وَ يا آدَمُ‌اسْكُنْ اَنْتَ وَزَوْجُكَ‌الْجَنَّةَ فَكُلا مِنْ‌حَيْثُ شِئْتُما وَلاتَقْرَبا هٰذِهِ‌الشَّجَرَةَ فَتَكُونا مِنَ‌الظّالِمين. فَوَسْوَسَ لَهُمَاالشَّيطانُ لِيُبْدِىَ لَهُما ماوُرِىَ عَنْهُما مِن‌سَوْءِ اتِهِما وَقالَ: مانَهاكُمارَبُّكُما عَن‌هٰذِهِ‌الشَّجَرَةِ اِلّااَنْ تَكُونا مَلَكَيْنِ اَوتَكُونا مِنَ‌الْخالِدين! وَقاسَمَهُما: اِنّى‌لَكُمالَمِنَ‌النّاصِحين ! فَدَلّاهُما بِغُرور! فَلَمّا ذاقَاالشَّجَرَةَبَدَت لَهُماسَوآتُهُماوَطَفِقايَخْصِفانِ‌عَلَيْهِمامِن‌وَرَقِ‌الْجَنَّةِوَناداهُمارَبُّهُما: اَلَمْ‌اَنْهَكُماعَن تِلْكُمَاالشَّجَرَةِ وَاَقُل لَكُما اِنَّ‌الشَّيطانَ لَكُما عَدُوٌّ مُبين؟! قالا: رَبَّناظَلَمْنا اَنْفُسَنا، وَاِنْ لَمْ تَغْفِرلَنا وَتَرْحَمْنا لَنَكُونَنَّ مِنَ‌الْخاسِرينَ! قالَ: اهْبِطُوا بَعْضُكُم لِبَعْضٍ عَدُوٌّوَ لَكُم فِى‌الْاَرْضِ‌مُسْتَقَرٌّ وَمَتاعٌ اِلىٰ‌حين. قالَ: فيها تَحْيَونَ وَفيها تَمُوتُونَ، وَمِنْها تُخْرَجُون. يابَنى‌آدَمَ قَدْاَنْزَلْنا عَلَيْكُم لِباساً يُوارى سَوْءاتِكُمْ وَريشاً . وَلِباسُ‌التَّقْوىٰ ذٰلِكَ خَيْرٌ. ذٰلِكَ مِنْ‌آياتِ‌اللهِ لَعَلَّهُم يَذَّكَّرُون. يابَنى‌آدَمَ لايَفْتِنَنَّكُمُ‌الشَّيطانُ كَمااَخْرَجَ اَبَوَيْكُمْ مِنَ‌الْجَنَّةِ يَنْزِعُ عَنْهُمالِباسَهُما

لِيُرِيَهُما سَوءاتِهِما. اِنَّهُ يَراكُمْ هُوَ وَقَبِيلُهُ مِنْ حَيْثُ لاتَرَوْنَهُم. اِنّاجَعَلْنَاالشَّياطِينَ اَوْلِياءَ لِلَّذِينَ لايُؤمِنُون.» [اعراف: ۱۱ـ۲۷]

چون شما آدمیان رابیافریدیم وبدین صورت‌کامل آراستیم، فرشتگان راگفتیم‌که برآدم سجده‌کنند، مگر شیطان‌که‌از زمره‌ی سجده‌کنندگان‌نبود، خدا بدو فرمود: چه‌چیز ترا از سجده به آدم مانع شد؟ که چون امر کردم فرمان نبردی؟ جواب دادکه من بهتر ازاویم، که مرا از آتش آفریدی و او راازخاك هستی دادی. خداوند فرمودکه ازاین موضع فرودآی، چون تـرا نرسدکه تکبر ونخوت ورزی، بیرون شوکه تواز زمره‌ی فرومایگانی ، شیطان‌گفت: پس مرا تاروزی‌که خلایق [برای جزای اعمال‌شان] برانگیخته شوند نگاهدار. وخدا فرمود: البته مهلت خواهی داشت، شیطان‌گفت: چون مرا گمراه‌کردی، من‌نیز بندگانت راراز راه‌راست‌که راه‌شرع‌وآیین‌توست، گمراه‌گردانم، آنگاه ازپیش روی وازپشت سر وسمت چپ وراست آنان درمی‌آیم، وچنان‌کنم‌که بیشتر آنان شکر نعمت ترا بجای نیارند، خدا شیطان راگفت:

ـ بیرون شو!که تو رانده درگاه مایی، وهرکه از فرزندان آدم ترا پیروی‌کند، جهنم را ازتوو‌آن به‌یقین پرمی‌گردانم، وای آدم توباجفت‌خود در بهشت منزل‌گزینید واز هرچه خواهید تناول‌کنید. ولیکن بدین درخت نزدیك نشویدکه دچار عمل بد شده وبر خویش ستم خواهیدکرد. آنگاه شیطان آدم وحوا هردورا به وسوسه بفریفت. تازشتیهای پوشیده‌ی آنان پدیدار شود، وبدروغ‌گفت‌که: خدا شمارا ازاین درخت نهی‌نکرده مگر برای اینکه نکند شما دوتن پادشاه شوید، ویاعمر جاودان یابید! وبرآن سوگند یادکردکه من خیرخواه وناصح شما هستم، وبه دروغ و فریب راهنمایی‌شان‌کرد، تاچون ازآن درخت تناول‌کردند زشتیهای‌شان آشکار گردید، وبرآن شدندکه ازبرگ درختان بهشت، خودراپپوشانند وخداوند نداکردکه آیا من شمارا ازاین درخت بازنداشتم؟ ونگفتم‌که شیطان‌سخت دشمن آشکار شماست؟

گفتند: خداوندا! مابر خویش ستم‌کردیم، واگر تومارا نبخشی و مهربانی نفرمایی سخت اززیانکاران خواهیم بود، خدا فرمود: فرود آیید که برخی از شما بابرخی دیگر مخالف ودشمنید! و زمین تا هنگامی‌معین جایگاه شماست، خداگفت‌که: درآن زمین زندگانی‌کنید، ودرآن‌بمیرید، تادگرباره درآن برانگیخته‌گردید. ای فرزندان آدم! مالباسی راکه عورات شما را بپوشاند. وجامه‌های نرم‌و زیباکه باآن تن را بیارایید برای شما

فرستادیم، وبر شماباد لباس تقواکه این نیکوترین جامه‌ی شماست،که این سخنان همه از آیات خداست و شاید خدا را یادآورید، و ای فرزندان آدم، مباداکه شیطان شمارافریب دهد چنانکه پدر ومادر شما راازبهشت‌بیرون کرد وجامه‌ی عزت راازاندام‌شان بیرون آورد، وقبایح‌شان را در برابر چشم‌شان آشکارکرد، وآن شیطان وبستگانش شمارا می‌بینند، درصورتیکه شما آنهارا نمی‌بینید، مانوع شیطان را دوستدار کسانی قراردادەایم‌که ایمان نمی‌آورند.

ودرسورۀ ابراهیم آمده استکه:

«وَبَرَزُوالِلّهِ جَمیعاً فَقالَ الضُّعفاءُ لِلّذینَ اسْتَکبَرُوا: اِنّاکُنّا لَکُم تَبَعاً، فَهَل اَنتُم مُغنُونَ عَنّامِن‌عَذابِ‌اللّهِ مِن‌شَیءٍ؟! قالُوا: لَوهَدانَااللّهُ لَهَدَیناکُم! سَواءٌ عَلَینا اَجَزِعنا اَم صَبَرنا مالَنامِنْ مَحیصٍ! وَ قالَ‌الشَّیطانُ‌لَمّاقُضِیَ‌الأمرُ: اِنَّ‌اللّهَ وَعَدَکُم‌وَعْدَالحَقِّ،وَوَعَدتُکُم فَاَخْلَفْتُکُم! وَماکانَ لِیَ‌عَلَیکُمْ مِن‌سُلطانٍ‌اِلّااَنْ دَعَوْتُکُم فَاسْتَجَبْتُم‌لِی! فَلاتَلُومُونی وَلُومُوا اَنفُسَکُم! مااَنَابِمُصْرِخِکُمْ وَمااَنْتُمْ بِمُصْرِخِیَّ! اِنّی کَفَرْتُ بِمااَشْرَکْتُمُونِ مِنْ‌قَبْلُ!اِنَّ‌الظّالِمینَ لَهُمْ عَذابٌ اَلیمٌ.»

روزی‌که مردم از گورها برانگیخته شوند و در پیشگاه پروردگار حاضر گردند، آن ضعیفان به گردنکشان گویند: ما در دنیاتابع‌عقیده‌ی‌شما بودیم آیا امروز شما هم‌از عذاب خدا ما راکفایت خواهید کرد؟ جواب دهندکه اگر مارا سعادت هدایت بود، ماهم‌شما را هدایت می‌کردیم،اکنون هرآنچه جزع والتماس‌کنیم ویا صبروتحمل پیش‌گیریم یکسان است، واز عذاب گریزی نداریم، چون حکم‌خدابپایان‌رسد درآن حال شیطان[درجایگاه نکوهش وتمسخر] گوید:ـ خداشما را به حقیقت و راستی وعده‌داده بود ووعده‌ی من خلاف‌بودو من بروعده‌ی خلاف خود هیچگونه حجت ودلیلی ارائه ندادم، پس امروز شما ابلهان‌که سخن بی دلیل مرا پذیرفتید ،مرا ملامت نکنید، بلکه نفس پرطمع خودرا ملامت‌کنیدکه امروز نه شما را فریادرس تواندبود و نه من فریادرس‌شما، من بدان‌شرکی‌که شما را بدان فریفتم اعتقادی‌ندارم،که در این روز ستمکاران عالم را عذابی دردناك خواهد بود.

این داستانها درقرآن برای لذایذ هنری و بهره‌گیری فنی آورده نشده‌اند. گرچه‌شك نیست‌که اگر قصد بهره‌گیری فنی‌و هنری باشددر این بخش نیز دارای بهره سرشار و بسیار گسترده است:

بلکه آنچه در قرآن آمدهمه‌اش در جهت تربیت و توجیه است برای ساختن امت راه‌یافته‌ای که برای وظیفه‌ی مهم جـانشینی و خلافت ارشادی در روی زمین بپاخیزد.که در قرآن بویژه چنانکه قبلاگفتیم در دوره‌مکی به صورتی ویژه می‌آید، یعنی این‌بخش خصوصاًبرای بنـای عقیده و رسوخ‌ایمان‌و عقیده اسلامیَ وظیفه‌ای اصلی را بعهده می‌گیرد، زیرا این عقیده است‌که نخست باید استوار شودو چون پایه و اساسی‌گردد که بعدأکل‌بنا برآن استوارگردد... حال چه بنای سیاسی، اجتماعی ، اقتصادی و حربی و مدنی و اخلاقی و فکری و تربیتی ... تا آخر یعنی تمام آنچه راکه‌نظام زندگی توده‌ها بر روی آن استوارمی‌گردد.

قصص و داستانی‌که در سوره‌های مکی آمدند[وچنانکه بعدخواهد آمد در سوره‌های مدنی نیز تکرارمی‌شوند] جزایی از این تلاش در جهت تربیت و توجیه است... و در زمان خود هریك جزیی ازبنای عقیده‌برای انسان مسلمان‌اند...که ما بیش از هرچیز این واقعیت را در قصص‌انبیاء (داستان پیامبران) واقوام‌شان می‌بینیم، واکنون‌نیزدرداستان آدم وشیطان به‌بررسی آن می‌پردازیم.. یعنی آنچه را شکی‌در آن نیست‌که برای‌نوع بشرمهم‌است وتاریخ‌نیز درستی‌واصالت آنرا می‌شناسد.. واین‌شناخت نیز برای عبرت آن و پندگیری از داستان است‌نه تنها برای آرامش دل ...

داستان آدم‌و شیطان در میان قصص قرآن دارای دلالتی ویژه و نقش بخصوصی است.زیرا در این داستان مبدأو منتهای حیات بشر را محدودمی‌کند، ونقش‌شان‌را درروی‌زمین‌تعیین‌می‌نماید، وخط‌وسیرحرکتها را معین می‌کند،وپی‌آمد حرکتها و رویدادهای زندگی را بازمی‌گوید، روش وطریقه‌ی اجتناب‌از خطاها رابرمی‌شمارد وطریقه‌ی‌اجتناب ازخطاها رامی آموزد..

براساس این داستان، انسان وجودی است‌که ازلجن مانده‌و بدبو، وروح خداتکوین یافته است، و به عبارت‌ساده دو عنصر متضاد ازمصالحی هستندکه این‌وجود راهستی و تکوین بخشیده‌اند،ولذا این داستان‌دلالت براین داردکه وجود انسان از دو عنصر جداو بینظیر تکوین یافته ومیان دو عنصر وجود او شباهت و هماهنگی وجود ندارد بلکه هر یك نقشی‌جدا و مخالف دیگری را ایفاء می‌کند:

«وَلَقَدْ کَرَّمْنا بَنِی آدَمَ وَحَمَلْناهُمْ فِی الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْناهُمْ مِنَ الطَّیِّباتِ وَفَضَّلْناهُمْ عَلی کَثِیرٍ مِمَّنْ خَلَقْنا تَفْضِیلاً.» [سورهٔ اسراء : ۷۰]

مافرزندان آدم را بسیارگرامی داشتیم و آنها رابرمرکب‌بروبحر سوارکردیم، و از انواع غذاهای لذیذو پاکیزه آنها راروزی دادیم، و بربسیاری از آفریده‌های خود برتری و فضیلت بزرگ بخشیدیم..ــ

پس انسان موجودی است بادو سرشت بهم پیوسته، یعنی در آن‌واحد مادی و معنوی، لجن، و روح‌خدا. بخش خاکی وجود انسان نمونه‌ی‌بارز مادی بودن آن استو دمیدن روح خدا نمونه‌ی ایدآل روحانی و معنوی بودن‌آن، امااینددوــروح‌و مادهــ در عین حال از هم جداناشدنی هستند.

«وَاِذْقالَ رَبُّكَ لِلْمَلائِكَةِ اِنّي خالِقٌ بَشَراً مِنْ طينٍ، فَاِذاسَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فيهِ مِنْ رُوحي فَقَعُوالَهُ ساجِدينَ.» [ص : ۷۱ـ۷۲]

[ای‌رسول] یادکن هنگامی‌که پروردگار به فرشتگان گفت:که من بشری ازگل‌می‌آفرینم، پس آنگاه‌که اورا باخلقت کامل بیاراستم و ازروح خود براو بدمیدم همه به فرمان من‌براو سجده کنید.ــ

پس خداوند، جدااز اینکه بدان ماده شکل آدمی بخشیداز روح علوی نیز برآن دمید، و چنین معنویت والایی را باآن عنصر مادی‌بیامیخت و بدین ترتیب بدان صورت نهایی رابخشید و پس از آن به فرشتگان فرمان دادتابراو سجده‌کنند ...صورت بشر دارای‌تکوین مکمل است ودر حیات و هستی از کاملترین موجودات است.

این تولد دارای تاریخ‌قاطعی است. و بشرنیز آنچنانکه پروردگار ایشان رابیافرید: کیان مادی وکیان معنوی‌در یك هستی بهم آمیخته‌اند، دو عنصر متمایز اماجداناشدنی‌اند، و زندگی انسان در تمام لحظاتش تابع این دوسرشته متغایر است، یعنی در هر لحظه ازلحظاتش وجودانسان تابع سرشت مادی و معنوی است. یعنی این بافت وجودی، اوستو تمام هستی اوبرآمده‌از همین دو بافت جداو بهم پیوسته است، درآن واحــد وجود انسان دارای بافت مادی و بافت معنوی است، و هیچگاه یکی ازاین دوبافت به تنهایی وجود نخواهد داشت. و هیچ لحظه‌ای از لحظات‌حیات وجود نخواهد داشت‌که یکی از این دوبافت بدون آن دیگری وجود داشته بــاشد.

در اینجا به تکه‌ای باید اشاره‌کردکه مربوط به لحظات زندگی‌است، زیرا در حیات انسان لحظاتی است‌که توجه به‌بافت مادی بسیار است. بویژه در هنگام ناآگاهی وتیره درونی.وزمانی نیز در حیات انسان‌بوجود می‌آیدکه توجه به‌بافت معنوی وروانی‌درآن بسیار استو آن زمانی‌است

که‌روح به‌جانب رستگاری و فلاح بسیار توجه داد و یا ناراحتی‌ورویداد تأسف‌بار بوجودمی‌آید... امابهر حال نه این و نه‌آن بافت هیچگاه‌به‌صورت یك بافت واحد و منفرد وجود ندارد.و اگر این واقعیت بانگرش سریع و بدون تحقیق و جستجو و بدون دقت نظر در اشیاء نگریسته شود ظاهر و آشکار نخواهد شد .

به عبارت ساده لحظه‌ای از زندگی کشش زیاد به جانب چیزهایی است‌که حسی‌اند مثل طعام یاشراب و یاجنس،که حداقل این‌گونه‌کششها برای برخی افراد بطور محسوسی ظاهر و آشکار است، که در این موارد فرد درست چون جسدی خالص است و تنهامتوجه خواستهای جسمی‌است. یعنی بافت تیره مادی بر وجودش مسلط شده راه‌رخنه و نفوذ روشنایی و نور معرفت رابسته است ..

اما لحظه‌ای را می بینیم‌که علاقه و میل به جانب انوار معنوی‌است، یعنی عبادت‌و بندگی‌ــ خاشعانه و سیاحت و پرواز روح در ملکوت خدا، لحظه‌ای عاطفه و محبت والاست‌که آدمی رابه پرواز معنوی وامی‌داردو به بلندی می‌کشاند،ولذا به جای پرداختن به متاع موجود در روی زمین به بلندترین قله‌ی انسانیت توجه دارد و حس‌برادری بروجودش غلبه‌ــ می‌کند،و خویشتن و مال و جان و امنیت و راحت خود را در راه مسأله‌ای برتر و هدفی بزرگتر قربانی می‌خواهد.،. یعنی لحظاتی در حیاتش‌آغاز می‌شودکه درآن لحظات گویی روح‌خالص است، روحی شفاف، روشن، درخشان. روحی‌که هیچ اثری‌از رسوب‌گل و لای در آن نیست!ولی‌حقیقت این است‌که در همان حال وضعی دارد که‌معنویت براو غلبه‌داردو آنچه می‌پندارد زیاده روی در تعبیراست و ایدآل واقع‌نیست!

یعنی آن‌بخش سیاه‌و مادی وجود نیز از عنصر روح خالی نیست .. و نیز حتی همان لحظات شفاف و درخشان نیز از وجود لجن عاری‌نیست!

آمیزش این دو عنصر در ذات انسان در حدی است‌که گویی‌عنصری واحد و پیوسته و مکمل یکدیگراند، که‌امکان تجزیه میان‌شان وجود ندارد وهیچ‌جزیی از جزء دیگر جدا شدنی نیست.چنان‌مربوط‌اند که به انسان یك صورتی واحد و یگانه می بخشند، چهره‌ی منفردکه در تمام کارهاو همه احوالش از تمام موجودات پیرامون خود متمایز و جداست،و همه نیز از او متمایز و جدا هستند، اگر چه از جهتی شباهتی با فرشتگان وبا حیوان دارد، امااین تشابه تنها در نقطه‌ی‌تماس است تنها در آن جهت معنوی اندکی با فرشتگان و در جهت‌غریزی با حیوان تشابهی‌درنقطه‌ای

باریك دارد و لیکن در کل احوالش تشابه و همانندی ندارد.

به عبارت ساده انسان درلحظه‌ی خوردن غذا و یا نوشیدن و مثلا عمل جنسی تشابهی با حیوان پیدامی‌کند، لیکن در ذات و سرشت ابداً نمی‌توان‌گفت‌که حیوان است، مگر بر سبیل مجاز. زیرا حیوان وقتی گرسنه شود می‌خوردو چون سیر شود رو برمی‌گرداند.. و این تنهاغریزه است‌که زمان‌گرسنگی را برایش تعیین‌می‌کند،و یا همان غریزه نقطه‌ی سیری رابر اوتعیین می‌کند واوراوامی‌داردتا از خوردن رو برگرداندو نیز همین غریزه‌برای او انواع معینی از خوراکیها را محدودمی‌کندکه همیشه‌همان‌اند و تنوع و تعدد نمی‌پذیرند..

اگرچه انسان نیز چون گرسنه شود غذامی‌خورد، ولیکن او بـا اراده‌اش در این اوضاع دگرگونی ایجادمی‌کند،گاهی اوقات می‌خورداگر چه سیر است، و گاهی‌نیز در عین گرسنگی بااعمال اراده از خـوردن خودداری می‌کند، مثلا اگربه مسائل بهداشتی و مسائل مربوط به سلامتی در میان باشد،و یا درامور عبادی و یاحتی‌اقتصادی .. از خوردن‌خودداری می‌کند. یعنی این اراده‌ی انسان است‌که وقته غذاخوردن را برای خود محدودو معین می‌سازد و یا اندازه‌ای راکه باید بخورد برای خود محدود می‌کند، حال این اندازه چه در حد اعتدال باشد و چه کمتر و یا بیشتر از حد لازم!ونیز انواع خوردنیها و طعام در برابر او نامحدود است زیرا او هرازچندگاهی غذایی تازه ایجاد می‌کندو از ایجاد انواع تازه‌ی خوردنیها باز نمی ایستد.

و اینهمه اثر مستقیم همان دمیدن روح الهـی بـر ایـن جسم پرداخته از لجن مادی است. چه آگاهی‌و یا اراده‌و یا خودداری، و قدرت اختیار... مربوط به این ارزش روحانی است.

و اما مسأله‌ی‌جنس... انسان به هنگام دفع غریزه چون حیوان‌است، زیرا این غریزه است که موسم معین را برای بارگیری و بارور شدن‌تعیین می‌کند. و همین غریزه است که برای او نقطه‌ی رهایی‌راتعیین‌می‌کند و نقطه سکون‌و یا ماندن از رشدو نشاط فعالیت را مشخص می سازد .. در این مورد نه او را آگاهی و قدرتی است و نه‌اراده و اختیار.. یعنی جنس و فعالیت جنسی در انسان حرکتی در حد حـرکت غریزی است. لکن اگر چه همین غریزه در انسان مربوط به جسم و حالتی طبیعی‌است اما در دورترین حالاتش نیز دارای هدفی تعیین شده است،که باحرکتی محدود ومعین به‌صورتی آگاهانه و آزاد برای رسیدن به هدفی ویژه همراه

است... و قدرت اختیار در آن مداخله دارد ... و انسان در اعلاترین مرحله‌ی عواطف نفسانی و میل و رغبت جنسی می‌تواند قدرت اختیاررا بکارگیرد و از حرام بگریزد و راه‌حلال‌را بازجوید،و به هدف آگاهانه‌اش بیندیشد، و در مورد ذریه‌ی‌صالح فکرکند.وخلاصه قدرت اختیاراورادر برابر این گرایش شدید غریزی باز دارد، و اوصاف معینی را برایش بازجوید ... و خلاصه در نهایت به‌چیزی توجه‌کندکه بدان نام خدااطلاق می‌شود.. و این قدرت چیزی نیست جزنشان‌دمیدن روح خدا بر ماده‌ای از گل و لای ولجن بدبود.. حتی در آن لحظاتی‌که انسان سخت به آن‌بخش ماده‌ای و لجنی خود نزدیك است نیز ...

آن بخش عبادی روحانی وجود انسان‌که چون آینه شفاف و درخشان است‌از سویی شبیه به فرشتگان است و در عبادت و بندگی همانند ملك، اما نه الگویی از آن است و نه‌می‌تواند الگویی ازآن‌گونه باشد، زیراکه فرشتگان:

«يُسَبِّحُونَ‌اللَّيلَ وَ النَّهارَ لايَفتُرُونَ.» [انبیاء : ۲۰]

هستند_ یعنی شب‌وروز را به‌تسبیح وستایش پروردگارمشغول‌اند، بی‌آنکه سستی ورزند و یا فاصله‌ای اندازند. و یا :

«لايَعصُونَ‌اللّهَ ما اَمَرَهُمْ وَيَفعَلُونَ مايُؤمَرُونَ.» [سورة تحریم : ٦]

هستند، یعنی آنچه‌بدیشان‌فرمان داده شود عصیان‌وسرکشی ندارند وموادفرمان شده را بدرستی انجام می‌دهند.ـحال آنکه انسان آنهمـه کرنش را توان ندارد،و به انجام آن قادر نیست ... زیرا بی‌آنکه مایل باشد نیز مجبور است‌که مدتی رااز عبادت دست بشوید، مثلاهنگامی‌کـه جسم او از فعالیت می‌ماند و ازتلاش بازمی‌ایستد، و از دیگرسو اوهمیشه در معرض خطاونسیان و سرکشی است‌که:

«كُلُّ بَنِي‌آدَمَ خطاءٍ وَخَيرُالخَطايِينَ‌التَّوابُون.» [ترمذی : کتاب‌القیامه]

همه‌ی بنی‌آدم لغزشکاراند و بهترین لغزشکاران آنهایی هستندکه بسیار توبه‌کنند.ـ و این خطا نیز همان حاصل جسمی بخش لجن وجود آدمی است‌که روح..در آن دمیده شده..که حتی در شدیدترین لحظات روحانی‌نیز ویژگی آن باقی است... تا آنجاکه مثلا در مورد انسانهای بدمی‌گوییم‌که: فلانی حیوان است، حال آنکه در واقع بدتر از حیـوان است :

«اولائك كالانعام بل‌هم‌اضل»

آنان چون حیوان‌اند و بلکه گمراه‌تر از حیوان.ــ زیرا حیوان از خویشتن اراده‌ای ندارد، وآنچه راکه‌بجامی‌اورد‌ا‌برخاسته‌از اختیاروآگاهی نیست، و برای اوجز یك راه وجود نداردکه همیشه‌نیز ناگزیر به همان راه‌می‌رود، وآن یك‌راه نیز رسیدگی به نیاز های جسمی و دفع‌غرائز است، حال‌آنکه انسان را گوش و چشم ودل است..که باگوش می‌شنود و با عقل درك‌می‌کندو با چشم می‌بیندو با احساس و لمس‌از چگونگی آن آگاه می‌شود، و در هرگونه اقدامی دل (فوآد)یعنی عقل و اراده با توجه به ضابطه در اقدامنها بر او حکومت می‌کند،و لذا چون این ادوات رابکار نگیرد وازتمام این امکسانات استفاده نکند از حیوان بدتر و گمراه‌تر است:

«لَهُمْ قُلُوبٌ لایَفقَهُونَ بِها، وَلَهُمْ اَعْیُنٌ لایُبْصِرُونَ‌بِها، وَلَهُمْ آذانٌ لایَسْمَعُونَ بِها، اُولائِكَ کَالْاَنعامِ بَلْ‌هُمْ‌اَضَلُّ. اُولائِكَ هُمُ‌الْغافِلُونَ.» [اعراف: ۱۷۹]

آنان را دلهایی است اما درك ندارند و معرفت بکار نمی‌برند، چشمهایی است اما باآن نمی‌بینند و گوشهایی است اما باآن‌نمی‌شنوند، آنان چون چهارپایان‌اند، بلکه بدتر و گمراه‌تر ازچهارپایان که ازحقیقت غافل‌اند.ــ

اما هنگامی‌که انسان علو روح‌می یابدو به اصالت و برتری خود پی می‌بردو به مرتبه‌ی والای خود واقف می‌گردد، در موردش می‌گوید که او چون فرشته استو یا در واقع‌برتر از فرشته:

«وَفَضَّلْناهُم عَلیٰ کَثِیرٍ مِمَّنْ خَلَقْنا تَفْضِیلاً.» [اسراء : ۷۰]

ایشان را بر بسیاری ازآفریدگان خود برتری دادیم، در حد والای برتری.ــ

زیرا فرشته خداوندراعبادت‌میکندبی آنکه قادر به‌عصیان‌وسرکشی باشد! ولذا فرشته جز یك راه بیشتر ندارد که همان یك راه، راه‌معنوی وطاعت و عبادت است که باید در آن پیش تازد. حال آنکه انسان در کیان و شخصیت خود محرکی دارد که آرام ناپذیر استو امیال و خواسته‌هایی داردکه سیری ناپذیراند و از او دور نمی شوند، و به ساده‌ترین سخن راههای متعددی در برابرش وجود داردکه او می تواند همه‌ی‌آن راههارا برگزیند، نه‌فقط یك راه،

«وَهَدَيْناهُ النَّجْدَيْن.» [بلد : ۱۰]

وراههایی را بر او نمودیم.ـ

«وَنَفْسٍ وَماسَوّاها، فَأَلْهَمَها فُجُورَها وَتَقْواها، قَدْأَفْلَحَ مَنْ زَكّاها، وَقَدْخابَ مَنْ دَسّاها.»

[الشمس : ۷ـ۱۰]

سوگند به نفس [ناطقه‌ی انسان] و آنکه او را در حد کمال بیافرید، وبه‌او خیروشر را الهام کرد، سوگند به این آیات‌که هرکه نفس خودرا از گناه پاك سازد، به یقین رستگار خواهد شد ـ وهرکه او رابه کفرو گناه پلید گرداند البته زیانکار خواهد بود. پس انسان چون با اراده‌و میل در تزکیه‌ی نفس و پاکی وجود بکوشد، و در طاعت و بندگی خداوند راست و استوار شود. در این حال مقام و مرتبه‌ی او والاتر ازفرشته‌ای است‌که مطیع‌اراده‌ی‌خداست، زیراانسان این‌قدرت‌رانیز داردکه اطاعت نکندو می تواند که مطیع نباشد، حال آنکه فرشته(ملك) درذات وسرشت خود انگیزه‌ای برای عصیان نمی بیند.

★ ★ ★

پس بدین ترتیب در آفرینش آدم ، دو طبیعت و یا سرشت‌دوگانه‌ای مداخله دارد، یعنی در تکوین وجود انسان دو عنصر مداخله‌ی مستقیم دارند، بخش مادی ـلجن، گل بدبو ـ روح الهی پس آنچه از این‌سرشت دوگانه برمی‌آید همان راه دوگانه‌ای است‌که در برابرش قراردارد‌نه‌راه واحد:ـ یعنی راه‌طاعت و بندگی و راه سرکشی و عصیان ، راه‌تزکیه‌و پاکی و راه‌ناپاکی وآلودگی، راه‌هدایت و راه‌گمراهی و ضلالت..که حرکت نخست برخاسته از پایگاه روحانی است. که در کیان و هستی انسان وجود دارد ، و وابسته به توحید الهی وقدرت و سلطه‌ی‌آفریدگاری است.. اما در تمام زندگی انسان روح و اسکلت بهم وابسته وجدایی‌ـ ناپذیراند..

از جهت هدف آفرینش انسان !قرآن به روشنی بیان می‌کندکه:

«وَما خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنسَ إِلّا لِيَعْبُدُون.»

ماجن و انس‌راجز برای آن نیافریدیم‌که ما را عبادت‌کنند.ـ پس بنابراین وظیفه‌ی انسان عبادت به خداست، اما آیا برای او وظیفه‌ای جز این نیست؟! نه در جهت نفی آن،ونه در جهت استثناء ،

«وَما خَلَقتُ الجِنَّ وَالإِنسَ اِلّا لِيَعبُدُون.»

یعنی وظیفه‌ی انسان در همین حد محدود وکوتاه است؟وبه عبارت ساده آیا خداوند آفرینش انسان و جانداران را تنها به عبادت محدود می‌کند؟ونه چیزی دیگر در جهت‌آن ، و با همین تأکید کوتاهی است‌که بزبان عربی آورده است؟ حال آنکه مادر وهله‌ی نخست هدفهای متعددی برای آفرینش انسان دیدیم، هدفهایی‌که معارض این اقتضاست، و این وظیفه‌ی محدودی که از آن سخن گفتیم. با توجه به‌آن اهداف از پیش برشمرده‌ی این اقتصار و کوتاهی خارج از حد تصور است که :

«هُوَ اَنشَاَکُم من‌الارض واستعمرکم فیها.» [سورهٔ هود : ٦١]

ـ شما را از خاك بیافرید و برای عمران و آبادی‌آن برگماشت یعنی انسان رابه وظیفه‌ی عمران وآبادی در زمین مکلف ساخته، ونیز طریق عمران و آبادی را نشان داده و آنرا امکان پذیر نیز ساخته‌است:

«هُوَالَّذِی جَعَلَ لَکُمُ الاَرضَ ذَلُولاً فَامشُوا فِی مَناکِبِها وَکُلُوا مِن رِزقِه.» [سوره ملك:١٥

ـ او پروردگاری است که زمین را برای شما نرم و هموارگردانید، تاشما در پستی و بلندیهای آن حرکت کنیدو از روزی آن بخورید.»ـ

«هُوَالَّذِی سَخَّرَالبَحرَ لِتَاکُلُوا مِنهُ لَحماً طَرِیّاً وَتَستَخرِجُوا مِنهُ حِلیَةً تَلبَسُونَها، وَ تَرَی الفُلکَ مَواخِرَ فِیه وَلِتَبتَغُوا مِن فَضلِهِ وَلَعَلَّکُم تَشکُرُون.» [سورةالنحل: ١٤]

او پروردگاری است که دریا را برای شما مسخرکرد تا ازگوشت تازه ماهیان آن بخورید، و از زیورهای برخاسته از آن خود را بیارایید و کشتیها در آن برانید و از فضل خدا روزی طلبید، و باشد که‌شکر خدای بجای آرید.

«رَبُّکُمُ الَّذِی یُزجِی لَکُمُ الفُلکَ فِی البَحرِ لِتَبتَغُوا مِن فَضلِهِ. اِنَّهُ کانَ بِکُم رَحِیماً.»

[سوره اسراء : ٦٦]

پروردگار شما قدرتی است‌که در دریا برای شما کشتیها به حرکت در آورده تا از فضل خدا روزی طلبید، که او در باره‌ی شما مهربان‌است پس وقتی مردم موظف‌اندکه به عمران و آبادی زمین بپردازند، باتوجه به اینکه خداوند هدف آفرینش را در عبادت خلاصه کرده لذا عمران و آبادی نمی تواند خارج از مرز عبادت پروردگار باشد، زیرا عمران‌و آبادانی نیاز به‌زمان دارد و فرورفتن در اوقات و سرگرم شدن‌به‌مشغله‌ی

عمومی،که بتوان قدرتهای پنهان درهستی رابیرون‌کشید و در خدمت عمران و آبادانی‌گرفت ونیز از جهتی عمران و آبادانی‌زمین بدون نظم و برنامه‌ی معین امکان‌پذیر نیست، پس برای آن نیاز به ایجاد نظام‌دقیق اقتصادی، و تنظیم امور اجتماعی و نظام فکری خواهد بود.

وقتی قرآن به انسان فرمان می دهدکه درپستی‌و بلندی زمین‌گام بردارد یا در قعر دریاها فرو رود تا روزی‌خودرا بجوید، آیا این گفته با توجه به اینکه هدف آفرینش را عبادت خوداعلام‌کرده است در راستای واحد نیست، بویژه که می‌گوید:«وکلوامن‌رزقه»ـ از روزی آن بخوریدـو باردیگر تکرار می کند که«لتبتغوامن فضله»ـ از فضل او روزی بجویند وآسایش گیرندـ یعنی جستجوی رزقی که از آن بخورندو آسایش‌گیرند، از فضل خداست.

حتی می‌گویدکه گاهی برای یافتن زینتی که‌خداوند آنرا حلال گردانده است تلاش‌کنند. و برای بندگان با توصیف ویژه،رنگهای‌مناسب و مشروع را بر می شماردکه:

«وَتَسْتَخْرِجُوا مِنْهُ حِلْيَةً تَلْبَسُونَهَا.» [سوره نحل : ١٤]

واز آن وسائل زینتی استخراج‌کنند وبپوشندو خود را زینت‌کنند.ـ

«وَالْخَيْلَ وَالْبِغَالَ وَالْحَمِيرَ لِتَرْكَبُوهَا وَزِينَةً [سوره نحل : ٨]

اسبان واستران و خران‌که برآن برنشینند و زینت‌شان باشد.ـ

«قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ.» [سوره‌اعراف:٣٢]

بگو چه‌کسی زینتهایی راکه خداوند برای بندگانش آفریده و یا روزیهای پاکیزه و گوارا را حرام کرده است.ـ

«يابَنِي‌آدَمَ خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ.» [سوره اعراف: ٣١]

ای‌بنی‌آدم به هنگام عبادت زینتهای خودرا برگیرید.»

دراین مجموعه‌ی کون‌و هستی زیبایهایی است که‌توجه بندگان خدا رابه خودجلب می‌کند و خداوند با آفرینش آن زیباییها بر بندگان خویش منت نهاده است:

«وَالْأَنْعَامَ خَلَقَهَا لَكُمْ فِيهَا دِفْءٌ وَمَنَافِعُ وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ، وَلَكُمْ فِيهَا جَمَالٌ حِينَ تُرِيحُونَ وَحِينَ تَسْرَحُونَ، وَ تَحْمِلُ أَثْقَالَكُمْ إِلَى بَلَدٍ، لَمْ تَكُونُوا بَالِغِيهِ إِلَّا بِشِقِّ الْأَنْفُسِ إِنَّ رَبَّكُمْ لَرَؤُفٌ رَحِيمٌ.»

و چهار پایان را برای شما بیافرید تا با موی و پشم آنها دفع‌سرما کنید،و ازشیر و گوشت‌شان غذای مأکول بسازید، وهنگامی‌که شبانگاه گله‌های گوسفندبرگردند، و یا صبحگاه به چرا بیرون روند زیب‌وافتخار شما باشند، و از کرك و پشم آنها وسیله‌ی‌تجمل و لباسهای فاخربسازید، و بارهای سنگین شما راکه جز به مشقت بسیار از شهری به شهر دیگر نتوانید بردبرای شما ببرند،که خدا در مورد شما بسیار رحیم و مهربان است.

چگونه انسان اینهمه زیبائی را می‌تواند بچشد و درك کند، اگر خارج از معنی‌عبادتی باشدکه انسان برای انجام آن آفریده شده ...و تنها برای انجام آن ... با توجه بدین واقعیت‌که پیامبری از جمـلـه‌ی پیامبران یعنی حضرت داود را می بینیم‌که صنعتی را بر مردم تعلیم‌می‌دهد وخداوند بدان وسیله بربندگانش منت می‌نهدکه:

«وَعَلَّمْنَاهُ صَنْعَةَ لَبُوسٍ لَكُمْ لِتُحْصِنَكُمْ مِنْ بَأْسِكُمْ، فَهَلْ أَنْتُمْ شاكِرُونَ.»

[سوره انبیاء : ۸۰]

و ما بوسیله‌ی داود صنعت زره ساختن را آموختیم تا شما را از زخم شمشیروآزار یکدیگر محفوظ دارد، آیا شکر نعمتهای الهـی را بجای‌نمی‌آورید.

چرا این صنعت و یا صنایع دیگر غیر آنرا جزو عبادت قرارداده است؟ آیا واقعاً این صنعت و اصولا صنایع در زمره عبادت‌اند؟ یا خارج از عبادت ؟و آیا پیوسته به‌عبادت است یا جدا و متعارض‌باآن؟ اگرصنعت از زمره‌ی عبادت نیست، پس کجاست آن عبادتی‌که تمام اوقات زندگی باید صرف آن‌شود؟ وآنگاه آن وقتی راکه داود صرف این صنعت‌می‌کند جایش درکجاست؟و آنچه از مفهوم سوره ذاریات در مورد عبادت برمی‌آید که عبادت همه‌ی‌لحظات حیات مومن را فرامی‌گیرد در اینجا چگونه خواهد شد ؟

بنابراین ناگزیر باید گفت: تاهنگامی‌که‌کار از اوامرربانی ویا از امور مباح است و یاجزو فرامین نمایندگان وحی خداست، همه‌اش جزو عبادتی است که خداوند انسان را برای انجام آن آفریده است،و اگر معنی عبادت غیر از این باشدــ حاشا و ابداًــ که پروردگار انسان‌را برای‌آن آفریده باشدکه فقط در گوشه‌ای بنشیند و عبادت‌کند، واعلان کند که عبادت‌همین است و تکلیفی‌که برعهده‌اش وانهاده‌می‌شود غیراز

این نیست! وسپس او را مکلفه به انجام صنایعی بگرداندکه رسیدگی به آن صنایع او را از عبادت بازمی‌دارد، یعنی در حقیقت چون صنایع از عبادت نباشد خارج از عبادت محسوب خواهد شد و واقــع در معصیت پروردگار است حال آنکه صنعتگر در همان حال به اطاعت فرمان خدا مشغول بوده!که هرگز!وابداً چنین چیزی نیست!

آنچه از جمع این آیات بر می‌آید این است‌که عمران و آبادانی‌زمین نیز جزیی از عبادت خداست، و بهره‌مند شدن از زیبایی آن و گفتگو از آن‌که در ملکوت خدا بیانگر این واقعیت است‌که صنعت وکار جزیی از عبادت‌خداست و آموزش صنایع گوناگون نیز جزیی از عبادت است، حتی جزیی‌اصیل و نه‌چیزی در حاشیه و پیرامون آن ــ حال اگر چــه بصورت ظاهر متعارض با آن نیز باشد تا هنگامی‌که تکلیفی از سوی خداست، یا فرمانی است که ازسوی پروردگار صادرگردیده و یاحداقل از سوی پروردگار مباح اعلام گردیده جزو عبادات است.

اما چگونه موفق‌می‌شویم تا این تعارضی‌راکه جلوتر از قــدرت پندار و اندیشه ماست از میان برداریم، و میان «عمل و کار» و «عبادت و بندگی» وحدت ایجادکنیم ،قرآن برای ما این واقعیت را روشن می‌کند و به پرسش ما پاسخ‌می‌دهد:

«اِعْمَلُوا آلَ‌داوُدَ شُکْراً وَقَلیلٌ مِنْ‌عِبادِیَ‌الشَّکُورُ.» [سوره سبا: ۱۳]

ای فرزندان داود سپاس خدایرا بجا آرید، و کمی از بندگان‌من سپاسگزارند.

«قُلْ اِنَّنی هَدٰانی رَبّی اِلیٰ صِراطٍ مُسْتَقیمٍ دیناً قِیَماً مِلَّةَ اِبراهیمَ حَنیفاً، وَما کانَ مِنَ الْمُشْرِکینَ. قُلْ: اِنَّ صَلاتی وَنُسُکی وَمَحْیایَ وَمَمٰاتی لِلّٰهِ رَبِّ الْعالَمینَ، وَلاشَریکَ لَهُ، وَبِذٰلِكَ اُمِرْتُ، وَاَنَا اَوَّلُ الْمُسْلِمینَ.» [سورة‌الانعام : ۱۶۱ـ۱۶۳]

بگو ای پیغمبرکه به یقین خدا مرابه راه راست هدایت‌کرده است، به آیین استوار و آیین پاك ابراهیم، که وجودش از لوث شرك و عقاید باطل مشرکان منزه بود، بگو ای پیغمبر، نماز و طاعت و کلیه‌ی اعمال [حتی] زندگی و مرگ من همه برای خداست،که پروردگار جهانهاست و اورا شریکی نیست و بدین اخلاص کامل مرا فرمان داده و من اولین کسی هستم که تسلیم امر خدا می باشم.»ــ

تفسیر ربانی برای عبادتی‌که انسان برای آن آفریده شده، و تنها

برای آن، این است.

«اِعْمَلُوا آلَ داوُدَ شُکْراً»، «قُل: انّ صَلاتی وَ نُسُکی مَحْیایَ وَ مَماتی لِلّهِ رَبِّ الْعالَمین».

یعنی عبادت فقط آن چیزی نیست‌که بر پندار ما متبادر شده است بلکه گاهی شعائر تعبدی است‌که انسان باید آنرا برپادارد، که این شعائر در اوقات معینی از روز و شب انجام می‌گیرد مثل نماز ، و یا در اوقات معینی از سال مثل روزه و زکات، و یا یکبار در تمام مدت عمر مثل انجام عمل حج از سوی افراد مستطیع! ولی ممکن نیست که این شعائر محدود تمام وقت انسان را درخود گیرد، آیا این تمام آن عبادتی است‌که خداوند انسان را فقط برای آن آفرید ؟... اگر چنین است پس آن بقیه‌ی اوقاتی که انسان نیازی بدان ندارد چگونه باید بگذرد ؟

پس باید گفت‌که عبادت همان عمل سپاس در برابر پروردگاراست یعنی پرواگیری از خدا و یادخدا ـ که‌آن عبارت از نماز ، زهدو پرهیز، زندگی و مرگ وهمه آنچه راکه از سوی خداست...

که چون با نظر دقت بنگریم در می یابیم که همه چیز از آن‌خداست وبدین ترتیب است‌که معنی عبادت راست می آید و معنی تکلیف روشن می گردد.

هرکاری...و بطور کلی هر نوع کار و عملی‌که انسان با یادخدا برای انجام آن اقدام می‌کندو در ضمن انجام آن قلبش و روحش متوجه خداست، وخدا را به سبب نعمت‌و روزی‌ای که بر او ارزانی داشته‌است سپاس می‌گوید... آن عبادت خداست..

نماز و پاکی و پرهیزکاری.. زندگی با تمام جوشش و حرکت و رفتاری که با خود دارد.. تا آخرین لحظه حیات یعنی تا آن هنگام که پیك اجل فرامی‌رسد.. و خلاصه تا هنگامی‌که دل متوجه خداست ودر عمل رضایت او را می جوید.. و در مرز او گام برمی‌داردو شریك و انبازی برای او نمی تراشد. یعنی به ساده ترین سخن خود را ملزم به فرامین و اوامر خدا می‌داند.. آن‌همان‌عبادت خداست..و این‌است‌آن‌دین استوار وصراط مستقیم‌که پیامبران از قدیمیترین ایام تا آخرالزمان مردم را بدان سوهدایت‌کردند.

باچنین ترتیبی است‌که رحمت خدا نسبت به آفریدگان او بر ما

روشن می‌گردد.. زیرا پروردگارآفریدگان‌خود را به‌وظایفی فوق‌طاقتشان مکلف نمی سازد، بلکه ایشان را مکلف به انجام روند واحدی می سازدکه انجام عبادت بدرستی امکان پذیر باشد، و آن وظیفه همان است که از هنگام آفرینش آنها را بدان مکلف ساخت: یعنی در تمام کارهاشان به‌یاد خدا باشند و در همه‌حال او را سپاس‌گذار باشند و خود را ملزم به اوامر و فرامین او بدانند حال‌چه این‌فرمان همان‌امر به‌پرهیزوپروا ازگناه‌باشد و یا نمازو ،و یا کسب مالی‌که‌زندگی برآن استوار است، و یا آموختن صنعتی که حیات را به‌پیش راند، و یا فراگیری دانشی که زندگی‌را آسان گرداند،و یایافتن زینت پاکیزه و شایسته و حلال‌و مباح‌که زندگی و حیات را باآن آرایش دهند، و یا انجام وظایف وتکالیف را آسانترگرداند، ازجمله انجام تکالیفی که اکنون دشوار می‌نماید..

پس این تکلیف چه آسان است؟.. و اما اکنون چه دشوار!

پس بنگریم که این دشواری چگونه و از کجا وارد این تکالیف بسیار آسان شده است .. و به عبارت دیگر بنگریم‌که برای چه و به چه علت انسان نباید سپاسگزار باشد ؟!

★ ★ ★

دوباره به داستان خلقت برمی‌گردیم‌که دیگر آیات قرآن به‌تفسیر آن پرداخته‌اند، با بررسی بقیه آیات درمی یابیم‌که پروردگار هنگامی که ازروح خویشتن در سرشته انسان دمید، باهمان موهبت، نعمت‌بسیار و فراگیری را بر او عرضه‌کرد، مواهبی براوارزانی‌کردکه هرگز بردیگر آفریدگان خود نبخشاییده بود.

«وَ جَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْاَبْصارَ وَالْاَفْئِدَةَ لَعَلَّكُم تَشْكُرُونَ» [سوره‌نحل: ۷۸]

برای شما گوش‌وچشمان‌و دل واندیشه قراردادکه شایدسپاسگزاری پیشه‌کنید.ـ

که در اینجا «سمع» تنها همان گوشی نیست که از آن می‌شنویم‌ـ اگر چه‌آن نیز نعمت خداست و در آن شکی نیستـ بلکه «سمع» در اینجا عبارت از تمام قدرتی است‌که می‌شنودو می‌فهمدو درک‌می‌کند؛و چنانکه «ابصار» (چشمان) نیز به همچنین یعنی منظور تنها همان چشمهانیست که می‌بینند، اگرچه چشمان خود در جای خود نعمتی از نعمتهای خدا هستند، ولی در اینجا منظور از چشمان نعمتی از نعمتهای بزرگ است که‌می‌بیند و آنچه را ببیند درک می‌کند، و اشاره و دلالت آنرا درمی‌یابد

و حکمتی راکه در پشت‌آن قرارگرفته درمی‌یابد، و همچنین «افئده»(دلها) که دائماً درقرآن تکرار می‌شود، به معنی قوه اندیشه و درك و نیزضبط دانستنیها و.. است.

«لَهُمْ قُلُوبٌ لایَفْقَهُونَ بِها.» [سوره اعراف : ۱۷۹]

آنان را دلهایی است بی ادراك و معرفت.ـ

«اَفَلَمْ یَسیرُوافِی‌الْاَرْضِ فَتَکُونَ لَهُمْ قُلُوبٌ یَعْقِلُونَ بِها اَوآذانٌ یَسْمَعُونَ بِها؟ فَاِنَّها لاتَعْمَی‌الْاَبْصارُ وَلکِنْ تَعْمَی‌الْقُلُوبُ الَّتی فِی‌الصُّدُور.» [سورةالحج :٤٦]

آیا در روی زمین بسر نمی‌برند؟ تا دلهایشان بینش و هوش‌یابدو گوش‌شان به حقیقت شنواگردد، که این کافران را اگرچه چشم سرکور نیست، ولیکن چشم باطن و دیده‌ی دلها کور است.ـ

سپس همانطور که در سورهٔعلق آمد:

«عَلَّمَ‌الْاِنْسانَ مالَمْ یَعْلَم»

ـانسان نادان رامی‌آموزدـ وآنگاه.. برفرشتگان فرمان می دهد که برآن انسانی که پروردگار بیافرید و آنرا صورت زیبا بخشیدسجده کنند، و آنچه راکه باید ببخشد بر او بخشید، و از جمله‌ی مواهبی‌که پروردگار بر او ارزانی‌کرد همان قدرت آموزش استو درك و آگاهی‌و قدرت اختیار وگزینش.. که همه بر او سجده کردند..

«اِلاّ اِبْلیسَ لَم یَکُنْ مِنَ‌السّاجِدین.»

مگر ابلیس که از سجده‌کنندگان نبودـ که ابلیس از جمله‌فرشتگان نیست. بلکه از «جن» است.

«اِلاّ اِبْلیسَ کانَ مِنَ‌الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ‌اَمرِرَبِّه.» [سورةالکهف: ۵۰]

مگر ابلیس که از گروه جن است راه فساد پویید و از فرمان پروردگارش سرپیچید.ـ

لکن روش‌بیان مطلب چنان استکه او را در شمار فرشتگان نـام می‌بردو با بیانی‌که فرشتگان را مخاطب می سازند او را مخاطب قرار می‌دهد، و او فرمان الهی را طوری دریافت می داردکه فرشتگان دریافت می‌دارند:

«قالَ : ما مَنَعَكَ اَلاّتَسْجُدَ اِذْاَمَرْتُكَ؟» [سوره اعراف : ۱۲]

گفت: چه چیزی ترا از سجده‌کردن بازداشت، هنگامی‌که به تو فرمان داده‌شد.»؟که دراینجا اشتناء به«الا» بدان معنی نیست که ابلیس یکی از ایشان نیست، بلکه استثناء آنچنانکه نحویون می‌گویند استثناء منقطع است،و به معنی«ولکن» بکارمی‌رود، یعنی سجده‌کردند و لیکن ابلیس جزو سجده‌کنندگان نبود. (این براساس یکی از تفسیرهاست.)

در اینجا گره هولناکی در داستان آدم آغاز می‌شود...

براستی ابلیس از بهشتی‌که درآن روزی داده می‌شدبه جزای عصیان و سرکشی رانده شد ؟به جزای لاف زدن و به خود بالیدن و سرکشی کردن:

«قالَ: أَنَاخَيْرٌمِنْهُ! خَلَقْتَنى مِن نارٍ وَخَلَقْتَهُ مِن طِينٍ.» [سوره اعراف: ۱۴ـ۱۵]

گفت: من از او بهترم! زیرا مرا از آتش آفریدی و اورا از خاك.

ولذااو را خوارشده و شکست خورده، از خویشتن‌راند، اما چون او دگرباره از او تا روز واپسین مهلت خواست ، اوپذیرفت و این خواسته‌ی‌اورا اجابت کرد:

«قالَ: أَنظِرْنِى إِلى يَومِ يُبْعَثُونَ. قالَ: إِنَّكَ مِنَ الْمُنظَرِين.»

شیطان گفت: مراتاروزی‌که خلایق برای جزای اعمال‌شان برانگیخته شوند مهلت‌ده، پروردگار گفت: البته مهلت خواهی داشت.ــ»

آیا او بردبار و در حال سکوت بیرون خواهد رفت ؟.. یااینکه حقدو کینه‌ای که براثر حسد و تحقیر در نهادش انباشته شده منفجر خواهد شدو بیرون خواهد زد، و آن حقدو کینه را به گونه‌ی امانتی‌شوم برسرآدمو فرزندانش خواهد ریخت ؟

«قالَ: فَبِما أَغْوَيْتَنى لَأَقْعُدَنَّ لَهُم صِراطَكَ الْمُسْتَقِيمَ! ثُمَّ لَآتِيَنَّهُم مِن بَيْنِ أَيْدِيهِم وَ مِنْ خَلْفِهِم وَعَنْ أَيمانِهِم وَعَنْ شَمائِلِهِم، وَلاتَجِدُ أَكْثَرَهُم شاكِرِينَ.» [سوره‌اعراف:۱۶ـ۱۷]

شیطان گفت‌که: چون مرا گمراه کردی، من نیز بندگانت را ازراه راست که راه شرع‌و آیین‌توست گمراه گردانم، آنگاه از پیش روی و از پشت سر و سمت چپ و راست آنان درمی‌آیم، تا آنجا بیشتر آنان شکر نعمت ترابه‌جای نیارند.ــ

دراینجا به صورتی آغازین و مبتدی درمی‌یابیم‌که برای چه‌انسان از پروردگارش سپاسگزاری ندارد! وبرای چه این تکالیف‌و وظایف‌آسان

خویش‌را به جای نمی‌آورد، و همین عبادت آسان راکه‌به معنی سپاس نعمتهای پروردگار است ترك می‌کند!

اما باید دیدکه چگونه شیطان می تواند در قلب آدم نفوذکندو او و فرزندانش را از شکرو سپاس‌واجب بازدارد، تاآنجاکه:«ولاتجد اکثرهم شاکرین » می گوید ؟

در اینجا داستان نقطه‌ی ضعفی‌راکه‌درکیان‌و هستی آدم‌وفرزندانش وجود داردو موجب رخنه‌ی شیطان می‌گردد برمی‌شمارد:

«وَیاآدَمُ اسْکُنْ‌اَنْتَ وَزَوْجُكَ‌الْجَنَّةَ فَکُلا مِنْ‌حَیْثُ شِئْتُما ، وَلاتَقْرَبا هٰذِه‌الشَّجَرَةَ فَتَکُونا مِنَ‌الظّالِمین. فَوَسْوَسَ لَهُمَاالشَّیطانُ لِیُبْدِیَ لَهُما ماوُرِیَ عَنْهُما مِن‌سَوآتِهِما، وَقالَ مانَهاکُما رَبُّکُما عَنْ هٰذِه‌الشَّجَرَةِ اِلّااَن‌تَکُونا مَلَکَیْنِ‌اَوتَکُونا مِنَ‌الْخالِدِین،وقاسَمَهُما اِنّی لَکُما لَمِنَ‌النّاصِحِین، فَدَلّاهُما بِغُرُورٍ..» [سوره اعراف: ۱۹ـ۲۲]

ای‌آدم، تو با جفت‌خود دربهشت منزل گیرید وهرآنچه خواهیدتناول کنید، لکن نزدیك این درخت نروید،که به عمل بد دچار خواهیدشد و برخویشتن ستم خواهیدکرد.آنگاه شیطان آدم و حوا هر دورا به وسوسه بفریفت تا زشتیهای پنهان آنها آشکار شود، وبه دروغ‌گفت: خداوند شما را از این درخت نهی‌نکرد مگر بدانجهت که مبادا شما دوتن پادشاه شوید، و یا عمر جاودان یابید، و براین سوگندیادکردکه من ناصح و خیرخواه‌شمایم،و به‌دروغ و فریب راهنمایی‌شان‌کرد...»

در این جریان از مهمترین مسائل و یادر حقیقت مسألةالمسائل‌در زندگی آدم...و فرزندان اوست.. و این همان نقطه‌ی ضعفه بزرگی است که در برابر آنهمه نعمت و در مقابل انواع نعمتها و قدرتها به آدم‌و فرزندانش داده‌شد. واکنون این«ممنوع» بدل به امیال و شهوات‌گردیده.. و شیطان از همین راه شهوت‌است‌که نفوذ می‌کند!

برای حوا وآدم تمام میوه‌های بهشت حلال و مباح اعلام شده‌مگر میوه یك درخت «ممنوعه».. واما همین تنها درخت ممنوعه مرکز انگیزه و خاستگاه شدید امیال قرارگرفت... و بقیه‌ی میوه‌ها کلادر برابر آن کوچك‌وکم بهاجلوه‌کرد. و از همینجا شیطان از فرصت مناسب‌برای‌نفوذ استفاده‌کرد تاآنچه‌راکه از قبل به‌آدم‌وعده‌داده‌شده بودبازستاند و اوو امثال او را ازبهشت بیرون کند!

این درخت از چه چیزی خبرمی‌دهد ؟چرا آن دوتن از خوردن‌میوه

مطلوب آن بازداشته شدند ؟فرمان‌خدا؟!

[شیطان می‌گوید] پروردگار بدان سبب شما را از خوردن میوه‌ی این درخت منع‌کردکه بسیار نیکو و مفید است !زیرا خدامی‌داندکه اگر شما دوتن از میوه‌ی این درخت بخورید پادشا و ملکه خواهید شد،سبك‌و نرم چون فرشتگان پرواز خواهیدکرد ،وبرای هر دو قدرت فرشتگان خواهد بود!از سوی دیگر هرگز مرگ‌و نیستی برای شما نخواهد بود ! بلکه حتماً جاویدو دائمی بمانید و سلطنت و شوکت شما هرگز کهنه نگردد!

که امان از نیرنك‌و فریب ووسوسه!

«فَدَلّاهُما بِغُرورٍ! فَلَمّاذاقَاالشَّجَرَةَ بَدَتْ‌لَهُما سَوءاتُهُما وَطَفِقا يَخْصِفانِ عَلَيْهِما مِنْ وَرَقِ‌الجَنَّةِ [سوره اعراف : ۲۲]

پس‌به نیرنگ‌و فریب آنها را راهنمایی‌کرد، که‌چون ازآن‌درخت بخورند زشتیهای‌شان آشکار گردید وبرآن شدندکه‌از برگ‌درختان بهشت خودرا بپوشانند...

ازهمین راه محدودوتنگی‌که وجود داشت امکان بازی شیطان‌فراهم شدو راه بازیچه گشوده‌گشت‌که شیطان را همان یك راه نفوذ کافی‌است. نه بیشتر:

«وَناداهُمارَبُّهُما: اَلَم‌اَنْهَكُما عَن‌تِلْكُماالشَّجَرَةِ، وَاَقُل‌لَكُما اِنَّ‌الشَّيطانَ‌لَكُماعَدُوٌّمُبينٌ.»

[اعراف: ۲۳]

و پروردگارشان آندورا نداداد‌که: آیا من شما را از این‌درخت منع‌نکردم، و نگفتم‌که شیطان را با شما دشمنی سخت وآشکاراست.

بلی!اماآنچه راکه نباید واقع بشودشد !

«قالا: رَبَّنا ظَلَمْنا اَنْفُسَنا، وَاِنْ لَم تَغْفِرلَنا وَتَرْحَمْنا لَنَكُونَنَّ مِنَ‌الْخاسِرينَ.»

گفتند:ـ پروردگارا ! مادرپیروی شیطان برخویش ستم کردیم، و اگر تو ما رانبخشایی و رحمت نفرمایی، از زیانکاران خواهیم بود.ـ

و براستی‌که خداوند آندورا آمرزیدو توبه‌شان را پذیرفت‌ونسبت به گناهی‌که آندو مرتکب شدند در حق‌شان نیکیهاکرد:

«وَعَصىٰ‌آدَمُ رَبَّهُ فَغَوىٰ،ثُمَّ اجْتَباهُ‌رَبُّهُ فَتابَ‌عَلَيْهِ وَهَدىٰ» [سوره طه:.۱۲۱ـ۱۲۲]

آدم برپروردگارش عصیان‌کردوگمراه شد، سپس خداوند توبه‌ی‌او

را پذیرفت و هدایتش فرمود.

اما همانطورکه شیطان آندو را اداره‌کرد تا نعمت بهشت را از چنگ‌شان بگیرد، ناگزیراز بهشت بیرون شدندو به زمین‌آمدند... وشیطان نیز به‌همراه آندو پابرزمین‌نهاد.

«قالَ : اِهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ، وَلَكُمْ فِى الْاَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتاعٌ اِلىٰ حِينٍ .»

[سوره اعراف : ٢٤]

پروردگارگفت: فرودآییدکه‌یکی بردیگری‌دشمن‌هستید، وزمین‌تامدتی معین، جایگاه و محل روزی‌شماست.

یعنی دشمنی متبادله خیلی بزرگتر ازحددشنام گفتن نسبت‌بیکدیگر است، زیرا مسأله‌ی بزرگی‌است‌که یکی اخراج‌آندواز بهشت‌است‌که شیطان به‌سبب‌کینه نسبت به‌آدم‌آن‌کار راکرد، و دیگر خشم‌آدم‌به‌سبب فریب‌شیطان ودراطاعت و پیروی که‌از اونموده‌بود...

★ ★ ★

این بخشی از داستان است... اما داستان دیگر تمام نیست وازاینجا دیگر به پایان نمی‌رسد .. دو گروه هبوط کرده‌اند .. اما یکی ع‌آیه آن دیگری است..

شیطان باتمام‌کینه وحسدش‌کمین‌کرده است، وانسان با تمام‌خوشیها ومواهب وامکاناتی‌که به‌اواعطا شده وباقدرتها ونقاط ضعفش‌که وابسته به هستی وکیان اوست مورد حمله و تهاجم شیطان است و شیطان ازطریق نقاط ضعف بروجودش رخنه می‌کند:

«قالَ فِيها تَحْيَوْنَ، وَ فِيها تَمُوتُونَ، وَ مِنْها تُخْرَجُونَ.» [سوره اعراف: ٢٥]

پروردگارگفت: دراین زمین زندگانی‌کنید، و درآن بمیرید، و هم درآن‌باز برانگیخته شوید.

زندگی آدم و فرزندانش دراینجا_ روی زمین_ است.

و در اینجاست‌که وظیفه‌ی سنگینی را درخواهند یافت وباید تکلیف سخت برخورد مستقیم داشته باشید:

«قالَ: اهْبِطا مِنْها جَمِيعاً بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ، فَاِمّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنّى هُدًى فَمَنِ اتَّبَعَ هُداىَ فَلا يَضِلُّ وَلا يَشْقىٰ .» [سوره طه : ١٢٣]

وآنگاه خدا به‌آدم وحواگفت: اکنون از مرتبه‌ی والای بهشت فرود

آیید، که برخی از شما با برخی دیگر دشمنید، تاچون ازجانب من برای شما راهنمایی بیاید، درآن هنگام هرکه ازراه من پیروی‌کند، هرگزگمراه و بدبخت نگردد.

وظیفه سنگین و تکلیفی‌که برعهده‌اش نهاده می‌شود همان عبادت پروردگار واحد وبی‌شریك است. عبادت به معنای وسیع‌گسترده‌ی آن،که شامل شعائر تعبدی نیز هست، ونیز عمران وآبادی سطح زمین و تلاش در پهنه‌ی زمین، درپستی و بلندی آن ونیز تلاش برای دستیابی به‌مراحلی که مورد رغبت پروردگار است و.. زینت حلال... زیبایی حلال، و همه‌ی خوبیها نیز... والبته.. دراینجا فرصتی برای شیطان نیز وجوددارد.

«إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لَهَا لِنَبْلُوَهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا.» [سورةالکهف:۷]

ـما آنچه راکه درسطح زمین جلوه‌گر است زینت و آرایش زمین قرار داده‌ایم، تامردم رابدان آزمایش‌کنیم . تاکدامیك درطاعت خدا نیکو عمل‌تراست.

که زینت زمین تمام آن چیزهای طیب وپاکیزه وگواراست، وتمام آنچه راکه ممنوع وحرام وبازداشته شده، خبیث وناگوار آن است.

اما تکلیف ربانی‌ـکه هدایت و رهیابی آینده به‌سوی خدا درآن متبلور است ـ همان اوامری است‌که به سوی حلال وپاکیزه وگوارا توجه دارد، واز هرچه زشت وناگوار است بازمی‌دارد، درحالیکه وسوسه وفریب شیطان مصروف آن است‌که آدم رابه‌سوی موارد ناگوار و خبیث بکشاند، و هرناروایی رادر دیدگان مردم زیبا وآراسته جلوه دهد تابدانسوکشیده شونـد :

قَالَ رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ، وَلَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ»

[سورةالحجر:۳۹ـ۴۰]

ـگفت: پروردگارا! همانگونه‌که مراگمراه‌کرده‌ای من نیزدر زمین همه چیز رادربرابر چشمان فرزندان آدم نیکو جلوه دهم تا‌زیاد توغافل شوند، و همه‌ی آنهاراگمراه خواهم‌کرد، مگر بندگان خالص ترا. ـ

واین آن عرصه‌ی زندگی است.. پهنه‌ی بس وسیعی‌که انسان درآن غوطه‌ور است ... وراه خودرا در روی زمین برمی‌گزیند درمیان امواج فتنه‌هاوعوامل فتنه‌که ازهرسو اورادرمیان‌گرفته‌اندقراردارد‌که ازمهمترین عوامل فتنه‌شیطان است،شیطانی‌که‌پایگاه‌خویش رادرکنارش‌انتخاب‌می‌کند و مواردگوناگون رادرچشم او می‌آراید واورا برمی‌انگیزد ونوع انسان‌را

باانواع وسوسه به سوی خود می‌خواند:

«وَاسْتَفْزِزْ مَنِ اسْتَطَعْتَ مِنْهُمْ بِصَوْتِكَ ، وَاَجْلِبْ عَلَيْهِم بِخَيْلِكَ وَرَجِلِكَ وَشارِكْهُمْ فِي الْاَمْوالِ وَالْاَوْلادِ. وَعِدْهُمْ! وَمايَعِدُهُمُ الشَّيطانُ اِلّاغُرُوراً.» [سورةالاسراء : ٦٤]

ــ بروبا جمله‌ی لشکریان سوار وپیاده‌ات، آنهارا احاطه‌کن، ودر اموال واولاد باآنان شریك شو،و به وعده‌های دروغ آنان‌رابفریب، آری وعده‌های شیطان چیزی جز غرور و فریب نخواهد بود. ــ

آنکه بادکان تزویر شیطان فریفته شد و زرق وبرق ریا ودروغ شیطان اورا بفریفت چنین آدمی‌گرفتار دام ومکر است اگرچه بالفعل در آن نیفتاده باشد، زیراکه شیطان هیچگاه ساکت نمی‌ماند ومنتظرنمی‌ایستد تااو خود رانجات دهد! بلکه حرکت شیطان دائمی است وسکوت وسکون و توقف ندارد!

«ثُمَّ لَاٰتِيَنَّهُمْ مِنْ بَيْنِ اَيْدِيهِمْ وَ مِنْ خَلْفِهِمْ ، وَعَنْ اَيْمانِهِمْ وَ عَنْ شَمائِلِهِمْ .»

[سوره اعراف: ۱۷]

ــ آنگاه ازپیش روی واز پشت سروطرف راست و چپ آنان‌درمی‌آیم و آنان را براه باطل می‌کشم.ــ

این روش معمول شیطان است. یعنی برانگیختن وزیبا جلوه دادن علایق و خواسته‌ها و برانگیختن رغبت و تحریك انگیزه این‌کارهایی‌است که‌از شیطان ساخته است، اماآنچه‌که‌کینه‌و مکر شیطان را چند برابر می‌کند، وجود افرادی است‌که‌کارهاشان رادرپوشش هدایت الهی جلوه‌گر می‌سازند و شیطان بدینگونه افراد پناه می‌جوید تاازنیروی آنان بهره گیــرد :

«اِنَّ عِبادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلطانٌ ، اِلّا مَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغاوِينَ .»

[سورةالحجر: ٤٢]

ــ هرگز ترا بربندگان خالص من چیرگی‌و تسلط‌نخواهدبود، بلکه اقتدار و سلطه‌ی تو برمردم نادان وگمراهی است‌که پیرو تو شوند .ــ

«اِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَلىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ اِنَّما سُلْطانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ، وَالَّذِينَ هُم بِهِ مُشْرِكُونَ.» [سورةالنحل : ۹۹ـ۱۰۰]

ــ البته شیطان راهرگز برکسی‌که به‌خدا ایمان آورده، وبراو توکل واعتمادکرده تسلط نخواهد بود، تنها تسلط شیطان برآن نفوسی است

که اورا به‌دوستی وسرپرستی برگزیده‌اند، و به‌اغوای او برخدا شرك آورده‌اند .ـ

چگونگی دشواری انسان درگزینش راه ، این است، راهی‌که‌انسان را ازپی‌آمدهای ناگوار رهـایی‌بخشد، و معنی نجات نیز جـز پیروی از هدایت الهی نخواهد بود، آنکه به‌راه خدا ایمان آورد و درتمام امور به‌او توکل‌کند ازپی‌آمدگمراهی و اشتباه درامان است؛ واین معنایش فرار از مسئولیت و سرباز زدن ازانجام وظیفه و آسایش‌گزینی و راحت‌طلبی نیست‌که :

«اَیُّهَاالْاِنْسانُ اِنَّكَ کادِحٌ اِلیٰ رَبِّكَ کَدْحاً فَمُلاقیهِ» [سوره انشقاق: ٦]

ـ ای انسان بدان‌که باهر رنج و مشقتی درراه طاعت و عبادت بکوشی [سزاست] چون عاقبت نزد پروردگارت خواهی شتافت و به‌ملاقات او نائل خواهی شد .ـ

ولذا زندگی همه‌اش سختی و دشواری است ... چه سختی ودشواری در راه خدا،وچه دشواری و سختی در طریق شیطان! در ذات مسأله‌ی سختی و رنج فرقی وجود ندارد، وآنرا درجه‌ای نیز نیست، بلکه تنها اختلاف درنوع زحمت ورنج و نتیجه‌ی آن است:

«فَاَمّامَن اُوتِیَ کِتابَهُ بِیَمینِه، فَسَوْفَ یُحاسَبُ حِساباً یَسیراً وَیَنْقَلِبُ اِلیٰ اَهْلِهِ مَسْرُوراً . وَاَمّا مَنْ اُوتِیَ کِتابَهُ وَراءَ ظَهْرِهِ فَسَوْفَ یَدْعُو ثُبُوراً ، وَ یَصْلیٰ سَعیراً ...»

[سوره الانشقاق: ٧ـ١٢]

ـ پس هرکس را درآن روز نامه‌ی اعمالش را بدست راست‌دهند، خوشا برآن‌کسی‌که جایش بسیار آسان‌کنند، واو به‌سوی‌کسان وخویشانش مسرور و شادمان خواهد رفت، واماآنکه نامه‌ی اعمالش راازپشت وبدست چپ دهند بدا به‌حالش‌که برهلاك خود آه وفریاد بسیارکند و برآتش‌سوزان دوزخ فرو افتد .ـ

دراینجا به حلقه‌ی آخر داستان می‌رسیم..که درحقیقت مهمترین و خطرناکترین حلقه‌هاست!.. زیرا زندگی دنیا تنها حلقه‌ای از حلقه‌های این داستان است و بهیچوجه نهایت آن نیست!

«اَفَحَسِبْتُمْ اَنَّما خَلَقْناکُمْ عَبَثاً ،وَاَنَّکُمْ اِلَیْنا لاتُرْجَعُونَ.» [سورة المؤمنون: ١١٥]

ـ آیـا پنداشتیدکه شما را بیهـوده آفریدیم، وشما به سوی مـا بر نمی‌گردید؟

انتهای داستان می‌گویدکه عبث و بیهوده درخور ذات واجب‌الوجود نیست وخداوند چیزی راعبث نیافریده.. پس این همه درگیریها واختلاف و دشمنیهای نفرت‌انگیز پهنه‌ی زمین برای چیست؟... این ستمها و عناد وکینه‌توزیها برخاسته از ذات حق وراه حق نیست و خلاف حق است .. و این خونهایی‌که ریخته می‌شود، و اموالی‌که غصب می‌شود،و آبرو وعفتی که هتك می‌شود، وارزشها و شخصیتهایی‌که خوار می‌شود همه‌ازکنشهای شیطان و... است.

آیا این آن تصویر نهایی است؟

اگر ستمگری تاآخرین لحظه‌ی حیاتش ستم‌کرد دیگرگذشت؟ و نقش او به پایان رسید؟ و نقش ستم رسیده و مظلوم این است‌که تا آخـرین لحظات زندگی‌اش درفشار ستم و شکنجه وآوارگی و بی‌عدالتی روزگار بگذراند؟

و آیااین آن عدالتی است‌که ازسوی پروردگار بزرگ صحه نهاده شد؟ هرگز! هرگز!..که:

«اِنَّ اِلیٰ رَبِّكَ الرُّجعیٰ»

ـ همانا تو به‌سوی پروردگارت بازخواهی‌گشت. ـ

«وَنَضَعُ الْمَوازِينَ الْقِسْطَ لِيَومِ الْقِيامَةِ فَلاتُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئاً، وَاِنْ كانَ مِثْقالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنابِها. وَ كَفیٰ بِناحاسِبِينَ. [سورة انبیاء: ۸]

ـ ماترازوی عدل رابرای‌واپسین روزخواهیم‌نهاد،و برهیچ‌وجودی ستم نخواهد شد، واگر عملی ولوبه‌قدر دانه‌ی خردلی باشد در حساب‌آریم، و علم مابرهمه‌ی حسابگران‌کفایت خواهدکرد. ـ

ودیگر ازاینجا داستان به مرحله‌ی نهاییش می‌رسد وکامل می‌شود:

«كَما بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ: فَرِيقاً هَدیٰ وَفَرِيقاً حَقَّ عَلَيْهِمُ الضَّلالَةُ. اِنَّهُمُ اتَّخَذُوا الشَّياطِينَ اَولِياءَ مِنْ دُونِ اللّٰهِ وَيَحْسَبُونَ اَنَّهُمْ مُهْتَدُونَ.» [سوره اعراف: ۳۱]

ـ چنانکه درآغاز شمارا آفرید، به فرجام به سوی او برگردید،که گروهی به سوی خدا رهنمود هدایت‌اند، وگروهی به پیروی شیطان در گمراهی ثابت‌اند، و چون‌راه خدارا وانهادند و شیطان رابرگزیدند. واو را برخود ولی‌گرداندند،گمان‌کردندکه راه راست را یافته‌اند.ـ

★ ★ ★

این قصه ، یعنی قصه‌ی آدم قصةالقصص درقرآن است..

پس‌تمام قرآن همان‌کلماتی‌است‌که پس‌از هبوط فرزندان آدم‌برروی زمین بیان شده است.. و بحث‌کلی براین مدار می‌چرخدکه خداوندکره زمین و آنچه راکه درآن هست رابرای آنان به‌ارث‌گذاشت..

ولذا آنچه درقرآن است، اعم از داستانها و نصایح و پندها وفرامین واوامر وتکالیف ووظیفه.. همه برای هدایت بنی آدم است وبرای یاری دادن‌شان درنبرد طولانی‌آنان باشیطان..

با توجه به‌اینکه این داستان دربردارنده‌ی درسهای بسیار وپندهای بیشماری است ناگزیر باید درآن بیشتر توقف‌کرد، ودرآن اندیشید، بویژه دراین بحث‌که آفرینش انسان‌را ازخاك رسوبی ولجن بدبوی زمین اعلام می‌کند و روح خدا را براین‌ماده می‌دمد، این تذکر چنانکه ازپیش‌گفتیم، برماروشن می‌کندکه درزندگی و تکوین وجود انسان، جداکردن عنصری ازعنصردیگرغیر ممکن است، زیراکه این عناصربهم وابسته وپیوسته‌اند..

از دیگرسو می‌گوید که تمام نظام یا اندیشه یا تصویر و تئوریهایی که انسان را در چگونگی ذاتش مادی می‌پندارند، و یا از روح و... همه برخطا هستند، زیراکه انسان رایك بعدی تصویر می‌کنند و جهت دیگر و بعد دوم زندگی انسان را فراموش می‌کنند، واین اشتباه و لغزش برتمام نتیجه‌گیری‌ها و نقشه‌های‌شان سرایت می‌کند، حال چه در نتیجه‌گیری‌های سیاسی باشد، یااقتصادی ویافکری واجتماعی وتربیتی یاعلمی وفنی و.. زیرااینگونه افراد درآغاز هرکاری براساس پنداری خطا نسبت به‌حقیقت وجود انسان اقدام می‌کنند.

از سوی دیگر، هرگونه تلاشی برای جداکردن انسان از فطرت و اصول آفرینشی او، ویا هرگونه تصوری ازاین دست‌که سیاست‌رامناسبتی بااخلاق نیست، یامثلا اقتصاد مناسبتی بااخلاق ندارد یا احیاناً روابط میان دو جنس مناسبتی بااخلاق ندارد یاهنر رابااخلاق رابطه‌ای نیست... تمام این بحثها تلاشهایی شبهه‌آلود وسراسر خطا هستند، وباعقل وفطرت راست نمی‌آیند وانسان درجهت مستقیم حرکت نخواهدکرد مگرهنگامی که‌تنهایك راه‌باشد وانسان‌چاره‌ای جز پیمودن همان‌یك راه‌نداشته‌باشد، اما هنگامی‌که انسان دربرابر دوراه قرار می‌گیرد. واین‌اختیار رانیزدارد که‌یکی از دوراه را برگزیندپس‌دراینجا دلالت‌خلقت‌او برای‌او یارمشخص‌و همراهی است‌که به اومی‌گوید: این‌راه‌راه‌نیکی‌وخوبی است و آن راه

راه پستی وسقوط است. این راه راه صواب است وآن راه راه خطا، این راه راه علو وبلندی مرتبه است وآن راه راه‌دنائت وپستی و...

از سوی دیگر تمام تلاش روانشناسی تحلیلی برای تبرئه ساختن گناهکاران و جنایتکاران است- باصرفنظر ازنقشه‌های شریرانه‌ای‌که‌در پشت آن نهفته است که اکنون به‌آن نمی‌پردازیم-یعنی‌کلا براساس پندار ویانقش خطاپذیری وجود انسانی پایدارگردیده است وهرگونه اراده‌ی استوار راکه بتواند یکی از راههای خطاو یادرست و روارا برگزیندرد می‌کند، وبه‌طورکلی راه خیر وخوبی رامسدود می‌کند، وراه رسیدن‌انسان به خدا رامی‌بندد، و هیچ راهی جزراه شیطان راباز نمی‌گذارد.

با تدبر و اندیشه درمورد آن‌دسته آیات قرآنی که درمورد عبادت است. گسترش دامنه‌ی عواملی‌که مسلمین‌را به‌سراشیبی سقوط‌می‌کشاند روشن می‌گردد، از تحریف معنی عبادت‌گرفته تابسنده‌کردن برشعائرتعبد و بندگی... ویاآن عواملی‌که‌کلا مذهب وایمان رادروجود بشر ملغی‌می‌کند وبطورکامل ازمیان برمی‌دارد.. ومیزان تلاش واجب رادربازگشت‌مسلمین به فهم ودرك صحیح عبادت روشن می‌گرداند و مشخص می‌کند،که چه اندازه تلاش لازم است تامسلمانان درك صحیح ازاسلام پیداکنند و معنی عبادت اسلامی رابه‌همان ترتیب‌که پیامبر خدا (ص) و مسلمانان صدراول و صحابه می‌فهمیدند درك‌کنند.. ودریابندکه آن‌گروه نمونه باعبادت خود چه تاریخ بیمانندی رادرطی اعصار وقرون ساختند، وچه فرصت ارزنده و طلایی درزندگی بشری ایجادکردند!

با تفکر درچگونگی معصیت آدم و عصیان شیطان مااختلاف‌بنیانی وریشه‌ای میان این دونوع معصیت رادرمی‌یابیم؛ آن‌اختلاف نیز چنان است که اولی معصیتی ازسرشهوت است،که دیده‌ی عقل انسان راکور می‌کند. ودر لحظه‌ای اورا بیخود می‌کند ودرراهی می‌اندازدکه خداوند اورا ازآن منع‌کرده است .. واگر زود متوجه شود ودریابدکه درحق پروردگارش مرتکب خطا شده می‌تواندکه ازآن توبه‌کند.. امادومی عصیان‌خودبرتربینی و خودخواهی است درراه پیروی واطاعت خدا، وآغاز دیدگاه ویژه‌ای‌است در جهت مخالف فرمان پروردگار وبه‌عبارت دیگر حکمی‌جدا ومخالف‌تعالیم پروردگار است‌که درموردکارها صادر می‌شود.. واین همان چیزی است‌که پروردگار آنرا«کفر» نامیده است، یعنی عصیان شیطان‌کفر است، پس‌کفر حالت عناد وخودبرتربینی ابلیس‌گونه‌است‌که برانسانی دست می‌دهد و انسان رابه‌حالی در می‌آوردکه باخداوند مخالفت می‌ورزد وباتکبرونخوت

از طاعت اوخودداری می‌کند ویا دیدگاه تازه‌ای را تبلیغ می‌کندکه مخالف فرمان ودستور خداست ودرکارها واعمال روزانه بروشی مخالف وجدااز آنچه‌که خداوند فرمان داده است رفتار می‌کند وفرامین ودستوراتی‌راکه خداوند فرو فرستاده واجب‌الاجرا نمی‌داند.

علاوه براین اگردر مفهوم آیات دقت‌کنیم، قرآن این‌کفررا عبادت به شیطان می‌نامد ومی‌گوید:

«اَلَمْ اَعْهَدْاِلَیْکُمْ یابَنی آدَمَ اَنْ لاتَعْبُدُواالشَّیْطانَ اِنَّهُ لَکُمْ عَدُوٌّ مُبینٌ؟ وَاَنِ اعْبُدُونی، هٰذا صِراطٌ مُسْتَقیمٌ؟ وَلَقَدْاَضَلَّ مِنْکُمْ جِبِلّاًکَثیراً اَفَلَمْ تَکُونُوا تَعْقِلُونَ.»

[سوره یس: ۶۰-۶۲]

ـ [خطاب آید]که ای آدمی‌زادگان آیاباشما عهد نبستم‌که شیطان را نپرستید،که اودشمن بزرگ شماست، ومرا عبادت‌کنیدکه این‌راه‌راست و مستقیم است، وخلق بسیاری ازشما نوع بشررا این دیو به‌گمراهی‌کشید آیا هنوز هم عقل واندیشه بکار نمی‌بندید؟ ـ

که دراین آیه منظور از عبادت برای شیطان به‌معنی برپاکردن‌معابد برای شیطان نیست ونیز به‌معنی‌برپاکردن شعائر تعبدی برای شیطان هم نیست، ویابدان معنا نیست‌که عبادتگاهی برای شیطان برپاشود، وافرادی چند درآن معابد به‌عبادت شیطان می‌پردازند! بلکه عبادت شیطان به‌معنی دقیق اطاعت وپیروی ازشیطان است.

چنانکه عبادت خدانیز به‌همین معنی است، یعنی عبادت خدا همان پیروی واطاعت ازفرامین الهی است. یعنی هم دراینجا ـ برای خدا ـ و هم درآنجا ـ برای شیطان ـ معنی عبادت یکی است وآن همان پیروی و اطاعت از فرمان‌است..

پس بدین ترتیب بحث عبادت نسبت به‌پروردگار تنها همان اقرار به‌یگانگی ووحدانیت ذات آفریدگار نیست ونیز تنها انجام شعائر تعبدی نسبت به ذات اونیست، بلکه عبادت بدون اطاعت وپیروی از فرامین پروردگار و بدون عهده‌دار شدن اصول وقوانین الهی معنی ندارد، زیرا عبادت یعنی اطاعت فرمان پروردگار به‌معنی پذیرش نظامی‌که قرآن منادی آن است وشعائر همراه باآن، درغیراینصورت اطاعت فرمان خدا امکان‌پذیر نیست، وعبادت به‌معنای‌کرنش وتعظیم بدون عمل دربرابر پروردگار چیزی جز مغالطه‌ی لغوی نیست، واصولا این‌گونه بحث‌نتیجه‌ای جز ناگویا ساختن‌قرآن و فرامین الهی‌نخواهد داشت، و جداً انحراف‌عقیده

وگمراهی درعمل وکنش است، بویژه هنگامی‌که درمعنی عبادت به‌شیطان می‌اندیشیم غلط بودن این طرز اندیشه دقیقاً روشن می‌گردد.

پس تلاش در پاسخگویی عبادت نسبت به‌پروردگار بزرگ و منزه تنها اقرار به‌یگانگی ووحدانیت اونیست، وحتی تنها انجام شعائر تعبدی نسبت به ذات اونیست، زیرا بدون عهده‌دار شدن قوانین الهی ونظام اداره‌ی اجتماعی اسلام‌که زندگی بشررا درروی زمین مرتب‌کند، عبادت خدا امکان‌پذیر نیست، وهرگونه بحثی خارج ازاین نظام جز مغالطه‌ی لغوی، وتلاش درناگویا ساختن قرآن نتیجه‌ی دیگری نخواهد داشت، حال چه رسد به‌انحراف عقیدتی وگمراهی درکنشها ورفتار.

از سویی اگر عبادت رابه‌معنای شعائر تعبدی بگیریم، مدلول جمله‌ی **«لااله‌الاالله»** هرگز روشن نخواهدشد. دربرابر انجام شعائر تعبدی‌واقرار به وحدانیت خداو چگونگی انجام شعائر به‌مدلول جمله عمل نشده ، زیرا معنی جمله‌ی **«لااله‌الاالله»** طاعت وپیروی ازخداست، وداوری براساسی که خداوند وحی فرستاده، وپیروی واطاعت ازبرنامه‌ی الهی... وگرنه باشعائر تعبدی صرف، به **«لااله‌الاالله»** عمل نشده! وعبادت‌تنها نمی‌تواند بیانگر معنی جمله‌ی **«لااله‌الاالله»** باشد.

بااندیشیدن وجستجو درفرمان خدا نسبت به‌آبادکردن زمین دریك زمان دوبرنامه ازبرنامه‌های ربانی برماروشن می‌گردد:

«نخست آنکه عمران وآبادانی زمین درسایه‌ی برنامه‌ی خدا، دارای تفاوت واختلاف اساسی وبنیادی نسبت به‌برنامه‌ی عمران وآبادانی‌زمین در پرتو برنامه‌ی شیطان است.. اگرچه درهردو برنامه نیرو وقدرت‌انسان و توانایی اورا به‌خدمت می‌طلبد، واز نیروی انسان برای ابداع وایجاد كمك می‌گیرد، وبانیروی انسان همه نیروهای پنهان درهستی‌راآزادمی‌کند و می‌کوشدکه بابهره‌گیری ازدانش نظری وتطبیقی به‌تسخیر این‌قدرتها وامکانات بپردازد وزمین راعمران وآبادکند وزندگانی رابرای انسان راحت وآسوده سازد..

لکن هردو ازآغاز دارای دوهدف مختلف‌اند، ولذا دو نتیجه‌ی جداو مختلف به‌بار می‌آورند.

نخستین‌آن به‌چیزی توجه داردکه عبادت نامیده می‌شود.. یاعبادت خدا.. وآنچه می‌کند درجهت تقوی خدایی است، ولذا می‌کوشدکه‌فعالیت او موجب سیطره‌ی ستم وطغیان نگردد، وتلاش درجهت توانگرسازی‌نباشد که خود ستم بزرگتری است.. ودربرپایی تمدن جور وستم نباشد وبه‌نام

برپاکردن تمدن، فساد اخلاق وتباهی بوجود نیاورد، و به‌بهانه‌ی‌بهره‌گیری از نتایج وثمره‌ی تمدن به تباهی اخلاق نکوشد، ویا حاصل و نتیجه‌ی ساخته‌های او موجد تباهی وفساد نباشد. فساد به معنای وسیع وگسترده‌ی آن‌که شامل فساد جنسی و مناسبات بشر دررفتار هریك بدیگری می‌باشد. از جمله مناسبات سیاسی، اقتصادی وروابط فکری و هنری و.. وباردیگر به خدا پناه می‌جویدکه درآنچه می‌سازد درجهت تباهی فطرت بشرنباشد، و عامل سیطره نگردد، یاسرمایه‌داری ایجاد نکند ویا تمدنی‌برپا نکندکه از ثمره‌ی آن برخورد، زیراکه فاسدگرداندن فطرت بدعاقبت‌تروبدتراز فساد اخلاق وتباه ساختن اخلاق است.. تباه‌کردن فطرت مردی‌که خداوند اورا برفطرت مردانگی بیافرید ویازنی‌که خداوند اورا برفطرت زنانگی هستی داد، وخلاصه برفطرت عمومی انسان‌که خدایش بیافرید، بااندامی از ماده‌گل مانده ودمیدن روح خدا. زیرا سزا نیست‌که اورا در عالم ماده محصورکرد ویابدلیل عمران وآبادانی زمین وبرپاکردن تمدنها فقط در جهان محسوس نگاه داشت..

اما آن بدون توجه به‌تمام این موارد تنها به عمران و آبادانی زمین توجه دارد.. بلی! تنها به یك چیز می‌اندیشد وآن بهره‌جویی وبهره‌وری است (سود) وهرگونه پندار ماورایی راتخطئه می‌کند واخلاق رانمی‌پذیرد و همه رانفی می‌کند زیراکه ازپایه و آغاز تمام اصول توجه‌شان برمتاع و دارایی متمرکز است.

حقیقت، این است‌که مقصود و هدف او محدود به بدست‌آوردن‌متاع جنسی است وبابدست آوردن آن نیز مقصود برآورده می‌شود زیرامسأله تطهیر وپاکیزگی برآن مترتب نیست و اصولا اورا چنین‌نظری نیست ،و پایگاه منع و تحریم اعتقادی ندارد، ولذا وقتی تمام‌هدف‌محصوربه‌همان تحصیل مال باشد ونه‌بیشتر دراین هنگام زندگی قیدی است زشت وکریه، اگرچه متناسب با فطرت نیز جلوه‌کند، اما در عین‌حال این‌چنین قیدی انسانیت راازمیان می‌برد واورا درجهان هوا و هوس چنان جلو می‌راندکه به حیوان بدل می‌سازد.

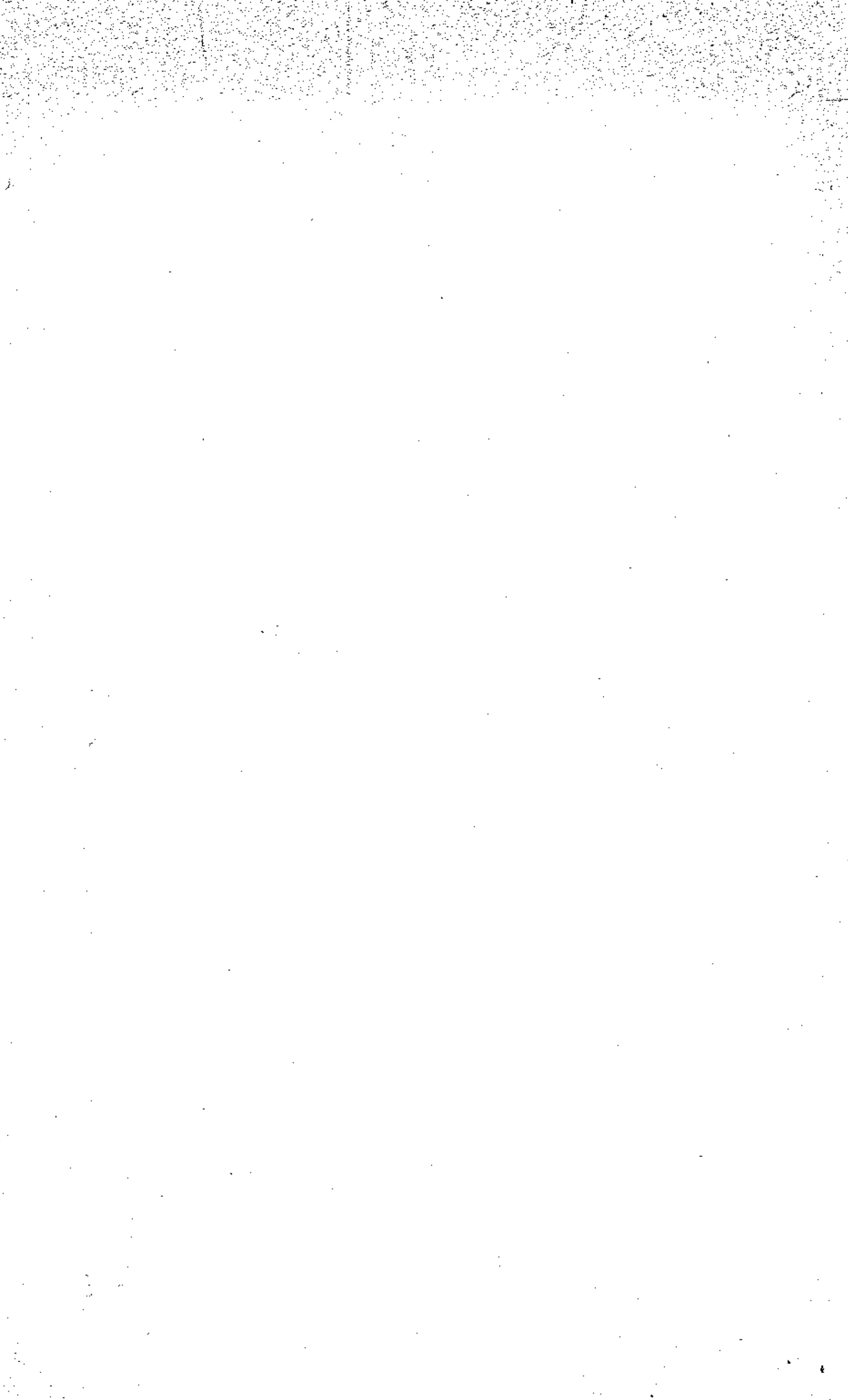
پس برنامه شیطان فقط آراستن و زیباجلوه دادن زمین و متاع سطح‌زمین است: **«لازینن‌لهم فی‌الارض ولاغوینهم اجمعین»** که‌این‌همان برنامه‌ی جاهلیت است‌و تلاش جاهلیت در مورد عمران‌و آبادانی زمین... که ابداع‌و نوآوری در عمران و آبادی بافتنه‌انگیزی و فساد همراه‌است. و انسان را درسطح زمین چنان خراب می‌کندو درهم‌می‌شکندکه درتاریخ

بشری‌کم‌نظیر است.. دائم انسان رابه عقب می‌راند و بازپس‌می‌بردو به سوی سرشتی هدایت می‌کندکه حیوان بدان‌خوگرفته است!یعنی اورا به مرحله‌ای می‌رساندکه‌همان مرحله‌ی جاهلیت‌قرن‌بیستم‌است، وجاهلیت قرن بیستم چنان‌کره زمین را آبادکرده است‌که تاکنون و درطول‌این تاریخ طولانی، پهنه‌ی زمین چنین آبادانی و پیشرفتی را ندیده بود، اما به موازات عمران‌و آبادانی زمین انسان رانیز چنان خراب‌کردکه نمونه و مانندی ازآن نیز در تاریخ نیست!

باتدبیر و اندیشه در چگونگی عمران و آبادانی زمین موضوع دیگری نیز برای ماروشن می‌شودکه آن‌نیز مربوط به برنامه‌ی الهی است: در برنامه‌ی الهی فرقی میان کارهای این جهان‌و کاردنیای واپسین نمی‌گذارد، و کار دنیا در برنامه‌ی الهی، عملی‌نیست که‌فقط برای این دنیا صورت‌گیرد و یا مثلا اعمالی هم باشد که صرفاً برای آخرت صورت پذیرد.. بلکه در برنامه‌ی الهی تمام کارها از یکنوع واحدند، اگر چه شکل‌شان مختلف است. زیرا همه‌شان عبادتند... مثلا در برنامــه الهی کــار در مــزرعــه عبادت است ازدواج عبادت‌است، و کار در کــارگــاه عبادت است کار در مدرسه عبــادت است و شعائر تعبدی عبادت‌است!و درآن واحد همه‌ی این فعالیتها از نوع عبادت‌اند. یعنی آنچه می‌کنی هم‌برای دنیا و هم برای آخرت است!حتی همــان شعائر تعبدی‌ای‌که می پنداری عبادتی است فقط برای آخرت. آن نیز هم برای دنیا و هم برای آخرت است زیرا که همان در نوع خود«تنهی عن‌الفحشاء والمنکر» است و در دنیاتر از فحشاءو عمل منکر بازمی‌دارد وبه تقوا و پرواگیری از نادرستیها برمی‌انگیزد.. و رفتار و مناسبات انسان را در این‌دنیا استوار نگاه‌می‌دارد، اگرچه در موقع خود قصد عبادت است برای آخرت...

ولذا عبادت همسر گزینی و ازدواج از عبادت‌کارگاه‌جدا وبی‌نیاز نیست وعکس‌آن نیز،در جای خود و در همان وقت مطلوب‌هم برای دنیاو هم ازآن آخرت است...

اینها درسهایی از داستان آدم است... والبته بسیاری درسهای دیگرکه بر صاحبدلان روشن است وآنکه این درسها رامی‌شنود شاهدی همیشه زنده است. حتی شاید همین داستان به تنهایی تمام درسهای عقیده و ایمان را بر ما روشن‌کندو چیزی درآرمان و عقیده نباشدکه‌از آن بدور باشد.



اخلاقیات «لااله‌الاالله»

اگر نگوییم آخر، باید بگوییم که ششمین موضوعی که درسوره‌های مکی موردبحث قرارمی‌گیرد همان‌اخلاقیات«**لااله‌الاالله**» است. اخلاقیاتی راکه مربوط به ایمان است‌و مسلح شدن‌بدان ایمان‌آوردگان«**لااله‌الاالله**» را سزاست. همچنانکه مؤمنین راواجب است‌که اخلاقیات جاهلیت را از وجود خود برانند.

حقیقت این است‌که ناسزاگویی به اخلاق جاهلیت از همان‌لحظه‌ی نخست آغاز می‌شود،و بعد نیز راندن و نفی‌کردن و فاسد شمردن‌پندار-های اعتقادی جاهلیت‌که ازهمان لحظه نخست آغاز می‌شود برای همیشه دوام و استمرار دارد.. و این نفی و طرد اخلاق جاهلیت به روشنی واجب‌و لازم شمرده شده ونبایستی که‌از اذهان دور شود. و این از اهمیتهای عنصر اخلاقی دین است‌و بابینش عمیق به اصول و ریشه‌های اخلاقی نگریستن، وریشه‌های اصیل‌را در اخلاق و آرمان جستن‌وخلاصه توجه دقیق به پایه های اخلاق و ارزشهای اخلاقی از مهمترین روشهای زندگی است.

اخلاق در آیین اسلام جزو امر ثانوی نیست، و نیز اخلاق‌اسلامی در محدوده‌ی معینی محدود ومحصور نیست وبه‌بخشهایی ازکنشهاورفتار بشر محدود نمی‌شود، بلکه اخلاق یکی از اصول‌و پایگاه حیات است و در برگیرنده‌ی تمام کنشهای انسانی است.

قرآن از همان سوره نخست، عیبجویی از اخلاق جاهلیت را آغاز می‌کند. از همان سورهٔ«**علق**» ..بلکه بدگویی از اخلاق‌جاهلیت راپیش‌از آنکه از خود فساد عقیده‌گفتگوکند، آغاز می‌کند.و بما توجه می‌دهدکه فساد عقیده، مفسده‌و بدی و زشتی نظری نیست ، فسادی‌در تصور و پندار نیست،و چیزی نیست‌که چگونگی آن در نهاد انسان نهفته باشد،

بلکه دارای نشانه‌ها وکنشهایی است‌که بیانگر پایه‌ی اعتقادی فرداست و عمل‌آن از سایر اعمال شناخته و متمایز می‌گردد.«!»

«كَلّا! اِنَّ‌الْاِنْسانَ لِيَطْغىٰ، اَنْ رَاٰهُ اسْتَغْنىٰ.» [سوره علق : ٦ـ٧]

ـ هرگز! انسان از کفر وطغیان باز نمی‌ایستد، و سرکش ومغرور می‌شود، چون به ثروت و دارایی دنیامی‌رسد.»ـ سرکشی‌و طغیان خلق.. خلق جاهل و دوران جاهلی از فساد عقیده و پندارشان نشأت می‌گیرد: «اَنْ‌رآهُ‌اسْتَغْنىٰ» یعنی هنگامی‌که انسان به گمان خود می‌پنداردکه‌بی‌نیاز است و به اندازه‌ی کافی مال و دارایی بدست آورده و قدرت و سلطه بهم زده و پهنه‌ی قدرتش در زمین گسترده شده، پس در این هنگام او سرکشی می‌آغازدو زورگویی پیشه می‌کند..

اما مفهوم حقیقی «استغناء» چیست ؟ زیرا آیه ازاستغناء می‌گوید ومی‌گذرد واز مفهوم حقیقی آن بحثی‌نمی‌کند، تا اینکه از سیاق آیات بعد فهمیده شود، اما واضح است‌که«استغنی» به معنی بی نیازی از پروردگار منزه آمده است. یعنی اینکه انسان وقتی‌که نیازمنداست و محتاج ،خدارا می خواندو به او پناه می‌جوید! اما چون خداوند نعمت‌و روزی بر او ارزانی کند او خدا رافراموش می‌کند!و ازیاد می‌بردکه این روزی را خداوند بر او ارزانی کرده است!و حقیقت مهمتری را نیز از یادمی‌برد و آن اینکه: این‌خدایی‌که براو می‌بخشاید این‌توانایـی رانیز داردکه‌آنچه رابخشیده‌است بازپس گیردو اورابه‌همان‌وضع‌نخستین بازگرداندو به اوضاعی برگرداندکه براو روزی فراوان ارزانی‌نکرده بـوده.

بلی! انسان این حقایق را از یادمی برد و سرکشی می‌آغازد..و می‌پنداردکه آنچه در برابر اوست و تمام آنچه‌که از مال و روزی‌بدست آورده همه ساخته و پرداخته وجود اوست‌و پروردگار را درآن دستی نیست!ومی پنداردکه این اموال جاویداست و در دست او باقی‌خواهد ماند و زوال ناپذیر است و خداوند را درنابودی و یا ایجاد آن قدرت و سلطه‌ای نیست.. و همین پندار او را به سرکشی و طغیان می‌کشاند و پندار خطای او از همینجا آغاز می‌شودکه می پندارد از پروردگار بی‌نیاز است و دیگر نیازی اورا به سوی آفریدگارش نخواهد راند..واز سویی طغیان و سرکشی او چنان اوج‌می‌گیردکه هیچ‌حدومرزی رارعایت

نمی‌کند.. و این پندارها همه‌اش برخاسته از فساد پندار واعتقاداتشان است..

حال آنکه اگراین سرکش طاغی، خدارابه ارزشی‌که در خور قدر خداست بشناسد خواهد دانست‌که‌او حتی یك لحظه‌نیز ممکن نیست‌که‌از پروردگار بی نیاز باشد.. زیرا که اوو‌تمام مایملك‌اوداخل در ملکوت پروردگار بزرگ و منزه‌اند، و در برابر قدرت او چاره‌ای جز تسلیم ندارند، ودرگرو مشیت او هستند.. و اگر خداوند بخواهد و اراده‌کند بی هیچ‌مشکلی از میان خواهدبرد.. چون هیچ‌نیرویی در آسمان وزمین نیست‌که خداوند را از حرکتی بازدارد.. و اواگر این حقیقت رامی‌دانست پندار و تصوربی‌نیازی‌اش نسبت‌به پروردگار از میان می‌رفت..و بدنبال آن نیز چنین طغیان و سرکشی‌که به سبب پندار بی‌نیازی ازخدا در او ایجاد شده‌از میان می‌رفت.. وکنشهای او در روی زمین و به‌سوی خداو خلق متوجه می‌گشت..

پس با این بیان تمام کنشها ازپنداراعتقادی می‌جوشندو هرگونه اعتقادی کنشها و عکس‌العمل ویژه خود را به دنبال دارد، سیاق بحث قرآن نیز مارا متوجه این حقیقت می‌سازد، حتی پیش ازآنکه اشاره‌ی مستقیمی به فساد عقیده شده‌باشد:

أَرَأَيْتَ الَّذِي يَنْهَىٰ. عَبْداً إِذَا صَلَّىٰ؟! أَرَأَيْتَ إِنْ كَانَ عَلَى الْهُدَىٰ، أَوْ أَمَرَ بِالتَّقْوَىٰ؟! أَرَأَيْتَ إِنْ كَذَّبَ وَتَوَلَّىٰ؟ أَلَمْ يَعْلَمْ بِأَنَّ اللَّهَ يَرَىٰ؟!»

[ای‌رسول‌ما] آنراکه مسخره می‌کرد و مردم را از راه راست بازمی‌داشت دیدی، آنکه بندگان خدا را به هنگام نماز می‌آزرد، آیاچه می‌بینی اگرآن [رسول]به راه راست باشد، وخلق رابه‌پرهیزکاری وتقوا فرمان دهد،و شما مردم در مورد آنکه رسول خدارا تکذیب‌کند و از حق‌روی‌بگرداند چه نظرمی‌دهید ؟آیا او نمی‌دانست که پروردگاراعمال زشتش را می‌بیند ؟!

در اصل، تمام انحراف همین است که: «کذب‌وتولی»ـ تکذیب کردو روی‌گرداندیعنی الوهیت‌حق‌را انکارکرد، و ربوبیت‌پروردگار را منکرشد، و برهدایت ربانی‌که به تقوا فرمان می‌داد پشت‌کرد.. و از جمله‌ی‌کسانی شدکه بندگان خدارا از نماز بازمی داشت، و جـزو طغیانگران شد زیرا می‌پنداشت که وجودش از پروردگار بی نیازاست.

بنابراین قرآن تمام کنشهای جاهلی را به عقیده وپندار دوران جاهلی مربوط می‌سازد .. وآشکارا می‌گویدکه این کنشهای فاسد از اصلی فاسد سرچشمه می‌گیردو در نهایت نیز به فسادمی‌پیونددکه‌همان اصل نخستین است،و آن اصل نخستین فساد نیز همان‌تصور و اعتقاد فاسد در مورد الوهیت و ربوبیت است.

چون به سوره‌ی بعداز «علق» یعنی سورهٔ«قلم» می رسیم عین این تأکید را از اصل مطلب در می‌یابیم:

«ن. وَالْقَلَمِ وَ مایَسْطُرُون. ماأَنْتَ بِنِعْمَةِ رَبِّكَ بِمَجْنُون، وَاِنَّ‌لَكَ‌لَاَجْراً غَیرَ مَمْنُون. وَاِنَّكَ لَعَلیٰ خُلُقٍ عَظیم. فَسَتُبْصِرُ وَیُبْصِرُونَ بِاَیِّکُمُ‌الْمَفْتُون ! اِنَّ رَبَّكَ هُوَاَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبیلِه وَ هُوَاَعْلَمُ بِالْمُهْتَدینَ. فَلاتُطِعِ‌الْمُکَذِّبینَ. وَدُّوالَوْتُدْهِنُ فَیُدْهِنُونَ! وَلاتُطِعْ کُلَّ حَلّافٍ مَهینٍ هَمّازٍ مَشّاءٍ بِنَمیم، مَنّاعٍ لِلْخَیْرِ مُعْتَدٍأَثیم، عُتُلٍّ بَعْدَ ذٰلِكَ زَنیم. اَنْ کانَ ذامالٍ وَ بَنینَ، اِذا تُتْلیٰ عَلَیْهِ آیاتُنا قالَ: اَساطیرُالْاَوَّلینَ سَنَسِمُهُ عَلَی‌الْخُرْطُوم.»

[سوره قلم : ۱ـ۱۶]

ـسوگند به‌نون‌ـمرکب‌ـ وسوگند به‌قلم‌وسطرسطری که‌می‌نگارند، که‌تو به لطف پروردگارت عقل کامل و نعمت نبوت یافتی و هرگز[بدآنچه کافران گویند] دیوانه نبودی و البته ترا در برابر خدمت رسالت‌پاداشی نامحدود است‌و درحقیقته توبه نیکو خلقتی عظیم آراسته‌ای، و بزودی تو و مخالفانت خواهید دیدکه‌از شما کدامیك به اوهام و خیالات باطل مفتون شده‌اند، البته خدادا‌ناتراست‌که‌کدامیك از راه خداوندگمراه‌تر است، و بهترمی‌داندکه هدایت‌یافتگان کیان‌اند،و هریك به پاداشی درـ خورشان خواهندرسید، پس تو هرگز از مردم کافری‌که آیات خدا را تکذیب می‌کنند پیروی‌مکن، گرچه‌کافران بسیار می خواهند که تو با آنان مداهنه و مداراکنی، تا آنها هم به نفاق باتو مداراکنند ،اماهرگز احدی از منافقان دون‌راکه دائم به دروغ سوگند می خورند اطاعت‌مکن، که آنان دائم عیبجویی‌و سخن‌چینی می‌کنند و هرچه بتوانند خلق را از خیر و سعادت بازمی‌دارند،و به‌بدکاری و ستم می‌کوشند،و باتمام‌عیبها باز متکبر و خشن‌اند، و با توجه به اینکه حرامزاده و بی اصل‌ونسب‌اند و با اینکه مال‌و فرزندان بسیار دارند [پیروی‌را‌نشایند].

پس در اینجا نیز چون گذشته، عنصر اخلاقی را از دوجهت‌توضیح می‌دهدو از دوسو برای روشن گرداندن آن می‌کوشد، از جهت ایمان‌واز

سوی کفر.

قرآن خطاب به رسول خدا (ص) می‌گویدکه: «وَاِنَّكَ لَعَلیٰ خُلُقٍ عَظیمٍ.» ترا خلق و خویی بسیار بزرگ و ارزنده است.ـ و این جمله ویژگیهای رسول خدا و درجه‌ی او را بیان می‌کند؛ «عَلیٰ خُلُقٍ عَظیمٍ» نه‌کون و هستی او را، زیرا دقیقاً به‌خلق و خوی او اشاره داردو خلق و خواز ویژگیهای ایمان است‌که سیاق قرآن‌آنرا آشکار می‌سازد،و اخلاقیات اسلام را در برابر اخلاقیات کفر قرار می دهد و این دو را در برابر هم می نهدکه: «حلاف‌مهین، همازمشاءبنمیم، مناع‌للخیر معتدائیم، عتل‌بعد ذلك»درست مثل این است‌که سیاق‌قرآن اقدام به رویارویی‌و مقایسه کامل میـان اخلاقیات ایمان و کفر نموده است و برای این مقایسه نیز دوشخصیت رابه عنوان نمونه و الگو گرفته‌است: شخص رسول خدا (ص) نمونه اخلاق ایمانی و اسلامی است و شخص«ولیدبن‌مغیره»ـکه این آیـات در مورد او نازل شده‌الگو و نمونه مشخص اخلاق‌کفر است ،یکی (محمد (ص)) در پایگاه اخلاق اصل انسانی استو نمونه‌ی مجسم ایمان واسلام است، و دومی در حضیض و پستی است زیراکه الگوی کـامل‌کفر و ناسپاسی است و به سبب همان کفر و گمراهی‌جایش دردرك‌اسفل‌است.. وبدیهی است‌که بدین‌ترتیب در اینجا میان‌ذات ایمان و کفـر مقایسه صورت‌می‌گیرد:

«مااَنْتَ بِنِعْمَةِرَبِّكَ بِمَجْنُونٍ »

[یعنی که تو مومن به پروردگارت هستی و به رسالت ووحـی آگاهی داری و از سوی حق برانگیخته شده‌ای‌وسخن‌تو برای مردم جز ان نیست‌که از سوی خدا برگزیده شده‌ای و این نعمت پروردگار است‌که برتو ارزانی شده وهیچگونه اثری از آثار جنون در تو نیست بلکه آنچه هست حق است.» وآنسو در مورد حق‌پوشان کافـر می‌گوید: «فَلاتُطِعِ الْمُكَذِّبینَ»ـ توهرگز از کسانی که‌آیات خدا راتکذیب می‌کنند پیروی مکن،که یعنی در برابر رسول خداکسانی قرار دارندکه آیات خدا را تکذیب می‌کنند و حق رازیرپا مینهند.

در اینجامقابله و رویارویی میان دوعقیده صورت می‌گیردولی به چگونگی تصور اعتقادی نمی پردازد، و یا اهمیت ذات اعتقاد دراینجا مطرح نیست، بلکه در اینجا به کنشهای اخلاقی می‌پردازد و در وقت خود صورکنشهای خلقی را مورد توجه قرار می‌دهدو به گسترشی‌که‌در

جهت کفر مورد نظر است، گستره‌ای‌که سیاق مطلب روی آن متمرکز است می‌پردازد.

شك نیست‌که پیرایه‌های محلی در علم‌الهی از اقتضای برتری برخوردارند، وپروردگار آیات و نشانه‌های معینی را برای موقعیت‌های ویژه نازل فرموده است.. اما این پیرایه‌های عارضی به آخررسیدند و از میان رفتند و قرآن باقی ماند !باقی ماند زیراکه لوح محفوظ بود. مثلا یکی از بزرگان مشرکین بر رسول خدا (ص) نزدیك شد و به ایذاء و آزار رسول خدا کمربست و قرآن با آیات‌وحی به مقابله برخاست و با وزش نسیم رحمت خویش از رسول خود حمایت‌کرد، و یا مثلا تمام گروه قریش به شکنجه و آزار مسلمین‌کمربستند و قرآن به سرزنش و توبیخ‌آنان پرداخت وکارشان رامردود شمرد. یعنی‌خلاصه اینکه خداوند آیات خویش را در موقعیتهای ویژه نازل فرمود و بعد این پیرایه‌هاکه عارضی بودند از میان رفتند و قرآن ماند! و خواهد ماند چون لوح محفوظ است و چون مثلابرای این موقعیتها و پیرایه‌های عارضی‌نازل شد قابل نسخ نخواهد بود و اصلی جاوید و دائمی است‌و تاهرگاه‌که جهان باشد، این موقعیتها مردوداند وقرآن جاوید، چون قرآن اگرچه موقعیت معینی رامی‌کوبد خود به موقعیتهای معین وابسته نیست،وآیات قرآن برای همان موقعیت ویژه‌ای که نازل شده مربوط و وابسته نیست ونخواهدماند، بلکه وابسته به حالات دائمی زندگی بشر است وبشر را برای همیشه از چنان اوضاعی برحذر می‌دارد..و بطور خلاصه وابسته به کفر و ایمان و اخلاقیات‌کفروایمان است.

اگرچه امری وابسته به پیرایه‌های عارضی است و اگرچه قرآن دروغ‌انگاران را از جهت کنشهای اخلاقی‌شان بدمی گوید و جهات اخلاقی مسلمین و فرازهایی از اخلاق شایسته‌شان را آشکار می سازد و آن‌درذات خود چیزی‌است‌که برموضوعی ویژه دلالت دارد. امااصول‌دلالت آن براین است‌که این آیین در ارتباط کامل با پندار اعتقادی وکنشهای اخلاقی است و رابطه‌ی دقیق‌میان اعتقاد و اخلاق برقرار است، چه‌در جهت‌کفرویا درسوی ایمان.

چون به سوره‌های دیگری‌که در سالهای نخست دعوت نازل‌شد،مثل سوره «فجر» منتقل می‌شویم، استمرار این خط رامی‌یابیم:

«وَالْفَجْرِ وَلَيَالٍ عَشْرٍ، وَالشَّفْعِ وَالْوَتْرِ، وَاللَّيْلِ إِذَا يَسْرِ، هَلْ فِي ذَٰلِكَ قَسَمٌ لِذِي حِجْرٍ؟!

أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِعادٍ، إِرَمَ ذاتِ الْعِمادِ، الَّتِي لَمْ يُخْلَقْ مِثْلُها فِي الْبِلادِ...فَأَكْثَرُوا فِيهَا الْفَسادَ، فَصَبَّ عَلَيْهِمْ رَبُّكَ سَوْطَ عَذابٍ . إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمِرْصادِ. فَأَمَّا الْإِنْسانُ إِذا ما ابْتَلاهُ رَبُّهُ فَأَكْرَمَهُ وَنَعَّمَهُ فَيَقُولُ: رَبِّي أَكْرَمَنِ! وَأَمّا إِذا مَا ابْتَلاهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ فَيَقُولُ: رَبِّي أَهانَنِ! كَلّا! بَلْ لا تُكْرِمُونَ الْيَتِيمَ، وَلا تَحاضُّونَ عَلىٰ طَعامِ الْمِسْكِينِ. وَتَأْكُلُونَ التُّراثَ أَكْلاً لَمّاً وَ تُحِبُّونَ الْمالَ حُبّاً جَمّاً، كَلّا!» [سوره فجر : ۱ـ۲۱]

سوگند به درخشش صبح وقسم به‌ده شب اول ذیحجه، سوگند به‌جفت و فرد، وسوگند به‌شب تارکه چون به صبح روشن بدل شود، آیاآنچه بدانها سوگند یادشد نزداهل خرد درخور سوگند نیست؟ [ای رسول ما] ندیدی‌که خدای توباقوم «عاد» چه‌کرد؟ و نیزاهل شهر «ارم» راکه صاحب عظمت و قدرت بودند چگونه‌کیفر داد؟ در صورتیکه آن شهررامانندی دراستحکام و بزرگی و تنعم درعالم نبود، و نیز قوم ثمودراکه سنگها را شکافته و از سنگها کاخها برای خود می‌ساختند چگونه به‌سختی‌کیفر داد، ویا فرعون واتباعش راکه صاحب قدرت و سپاه بسیار بودند چگونه در دریا غرقه ساخت برای اینکه در روی زمین ستم و طغیان‌کردند ، وبسیار فساد وفتنه برانگیختند تااینکه خدای تعالی برآنها عذاب پیاپی فرستاد، [ای‌رسول ما] خدای تو البته درکمین ستمکاران است، واما انسان راچون خداوند به‌رنج و غمی مبتلا سازد وسپس برای آزمایش وامتحان به‌کرم‌خود براو نعمتی ببخشاید، درآن حال مغرور شود وگوید: خدا مرا عزیز وگرامی داشت، اما باز چون درراه آزمون اوراتنگ روزی وفقیر سازدگوید: خدا مرا خوار گردانید، چنین نیست، چون هرگز یتیم‌نوازی نکنند، و فقیری رابامیل و رغبت برسفره‌ی‌طعام خود ننشانندوبناحق، ارث ومال‌را به‌تمامی‌می‌خورند، و رعایت ضعفا را نمی‌کنند و سخت به‌مال دنیا فریفته‌اند، هرگز...

مقدمه‌ی سوره ــ پس از سوگندی‌که زمینه‌ساز اهمیت موضوع‌آینده است ــ ازبرخوردهای امت‌های پیشین‌که دعوت پیامبران راانکارمی‌کردند گفتگو می‌کند: ازعاد وثمود وفرعون وازکسانی‌که درروی زمین‌عصیان و سرکشی‌کردند، ودرروی زمین فساد بسیارکردند، تا آنجاکه خداوند تازیانه‌ی عذاب رابرایشان فرودآورد..که این ازباب تهدید به قریش‌است که در روی زمین بلندپروازی آغازیده بودند، وخودرا ازایمان‌آوردگان برتر دانستند، وسرکشی و طغیان آنها مثل سرکشی وطغیان قوم عاد و ثمود و فرعون بود، ونیز مثل فرعونیان مال و دارایی فراوانی دردست‌شان بود وفراموش‌کردندکه آن اموال نعمتی ازسوی خداست وسرکشی‌آغازیده

بودند، مواردی است‌که قابل مقایسه باآنچه‌که درسوره‌سباآمده است‌نیست.

«وَکَذَّبَ‌الَّذینَ‌مِنْ‌قَبْلِهِمْ، وَمابَلَغُوا مِعْشارَ‌ما آتَیْناهُم، فَکَذَّبُوارُسُلی فَکَیْفَ‌کانَ‌نَکیر»

[سوره سبا: ٤٥]

ــ آنانکه پیش ازاین می‌زیستند نیز پیامبران‌شان را تکذیب‌کردند [واین‌کافران امت تو]که به یك‌دهم ثروت و جاه آن‌گذشتگان نرسیدند، [پس بنگرید] آنان‌که پیامبران مرا تکذیب‌کردند چگونه به عذاب سخت من‌گرفتار شدند .ــ

و به صورت پرسش منفی واستنکاری پس‌ازگفتگو از قوم عاد وثمود ولوط و فرعون درسورهٔ «قمر» چنین می‌آوردکه:

«اَکُفّارُکُمْ خَیْرٌ مِنْ اُولائِکُمْ.» [سوره قمر: ٤٣]

ــ آیا شماکفار مکی برتر ونیرومندتر ازکفار ملتهای‌گذشته‌اید. ــ

این تهدید بابیان پروردگار صورت روشن وصریحی به‌خودمی‌گیرد: ــ«اِنَّ رَبَّکَ لَبِالْمِرْصاد» ــ یعنی‌که اودرکمین قوم قریش است وباآنان‌همان کندکه باانکارگران پیشین‌کرد. انکارگرانی‌که ازپیش تاریخ قوم عرب حداقل به صورت اجمالی‌آنهارا می‌شناخت ولذا تذکر ویادآوری آنان را بسنده است‌که: «الم‌ترکیف‌فعل‌ربك...»ــ

باطبیعت احوال روشن است‌که این تهدید به‌سبب تکذیب عقیده‌ای می‌آیدکه قریش بدان خوگرفته ودر حفظ آن اصرار داشت ... اما سیاق مطلب چگونه آنرا بازمی‌گوید؟ سیاق داستان چنین است‌که نخست شرح داستان رامی‌گوید بی‌آنکه ظاهراً ارتباطی به مسأله‌ی اعتقادی داشته‌باشد و یا در رابطه باپروردگار یگانه باشد، بلکه در ظاهر داستان چنین‌است که‌گویی مشکلی اصیل برای قوم قریش است‌که می‌گوید:

«اَجَعَلَ الْآلِهَةَ اِلهاً واحِداً؟! اِنَّ هذا لَشَیْءٌ عُجابٌ!» [سوره ص: ٥]

ــآیااوچندین خدای مارا به‌یك خدامنحصرکرده این بسیارشگفت‌آور و حیرت‌انگیز است .ــ

یعنی داستان‌مربوط به‌پایگاه‌انسان‌دردوران جاهلی‌است، که‌خداوند برآنان وسعت روزی ارزانی‌کرده واندازه‌ای درخور وفور براو بخشید؛ اما همین انسان، چون خداوند اورا به‌آزمایش‌گرفت واوراگرامی‌داشت وگشایش و فراوانی درروزی او پدید آورد چنان شدکه قرآن درسوره «هود»در وصفش می‌گوید:«فرح فخور!»ــ شادمان است و فخرمی‌فروشد،

وبه این‌نمی اندیشیدکه این‌نعمت‌خود وسیله‌ی آزمایشی ازسوی‌خداست، وآنطورکه آن بنده‌ی مؤمن‌یعنی سلیمان علیه‌السلام احساس‌کرد، اواحساس نمی‌کند،که سلیمان دربرابر نعمت پروردگار می‌گوید:

«هٰذا مِن فَضْلِ رَبّی لِیَبْلُوَنی ءَأَشْکُرُ أَمْ أَکْفُرُ، وَمَنْ شَکَرَ فَإِنَّما یَشْکُرُ لِنَفْسِهِ، وَمَنْ کَفَرَ فَإِنَّ رَبّی غَنِیٌّ کَریمٌ» [سورهٔ نمل : ۴۰]

ـ این توانایی ازفضل‌پروردگار من‌است، تامرابیازمایدکه‌سپاسگزار نعمتش هستم ، یاکفران می‌کنم،که هرکه شکر نعمت حق‌گزارد به‌نفع خویش‌کرده است، ویااگرکافر شود نیز زیان برخودش باشدکه پروردگار من بخشنده‌ای بی‌نیاز است.ـ

یعنی آنچه‌که دروجودش سبب «یفرح»ـ شادمانی ـ می‌گردد وجود همان نعمتی است‌که دردست اوست!ـ زیرا درتعبیر قرآن «**فرح**» به‌معنی سعادت نیست بلکه به‌معنی خودبینی واستکبار ناحق درروی زمین است .ـ ولذا این مستکبر فراموش می‌کندکه درصحنه‌ی امتحان قرار دارد، بلکه می‌پنداردکه وجود این عطا وبخشش الهی بدان معنی است‌که پروردگار از او خشنود وراضی است، ولذا می‌گوید: «**رب‌اکرمن**» ـ پروردگارمرااگرامی داشت ـ ولذا وظیفه‌ی او جزاین نیست‌که ازمالش هرآنگونه‌که بخواهد دخل و تصرف‌کند وآن مال رادرروی زمین تلف‌کند و فسادبرانگیزد و آنرا درخدمت شیطان بکارگیرد.. وتا هنگامی‌که می‌پندارد بی‌نیاز است سرکشی و طغیان‌کند!:

«کَلّا إِنَّ الْإِنْسانَ لَیَطْغىٰ، أَنْ رَآهُ اسْتَغْنىٰ.» [سوره علق : ۶ـ۷]

ـ هرگز!که انسان در سرکشی و طغیان است و می‌پنداردکه بی‌نیاز است. ـ

اما چنانکه قرآن وصف می‌کند چون آزمون وامتحان فرارسد و اندازه‌ی روزی براو تعیین‌گردد، در سوره هودگوید:«**یئوس کفر**»ـ وازده وکافر می‌گردد. ـ«**فَیَقُولُ رَبّی أَهانَنِ**» ـ می‌گوید پروردگارم مرا خوارکرد. ودر.زیر بار تنگی وفشاربردباری نمی‌ورزدکه تابگذرد، وروبه‌پروردگار نمی‌آورد تا سنگینی بارراازدوشش بردارد، بلکه پشت به‌خدا می‌کند و کافر رحمت اومی‌گردد وازاو دلسرد وناامید می‌شود..

بهرحال اودرهردوحال برداشت نادرست دارد و تصور او مبنی‌بر پندار خطاونادرست است، وسیاق مطالب قرآن‌این‌فراسوی‌کنشهای‌انحرافی

راکه برپندارمنحرف مترتب است آشکار می‌کند، واین‌پندار فاسدبدانجهت استکه او به‌ریسمان توحید وابسته نیست وبریگانگی ووحدانیت‌پروردگار ارتباط محکم ندارد ومعتقد نیستکه آنچه هست مربوط به‌تدبیر الهی و حکمت پنهان‌اوستکه مبتنی برتدبیر بی‌چون او باشد.

سیاق مطلب به‌همین ترتیب می‌گذرد وازکنشهای جاهلی‌که متوجه گردآوردن مال وبرهم زدن سرمایه ودارایی است بدگویی می‌کند و ضمن بدگویی ازحرص وآز این مال‌اندوزان می‌گویدکه ضعفا وبی‌چیزان رادر مال ودارایی‌شان حقی استکه آنان ازبی‌چیزان سلب‌کرده‌اند:

«كَلَّا! بَل لاتُكْرِمُونَ الْيَتِيم، وَلاتَحاضُّونَ عَلىٰ طَعامِ الْمِسْكِين، وَتَأْكُلُونَ التُّراثَ أَكْلاً لَمّاً وَتُحِبُّونَ الْمالَ حُبّاً جَمّاً.»

ـ هرگز! چنین نیست بلکه به‌گناه بخل وطمع خوار شوند، چون هرگز یتیم‌نوازی نکنند. و فقیری رابا میل ورغبت برسفره طعام خود ننشانند وبه‌ناحق مال وارث رابه‌تمام می‌خورند و رعایت حق وارثان ضعیف نمی‌کنند وسخت مایل وفریفته‌ی ما لدنیا باشند.ـ

که یعنی تمام اینها انحرافات اخلاقی است وسرچشمه ازاحساسی داردکه ازخدا نمی‌ترسد وازاو پروا نمی‌گیرد، واین احساس رانداردکه قبل از هرچیز این مال مال‌خداست، و خداوند این مال را بدوبخشیدتادر خدمت خلق خدا باشد ـ چه در حالت‌گشایش ووسعت وچه درموقع تنگی‌و فشارـ تاایشان رابیازماید ودرآنچه بدانان‌داده است،آزمایش‌کند. وبنگرد که درك وآگاهی وکنشهای‌شان چگونه خواهد بود، ودر برابر آنچه بدانان بخشیده است عکس‌العمل‌شان چه خواهد بود آیا خود مال برای او هدف است یا بخشاینده‌ی مال؟ ویا عامل تسلط خودرا برآن مال وسیله‌ای برای برآوردن شهوات قرار می‌دهد تاروح میل وسلطه‌جویی وحس بنده‌پروری رادر وجود خود ارضاءکند. وخلاصه آیا آن مال اندیشه وآگاهی رادر او می‌کشد وکنشهای اورا فاسد می‌گرداند .

پس در تمام این بحثها اصل درهمان بیان پندارهای اعتقادی است، که قرآن درصدد آشکار ساختن آن است و درخلال‌کنشهای اخلاقی از آن پرده برمی‌دارد تاصریح و مؤکد نشان دهدکه انحراف در تصور وپندار انحراف‌کنشها ورفتار اورا بدنبال خواهد داشت.

بدین ترتیب به‌آخرین سوره‌ای‌که درمکه نازل شده است می‌رسیم وآن سوره «مطففین» است‌که این اصل پنداری درجهت‌کنشی، درآن بطور مؤکدتر آورده شده:

«وَیْلٌ لِلْمُطَفِّفِینَ اَلَّذِینَ اِذَا اکْتالُوا عَلَی‌النَّاسِ یَسْتَوفُون، وَاِذاکالُوهُمْ اَووَزَنُوهُمْ یُخْسِرُون. اَلایَظُنُّ اُولائِکَ اَنَّهُمْ مَبْعُوثُونَ لِیَومٍ عَظِیم؟ یَوْمَ یَقُومُ‌النَّاسُ لِرَبِّ‌الْعالَمِین؟ کَلّا! اِنَّ کِتابَ الْفُجّارِ لَفی سِجّین. وَماأَدْراکَ ماسِجّین! کِتابٌ مَرقُوم.وَیْلٌ یَوْمَئِذٍلِلْمُکَذِّبِین، اَلَّذِینَ یُکَذِّبُونَ بِیَومِ‌الدِّینَ. وَما یُکَذِّبُ بِهِ‌اِلّاکُلُّ مُعْتَدٍاَثِیم.اِذا تُتْلی عَلَیْهِ آیاتُنا قالَ اَساطِیرُالْاَوَّلِینَ.» [سورهٔ مطففین : ۱ـ۱۳]

ـ وای برحال‌کم‌فروشان، آنانکه به‌کیل یاوزن چیزی از مردم‌ستانند تمام وکامل ستانند و چون چیزی بدهند درکیل ووزن به‌مردم‌کم دهند، آیا آنان نمی‌دانندکه پس‌از مرگ برای مجازات برانگیخته می‌شوند؟که‌آن‌روز روز بسیار بزرگی است، روزی است‌که مردم باالتماس دربرابر پروردگار عالم‌برای حساب‌می‌ایستند. چنین‌نیست[که‌منکران می‌پندارند]که البته در روز واپسین منکران بانامه‌ی عمل سیاه‌شان درعذاب سجین جای‌گیرند، چگونه برحقیقت سجین‌آگاه خواهی شد؟کتابی است‌که به‌قلم حق نوشته شده، وای به‌حال منکران قرآن، آنانکه روز واپسین راتکذیب می‌کنندکه جزبدکاران و جنایتکاران آنروز را تکذیب نمی‌کنندکه برآنها چون‌آیات تلاوت شودگویندکه این سخنان ازافسانه‌های پیشینیان است.

در آغاز سوره به‌بدگویی ازکنشهای اخلاقی مال‌اندوزان می‌پردازد و از نابودی کم‌فروشان خبرمی دهد، از کسانی‌بد می‌گوید که‌چون چیزی می‌فروشند حقوق خودرا بطورکامل می‌گیرند اما اگر فروشنده‌باشند آنگاه وزنه راسبکتر می‌گیرند و جنس‌کمتری به‌خریدار می‌دهند، ومیزان را نادرست تحویل می‌دهند، وبیش از حق‌شان ازمردم می‌گیرند یاآنچه را که حق‌شان نیست ازمردم می‌ستانند وبه‌باطل مال مردم رامی‌خورندوبیشتر از حق خود ازمال دیگران تصرف می‌کنند.

این نوع‌دیگری ازکنشهای جاهلی دربرابر مال و دارایی است‌که برستم وزنبارگی و تجاوز برحقوق دیگران برای دستیابی به سرمایه‌ی گسترده ووسیع حرص می‌ورزدو همه‌ی این بدیهانیزجوشیده ازانحرافات

اندیشه واعتقاد است. این درجای خود اگردزحدی محدود بماند آنقدرمهم نخواهدبود زیرا بالاخره همه روزی برانگیخته خواهند شد ودرروزی‌بس عظیم، انبوه مردم دربرابر پروردگار جهانیان قرارخواهندگرفت ودرمورد اعمال‌شان دراین جهان به‌محاسبه‌کشیده خواهند شد، اماآنچه مهم است و خطرراازحدمحدود ومعین فراتر می‌برد آن است‌که‌گروه مال‌اندوزان و .. به‌صراحت وجود روز واپسین را انکار می‌کردندو می‌گفتند: این‌آیاتی‌را که شما می‌خوانید ازاساطیر وداستان پیشینیان است واین همان انحراف آنان در عقیده‌ی اصیل است‌که از این‌متن‌روشن‌وآشکار می‌گرددو پیروان اینگونه عقیده درآغاز حرکت انحرافی وکنشهای غیراخلاقی خود وجود این نوع عقیده را درخود آشکار می‌سازند واینگونه حرکتها نیزدرجای‌خود نهایتاً به‌همان ریشه‌های فاسد عقیده وایمان برمی‌گردد.

★ ★ ★

بااینهمه توجه روشنی‌که دردرخشان ساختن جهات مختلف‌کنشهای اخلاقی بکار می‌رود وتلاشی‌که در شناساندن عقیده‌ی منحرف مصروف می‌گردد،لازم می‌سازدکه دربرابر این تخریب،فعالیت همگامی‌برای‌ساختن آرمان وعقیده‌ی درست صورت‌گیرد:

«قَدْأَفْلَحَ الْمُؤْمِنُون، اَلَّذِينَهُم فِي‌صَلاتِهِم خاشِعُون، وَالَّذِينَهُمْ عَنِ‌اللَّغْوِمُعْرِضُون، وَالَّذِينَ لِلزَّكاةِ فاعِلُون، وَالَّذِينَهُمْ لِفُرُوجِهِم حافِظُون اِلَّاعَلیٰ‌اَزْواجِهِمْ اَوماَمَلَكَتْ‌ايمانُهُمْ، فَاِنَّهُمْ غَيْرُمَلُومِين فَمَنِ‌ابْتَغیٰ‌وَراءَ ذٰلِكَ‌فَاُولائِكَ هُمُ‌الْعادُونَ‌وَالَّذِينَهُم‌لِاماناتِهِم‌وَعَهْدِهِم ـ راعُونَ. وَالَّذِينَهُم عَلیٰ‌صَلَواتِهِمْ يُحافِظُون. اُولائِكَ‌هُمُ‌الْوارِثُونَ.اَلَّذِينَ يَرِثُونَ‌الْفِردَوسَ، هُم فيها خالِدُون» [سورة‌المؤمنون : ۱ـ۱۱]

ـ اهل ایمان رستگار وپیروز شدند، آنانکه درنماز خاضع وخاشع هستندو آنانکه‌از لغو و سخن باطل اعراض‌و اعتراض می‌کنند، وآنانکه زکات مال خودرابه‌فقرا می‌دهند وآنانکه عورت اندام خودرا ازحرام‌نگاه می‌دارند مگر برجفتهاشان‌که در تصرف آنهایندکه هیچگونه ملامتی در مباشرت این زنان برآنهانیست، وکسی‌که‌جز این‌زنان حلال رابه‌مباشرت طلبد البته ستمکار ومتعدی خواهد بود، وآنانکه به‌امانتها وعهد وپیمان خودکاملا وفاکنند وآنانکه برنمازشان درهمه‌ی اوقات و شرایط، ظاهر و باطن نماز را محافظت‌نمایند، چنین‌کسانی وارث‌مقام ارزنده‌ی‌بهشت‌اند که بهشت فردوس ارث خوبان ومنزلگاه ابدی آن پاکان است ـ

آغاز سوره ازچگونگی نجات ورهایی مؤمنین بحث می‌کند بااین‌تأکید که: «قَدْاَفْلَحَ الْمُؤْمِنُون» وسپس مؤمنان رابااین چنین توصیف طولانی و گسترده‌ای‌که توجه آن درروشن ساختن جهات‌کنشی است وصف می‌کند و به صورتی بسیار زنده وروشن اعلام می‌داردکه چنین اخلاقیاتی ازسویی خود حاصل و ثمره ایمان است وخود ایمان ـ ازسوی دیگر ـ همان‌کنش عملی وبارز وملموس است‌که عقیده وآرمان پوشیده ومکنون را ترجمه می‌کند وراز درونی عقیده وایمان راباز می‌گوید... درموردشان می‌گوید که آنان درهمان آغاز حرکت‌شان درنماز خاشع‌اندکه این خود مظهر و نشانه‌ی ایمان یك مؤمن راستین است لحظه‌ی نمازاو همان لحظاتی‌است است‌که متعبد وعبادتگزار دربرابر پروردگارش می‌ایستد ودردل بیاداوست وخودخودرابرای همیشه تسلیم پروردگارش می‌کند، ونمازاودربردارنده خضوع‌وخشوع‌است‌ه که ازراستین‌بودن ارتباط وپیوند او باپروردگارش خبرمی‌دهد، در آن لحظات ضربان نبضش تند می‌شود و حرارت بدنش‌بالا می‌رود، ودراثنای نماز حالتی‌داردکه به‌پرواز فرشتگان همانند‌است.

یعنی هرگونه ستایش رابه‌کنشها ورفتار می‌دهد وبدین ترتیب‌اشاره می‌کندکه افراد مؤمن ازهرگونه بیهودگی‌ها روگردان‌اند زیرابیهوده‌گویی از وجودی درست وجدی خبر نمی‌دهد، بلکه ایمان درست، وارث وجود جدی‌است‌ه وجدیت نشانه‌ی سنگینی تکلیفه است‌ه و عظمت اراده،که‌البته جدی بودن به معنی ترشرویی دایمی و گرفتگی ظاهر نیست، بلکه جدی بودن به‌معنی مبرا بودن ازبیهودگی ولغو است‌که عمل لغو باجدیت‌آگاهانه راست درنمی‌آید، وبه‌سبب امانت بزرگ وعظیمی‌که انسان در برابر آفریدگارش عهده‌دار می‌شود عمل لغو ازوجودش زدوده می‌گردد.

و علاوه براین همیشه‌گروه مـؤمن را در دلها حساسیتی است‌کـه پروردگاشان دراموال آنان دارای حقی معلوم است وآن همان حقی است که درسوره معارج بدان اشاره مجدد دارد:

«وَالَّذِينَ فِي‌اَمْوالِهِمْ حَقٌّ مَعْلُومٌ لِلسَّائِلِ وَالْمَحْرُوم» [سورةالمعارج ـ ٢٤ـ٢٥]

ـ[مؤمنین]کسانی‌اندکه‌دراموال‌حقی برای‌محتاجان ودرماندگان‌معلوم شده است واین فرمان دربرابر آن‌انتقاد است‌که:

«كَلّا! بَلْ لاتُكْرِمُونَ الْيَتِيم وَلاتَحاضُّونَ عَلىٰ طَعامِ الْمِسْكِين، وَتَأْكُلُونَ التُّرَاثَ اَكْلاًلَمّا»

[سورةالفجر: ١٧ـ١٩]

ـ هرگز! چنین نیست، بلکه به‌گناه آز وطمع وحسد خوار شوند،

چون هرگز یتیم‌نوازی نکنند، وفقیری را بامیل ورغبت برسفره طعام‌خود ننشانند وبه‌ناحق مال ارث رابه‌تمام می‌خورند.ـ

وناگزیراندکه در روابط جنسی ملزم به فرامین الهی باشند،واز حدود الهی تجاوز نکنند، ودرروابط اجتماعی نیز به‌فرامین واومرالهی ملزم باشند وامانت الهی راپاسداری‌کنند وپیمان اورا رعایت نمایند.

به همین ترتیب باردیگر به‌نماز برمی‌گردد وبرپاسداری ومحافظت آن سفارش می‌کند. واین‌بار مواعیدی رابه‌همراه دارد، پس ازآنکه ازپیش صفت واجب آنرا بیان‌کرده است. وبالاخره سیاق عبارت باروشن‌کردن موضع ومکان مؤمنان در روز واپسین به‌پایان می‌رسد ومی‌گویدکه‌بهشت را ارث برای آنها قرار دادند چنانکه‌گویی بهشت حق معلومی است‌که برای آنها نگهداری می‌شود.

باری تمام این مظاهر ونمودهای‌کنشی‌که دارای رنگ وجلای روشن اخلاقی است، دلیل ترجمه‌ی عملی ایمان فرد نسبت به‌اسلام است، لذا به‌معنی آگاهی پنهان در نهاد و ضمیر انسان نیست...بلکه ایمان‌عملی کنشی است‌به‌همین‌گونه. ونشانه غیرآن یعنی عدم ایمان همان است‌که چنین سلوك و عملی راازفرد نمی‌بینیم، ویانشانه‌ی عکس آن همان‌است که حرکت وکنشی خلاف آنچه‌گفته شد ازفرد دیده شود، بنابراین‌می‌توان بدین پرسش‌که: ایمان‌کجاست؟ وقیمت وارزش آن چیست پاسخ دادوگفت: ایمان همان‌کنشی است‌که تحول شایسته وسازنده یافته است یابه‌عبارت ساده ایمان همان‌کنش متحول ودرست است.



«وَعِبادُالرَّحمانِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَىالْاَرْضِ هَوْناً وَاِذاخاطَبَهُمُ الْجاهِلُونَ قالُواسَلاماً، وَالَّذِينَ يَبِيتُونَ لِرَبِّهِم سُجَّداً وَقِياماً. وَالَّذِينَ يَقُولُونَ: رَبَّنَا اصْرِفْ عَنّا عَذابَ جَهَنَّمَ اِنَّ عَذابَهاكانَ غَراماً، اِنَّها ساءَت مُسْتَقَرّاً وَمُقاماً. وَالَّذِينَ اِذا اَنْفَقُوا لَم يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا. كانَ بَيْنَ ذلِكَ قَواماً. وَالَّذِينَ لايَدْعُونَ مَعَ اللّهِ اِلهاً آخَرَولايَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتى حَرَّمَ اللّهُ اِلّابِالْحَقِّ وَلايَزْنُونَ. وَمَنْ يَفْعَلْ ذلِكَ يَلْقَ اَثاماً. يُضاعَفْ لَهُ الْعَذابُ يَوْمَ الْقِيامَةِ وَيَخْلُدْفِيهِ مُهاناً، اِلّا مَنْ تابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ عَمَلاً صالِحاً فَاُولائِكَ يُبَدِّلُ اللّهُ سَيِّئاتِهِمْ حَسَناتٍ،وَكانَ اللّهُ غَفُوراً رَحِيما. وَمَنْ تابَ وَعَمِلَ صالِحاً فَاِنَّهُ يَتُوبُ اِلَىاللّهِ مَتاباً. وَالَّذِينَ لايَشْهَدُونَ الزُّورَوَاِذا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِراماً. وَالَّذِينَ اِذا ذُكِّرُوا بِآياتِ رَبِّهِمْ لَم يَخِرُّوا عَلَيها صُمّاً وَعُمياناً.

«وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنا هَبْ لَنا مِنْ أَزْواجِنا وَذُرِّيّاتِنا قُرَّةَ أَعْيُنٍ وَاجْعَلْنا لِلْمُتَّقِينَ إِماماً. أُولئِكَ يُجْزَوْنَ الْغُرْفَةَ بِما صَبَرُوا وَيُلَقَّوْنَ فِيها تَحِيَّةً وَسَلاماً، خالِدِينَ فِيها حَسُنَتْ مُسْتَقَرّاً وَمُقاماً»

[سورةالفرقان: ٦٣ـ٧٦]

ـ بندگان خاص پروردگار بخشنده آنهایی هستندکه در روی زمین بافروتنی‌گام برمی‌دارند وچون مردم جاهل برآنان تندی و عتاب‌کنند با سلامت نفس و زبان خوش پاسخ‌دهند،وکسانی‌اندکه شب را به سجده‌و قیام در نماز برای رضای خدا به‌روز رسانند، وآنانی‌اندکه دائم به‌دعا و تضرع‌گویند: پروردگارا! عذاب دوزخ راازمابگردان،که عذابی‌سخت و دائمی و مهلك است،که آنجا بسیار بدقرارگاه وبد منزلگاهی است، و ازآن جمله‌اندکه‌به‌گاه انفاق برمسکینان وبی‌چیزان اسراف نکرده وبخل نیز نمی‌ورزند، بلکه میانه‌روی واعتدال پیشه می‌سازند، وآنانی‌اندکه باخدای یکتا ذات دیگری را شریك نمی‌سازند، و نفس محترمی راکه خدا حرام‌کرده به قتل نمی‌رسانند و هرگزگرد عمل زنا نمی‌گردند،که هرکه چنین‌کند در خورکیفر خواهدبودو عذابش در قیامت دوچندان گردد، و با ذلت و خواری در دوزخ‌مخلدگردند، مگر آن‌کسانی‌که ازگناه توبه‌کنند و با ایمان به خدا عمل‌نیك بجای‌آرند، پس خداوند گناهان آنها را بدل‌به‌ثواب‌کند،که خداوند در حق بندگان‌بسیار آمرزنده ومهربان است،و هرکس‌توبه‌کند و نیکوکارشود البته توبه‌اش به‌درگاه خداقبول خواهدشد،و آنان‌اندکه به‌ناحق شهادت‌ندهند و هرگاه عملی لغو و ناشایست از مردم بیهوده و نادان ببینند بزرگوارانه از آن درگذرند و آنان هستندکه هرگاه به یادآیات و نشانه‌های خدای خود افتند کوروکر درآن آیات‌ننگرند، بلکه با دل آگاه و چشم بینا مشاهده‌کنند تابر میزان معرفت‌و ایمان‌شان بیفزایدو آنان‌به هنگام دعاخطاب به خدای‌خود گویند: ـپروردگارا ! مارا ازجفت‌مان فرزندانی عنایت فرمای‌که مایه‌ی روشنی چشم‌ما باشد،و مارا سرخیل‌پاکان و پیشوای اهل تقوا قرارده! اینگونه بندگان‌که اوصاف‌شان بیان‌گردید .پاداش بردباری و استقامت خود رادر عبادت‌غرفه‌های عالی بهشت و قصرهای‌ه جنت‌یابند،که در آنجا باتهیت و سلام یکدیگر را دیدارکنند،و درآن بهشت‌که‌نیکومنزلگاه و مقامی‌است جاوید مانند وروزی داده شوند.

«وَما عِنْدَاللهِ خَيْرٌ وَأَبْقى لِلَّذِينَ آمَنُوا وَعَلى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ. وَالَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبائِرَ الْإِثْمِ وَالْفَواحِشَ، وَإِذا ماغَضِبُوا هُمْ يَغْفِرُونَ. وَالَّذِينَ اسْتَجابُوا لِرَبِّهِمْ، وَأَقامُوا الصَّلاةَ

وَ اَمْرُهُم شُورىٰ بَيْنَهُمْ، وَمِمّارَزَقناهُم يُنفِقُون. وَالَّذِينَ اِذا اَصابَهُمُ الْبَغْيُ هُم يَنتَصِرُون. وَ جَزاءُسَيِّئَةٍسَيِّئَةٌمِثْلُهافَمَنْ عَفا وَاَصْلَحَ فَاَجْرُهُ عَلَىاللّٰه. اِنَّهُ لايُحِبُّ الظّالِمِين. وَ لَمَنِ انْتَصَرَ بَعدَظُلْمِهِ فَاُولائِكَ ماعَلَيْهِمْ مِنْسَبِيلٍ. اِنَّمَاالسَّبِيلُ عَلَىالَّذِينَ يَظلِمُونَالنّاسَ وَ يَبْغُونَ فِيالْاَرْضِ بِغَيْرِالْحَقِّ. اُولائِكَلَهُمْ عَذابٌ اَلِيمٌ. وَلَمَنْ صَبَرَوَغَفَرَاِنَّذٰلِكَلَمِنْعَزْمِالْاُمُور.»

[سورهٔ شوری : ۳۶ـ۴۶]

و آنچه نزد خداست بسیار بهتر و باقی‌تراست،و اما ویژه‌ی‌آنهایی است‌که به خداایمان آوردند، و در کارهاشان به پروردگار توکل‌می‌کنند و آنانکه از زشتکاری و گناهان بزرگ می‌پرهیزند، و چون برکسی‌خشم وغضب‌گیرند بر او می‌بخشند، وآنانکه امر خدارا اطاعت‌و اجابت‌کردند، نماز بپا داشتندو کارشان رابامشورت یکدیگر انجام‌دهند،و از آنچه‌روزی آنها کردیم بر بی‌چیزان و فقیران انفاق‌کنند،و آنان‌که چون ظلم وستمی برآنان هجوم‌برد از مومنان یاری می‌طلبند و انتقام بدی مردم در همان اندازه‌ی بدیهاشان رواست نه بیشتر،و بازاگرکسی درگذشته‌میان‌خود و دشمن اصلاح کرد پاداش او برخداست، و خداوند هیچ‌ستمکاری را دوست نمی‌دارد، و هرکس پس از ستمی که‌براو رفته برای انتقام یاری طلبدبر او هیچ موآخذه‌ای‌نیست‌موآخذه‌تنهاکسانی راسزاست‌که برمردم ستم می‌کنند وبه‌ناحق در روی زمین شرارت‌برمی‌انگیزند، بر آنها در دنیا انتقام و در آخرت عذابی دردناك است،وهرکه‌برظلم کسی صبرکندو یادرعین قدرت ازانتقام خودداری ورزد درکارها به اراده‌ی الهی عمل کرده‌است .

«اِنَّهُمْ کانُوا قَبْلَ ذٰلِكَ مُحْسِنِينَ. کانُوا قَلِيلاً مِنَاللَّيلِ مايَهْجَعُون ، وَبِالْاَسْحارِهِمْ يَسْتَغْفِرُونَ، وَفِياَمْوالِهِمْ حَقٌّ لِلسّائِلِ وَالْمَحْرُومِ.» [سورةالذاريات : ۱۶ـ۱۹]

ایشان از پیش مردمـــی نیکوکار بودند و شبها را به خوابی‌اندك بسنده می‌کردند،و سحرگاهان از درگاه خدا طلب مغفرت دارندو در اموالشان برای بی‌چیزان و نیازمندان حقی معلوم دارند.ـ

اینهامجموعه‌ی گوناگونی ازصفات‌یك‌فردمسلمان‌اندکه باهمبستگی وتالیف‌آنها صورت درستی از ایمان بدست می‌آید، و مجموعه‌ی اینها صورتی از ایمان و عقیده‌ی درستی است‌که در نهاد فرد مسلمان‌جایگزین می‌گردد و در وجودش خانه می‌گیردو در قلبش رسوخ‌می‌یابدو باکنشهای

اخلاقی همراه خویش که به صورت واقعیت عینی جلوه‌گر است قابل درك و رویت می‌گردد، ولیکن ـ چنانکه می‌بینیم ـ کنشهای اخلاقی بارَوشنترین وجه چگونگی ایمان فرد را مشخص می‌کندو به ماآین الهام نیرومند را می‌بخشد، که زندگی فردی برخاسته از ایمان است یا خیر، زیرا اعتبار ایمان فرد مومن در عمل اوست وگرنه ارزشی برای آن ایمان نیست.

چیز مهم دیگری که درهمان وهله‌ی نخست جلب نظر می‌کند مسأله‌ی تهذیب آخلاق اسلامی است بویژه درمقایسه باکنشهای تهذیبی مـورد علاقه‌ی جاهلیت معاصر، در حالیکه تربیت و اخلاق مورد حرص وآز جاهلیت معاصر گروه‌کثیری را فریفته و آنها را چنان بخودجذب کرده که آنرا اخلاق می پندارند.

جاهلیت معاصر به بسیاری از صفات کنشی حرص می‌ورزدکه همه جدابرزمان نزدیك توجه دارند، و به صورت ظاهر می‌اندیشند. که البته این صفات از جهاتی جدا به آسلام نزدیك‌اند، و همین نزدیکی گروه کثیری از توده‌ی مردم را فریفته‌کرده است، بویژه‌که‌این‌مردم درجوی از خلاء بسرمی‌برند و در این جوخالی خویشتن رامسلمان می‌خوانند، بی‌آنکه وجود خویش رابه جزیی از اخلاقیات اسلام ملزم سازند، اینان در تمام امورشان دروغ می‌گویند و«غش»روامی دارند، سرقت می‌کنند، غارت می‌کنند، ستم‌می‌کنند، کم‌فروشی می‌کنند، عهدوپیمان خویش را زیرپا می‌نهند، حقوق توده مردم را ضایع می‌کنند.. و بعدبا زبان چرب‌ونرم دروغهای خود را به‌صورت نیکوترین خوبیها برای خود وصف‌می‌کنند!!و در موقعیت موجود، مردم در این سیرگرایش به جاهلیت غربی‌گروهی‌از دوستداران این اندیشه را می‌بینندکه در رفتار و منـاسبات‌شان سخت طرفدار پاکی و نظافت‌اند، دروغ نمی‌گویند، غش روانمی‌دارند، پیمان نمی‌شکنند، واگر کاری را انجام مـی‌دهند آنرا با درستی کامل بجـا می‌آورند..

پس شاید در اندیشه و نهادخودمی‌گویندکه: به خداسوگندکـه اخلاقیات آسلام همین است!و می پندارندکه آنها اهل اسلام‌اندوبه‌آنها می‌پیوندند، و بدین‌ترتیب‌کم‌کم ازما خالی می‌شوند و از دیگری سرشار.. بلی‌درست است وشکی درآن نیست !. اما در مورد این گروهی‌که به اینها می‌پیوندند. پس در اینجا موضع و جایگاهی است‌که باید روشن‌گردد!

زیرا اخلاق در مفهوم قرآنی آن امری شامل و فراگیر است‌وشامل

تمام اقدامات و اعمال انسانی‌می‌گردد و تمام اندیشه و افکار انسان را در برمی‌گیرد.. حتی این‌دم‌وبازدمی‌که در درون انسان رفت و آمددارد.. حتی همین‌نیز محدود به مساحت معین و عمل معینی نیست.. و در اسلام حتی یك عمل واحد که‌بتوان آنرا خارج از دایره‌ی اخلاق دانست وجود ندارد، مثلاهمین نماز- آنچنانکه‌از ملاحظه در آیات برمی‌آید- برای خود اخلاقی داردکه همان خشوع‌و خضوع در برابر پروردگار است ..و سخن و بیان برای خوداخلاقی دارد و ازآن پیروی می‌کندکه‌آن همان دوری از لغو و بیهوده‌گویی است. و مسائل جنسی برای خود اخلاقی داردکه همان ملزم بودن به حدود پروردگار و دوری از محرمات اوست، و رفتار و مناسبات بادیگران نیز ازاخلاق پیروی داردکه‌ازآنجمله رعایت امانت و رعایت عهدو پیمان است.و انفاق‌و خیرات برای خود اخلاقی داردکه همان میانه‌روی است‌و دوری‌از تنگ‌نظری و تنگ‌چشمی‌ودوری‌از اسراف است..

در زندگی و مناسبات اجتماعی نیز اخلاقی حاکم است‌که آن‌نیز همان اصل انجام‌کار با مشورت و رعایت اصول شورا در میان مـردم است‌و در خشم و غضب نیز اخلاقی است‌که همان‌عفو وگذشت است.و حتی در درگیری و دشمنی با دشمنان نیز باید از اخلاقی پیروی‌کردکه همان یاری دادن و همپشتی‌کردن به یکدیگر به جهت بیرون کردن و راندن دشمنان است.. یعنی بدین ترتیب حتی یك مورد در زندگی فرد مسلمان یافت نمی‌شود که با کیفیت اخلاقی همراه نباشد و چیزی نیست که‌دلالت اخلاقی بر آن‌راهنما و همراه نباشد.

این امر ـو امر دیگری‌که اهم برآن است ـ اینکه اخلاق در مفهوم قرآنی آن همه چیز را برای خدامی‌خواهدنه برای‌بشر.و نه برای هیچ‌ذاتی غیر از ذات خدا !راستی و..برای خداست. وفای به عهد و .. برای‌خدا، وپرواگیری از محرمات‌وروابط میان‌دوجنس، ازبرای‌خدا...و زکات‌و... از برای خدا و درستی و یقین در عمل از بـــرای خـدا ... کـه تمـام اینها باکنشهای ویژه‌ی‌آن عبادت برای خداست‌و تقدیم به وحدانیت اوو بیم‌از خشم او وپرواگیری از معصیت نسبت به اوست.. و بالاخره همه‌ی فعالیتها تقدیمی است‌به او در جهت رضای او:

«اِنَّ اللّهَ لایَقْبَلُ مِنَ الْعَمَلِ اِلّاما کانَ خالِصاً لِوَجْهِهِ»

خداوند هیچ عملی را نپذیرد مگر اینکه خالص و منزه در راه

رضای او باشد.

زیرا در اسلام این رفتار وابسته به مناسبات بشری در راه کسب سودو زیان نیست بلکه معامله‌ای است‌که در رابطه با پروردگار انجام می شود :

«قُل: تَعالَوا اَتْلُ ماحَرَّمَ رَبُّکُمْ عَلَیْکُم: اَلاّتُشرِکُوا بِهِ شَیئاً وَ بِالْوالِدَیْنِ اِحساناً وَلاتَقْتُلُوا اَولادَکُم مِنْ اِملاقٍ، نَحْنُ نَرْزُقُکُمْ وَاِیّاهُم، وَلاتَقْرَبُوا الْفَواحِشَ ماظَهَرَ مِنْها وَ ما بَطَنَ وَلاتَقْتُلُواالنَّفْسَ الَّتی حَرَّمَ‌اللّهُ اِلّابِالْحَقِّ ، ذٰلِکُم وَصّاکُم بِهِ‌لَعَلَّکم تَعْقِلُونَ. وَلاتَقْرَبُوا مالَ‌الْیَتیمِ اِلّابِالَّتی هِیَ‌اَحْسَنُ حَتّی یَبْلُغَ اَشُدَّهُ ، وَاَوفُوا الْکَیْلَ وَالْمیزانَ بِالْقِسْطِ‌لانُکَلِّفُ نَفْساً اِلّاوُسْعَها ، وَاِذا قُلْتُمْ فاعدِلُوا وَلَوکانَ ذاقُرْبیٰ، وَبِعَهْدِاللّهِ اَوفُوا . ذٰلِکُمْ وَصّاکُم بِهِ‌لَعَلَّکُمْ تَذَکَّرُونَ. وَاَنَّ هٰذا صِراطی مُسْتَقیماً فَاتَّبِعُوهُ وَلاتَتَّبِعُواالسُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِکُمْ عَنْ سَبیلِهِ. ذٰلِکُم وَصّاکُم بِهِ‌لَعَلَّکُمْ تَتَّقُونَ.» [انعام : ۱۵۲ـ۱۵۱]

بگو ای پیغمبر ! بیایید تا آنچه را خدابرشما حرام‌کرده همه را براستی بیان‌کنیم، در مرتبه‌ی اول بگوکه به هیچوجه به خداشرك نیاورید و دیگر اینکه بر پدر ومادرنیکی‌کنید ،و دیگر آینکه فرزندان خود راإز بیم فقر نکشید،که ما شماو آنها راروزی می‌دهیم و دیگر به کارهای زشت چه آشکار و چه پنهان نزدیك نشوید و نفسی راکه خدا حرام‌کرده است نکشید، مگر به حق‌باشدو بدین سفارش که خداوند برشما نموده عقل و اندیشه بکار برید و هرگز به مال یتیم نزدیك نشوید، مگربرای بهترسازی آن تابه حد رشد و کمال برسید، و پیمانه ووزن رابه راستی و تمام بدهید،که ما هیچکس راجزبه اندازه‌ی توانایی تکلیف نمی‌کنیم،و هرگاه‌سخن‌گویید به عدالت گرایید هرچند درباره خویشاوندان‌شماباشد، و به‌عهد خداوفاکنیدکه این سفارش خدابرشماست تاآگاه و هـوشیار گردید، و راه راست‌این است و ازآن پیروی‌کنید،و آز راههای دیگرکه موجب تفرقه و پریشانی است جز از راه خدا پیروی نکنید، این است سفارش خدابرشما، باشدکه پرواگیرید.ـ

واین همان میثاق اخلاقی فراگیر است‌که مومن باید از آن پیروی کند. تا در راه راسته و طریق مستقیم الهی قرار گیرد. یعنی این‌بخشی از عقیده است که با پروردگار و راه مستقیم او آرتباط‌اساسی دارد و از آن‌ناگسستنی وجداناشدنی است.واینك‌که بدین‌دوامراز اخلاق اسلامی

پرداختیم و چگونگی آنرا در حد اجمال دانستیم لازم است که نگاهی به اخلاقیات جاهلی معاصر بیندازیم...

در وقتی از وقتها در قاره اروپا- بویژه هنگام دخول مسیحیت بدان سرزمین- مفهوم شامل و فراگیری از اخلاق وجود داشت.. امااین مفهوم مدت زیادی نماند، و یا شاید هرگز آن اخلاق با واقع امر تطبیق نیافت‌که اخلاق ماکیاولی از راه رسید و مبدأ تازه‌ای را ابداع‌کردکه غایت‌آن « ازادی وسیله» بودکه واقعاًبردل اروپائیان نشست وسیاستگران اروپایی به سرعت از این تز جانبداری کردند و صریحاًگفتندکه: سیاست رابا اخلاق میانه‌ای نیست!

وا سپس انقلاب صنعتی با فرزند نامشروعش کاپیتالیسم وربا-خواری از راه رسید واعتراض‌ها علیه رباخواری بلندشدکه رباعملی نکوهیده است و از جانب خدا حرام اعلام شده و اما جواب سیاستگران در پاسخ این اعتراض‌ها این بودکه: ربایك امر اقتصادی آست واقتصاد ربطی به اخلاق ندارد !

پس چه چیزی از اخلاق میان‌شان باقی ماند ؟!و بدنبال آن آزادی نفرت‌انگیز جنسی فرازآمد، که در روی زمین شکلی همه‌گیرو عمومی بخود گرفت..و غرب‌در توجیه آن گفت: این مسأله بیولوژی است!و این ربطی به اخلاق ندارد!و از این لغات: راستی در گفتار و امانت‌داریو بخشیدن و گرفتن دادودهش ووفای به عهدو درستی عمل و.. به صورت لقلقه‌ی زبان باقی ماند.. کلماتی که مطنطن و زیباست و در آن شکی نیست‌اما از نظر محتوا... آخر اروپا این لغات رابراساس‌پایه‌های اخلاقی نساخته هرگز! بلکه درست‌ترین تعبیر این لغات همان اخلاق تجارتی‌آن است.هدف این لغاتی که براساس‌اخلاق تجارتی متداول‌شده فقط یك‌چیز است وآن احمق ساختن افراد جهت فریفتن استو توقعی که‌در ورای‌این کنشها دارند فقط سود تجارتی است وبس.

ودر حقیقت در این فلسفه خریدار شکار مورد نظر است و هدف شکارچی است و اروپایی شکارچی در اینجا باید متوجه‌باشد که‌تحصیل سود چگونه ممکن است... بنابراین کافی است که شم اقتصادی داشت و موقعیت رادقیقاًارزیابی‌کرد وگرنه اخلاق‌لزومی ندارد...و اصولاانسانیت مفهومی قابل اندیشیدن نیست. به‌اخلاقو رفتار آمریکایی هانسبت به سیاهپوستان توجه‌کنید و یا اخلاق سپیدپوستان را در جنوب آفریقامطالعه

کنید،و به ده‌ها نمونه‌ی دیگر از صور اخلاقی‌که از آین معدن حقیقی برمی‌آید!وازاین جاهلیت انگلی‌غرقه در امواج ستم و ظلمات ...

اما ما.. مسئولیت ما در برابر این اوضاع وحشتناك بسیار بزرك است!.

زیرا ما چنین برنامه‌ی ربانی فراگیر و شامل را داریم و وارث چنین امکانات سازنده و فراگیر هستیم و در جاهلیتی زندگی می‌کنیم‌که جهل‌و تاریکی آن بسیار بیشتر از تاریکی غرب است یعنی‌بیشتر از همان مردمی‌که چنین برنامه و قوانین الهی ندارند و پایگاه‌شان صراط مستقیم نیست... زیرا که از همان قرون وسطی از هرگونه برنامه‌ی الهی‌بریدند واز هدایت اسمانی‌کناره‌گرفتند و دیگر کاری باآن ندارند.

وما نیز اکنون در زندگی عملی‌مان مخالف‌کلیه‌ی تعالیم اسلام هستیم.. درحالیکه می‌پنداریم امت محمد و مسلمانیم! پس برگردیم و از خود بپرسیم‌که: چرا مسلمین به چنین روزی افتاده‌اند،که باخواری و سستی در تمام پهنه‌ی زمین درگیراند، نه یاوری برای ایشان است‌و نه کمك‌و پشتیبانی؟!

.. مسلمانان بدون اخلاق؟!

چگونه ممکن است‌که باچنین وضعی آنها با خداباشند؟

چگونه؟.. چگونه می‌توان‌گفت‌که این آیین هستی‌ساز، در دلهاجای گرفته اما نمودار و کنشی در پهنه‌ی زمین برایش نیست؟

اگر مسلمانان به‌آیین‌الهی اسلام معتقد باشندبایدبا اعمال‌شان‌آنرا ترجمه‌کنندو درکنشهای عملی صاحب‌اخلاقی‌نمونه والگویی ازبزرگواری و نیکی باشند.. یعنی برای‌شان پیروزی و غلبه‌برزمین باشد. وبرای‌شان رهبر و پیشوایی بشری باشد..

اما تا موقعی‌که مسلمانان اینچنین باشند یعنی همه آنها را ببینند که‌می‌توانند مسلمان باشند بی‌آنکه کنشهای عملی ویااخلاق اسلامی داشته باشند بدیشان همان خواری وذلتی‌خواهدرسیدکه در پهنه‌ی زمین رسیده است.. طبیعی است‌که ملت‌ها برآنان حمله‌برندآنچنانکه وحشیان برطعمه‌شان حمله می‌برند برابر همان پیش‌بینی رسول خدا(ص) باهمان شدتی‌که در حدود بیش از هزار و چهارصد سال پیش گفته‌است:«نزدیك است‌که ملتها برشما حمله ویورش‌آغازند، آنچنانکه درندگان برطعمه‌شان حمله‌می‌برند.»

وچون پرسیدندکه: یارسول‌الله آیا مادرآن هنگام آنچنان اندك ودر اقلیت خواهیم بود ؟فرمودند: نه! بلکه به‌شماره بسیارند! ولیکن ازبیحالی چون درختی خشك ریشه‌اید، درست همچون درختان ریشه خشکی‌که بدنبال سیای کوچك از جای‌کنده شود.»[۱]

پس ماکنون، سخت نیازمندیم‌که ازنوآیین‌مان را بشناسیم...

وآنرا از پایگاه صاف وزلال واصیل‌آن یعنی کتاب‌خدا و سنت‌رسول بشناسیم، مانیازمندیم‌که وجودمان را از پایه با اسلام تربیت‌کنیم ورشد دهیم..که اسلام یك آرزوی دلگرم‌کننده نیست.. و تنها لغت نیست‌که بزبان‌گفته شود:

«لَيْسَ بِاَمانِيِّكُمْ وَلااَمانِيِّ اَهْلِ الْكِتابِ! وَ مَنْ يَعْمَلْ سُوْاً يُجْزَ بِهِ وَلايَجِدْلَهُ مِنْ دُونِ اللّهِ وَلِيّاً وَلانَصِيراً. وَ مَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصّالِحاتِ مِنْ ذَكَرٍ أَوْاُنْثى وَ هُوَمُؤْمِنٌ فَأُولائِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَلايُظْلَمُونَ نَقِيراً» [نساء : ۱۲۳_۱۲۴]

ـ کاربه آمال و آرزوی شما و آمال و آرزوی یهودو نصارادرست نشود،و هرآنکه‌کار بدکندکیفر آنرا خواهد دید، و جز خدا احدی را روپاروی خود نخواهد یافت، وهرکه‌از زن ومردکاری شایسته‌کند باایمان به خدا،البته به بهشت درآیدو به اندازه نقیرـ هسته خرمایی‌ـ بر او ستم نشود.ـ

یعنی‌که اسلام یك‌عقیده‌ی قلبی و یك عمل شایسته در واقعیت‌عینی زندگی است..و این چیزی است‌که صورت حقیقی به‌اسلام می بخشاید.. و مسلمین را سربلند می‌گرداندو خواریها و حقارتهایی که براو واقع شده از وجودش می زداید، این خواریها امروز بادست دشمنی بر اوواقع می‌شودکه هیچگونه خویشاوندی و بستگی نمی‌شناسدو هیچ عهدی را مراعات نمی‌کند:

ـ«لایرقبون فی مؤمن‌الاولاذمة»ـ آنان‌در حق اهل‌ایمان هیچ‌مراعات حق خویشی و یاپیمان و عهدی را نخواهندکرد.»

«وَلايَزالُونَ يُقاتِلُونَكُمْ حَتّىٰ يَرُدُّوكُمْ عَنْ دِينِكُمْ اِنِ اسْتَطاعُوا»

ـکافران پیوسته با شما مسلمانان نبردکنند تاآنکه اگر بتوانند

۱ـ از ابوداود در کتاب: الملاحم.

شما رااز دین خود برگردانند.»

«وَدّوا ما عَنِتُّم . قَدبَدَتِ‌الْبَغضاءُ مِنْ اَفْواهِهِمْ ، وَما تُخْفِی صُدُورُهُمْ اَکْبَرُ.»

[سوره آل‌عمران: ۱۰]

ـ آنها همیشه دوست دارندکه شما دررنج‌و سختی باشیدو دشمنی با شما را برزبان نیز آشکار سازند در حالیکه آنچه در دل پنهان دارند خیلی بیش از آن است.ـ

و کارهابدون تربیت درست‌نخواهد شد.. کنشهای عملی واخلاقی‌ای که‌حقیقت اسلام و نتیجه وثمره‌ی آن است جز باتربیت عملی امکان نمی‌پذیرد، باید تمام تلاش به‌کارگرفته شود به‌امیداینکه نتیجه‌ی طبیعی خودرا ببخشاید و توفیق پروردگار را نصیب گرداند.

مسلم‌که توقادر به تربیت فرزند خویش برپایه‌ی راستی و امانت‌داری ووفابه عهد و پایداری در رفتار و مناسبات نخواهی‌شد، مگراینکه‌در عمل جدیت بکار بری و با پایداری و استمرار در انسجام این‌کاربکوشی، زیرا از اصول اخلاق‌اسلام این است‌که چیزی راکه برزبان می‌گویی باید راست وصادق‌باشی، امین باشی، ووفادار به عهد باشی... الی‌آخر.

شك‌نیست که چنین تربیتی نیازمند بردباری و پشتکار طولانی است، تاراستی وامانتداری ووفابه عهدبرجامعه بازگردد یعنی این اخلاق اسلامی از نوهستی یابد... الخ.

و این تربیت ایجاد نمی شود جز با یادآوری دائم ثواب وعقاب‌خدا وانگیزه‌ی‌دائمی به‌نزدیکی باخدا.. و در این راه رسول خداکه درودو سلام براوو خاندانش باد سرمشق‌و الگویی‌برای مابرجا گذاشت‌و براساس همان الگو مؤمنین صدراسلام راتربیت‌کرد. و یاران‌وصحابه‌ی خود را که بهشت خدابرآنان ارزانی باد تربیت نمود.

وباآن ساختار دقیق بودکه آن حرکت عظیم برتاریخ عرضه‌کرد، و باکلید اسلام دلهای بشرراگشود و براثر آن‌مردم زمان کنشهای عملی و اخلاقیات عالی از مسلمین دیدند و شیفته شدند، یعنی خواستار اعمالی شدندکه در عملکرد آن قوم متجلی‌بودو طالب اندیشه و افکاری شدند که‌کنشهای عالی مسلمین ترجمان آن بود.. که راه این است.. این راه نه دگرگونه می شودو نه تبدیل‌می‌پذیرد..

قرآن از سویی از اخلاق زشت و نکوهیده جاهلیت گفتگو می‌کند و دربرابر آن اخلاقیات باشکوه و عالی اسلام راقرارمی‌دهدو می‌گویدکه

جاهلیت باچنین اخلاقی بودو اسلام باچنین اخلاقی..که یعنی بدین‌ترتیب درس اخلاق بخشی از دروس عقیده و ایدئولوژی است و پیوند محکم با «لااله‌الاالله» دارد.

فهرست مجموعهٔ آثار بنیاد علوم اسلامی

الف: درعلوم قرآنی



۱ـ آشنائی با معارف قرآن (جلداول) — اثر معروف محمدقطب
ترجمهٔ حسن اکبری

۲ـ ناسخ و منسوخ: — اثر شهاب‌الدین بحرانی (ابن‌متوج)
ترجمه وشرح دکتر محمدجعفر اسلامی

۳ـ جواهر القرآن — اثر امام محمد غزالی
بکوشش سیدحسین خدیو جم

۴ـ ریشه‌یابی واژه‌ها در قرآن (المتوکلی) — اثر جلال‌الدین سیوطی
ترجمه وشرح:
دکتر محمدجعفر اسلامی

۵ـ اسباب‌نزول‌آیات: (زیرچاپ) — واحدی نیشابوری
جلال‌الدین سیوطی
ترجمهٔ دکتر محمدجعفر اسلامی

۶ـ اعجاز وبلاغت قرآن — اثر سید هبةالدین شهرستانی
ترجمهٔ سید جعفر غضبان

۷- مباحثی دروحی و قرآن مجموعهٔ مقالات علامهٔ بزرگ‌طباطبائی

۸- مباحث درعلوم قرآن (زیر چاپ) اثرنویسنده بزرگ معاصر: دکتر صبحی صالح ترجمهٔ محمد علی لسانی

ب: در اقتصاد اسلامی

۱- مقابلهٔ اسلام با سرمایه‌داری اثر سید قطب ترجمهٔ دکتر سید محمد رادمنش

۲- اقتصاد ما اثر مشهور محمدباقر صدر ترجمهٔ محمدمهدی فولادوند

ج: در تعلیم وتربیت اسلامی

۱- اخلاق وتربیت دراسلام اثر سید قطب ترجمهٔ روح‌الله مازندرانی

۲- برنامه‌وروش تربیت ازدیدگاه امام علی(ع) اثر علی محمدحسین‌ادیب ترجمهٔ دکتر سیدمحمد رادمنش

اسلام و علوم قرآنی



۵

سخنی دربارهٔ این کتاب

این کتاب حاصل جذبات چندین‌ساله و شور و شوق بی‌پایان مؤلف به قرآن و جذبه‌ی معنوی و نغمه‌ی لاهوتی آن است، که به گفته‌ی مؤلف از آغاز جوانی تا دوران کمال‌عمر همیشه در ذهن مؤلف می‌گشت و لحظه‌ای او را تنها نمی‌گذاشت و در هرفرصتی دربرابر مؤلف ظاهر می‌گردید و برشور و شوقش می‌افزود تا بالاخره جرقه حاصل شد و آتش به خرمن عشق افتاد و حاصل شور و شوق و سوزش و سازش این دوران طولانی، این مجموعه‌ی اندک است که ترجمه‌ی آن تقدیم می‌گردد.

